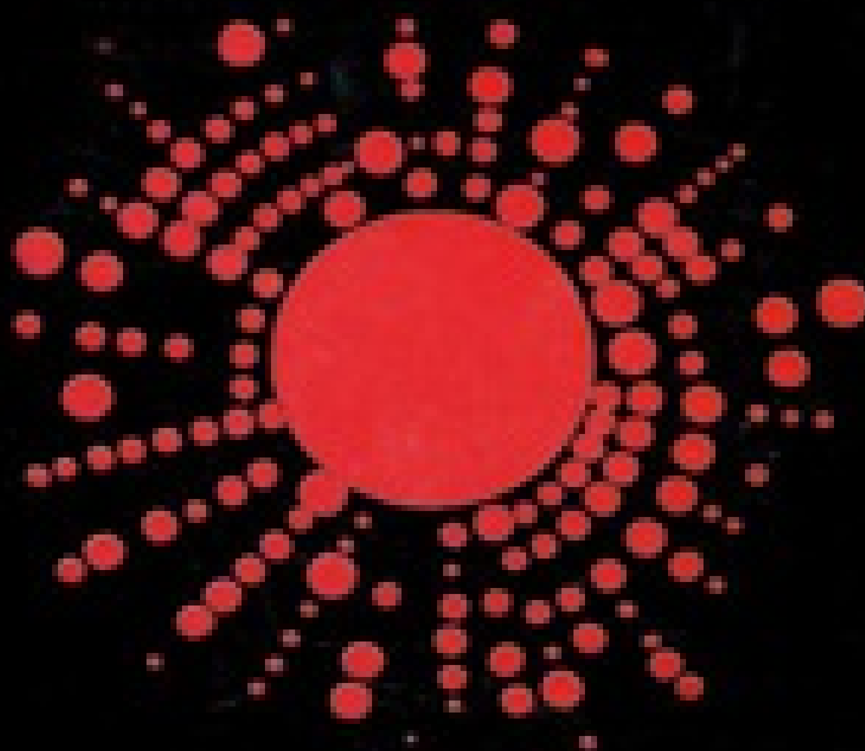
از : علامه فقید مجاهد
حضرت شیخ عبدالحسین امینی نجفی

شهیدان راه فضیلت

زندگینامه ۱۳۰ شهید عالم شیعه

از قرن ۴ تا ۱۴ هجری

ترجمه: ف ـ ج



بسم الله الرحمن الرحیم

شهیدان راه فضیلت: شرح حال مختصر علمای شهیدان از قرن چهارم هجری تاکنون

نویسنده:

عبدالحسین امینی (علامه امینی)

ناشر چاپی:

روزبه

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

شهیدان راه فضیلت: شرح حال مختصر علمای شهیدان از قرن چهارم هجری تاکنون

مشخصات کتاب

سرشناسه : امینی، عبدالحسین، ۱۲۸۱ - ۱۳۴۹.

عنوان و نام پدیدآور : شهیدان راه فضیلت: شرح حال مختصر علمای شهیدان از قرن چهارم هجری تاکنون،مشتمل بر یکصدوسی شهید دانشمند بلند آوازه/ اثر عبدالحسین امینی نجفی ؛ ترجمه از ف ج.

مشخصات نشر : تهران: روزبه، ۱۳۶۳.

مشخصات ظاهری : هشت، ۵۶۰ ص.

شابک : ۷۰۰ ریال

وضعیت فهرست نویسی : برون سپاری.

یادداشت : چاپ چهارم.

یادداشت : عنوان روی جلد: شهیدان راه فضیلت.

یادداشت : کتابنامه به صورت زیرنویس.

عنوان روی جلد : شهیدان راه فضیلت.

موضوع : مجتهدان و علما -- ایران -- سرگذشتنامه

موضوع : شهیدان مسلمان -- ایران -- سرگذشتنامه

شناسه افزوده : فارسی، جلال الدین، ۱۳۱۲-، مترجم

رده بندی کنگره : BP۵۴/الف۸ش۹ ۱۳۶۳

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۹۹

شماره کتابشناسی ملی : ۱۸۳۷۴۷۰

ص:۱

اشاره



شهیدان راه فضیلت

ص :۲

اثر علامه فقیه مجاهد

حضرت شیخ عبدالحسین امینی نجفی

شهیدان را فضیلت

شرح حال مختصر علمای شهیدمان از قرن چهارم هجری تا کنون،

مشتمل بر یکصد و سی شهید دانشمند بلند آوازه.

سخن ناشر

امین غدیر و شهید فضیلت

گرچه در مقدمه همین کتاب و جاهای دیگر ، بزرگان علم و تقوی و سخن آفرینان ژرف اندیش، تا حدودی از شخصیت والای مؤلف پرده بر گرفته اند و در ستایش وی درّ سخن، نوشکفته اند ، ولی چون قلم فرسائی درباره ی ابر مردان فضیلت و تقوی وظیفه ای است که هم پاداشی بس بزرگ دارد و هم سازنده است و تحرک زا...

لذا ما هم در اینجا، گوهری چند از دریای مواج شخصیت مؤلف را به خوانندگان کتابش تقدیم می داریم، باشد که در راه انجام وظیفه، گامی برداشته باشیم.

نخستین گام اول در راه تألیف

علامه ی امینی، زندگی شهیدان را اولین تألیف خود قرار داد، زیرا هم خودش تشنه ی شهادت بود و هم می خواست گل های بوستان شهادت را برای همیشه در گلخانه ی نگارش، خرم و با طراوت نگه دارد و سرانجام به آرزوی مقدسش رسید و در حقیقت شهید راه حق شد؛ زیرا او دید

ص: ۵

شایسته ترین شخصی که باید به حکم خدا و رسول، رهبر و زمامدار جامعه شود و انسانیت را به سر منزل سعادت و رستگاری برساند، کنار زده شد مردم هوی پرست دور از حق، بر آن امام معصوم که مع الحق(۱) بود، پیشی گرفتند و به امامتش گردن ننهادند و سفارش های مکرر پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) را درباره اش ناشنیده گرفتندو چهره ی حکومت عدالت گستر اسلام را سیاه کردند، و حق را وارونه جلوه دادند، تا جائی که به نام اسلام و مسلمین به آبروی پیامبر گرامی اسلام لطمه زدند.

این رویدادهای ننگین، سبب شد که علامه ی امینی دامن همت به کمر زد و دلیرانه وارد میدان جهاد شد و با شمشیر بران، به نبرد پرداخت و با کمال اخلاص و اشتیاق جسم سالم و جان پاکش را در این راه فدا کرد و سرانجام ناله ی مظلومیت حق را به گوش جهان رسانید.

این شد که کتاب نفیس «الغدیر» همانند خورشید در افق مطبوعات درخشید، و جلوه اش روشنی بخش دیده ی حق گرایان (دوستان علی) شد و چشم مخالفان حق را کور ساخت.

عشق او به علی و عنایت خاص آن بزرگوار به وی با زحمت های طاقت فرسایش سبب پیدایی «الغدیر» شد چنانکه خودش می فرمود: « هرگاه پشت میز می نشستم که الغدیر را بنویسم مثل اینکه علی (علیه السلام)را در کنار میزم می دیدم که مطالب را به من دیکته می فرمود».

« وقتی که به اصفهان منزل آیه الله خادمی وارد می شوند، یکی از روحانیان محترم در شب قبل اش خواب می بیند که حضرت امیر المؤمنین علی (علیه السلام) در منزل آقای خادمی تشریف آورده اند صبح که به آنجا می رود

۱- ۱ قال ص: علی مع الحق و الحق مع علی (حدیث نبوی).

می بیند علامه ی امینی به آنجا وارد شده است»

«او چنان شیفته ی بارگاه ولایت بود که هستی خود را یک باره در کوره عشق علی ریخت و پروانه وار سوخت و لبخند مردانه اش نشانی از پیروزیش بود.»

محضرش همیشه یادآور مظلومیت های علی بود و چشمانش به خاطر علی گوهر اشک به دامن می افشاند.

هنگامی که به حرم مولایش مشرف می شد، گویا در جهان دیگر و با غیر این جهانیان بود. چهره اش دگرگون می شد و در هاله ای از ابهت و جلال فرو می رفت. فروغ روحانیت، و جلوه معنویت از سیمای بهشتی اش نمودار می شد . گاهی سکوت اسرار آمیز و گاهی زمزمه ی عشق انگیز او با گریه توأم می شد و برای اهل نظر جهانی از لطف و صفا می آفرید که هم لذت بخش بود و هم انسان ساز.

علامه ی امینی، برای خود تاریخی آفرید که برای همیشه زنده و جاوید خواهد ماند. راستی که وی در عصر خود یگانه و بی نظیر بود. او می توانست به آسانی به ریاست ها برسد و راحت زندگی کند و از کثرت کار خود را بیمار و دچار مرگ زود رس نسازد، ولی عشق به حق او را از هر راهی گرفت و به راه علی سوق داد، خاکسار آن درگاهش کرد تا از نظر کیمیا اثر آن حضرت مس وجودش را طلاـ ساخت و استغاثه مظلومیت و غربت علی را هم خودش لبیک گفت و هم به گوش جهانیان رسانید و انسان ها را بیدار کرد و خائن هایی را که در ماسک تقدس بودند رسوا نمود و رسالتی بس بزرگ را ایفا کرد و سرانجام با سرافرازی از این جهان فانی به سرای جاوید رخت بر بست . و به ما این درس را داد که

ص :۷

همه چیز خود را در راه معرفی علی و مکتب علی که همان حق و مکتب حق است، فدا کنیم تا خود و دیگران را از سعادت دو جهان برخوردار سازیم.

کتابی که اکنون از نظر شما خوانندگان محترم می گذرد « شهیدان راه فضیلت» زندگی نامه ی آزاد مردانی است که در این راه مقدس فدا شده اند و شربت شهادت نوشیده اند .

به راستی که اگر علامه ی امینی دست به نگارش این کتاب نمی زد جایش خالی بود و به خاطر همین کتاب هم که شده، می بایست وی را نویسنده ی «بکر نگار» نامید. درود خدا به روان پاکش باد که مردانه زندگی کرد و مردانه سوخت و فدا شد و به حق پیوست.

ناشر

ص :۸

مقدمه ی استاد دانشمند شیخ محمد خلیل الزین عاملی

بسم الله الرحمن الرحیم

نگرش و نگارش در تاریخ اسلام بدین گونه که در تألیف این کتاب صورت گرفته، بسی آموزنده و اثر بخش است .بدینسان است که می توان تصور و نظر بسیار کسان را درباره ی گذشته ی تاریخی وتاریخ نویسی بگردانید، نظر و پندار آنها را که با تمسخر به گذشته می نگرند و روش و اسلوب پیشینیان را تخطئه می نمایند و تازه را هر چه باشد درست و راست و پسندیده می پندارند.

تاریخ اسلام- هر گاه درست نوشته شود – آئینه ای خواهد بود نماینده ی اصول و گرایش ها و خواسته های گذشتگان ما. لکن خیلی از تاریخ ها را که خوانده و در لابلایش گشته ام مرا به راهی دیگر کشانده است و به دو نتیجه نامتجانس که یکی از آنها نوعی تصدیق برخی نکوهشگران است و آن تازه پسندان که اسکلت تاریخ اسلام – نگاشته – را بباد انتقاد گرفته اند . می بینیم تاریخ نویس به جای این که با اخلاص و

و انصاف و دقت به پی جوئی حوادث برخیزد، و تا امکان و جان دارد در کشف حقیقت بکوشد و با واقعیت تاریخی راه آید ، عنـان به هوای دل سپرده و در بیـان و روایت حوادث تـاریخی، از پی گمراهگری و پرده پوشـی و نـاراستی برآمـده بی اعتنا به اینکه مورخ بایستی جز حقیقت نجویـد و جز راست نگویـد و دانـد که فرزندان آینده حرف و روایت و شـرحش را راست می پندارنـد و حجت و برهـان می گیرنـد. هوای دل و تعصبی که در مـذهب پـدری داشـته، او را به هنگام نقل و شـرح حوادث به بیراهه و غرض ورزی و تیره کردن چهره ی حقیقت کشانـده تـا هر حـادثه ای را بر خلاـف عقیـده اش و نـا متجـانس بـا هوای نفسش دیده بگونه ای دیگر در آورده است.

بدین سـبب امروزه دانشمندان پژوهشگر، درباره ی نوشته های تاریخی دچار شک و تردیدند و چون گفته ی تاریخ نویسان را آلـوده به نظریـات خصوصـی بی بنیـاد یـا تمایلاـت سیاسـی می بیننـد، آن را به بوته ی تحقیق و بررسـی می اندازنـد. برخی را تصـدیق می نمایند و از دیگرها رو می گردانند. بویژه که می بینند، درباره ی یک شخصـیت تاریخی، چند جور روایت هست. و پاره ای از آنها سـست و بی معنی که به یاوه بیشتر می مانـد تا به روایت. همین یاوه و سـست گوئی آنجا به رسوائی پیـدا می شود که تاریـخ نویس دارد درباره ی کسـی چیزی می نویسد و روایت می آورد که مخالف عقیده و دلخواه او است. در اینجا می بینی از سـر و ته روایت می زند و شلوغ بازی در می آورد و ناقص بیان می کند . نگاهی به پاره ای نوشته های تاریخی که به جریانات تاریخ اسلام و رجال و افراد آن پرداخته اند این حقیقت را روشن می سازد.

این سبک تاریخ نویسی، که مغرضانه و گمراهگرانه است باعث

شده جوانان ما امروز کمتر به تاریخ هائی اعتنا نمایند که توسط مورخان ما نوشته شده است و واداشته شان تا رو به نوشته ی مستشرقان آورند به این بهانه که اگر بخواهیم تاریخ عرب و اسلام را به دقت و با ژرفی نظر دریابیم چاره ای نداریم جز مطالعه ی مصادر اصلی تاریخ؛ و این کاری است دشوار و وقتگیر و حوصله خواه که از عهده ی آن عاجزیم.

حال که می بینیم تحصیلکرده های ما به علت نگارش های مغرضانه و کم حوصلگی و این بیماری که حقیقت را از راه پیش پا افتاده و هموار و آسان باید جست و سعی و صرف وقت نکرد، روی از تاریخ گردانده و به مستشرقان آورده اند به طوری که هر چه آنها درباره ی اسلام و مسلمانان بگویند باور می کنند، وظیفه ی ما سنگین تر گشته است . باید برنامه ای متین برای تاریخ نویسی ترتیب دهیم و سخت در اجرایش بکوشیم تا با بیان ساده و روشن، و اسلوبی محققانه و عبرت آور و آموزنده، جریانات تاریخی جامعه ی اسلامی را از نخست تا کنون برای همه مخصوصاً جوانان و تحصیلکرده هامان بیان دارد و فرهنگ گذشته را برایشان باز نماید و تاریخ افتخار آمیزمان را به برنامه ی ترقی خواهانه ی امروز و آینده ی درخشان فردا بپیوندد.

همچنین روشن سازد که بسیار مورخان بوده اند که در تحقیقات خویش جزره انصاف و دقت و حقیقت یابی نپیموده، و جز راست نگفته اند و سبک پژوهش و نگارششان دلیلی است قاطع بر مقام بلندشان و بر تحول شگرفی که اندیشه و تحقیق در اعصار پیشین یافته بوده است.

شاید کتاب ارزنده ی « شهیدان راه فضیلت» طلیعه ی همین مجاهدت باشد که ازآن به عنوان یک وظیفه خطیر و فوری یاد کردم . چه با اینکه

جز گوشه و جنبه ای از تاریخ اسلام را در بر نمی گیرد درس ها به مؤلفان و مورخان می دهد همه ارجدار و آموزنده که چگونه در روایت و نقل و نگارش راستی جویند وانصاف دارند که دلیری نمایند و دیگر درس های اخلاقی و فلسفی و علمی و اجتماعی.

نگارنده اش علامه ی امینی با ابتکار و ابداعی که بخرج داده ، گوی سبقت از همگنان ربوده و بر گذشتگان و معاصران جملگی فائق آمده است. در موضوعی نوشته است که هیچ کس ننوشته و چنان که هیچ نویسنده فراهم نکرده است تا در پیشدستی و ابتکار- هر که — سر آمد گشته است. بدین کار دو خدمت کرده است، یکی به امت اسلامی و دیگری به مردم عرب.

خدمتش به اسلام این که تألیف گرانبهایی به شیوه ای بدیع پرداخته است. و از کتاب های قدیمی — که در معرض نابودی و فراموشی بود- گزارشاتی درباره ی علمای گذشته و قریب العهد فراهم آورده و به جاودانگی پیوسته است. بدین منظور بار سفر بسته و کشورها پیموده تا به رنج بسیار — که برای هرکس تحمل پذیر نیست- این مجموعه از شرح حال گرد آورده است. کتابخانه های ایران و عراق را زیر پا گذاشته و در کتاب های خطی نادر به دنبال مردانی گشته که به راه حق شهید گشته اند، تا پس از صرف سال ها و مال ها این مهم به انجام آورده است.

اگر بگوییم علامه ی امینی به خاطر این تألیف، برون از حد متعارف وقت و مال صرف کرده سخنی به گزاف نگفته باشیم. و خواننده از مطالعه ی آن به این حقیقت پی خواهد برد.

در نخستین برخورد، به ذهن نمی رسد که« شهیدان را فضیلت» از بیست بیشتر باشند. خودم چون با علامه ی امینی به صحبت نشستم، گمان

نمی بردم کـه شـهیدانمان بـدین شـمار باشـند، زیرا تصـور عـادی ایـن است که شـهیدان همیشه سـردارد و نظـامی بـوده انـد و دانشمندان کاری به مبارزه و دفاع مسلحانه نداشته و شمشیر و تفنگ بر نگرفته اند، بلکه برای واداشتن توده ها به اصول و عقید خویش، از قلم کار می گرفته اند و قلمزنی بر خلاف شمشیر زنی به شهادت نمی انجامد.

اما غیرت علامه ی امینی و عشـقی که به هم سـلکانش می ورزیـده، او را واداشـته تا پی دانشـمندانی را بگیرد که برای دفاع از فضیلت و راستی، و در میدان نبرد اعتقادی و فکری به خون کشیده اند .

کتاب بی همتایش، شـرح حال بزرگترین دانشـمندان و نویسـندگان شیعه را در بر گرفته است. آن دانشمندان که افکار عمومی را زیر بال تربیت داشـته اند و سرنوشت میلیون ها انسان را در پهنه ی جهان اسلام به دست علمائی که شرح حالشان در این جا آمـده پیشوایان مـذهب شـیعه انـد و نماینـدگان عقیـده و رأی تشیع و تعیین کنندگان سـرنوشت این واحد بزرگ اجتماعی، و حاملان اخبار و عقایـد خانـدان پیامبر (صـلی الله علیه و آله و سـلم)، همانان که با جهاد و مقاومتشان علوم و معارف شـکوفان گشت، و خورشید دانش و دین بر مدار وجودشان می گردد.

خـدمتش بـه مردم عرب، ایـن که زنـدگانی علمـای شـهیدمان را از همه جهت به بحث کشـیده ، از دوره ی درس خوانـدنشان گرفته تا دوره ی تـدریس، و به این قناعت ننموده، بلکه از پـدر و فرزندان و نوادگانشان نام آورده و رجال برجسـته ی خانواده شان، همه با دقت و توجه، چنانکه خواننده بگاه مطالعه ی شـرح حال شـهید پی می برد که چه مایه کار و کوشش دراین زمینه انجام گرفته است.

ص :۵

بسیاری به نگارش شرح احوال علمای ما دست برده بودند، ولی بحث شان ناقص بود و دانش پژوهان را قانع نمی کرد و در اشتیاق شرح حال کاملی از شخصیت های علمی وامی گذاشت، تا اینک که وصال این کتاب فراهم آمد.

علامه ی امینی به مردم عرب خدمتی بزرگ کرده است که کتاب بی نظیرش را به زبان عربی نگاشته و ما را که چنین کتابی نداشتیم و سخت نیازمند آن بودیم بی نیاز گردانیده است و به فرهنگ عرب، عنصری تازه بخشیده فرآورده ی ذوق و قریحه ای سرشار و تحقیق و پژوهشی گرانبار، گرانبارترین تحفه ای محققی پاک وجدان و کنجکاو تواند آفرید.

قدرت علمی شگرفی که در خدمت به شخصیت های عربی و اسلامی به خرج داده، ما را به شگفتی و تقدیر برانگیخته و به تعظیم در برابر پاکدلی و انصاف و دانش پروری وی تا به نام مردم و فرهنگ عرب، او را که چنین شاهکاری به عربی پدیده آورده سپاس بریم و شکر گوییم و خدمتش را گرامی داریم بویژه در این هنگام که جنجال نژاد پرستی و قومیگری بر پاست و شعارهایش بازار را پر کرده و ذهن ها را آلوده است. ما از این که چنین مرد بزرگی در میان علمای تبریزبه ظهور پیوسته، به آنان رشک می بریم.

گمان نمی بردم شخصیتی غیر عربی و دور از نژاد عرب از عهده ی چنین کار مهم و سنگینی برآید. وقتی می بینم با چنین کنجکاوی و دقتی به تحلیل روحیه ی یک شخصیت علمی می پردازد و چنان مکنونات روحی او را باز می نماید که پنداری با او زیسته و زیر و بم حرکاتش را به چشم دیده است نمی توانم دستخوش هراس و شگفتی نشوم! یا چون امانت را

می بینم که در نقل روایت به نهایت می رساند.

علامه ی امینی، فرهنگ ترکی و ایرانی و اسلامی عربی را در وجودش فراهم آورد و بدین فرهنگ ها ، جملگی در مدتی کوتاه هم نائل آمد. بر فرهنگ دینی وی آن گواهینامه و اجازه ها گواه بس که رؤسای مذهب و مراجع عالیقدر معصر رقم زده اند، و همه بخط و امضا و مهر آنان نزد وی موجود است.

این مراجع عبارتند از آیات عظام سید ابوالحسن اصفهانی، سید میرزا علی آقا شیرازی، میرزا محمد حسین کاشف الغطاء، و شیخ علی قمی نجفی دامت برکاتهم.

علامه ی امینی پرچمدار علم، مظهر راستی، مرد تبلیغات اسلامی، و نابغه ی خاندانی بزرگ و مشهور است. نامش میرزا عبدالحسین فرزند میرزا احمد پسر مولی نجفعلی است و شهرتش امینی(۱). به سال ۱۳۲۰ هجری قمری در تبریز به دنیا آمد و تحت سرپرستی پدر دانشمندش رشد کرد و در مدارس تبریز به تحصیل مقدمات پرداخت. از همان کودکی استعداد و نبوغی به ظهور رساند آنگاه به محضر درس سه عالم معروف حاج

---

۱ - ۲- منسوب به جدش مولی نجفعلی مشهور به « امین الشرع» که از ادیبان برجسته و مردی زاهد و پرهیزگار و پاک نفس بود و شیفته ی گرد آوری اخبار ائمه اطهار (ع) ، ودر این راه چندین مجموعه روایت تدوین کرده است. آثاری به شعر و نثر در فارسی دارد و از او قصائدی به فارسی نزد فرزندش هست. تولدش به سال ۱۲۵۷ ه و وفاتش به سال ۱۳۴۰ ه بود.

سید محمد مشهور به مولانا(۱) و حاج سید مرتضی خسرو شاهی(۲) و شیخ حسین مؤلف « هدای? الانام » راه یافت.

همت والا-یش او را به نجف رهسپار کرد تا در« مدرسه ی بزرگ شیعه » از درس بعضی از استادان بپرداخت و سپس به شاگردی دو استاد عالی مقام سید ابوتراب خونساری- متوفای ۱۳۴۶ ه — و سید محمد فیروز آبادی متوفای ۱۳۴۵ه- نشست و پس از وفاتشان به درس دیگر مدرسان ممتاز حاضر گشت. پس از اتمام تحصیلات به تبریز باز آمد. اما هنوز مدتی چند نگذشته بود که دلش هوای مزار امیر المؤمنین (علیه السلام) کرد و برای اقامت در جوار حضرتش آهنگ آن دیار نمود.

پدرش از علمای عالی مقام تبریز است و معروف به پاکدلی و حسن سیرت که در ۱۲۸۷ ه در ده « سردها » از توابع تبریز به دنیا آمد و در سال ۱۳۰۴ه برای تحصیل علم به تبریز رفت و پس از تکمیل مقدمات به درس علامه ی عالیقدر حاج میرزا اسدالله(۳) حاضر گشت و مرجع بزرگی چون میرزا علی آقا شیرازی و فقیه بلند پایه ای چون حاج میرزا علی ایرونی(۴) گواهینامه ای در دانش و فضیلت و پارسائی و پرهیزگاریش رقم

۱- ۳- مؤلف مصباح السالکین، چاپ تبریز.

۲- ۴- مؤلف « معنی حدیث غدیر».

۳- ۵- فرزند حاج محسن تبریزی از علمای طرازاول و در علوم منقول و معقول و چیره دست، متوفای ۲۶-۱۳۲۵ ه در تهران .

۴- ۶- فرزند شیخ عبدالحسین، پسر ملا علی اصغر خطیب حائری ایرونی، دانشمندی فقیه و پرهیزگار و از ارکان علمی نجف اشرف که فقه و اصول را نزد آیات عظام سید محمد کاظم یزدی و ملا محمد کاظم خراسانی آموخته و پس از وفاتش، به کربلا هجرت کرده. و محضر درس علامه پیشوای شیعه شیخ تقی شیرازی را درک نموده و پس از درگذشت ایشان به نجف آمده و به تدریس و تألیف پرداخته است. حاشیه ای بر مکاسب شیخ انصاری و حاشیه ای دیگر بر کفایه ی خراسانی نوشته و کتابها در طهارت و نماز و حج، و در رساله ی علمیه ای به زبان فارسی، و دیگر رساله ها . تولدش در نجف به سال ۱۳۰۱ ه و در گذشتش به سال ۱۳۵۴ ه و مدفنش در یکی از مقبره های شرقی صحن مطهر است.

زدند. من کتاب « صـفات الشـیعه» اثر پیشوای مذهبمان شـیخ صدوق قمی را به خط وی دیده ام و نیز شرحی(۱) بر قصیده ی « المفجع » و تعلیقاتی که خود بر مکاتب شیخ انصاری نوشته است.

این چند کلمه که درباره ی مؤلف « شـهیدان راه فضیلت » گفته شد، بدان منظور بود تا مقام علمی و ادبی وی تا حدی شناخته باشـد و احـاطه ای که به سه فرهنـگ عربی و ایرونی و ترکی دارد و توانـایی که بـا نگارش این کتاب در ادب عربی بروز داده است. یقین دارم که مردم عرب قـدر وی و زحماتش را خواهنـد دانست و او را بر این خـدمت گرانقـدر سـپاس خواهنـد برد و مـدد خواهنـد کرد مخصوصـاً که می بیننـد علاوه بر گرد آوری زنـدگینامه ی علمای شـهیدمان، و عرضه ی چهره ی راست و حقیقی آنان آثارش(۲) را بیشتر به زبان عربی نگاشته است چه در فقه و اصول و چه در کلام و تفسیر و حدیث و ادب، که در آن نگارش ادیبانه و زیبا دست در دست

۱- ۷- این شرح منسوب به خود سراینده ی قصیده است.

۲- ۸- از جمله ی تألیفات گرانبهایش، کتاب « المیثاق الاول» است درتفسـیر آیه ی کریمه ی « واذا خذ ربک من بنی آدم من ظهورهم ذریتهم ...»، و کتاب « انس الوحیـد» درباره ی کتاب های خطی ای که دیده است، و « المقاصد العلیه» در تفسـیر چند آیه، و « الاسـماء الحسـنی » در نام هایی که در قرآن برای امیر المؤمنین علی (ع) آمده، و « شعراء الغدیر»، و حاشیه بر رسائل و مکاسب شیخ انصاری.

دلائـل متین و اسـتوار نهـاده است. از خداونـد متعال می خواهیم بر امثال علامه ی امینی در میان علما بیفزایـد، از آن پاسـداران غیرتمنـد اسـلام و عرب و از آن قهرمانـان اصـلاحگر، و به مؤلف توانـا توفیق عنایت فرمایـد تا دیگر آثار پر ارجش را به اتمام رساند و به زیور طبع بیاراید.

محمد خلیل الرین العاملی

ص :۱۰

تقریظ مرجع بزرگ شیعه حضرت آیه الله سید ابوالحسن اصفهانی

بسم الله الرحمن الرحیم

آفریدگار را سپاس و درود بر پیامبرش و بر جانشین وی و خاندان هدایتگرش که حجاب گمراهی بردریدند.

کتاب ارجمند « شهیدان را فضیلت » را با امعان نظر نگریستم و دیدم با حسن ظنی که به مؤلف امینش – علامه ی امینی – دارم مطابقت دارد. این پرچمدار دانش و ادب و قهرمان جنبش فکری اسلامی، همانگونه است که زیبنده ی دانش و فضیلت و رأی و بصیرت است.

خدا این مجاهد مدافع را مدد نماید و بازوی این قهرمان را که از افتخارات و حریم همرایانش پاسداری می نماید بگیرد و در نشر فضائل و افتخارات رجال مذهبش یاری دهد که وی علاوه بر اینکه در گرد آوری افتخارات شهیدان راه فضیلت- آن رادمردان والامرتبه – با بداع و ابتکارات جالبش بر نویسندگان متقدم و معاصر پیشی جسته، در این کارنامه ی درخشان بسیار درس های پر ارج علمی و تاریخی و ادبی و

ص :۱۱

اخلاقی بودیعت نهاده است. وانگهی بیان را خوش آورده و تغییر را نیکو و اسلوب نگارش را نو و دقت تحقیق را تمام و امانت در نقـل را به کمـال، و به همین روی نیایش به درگاه خـدا می برم که یاریش کنـد و بازویش را در نشـر آنچه مایه ی صـلاح امت است و در شـرح افتخارات شـیعه و احیای بالیـده هایش بگیرد و قوی دارد و توفیق دهد تا در راه شـریعت و شـیعه پیوسـته گام زند.

ابوالحسن موسوی اصفهانی

ص :۱۲

تقریظ مرجع عالیقدر حضرت آیه الله العظمی حاج آقا حسین طباطبائی قمی

بسم الله الرحمن الرحیم

خدای را سپاس که به وسیله ی قلم آموخت آدمی راآنچه نمی دانست آموخت. و درود و تحیت بر بهترین آفریده اش – محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) – و دودمان برگزیده اش، آن شاهدان خانه ی گذران و شفیعان خانه ی جاودان. و لعنت پیوسته بر دشمنانشان و آنها که به ایشان ستم روا داشتند، لعنتی تا به رستاخیزریزان.

«شهیدان راه فضیلت» اثر دانشمند فرزانه و استاد جامع ، آقای عبدالحسین امینی تبریزی، کتابی ارزنده و ابتکاری است، گلزاری نسیم بهاری بر آن وزان و چمنی عطر آگین بر کناره ی جویباران! که هر چه پسند همت والا افتد در آن فراوان ، از افتخارات این ملت گرفته تا گوهرهای آموزش دینی و مکارم اخلاقی و دانستنی های ادبی و معلومات تاریخی ، و جمله بر کثرت تتبع نگارنده و دامنه ی تبحر وی گواهی صادق اند و شاهدی راست. خدا برکتش دهد و اجرش، و هم او ما را بس است و خوش ترین عهده دار امور است.

حسین بن محمود طباطبائی قمی

ص: ۱۳

تقریظ فقیه دانشمند حضرت آیه الله شیخ محمد حسین غروری اصفهانی

بسم الله الرحمن الرحیم

سپاس خدای را و درود بر بندگان برگزیده اش.

حسن انتخاب، نشانه ی خردمنـدی و فرزانگی است. و حسن ترتیب و خوش بیانی، دلیل هنرمندی و نبوغ. و گفته اند که آدمی به زیر زبانش و نه زنارش نهفته است!

از مطالعه ی « شـهیدان راه فضـیلت» و آن مایه از علم و تاریخ صـحیح و تتبع و بررسی موشکافانه و امانت نقل که در آن نهفته است پی بردم که مؤلفش حائز این هر دو امتیازاست ، هم حسن انتخاب دارد و هم حسن ترتیب و بیان.

حسن انتخابش در این است که با وجود فرهنگ های رجال و شـرح حال، هیچ کس تا کنون به یاد شهیدان راه فضیلت نیافتاده و این زمینه را- که از لحـاظ ادبی و تـاریخی اهمیت بسـزا دارد- مسـتقلا بررسـی نکرده و دربـاره اش تـألیف ننمـوده است. به طوری که بسیاری شهیدان

بی شرح حال و بی یاد بود مانده بودند و می رفت که مجاهداتشان براه مصالح دین و مسلمین بباد فراموشی سپرده شود، تا مؤلف فرزانه بدین کتاب آن خاطره ی فراموش گشته را از نیستی برهانید و از دل کتاب های پراکنده بدر کشید و بر صفحه ی سپید کارنامه ی رادمردان رنگین جامه بنگاشت و چنین درخشان کارنامه ای به دست فرخنده ی راست فرا آورد آکنده از افتخارات و مجد و عظمت. خدایش بدین خدمت که به امتش کرده پاداشی فراخور دهد.

خوش بیانی و حسن ترتیب آن، خود در صفحاتش نمایان و بی نیاز به بیان است که گویائی منطق و رسائی تعبیر و زیبایی پرداختش را همتایی نیست. انشایش آمیزه ای است از اسلوب قدیم و سبک جدید، چنانکه سجع بندی بی معنا نتوانسته راه بیان حقیقتش زند و نه دلباختگی به تازه توانسته به بیراهه ی پرگویی اش کشاند. پیوسته بر روش میانه و پسندیده رفته و جز بیان حقیقت و شرح واقعی تاریخی نجسته است. طبع خلاقش هرگاه مجال سجعی زیبا و پر معنا دیده رخ از آن بر نتابیده و وقتی نیافته بیهوده نبافته است.

این هر دو، دو برهانند بر نبوغ امینی در زمینه ی هنر نویسندگی و فضیلت راستگویی و راستجویی، و بر چیره دستی وی در ساخت و پرداخت سخن، سخنی که آوای اندیشه ی تابان باشد و احساس دل با وجدان. من بی اختیار زبان به ثنایش می گشایم که در فراهم کردن گزارشات تاریخی ای پراکنده، چنین سخت کوشیده و در زنده کردن نام و یاد مجاهدان دانشمندی که خون خویش به پای نهال فضیلت نثار کرده اند، احساسات گرم نشان

ص: ۱۵

داده و غیرت و همت نموده است.

در پایان دیگر بار پروردگار مردم جهان را می ستایم و سپاس می برم و بر محمد و دودمان پاکش درود فراوان می فرستم.

محمد حسین غروری اصفهانی

ص :۱۶

تقریظ علامه ی محقق و استاد فرزانه حضرت شیخ آقا بزرگ تهرانی

بسم الله الرحمن الرحیم

سپاس خدای را و درود بر پیامبر امینش و بر دودمان وی. آن شهیدان خلق و شفیعان که بندگانش به روز جزا. نظر بر این گلزار دلفروز راندم و هر چه دیدم گل و لاله بود و بید و ارونی که از نسیم سحری به وجود آمده باشد، گلزاری باغبان خوش سلیقه و دلسوخته ای چون امینی بر پا کرده است . عطری بر آن پاشیده که بوی مشک از یاد می برد و خوشه های گوهرین پرورده که گردن و سینه و گوش را می آراید. خاطره ی مجد وشکوه دیرینه را باز یاد آورده و افتخارات اجدادی را فرا دیده نهاده است.

به راستی کارنامه ی درخشانی به دست شهیدان راه فضیلت داده که سال های سال خوانده خواهد گشت و کتاب ها و کارنامه ها را در روزگاران سر آمد خواهد بود، چه یاد پر افتخار مردانی را ثبت کرده که سر برابر ستم فرود نیاوردند و دامن شرف پیراسته نگهداشتند و پلیدی ذلت بر

تن هموار نیافتند و زندگی جاویدان بر دنیای ننگین ترجیح نهادند و شکوه پایدار بر ماندن خوار برگزیدند و کفن شهادت در بر و عروس سعادت ببر در گذشتند.

بر عاطفه ی پاک و احساس تابناکش آفرین. بر استاد گرانمایه ی هنرمندی هزار آفرین که مظهر راستین دین است و جمال آئین و مردی پر یقین ، به خاطر شاهکاری که برای امتش پدید آورده و جهدی که نموده و هنری که به خرج داده است.

پروردگار آمرزنده، از طرف شهیدان نیکبخت چنان پاداشی در باز پسین زندگی دهدش که وی آنان را بدین کار داده است.

محمد محسن ملقب به آقا بزرگ تهرانی

عید غدیر۱۳۵۳ه.ق

دانشمند عالیمقام حجه الاسلام حجه الاسلام میرزا محمد علی نجفی اردو باری چون در سال ۱۳۵۲ ه. ق به تبریز در آمد، تقریظی به سرود بر این کتاب به عربی.

ص :۱۸

مقدمه ی مؤلف

بسم الله الرحمن الرحیم

سپاس آن را که سعادت به شهیدان اختصاص داده، و درود و تحیت بر پیامبرش و دودمان وی که سر آمد سرورانند.

کتابی که در گرد آوری مطالب و تألیفش رنج ها برده و در تربیتش وقت های گرانبها صرف کرده ام تاریخ علمای مشهور و بزرگ ما است که در راه حقائق اسلامی جان باخته و به افتخار شهادت نائل آمده اند . به جویندگان فضیلت و پویندگان راه کمال تتقدیمش می کنم، تا خاطره ی آن رادمردان، جاوید بماند. چون شرح حال علمای شهید سه قرن اول هجری در در فرهنگ هایی که هم مذهبان ما یا دیگران نوشته اند آمده بود دراین کتاب از شهیدان قرن چهارم گرفتم و آمدم به عصر حاضر،و در تتمه ای که برای بعضی قرن ها نوشتم از برخی معاریف و اعیان شهیدی که شهرت علمی ندارد، اما یادشان را بی اهمیت ندیدم یاد کردم. از آفریدگار متعال تمنا دارم این کارم را پاک برای ذات ارجمندش بدارد که فقط او است که راه راست درست می نماید.

عبدالحسین امینی

ص: ۱۹

علمای شهید قرن چهارم

اشاره

ص :۲۱

امام ابو محمد اطروش

وی جد مادری دو عالم بزرگمان سید مرتضی و سید رضی است. نامش حسن بن علی بن الحسن بن علی بن عمربن علی بن ابی طالب علیهم السلام است. مشهور به « ناصر کبیر» است و گاه «اطروش» می خوانندش و زمانی «اصم»(۱).

نسبت عالی خویش با تحصیل علم فراوان تکمیل کرده و گوهر تابناك علویش را با فضائل و افتخارات بسیار بیاراست، فضیلت پشتیبانی از دین و افتخار نشر دانش و فرهنگ تا جائی که خویشاوند و بیگانه زبان به تجلیل و تکریمش گشودند و دوست و دشمن سر در برابر کمالاتش

---

۱ - ۹- قاضی شهید نورالله مرعشی، در « مجالس المؤمنین » می نویسد: سر وی در یکی از جهادهایش زخم برداشت و کر شد و معروف به « اطروش ». نویسنده ی « المجدی » می گوید : رافع بن هرثمه وی را چندان تازیانه زد که کر شد. گوش چون اندکی سنگین شود به عربی می گویند « وقر» و چون سنگین تر شود از آن به «طرش» تعبیر می نمایند و سپس به «صمم» و اگر هیچ نشنود به « صلح».

فرو نهادند.

شمشیر زن بود و قلم زن. دانش در سر پرورد و پرچم نبرد به اهتزاز داشت. جایش در صدر مجلس تاریخی فقیهان ما است و خودش در شمار فرمانروایان و شهریاران انگشت شمار ما. علاوه بر اینها، ادیبی توانا و شاعری سخن سرا بود.

ابن ابی الحدید، در بیان نسب سید رضی چون نام شخصیت مورد بحث ما را می آورد می گوید : وی ریش سفید دودمان ابیطالب است و عالمشان و زاهدشان و ادیب و شاعرشان. بر بلاد دیلم و کوهستان حکومت راند و « الناصر للحق» لقب یلفت. و جنگ های سهمگین با سامانیان کرد.

وی کارنامه ای درخشنده در تاریخ دارد. هر که کتاب های شرح حال را جست وجو کند ، بدین کارنامه ی سپید دست خواهد یافت. مؤلف « ریاض العلماء»(۱) درباره ی زندگی و شهادت و دانش وی، بحث های مفصل کرده و به تحلیل و نقد ورد و اثبات نظریات و روایاتی که در حق وی هست پرداخته که از آن جمله این نتیجه به دست می آید که وی از فقها و علمای عالی مقام امامیه است. گرچه پیروان مذهب زیدی در طبرستان ایمانی راسخ به وی داشته اند، اما او از این مذهب ، پاک دامن بوده است . این حقیقت را شیخ بهائی در رساله ی « اثبات وجود حجت» خاطر نشان ساخته و آن را از نظر علمای محقق شیعه دانسته است.

وانگهی کتابی که وی در نسب ائمه و تاریخ ولادتشان نگاشته و تا اخرین امام نام آورده، دلیل است بر این حقیقت. نجاشی می گوید :

۱- ۱۰- نوشته ی محقق بزرگ ، میرزا عبدالله تبریزی – رک بخش اول کتابش، حرف ح.

« معتقـد به امامت بود و در این موضوع کتاب ها پرداخت» و همین عبارت در قاموس علمای رجال اصـطلاح است برای عقیده به امامت ائمه دوازده گانه . کتاب های دیگری هم که در مسأله ی امامت نوشـته، دلیلنـد بر همین عقیـده ی وی. بنابراین معنی عبارت نجاشی همین است که گفتیم نه آنچه برخی پنداشـته و گفته اند که وی عقیده به امامت خویش داشـته است. معنی ای که از سیاق عبارت به دور است. و می دانیم نجاشی بر وی رحمت فرستاده است.

علامه ی مجلسـی در « وجیزه » می گوید: در حق وی تجلیل شده است. و می افزاید : می گویند وی همان ناصـر الحقی اسـت که زیدیه او را امام خویش گرفته اند.

ملاحظه می شود که مجلسـی به آن پندار و گفته اعتنایی ننموده و تصریح کرده که « در حق وی تجلیل شده است»، چون او را درست عقیده و دوازده امامی می دانسته و این برایش ثابت بوده است. این که زیدیان او را امام بدانند با این که خودش از آن پاکدامن باشد منافاتی هم ندارد، بلکه نظائر بسـیار دارد. یکی از نظائرش جدش امیر المؤمنین علی (علیه السلام) که عبدالله بن سبا(۱) و دار و دسـته و امثالش که تا امروز هسـتند و از جمله ی آنها نصیریه وی را خدا می دانند و او از این کار و ادعا بری و پاکدامن

۱- ۱۱- تحقیقات وسـیع علامه ی امینی بعـدها به کشف راوی دجال و دروغ سازی به نام سـیف بن عمر انجامید و این کمک کرد به کشف این حقیقت که افسانه ی عبـدالله ابن سـبا از جعلیات سـیف بن عمر است و اساساً وجودی خارجی نداشـته است. طبعاً کشـته شدن این موجود افسانه ای و جعلی هم نمی تواند واقعیت داشته باشد. برای اطلاع بیشتر رک : عبدالله بن سبا،مأ? و خمسون صحابی مختلق، آثار مرتضی العسکری.

است، و از آن منعشان فرمود و دست برنداشتند تا عبدالله بن سبا(۱) و هم مسلکانش را به بدترین وجهی کشت.

قیام های وی هم، جملگی به خاطر گسترش ائین راستین اسلام و تبلیغ عقاید آن به صورت پاک و بی شائبه به مردم بوده است. ابن اثیر (۲) در تاریخ الکامل می نویسد: « حسن بن علی اطروش پس از آمدن محمد بن زید به دیلم در آمد و در میان مردم آن سامان سیزده سال اقامت کرد . پیوسته به اسلام می خواندشان و تبلیغ می نمود و از آنان به گرفتن عشریه قناعت می ورزید وسلطه ی پادشاهان ابن حسان را از سرشان رفع می کرد. جمعی کثیر از آنان مسلمان گشتند و به دورش گردآمدند و در سرزمینشان مسجدها ساخت. مسلمانان در همسایگی ایشان در مرز بانی های قزوین و چالوس و دیگر استحکامات مرزی بودند.

در شهر چالوس دژی تسخیر ناپذیر و کهن بود که چون مردم دیلم و کوهستان مسلمان شدند، اطروش آن را ویران کرد. سپس آنان را دعوت کرد که با وی همراه گشته قیام کنند و به طبرستان روانه شوند، اما دعوتش را اجابت ننمودند؛ زیرا پسر نوح (حاکم طبرستان) با آنان نیک رفتاری می کرد . بعدها چنین اتفاق افتاد که امیر احمد پسر نوح را از فرمانروائی طبرستان بر کنار ساخته، سلام را به فرماندهی آن جا، نصب کرد و او نسبت به مردم سیاست بدی پیش گرفت تا دیلمیان بر او شوریدند و او با آنان جنگیدو پراکندشان و از ولایت آن منطقه استعفا داد و امیر احمد استعفایش را پذیرفته بر کنارش کرد و پسر نوح را بازگردانید و

---

۱ – ۱۲– عبدالله بن سبا به نام های دیگر ابن سوده، ابن حرب، ابن وهب که نام فرقه سبائیه از نام وی گرفته شده و عده ای معتقدند که این شخص موسس تشیع است.

۲– ۱۳– علی بن ابی الکرم اثیرالدین محمد مؤلف « اسدالغابه فی معرف? الصحاب? » متوفای ۶۳۰ ه در موصل.

آن خطه در سایه ی وی، به صلاح آمد. آن گاه وی بمُرد و ابوالعباس محمد بن ابراهیم بن صعلوک، استاندار گشت و شیوه ی پسر نوح رها کرد و بد رفتاری پیشه ساخت و هدایائی را که پسر نوح به رؤسای دیلم تقدیم می داشت، قطع کرد.

در این هنگام حسن بن علی از فرصت استفاده کرده مردم دیلم را بر آن حاکم بشورانید و به قیام خواندشان و موافقت نموده همراهش شدند و صعلوک با سپاهش آهنگ ایشان کرد تا در محلی به نام « نوروز» بر ساحل دریا به فاصله ی یک روز از چالوس به هم برخوردند و نبرد کردند. صعلوک شکست خورد و چهار هزار نفر از سپاهیانش کشته شدند، و اطروش و بقیه ی شکست خوردگان را به محاصره انداخت و سپس جان و مال و خانواده شان را تأمین داد تا نزد وی آمدند و امان گرفتند. و او دست از ایشان بداشته به آمل برگشت. بعد، « حسن بن قسم» مبلغ علوی که داماد اطروش بود لشکر به دیار ایشان کشید و همه را تا آخرین نفر کشت، زیرا شخصاً به آنان امان نداده و پیمان با ایشان نبسته بود. بدینسان اطروش در سال ۳۰۱ ه بر طبرستان استیلا یافت، و صعلوک راهی ری شد و از آنجا بغداد. همه ی دیلمیانی که در پشت « اسپید رود» تا به ناحیه ی آمل می زیستند، به دست اطروش مسلمان گشتند، و ایشان مذهب شیعه دارند و اطروش زیدی بود(۱) و شاعری توانا و نکته دانی علامه و دین شناسی سترگ و بذله گوئی شوخ و نکته پرداز بود. »

ص: ۲۷

---

۱ – ۱۴– وضع اعتقادی و مذهب وی را دانستید و ملاحظه کردید علمای امامیه درباره اش چه نظر داده اند، و مسلم است که صاحب خانه بهتر از هر کسی از خانه خبر دارد.

کتاب ها و تألیفاتی که بر اساس عقیده و اصول تشیع نوشته است، عبارتند از : یک کتاب در اصول دین. دو کتاب درباره ی امامت – یکی کوچک و دیگری بزرگ. کتاب خمس. کتاب طلاق. فدک. « شهیدان و افتخار سرآمدانشان». فصاحت ابوطالب. دلائل توجیه کننده ی بنی هاشم در مورد انتقادات بدخواهانه ی دیگران.

اینها را نجاشی در فهرستش آورده است . کتاب دیگری دارد به نام «مسترشد » که شیخ بهائی در رساله ای که نام بردیم از آن یاد کرده و شاید یکی از دو کتابی باشد که درباره ی امامت نوشته و شاید هم کتابی غیر از آن دو. همچنین کتاب « الفاظ» که « عمری» نسبت شناس از آن نام آورده است. وی اشعاری هم دارد. این ابیات از اوست:

لهفان جم بلابل الصدر بین الریاض فساحل البحر

یدعو العباد لرشدهم و هم ضربوا الآذان بالوقر

فخشیت ان القی الاله وما ابلیت فی اعدائه العذری

فی فتیه باعوا نفوسهم بالله بالمعلی من الاجر

ناطوا امورهم بر أی فتی مقدامه ذی حره شزر

از ماجرای شهادتش فخر الدین بناکتی(۱) در «روضه اولی الالباب» یاد کرده است. می گوید : « در دوره ی مقتدر در سرزمین دیلم قیام کرد و کشته شد». نویسنده ی « ریاض العلماء»- در جلد دوم آن(۲)– شهید شدن وی را بدون تردید ثبت می کند، اما به هنگام نوشتن شرح حالش آن را مورد بحث قرار می دهد. گمان می رود بعدها برای او مسلم شده باشد که وی شهید گشته است که بر اثر آن شهید شدن وی را ثبت کرده است.

۱- ۱۵- فخر الدین ابو سلیمان داود البناکتی.

۲- ۱۶- باب الالقاب.

چنانکه محقق بزرگ خاندان کاشف الغطاء در کتاب « الحصون المنیع؟» وی را شهید دانسته است. تردیدی که نویسنده ی « ریاض العلماء» راجع به شهید بودن وی در ابتدا نموده باعث گشته که علامه ی نوری هم به تردید افتد و در « مستدرک» بنویسد که « وی در گذشته یا شهید گشته است». چنین به نظر می رسد که علامه ی نوری گفته ی اخیر نویسنده ی « ریاض العلماء » را ندیده یا بدان التفاتی ننموده است.

وی به سال ۳۰۴ ه ق در شهر آمل طبرستان در ۷۹ سالگی به شهادت رسیده است. مزارش هم آنجا و گنبدی مشهور بر آن برپا است.

ده فرزند به جا نهاده است : پنج پسر و پنج دختر . دخترانش عبارتند از : میمونه،مبارکه، زینب، ام محمد، ام الحسن. پسرانش : زید، محمد، جعفر، علی، احمد.

زید فرزندی از خود بجا ننهاد. محمد که ابوعلی لقب داشت فرزند به جا گذاشت و ابوالحسن علی که در اهواز درس حدیث می گفت پسر وی است. جعفر ملقب به ابوالقسم در شیراز وفارس و بغداد فرزندانی پرورد. علی که ابوالحسن اعور و شاعر لقب یافت و در طبرستان مشهور بود، از کنیزی به دنیا آمده بود و از همین علی شاعر فرزند پدید شد به نام ابوالحسن محمد که ابو عبدالله بن طباطبا نسب شناس شهیر او را ابوالحسین دانسته است و فرزندانی داشته که بعضی از آنان در بلخ زیسته اند. دیگر احمد ملقب به ابوالحسن است که فرماندهی سپاه پدر را به عهده داشت و مردی معتبر بود، و چندین فرزند از او مانده است: فاطمه ی بزرگ، فاطمه ی کوچک، علی — که بازماندگانی داشت — و محمد ملقب به رضا و موسوم به ابو علی و همان که بر اثر آواز طرب انگیزش

اسبش بلغزید و در غلتانیدش و بمُرد در طبرستان، و از او فرزندان باقی ماند. و ابوجعفر محمد معروف به « صاحب القلنسوه» و ملقب به « ناصر کوچک » که بر دیلم و طبرستان حکم راند و هم او است که در ۳۰۵ ه و هنگامی که حسن بن زید در ساحل طبرستان بود آهنگ تسخیر آن کرد و او را به ری فراری داد.

از محمد فرزندانی در خطه ی اهواز پراکنده اند از آن جمله ابوجعفر محمد خوزستانی ، پسر خاله ی سید مرتضی و شوهر خواهر عصمت الدین. از محمد ملقب به « ناصر کوچک » پسر احمد پسر ناصر بزرگ ، ذریه ای باقی مانده است، از جمله : شریف سید ابواحمد محمد ابن الحسین بن محمد بن احمد بن الناصر که جز دختر از وی نمانده است و ابو محمد الحسن الناصر الصغیر نقیب بغداد و معروف به « ناصرک» که در سال ۳۶۸ ه در شهر بغدا بمُرد و فرزندانی چند به جا گذاشت، از نوادگانش یکی حسین ابن احمد است ملقب به « کیابن الناصر الصغیر بن محمد»، همچنین فاطمه دختر حسن بن احمد که با ابو احمد موسوی- فرمانده ی نقیبان(۱) - ازدواج کرد و از این زناشوئی فرخنده سید مرتضی و سید رضی به دنیا آمدند(۲).

۱- ۱۷- نقیب النقباء.

۲- ۱۸- نقل به تلخیص از کتاب « المجدی».

ابوالحسن علی رازی کلینی

وی مشـهور به « علان» است و دائی ثق? الاسـلام کلینی معروف، و اسـتاد روایت و حـدیث وی ، و از او بـدون واسـطه روایت بسـیار آورده است. او یکی از چنـد راوی عظیم الشأنی است که از طریقشان از سـهل بن زیاد نقل حدیث می شود.نجاشـی(۱) می گوید : وی راوی کامل مورد اعتمادی است ... در راه مکه به قتل رسید. از صاحب الزمان (علیه السلام) برای رفتن به حج اجازه خواسته بود دستور رسید که امثال را دست از آن بدار. اما او به آن عمل نکرد.

یادنامه اش در کتاب های «خلاصه»(۲) ، «نقد الرجال »(۳) ، « تخلیص

۱- ۱۹- از بزرگترین « رجال » نویسان و استادشان ، متولد ۳۷۲ ه و متوفای ۴۵۰ ه

۲- ۲۰- تألیف علامه ی حلی (۷۲۶-۶۴۸ ه) که در جوار امیر المؤمنین (ع) در نجف مدفون است و مزارش معروف.

۳- ۲۱- تألیف محقق گرانمایه امیر مصطفی تفرشی متوفای ۱۰۲۱ ه.

الاقوال »(۱) ، «منهـج المقال »(۲) ، « ایجـاز المقال»(۳) ، « جـامع الاـقوال »(۴) ، « خـاتم?الوسائل»(۵) ، «تلخیص المقـال»(۶) ، «ریـاض العلماء»(۷) ، «لؤلـؤ? البحریـن»(۸) ، «توضیـح المقـال»(۹) ، «منتهی المقــال»«(۳۱) ، «روضـات الجنـات»(۱۰) ، «اتقـان المقال»(۱۱) ، « تنقیح المقال»(۱۲) ، و « وفیات الاعلام(۳۵») آمده است.

۱- ۲۲- تألیف استـاد علم کلام سید میرزا محمد استر آبادی متوفای ۱۰۲۸ ه در مکه ی معظم? ، و این کتاب « رجال» متوسـط وی است.

۲- ۲۳- کتاب « رجال» بزرگ استر آبادی.

۳- ۲۴- تألیف شیخ فرج الله حویزی جزائری معاصر شیخ حر عاملی.

۴- ۲۵- تألیف حج? الاسلام سید یوسف بن محمد بن محمد بن زین الدین حسینی عاملی از علمای قرن دهم.

۵- ۲۶- تألیف حدیثـدان بزرگ ابو جعفر محمد بن الحسن بن علی مشعری، متوفای ۱۱۰۴ ه که در جوار امام علی بن موسـی الرضا (ع) مدفون است.

۶- ۲۷- تألیف حاج محمد بن علی اردبیلی.

۷- ۲۸- تألیف محقق توانا میرزا عبدالله تبریزی اصفهانی مشهور به افندی از شاگردان برجسته ی علامه ی مجلسی.

۸- ۲۹- تألیف فقیه علامه شیخ یوسف بحرانی مؤلف « حدایق» که در ۱۱۸۶ه وفات یافت و در رواق حرم حضرت سید الشهدا دفن شد.

۹- ۳۰- تألیف حج? الاسلام ملا علی کنی رازی (۱۳۰۶-۱۲۲۰ ه) که در حرم حضرت عبدالعظیم حسنی در ری مدفون است.

۱۰- ۳۲- تألیف دانشمند شهیر میرزا محمد باقر موسوی خونساری (۱۳۱۳-۱۲۲۶ ه) که در تخت فولاد اصفهان مدفون است.

۱۱- ۳۳- تألیف آی? الله حاج شیخ محمد طه تبریزی نجفی (۱۳۱۳-۱۲۴۱ ه).

۱۲- ۳۴- تألیف دانشمند عالیقدر حاج شیخ عبدالله پسر آی? الله مامقانی(۱۳۵۱-۱۲۸۷ه).

در همه ی این کتاب ها از وی ، به عنوان یک راوی کاملا- مورد اطمینان یعنی «ثقه» یادشده و بسیاری از آنها وی را شهید خوانده اند. مورد اطمینان بودنش در نقل حدیث مانند شهید بودنش مورد اتفاق علمای رجال است.این هم که در آن سال به حج رفته بر خلاف دستور امام(علیه السلام) نبوده چنانکه علامه ی قهپانی در حاشیه ی رجالش گوشزد کرده است.

به گمانم « علان» لقب خانوادگی اش باشد و خانواده شریف و بلند آوازه اش را بدین شهرت می خوانده اند. زیرا می بینیم رجال نویسان بزرگ در شرح حال احمد بن ابراهیم رازی کلینی همین کلمه را آورده اند و به نظر می رسد که وی پدر شخصیت مورد بحث ما باشد، همچنین در شرح حال احمد بن ابراهیم رازی کلینی، و به نظر می آید برادرش باشد و این دو برادر به «علان» مشهور بوده اند و ظاهراً لقب خاص وی نیست، بلکه شهرت رجال خانواده و بستگان وی است.

ص :۳۳

استاد ابو علی نافعی انطاکی

نامش شیخ حسن بن سلیمان بن الحبر است. وی استاد قاریان مصر بود و یکی از علمای بزرگ و نامی قرن چهارم، و بسیار دانا و فاضل و ادیب. ذهبی در « میزان الاعتدال» می نویسد: قرائت قرآن را مطابق روایات گوناگون نزد ابوالفتح بن بدهن و ابوالفرج شنبوذی آموخت و از دانشمندان متبحر بود. فقط تظاهر به تشیع و بد گوئی خلفا می کرد و ابوالفتح بن فارس عقیده ی وی را نمی پسندید. عبیدی حاکم، وی را در سال ۳۹۹ بکشت(۱).

---

۱ – ۳۶– میزان الاعتدال ۱/۲۹۹، نوشته ی محمد بن احمد بن عثمان ذهبی متوفای ۷۴۸ ه.

بدیع الزمان همدانی

احمد بن حسین بن یحیی بن سعید همدانی، نویسنده ی شهیر و دانشمند و ادیب گرانمایه ای که سخنوری زبان آور و شاعری توانا بود و در فن بلاغت و شیواگوئی سرآمد اقران در همه دهر و در فنون ادب بی نظیر و استادی برتر از همه ی استادان بود چنانکه بعدها ادیبان سترگی چون حریری به گردش نرسیدند و چون پیش تر از ایشان می زیسته افتخار برتری و پیش قدمی را برای همیشه حفظ خواهد کرد. از بزرگترین شخصیت های شیعه ی امامیه و از برترین صاحبان فضل ایشن به شمار می آید و مرتبه ی علمی بلندی داشته است، اما چون آثار ادبی گرانقدرش شهره ی آفاق گشته و مقامات بدیعش نادره ی روزگاران شمرده شده، گوهر دانش سر شار در حجاب آن شهرت عالمگیر از دیده ها پنهان مانده است چنانکه او را به عنوان ادیبی بی همتا می شناسند، نه عالمی پرفیض و گرانمایه.

ص: ۳۵

وی به مـذهب تشـیع پایبند بود، و خود بدان اعتراف نموده و تصـریح کرده است، چنانکه در مناظره ای با خوارزمی می گوید: من اگر دیگران بـا دو پـا به راه تشـیع می رونـد، بـا دو بال در آسـمانش پرواز گرفته ام، اگر دیگران نشانی از دوستی خانـدان پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) داشته باشند، من نشانه ای تابناک از عشقشان بر پیشانی دارم ... وانگهی قصائدی در حقشان سروده ام که در صـحرا و دریـا روان است و زبـانزد عـام وخـاص و نقـل هر محفـل و تابیـده به هر دل و پریـده به آفاق و طنین انداخته در هر رواق. و من نه آن قصائد را در میان شما زمزمه می کنم یا پنهان می دارم . بلکه بر سر هر کوی و برزن آواز می دهم و چون سـرودش می خوانم و آن را برای آخرت سروده ام، نه برای این زندگی کوتاه مدت، و توشه ی عقبی ساخته ام نه بهره ی دنیا. از من خواستند تا یکی از آنها را بر خوانم . چنین خواندم :

ای روزگار تو را به خدا این شکوفه ها را،

که در گلزار تازه رسته است برچین!

به خاطر مصیبت سهمناکی که قیامتی از ماتم بر پا کرده است.

به خاطر آنکه به خون- خون دودمان پیامبر- غلتیده،

و با وی به امامت بیعت گشته است.

با دم شمشیر تنش را پاره پاره کرده اند.

تا شربت شهادت نوشیده است.

نگذاشته اند دست به آبی یابد که نزدیکش،

بر کنار بوته های صحرائی روان بوده است.

پسر « هند» با چوب خیزران بر لب هایش نواخته است.

و در حالی که جامش را از شراب می آکنده،

زیر آواز زده و شعر انتقام جویانه خوانده است.

دین روشن و درخشان است.

و عدالت راه و رسمی روشن دارد.

وای به حال کسی که روی از قرآن بتابد و به دنیا آرد.

که قطعاً روزی که ندامت سود ندهد،

سخت پشیمانی خواهد خورد.

و کیفر جنایتش را خواهد دید.

و کیفر جنایت دیدن بدفرجامی است.

بنی امیه حرمت حریم خاندان پیامبر نداشتند.

و آن حرمت گرامی را هتک نمودند.

و انتقام خون های « بدر» را کشیدند.

و مستبدانه به حکومت چسبیدند.

امیرالمؤمنین را علناً لعنت فرستادند.

درست مثل خواندن اقامه.

هان! ای آسمان! چرا فرو نمی ریزی.

و تو ای ابر چرا بزاری نمی گریی!

و تو ای کوهستان چگونه از میان نمی روی!

وای جان چرا نمی میری!

چه لعنتی بر گردن امویان بازگشت!؟

که چون طوق کبوتر ابدی است.

سروری آن فرومایگان را نمی زیبد.

نوه ی«هند» و پسرش را،

ص :۳۷

یا آنکه به جای فرزند فاطمه امامت نمایند.

ای دیده! ببار بر مزار بقیع و با خونی

که بر خاک و شنش می باری لاله ها برویان!

اشک های ذخیره ات را سیل آسا بریز!

و آن گوهران را یکسره نثار کن:

نثار شهادت گاه کربلا کن و ،

از جانب من هر چه تمام تر احترام ورز.

هر چه گوهر اشک نهفته داری بریز

و ببار ای دیده ی من !

مؤلف « نسمه السحر » نیز به صراحت می گوید که وی شیعی دوازده امامی بوده است و می افزاید که بدیع الزمان شیعی بود و بر مذهب صاحب، و در این زمینه این ابیات را گفته است:

به من می گویند : تو وصی را دوست نمی داری

گفتم : خاک بر دهان دروغگو!

من به وصی و خاندان پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) عشق می ورزم،

و عشقم خاص دودمان ابوطالب است.

نویسنده ی « امل الآمل»(۱) ضمن تثبیت این معنا می گوید : دانشمندی گرانقدر و امامی مذهب بود و قرآن دانی ادیب و نویسنده که مقاله های شگفت انگیز دارد . همچنین آیه الله سید حسن عاملی کاظمی(۲) در کتاب « الشیعه و فنون الاسلام» می نویسد: « وی از ارکان روزگار خویش بود و

۱- ۳۷- نویسنده ی « خاتم? الوسائل » که پیش تر از او یاد شد.

۲- ۳۸- (۱۲۷۲-۱۳۵۴ه) از مراجع عالی مقام شیعه.

شهرتش به حدی است که از نقل آنچه دانشمندان در شرح حالش نوشته اند بی نیاز می سازد. شیخ ابو علی صریحاً نوشته که وی شیعی دوازده امامی است».

شیعی دوازده امامی بودن وی را دیگر علمای دیگر رجال هم نوشته اند. خونساری در « روضات الجنات »، ابوعلی در « منتهی المقال»، خوئی در « ملخص المقال» و می افزاید که وی از راویان نیکو است، مامقانی در « تنقیح المقال » و می گوید که وی از دوازده امامی ها مورد تجلیل است، رازی در « الدر النفیس»، و قمی در «هدیه الاحباب» و « سفینه النجاه».

شرح زندگانی وی به طور تفصیلی در « یتیمه الدهر»(۱) ، «معجم الادباء»(۲) و «وفیات الاعیان»(۳) آمده است و به اختصار در « تاریخ آداب اللغه العربیه »(۴) نوشته ی جرجی زیدان، در « خزانه الادب »(۵) ، « تاریخ الخلفا»(۶) ، «کشف الظنون»(۷) فهرست کتابخانه ی آستان قدس رضوی(۸) ، و « جواهر الادب ».

نام بیشتر رساله های بدیعش در موضوعات مختلف همراه قسمتی از اشعارش در کتاب « یتیمه الدهر » آمده و رساله هایش در حاشیه ی «خزانه

ص: ۳۹

۱- ۳۹- تألیف ثعالبی نیشابوری متوفای حدود ۴۲۹ ه.

۲- ۴۰- تألیف یاقوت حموی نویسنده ی معجم البلدان متوفای ۶۲۶ ه.

۳- ۴۱-تألیف مؤرخ شهیر ابن خلکان اربیلی شافعی که از خاندان برمکیان است و متوفای ۶۸۱ه .

۴- ۴۲- ۲/۲۷۵.

۵- ۴۳- تألیف شیخ تقی الدین علی معروف به ابن حجه ی حموی متوفای ۸۳۷ه.

۶- ۴۴- تألیف جلال الدین سیوطی شافعی متوفای ۹۱۰ ه.

۷- ۴۵- تألیف کاتب الچلبی متوفای ۱۰۶۸ ه.

۸- ۴۶- تألیف محقق دقیق حاج عماد تهرانی مقیم خراسان.

الادب » به چاپ رسیده است. به آوردن قطعه ای که در وصف دانش نوشته قناعت می ورزیم . می نویسد:

دانش چیزی است که به دشواری به دست می آید، با تیر نمی توان شکارش کرد و نه در بساط قمار به چنگش آورد. به خواب نمی آید و با لجام گرفتار نمی شود و در پرده نمی ماند و از پدر و عمو به ارث نمی رسد. کشته ای است که حاصل نمی آید مگر در خاک پاک قاطعیت بکاریش و باران ریزان توفیق بر آن ببارد و هوای پاکیزه و بی گرد طبعی مساعد بر آن بورزد و روح کوشش پیوسته در آن بدمد و هر چند گاه با شکیبائی و پایمردی آبیاری شود. مقصدی است که به آن نتوان رسید مگر با راه هموار کردن و طریق کوبیدن و موانع فکری را برطرف کردن و مخاطرات را به جان خریدن و بیدار خوابی کشیدن و بار سفر برداشتن و بسیار نگریستن و نظر کردن و اندیشه را بکار بستن.

در « یتیمه الدهر» درباره ی وی مطالبی آمده که مختصرش چنین است وی خصوصیات شگفت انگیز و نادری داشته است. از جمله این که قصیده ی طولانی را نشنیده بود و برای اولین بار برایش می خواندند از بر می شد به تمامی و بدون این که کلمه ای را کم کند یا نکته ای را از زبان بیندازد از بر می خواند . چهار پنج صفحه از کتابی را به سرعت از نظر می گذراند آنگاه از ابتدا تا به انتها از بر می خواند . گاه نامه ای را که به او پیشنهاد می شد بنویسد از آخرین سطر شروع به نوشتن می کرد تا می رسید به اولین سطرش و آن هم به بهترین و زیباترین شکل.

بدیع الزمان در ۳۵۳ ه در همدان به دنیا آمد و در ۳۸۰ ه به نیشابور هجرت کرد و در آنجا چهار مقاله را نوشت و با صاحب بن عباد ملاقات

کرد و از دوستان خاصش شد، و لغت شناسی را از احمد بن قارس آموخت . آنگاه رهسپار هرات گشت و در آنجا بود تا در ۳۹۸ ه به وسیله ی زهر مسموم وشهید شد. ثعالبی می گوید: با مرگش ادب به عزا نشست و قلم دو پاره گشت. فضل نور دیده از دست داد و پیشانی روزگار نشانه ی درخشانش را. فاضلان همراه فضائل بر او اشک افشاندند و کریمان به آهنگ مکارم بر وی گریستند.

به واقعه شهادتش در چندین کتاب از آنها که مأخذ شرح ما از احوال اوست – و نام بردیم – اشاره رفته است.

ص :۴۱

«ناشی صغیر»

عقیده شناس زبر دست

ابوالحسن علی بن عبدالله « ناشی صغیر»

علی بن عبدالله بن وصیف ملقب به « ناشی صغیر» بغدای بود از محله ی باب الطاق، و در مصر می زیست و معروف به «حلاء» بود از آن جهت که پدرش صنعت گر بود و شمشیر را حلیه- یعنی زیور- می ساخت و «حلاء »لقب گرفت. سمعانی در «انساب» می گوید: «ناشی» به کسی می گویند که در یکی از فنون شعر نشأت گیرد و بپرورد تا بدان مشهور گردد و کسی که به این لقب شهرت یافته علی بن عبدالله است. «ناشی کبیر» لقب ابوالعباس عبدالله بن محمد انباری است که معروف به ابن سر شر است و شاعری شهیر و عقیده شناسی معتزلی مذهب و منطق شناس و عالم علم عروض است.

ابوالحسن علی بن عبدالله از نوابغ علم کلام و زبر دست در آن همچنین هنرمندی توانا و در سنجش شعر سر آمد اقران است و در همه ی هنرهای ادبی سرور است. پیشوایمان شیخ مفید از وی روایت می کرده است. او علم از ابوسهل اسماعیل بن علی بن نوبخت – که از بزرگترین

عقیـده شـناسان شـیعه است – آمـوخت و چنـانکه ابن شـهر آشوب در « معـالم العلمـاء » می گویـد آشـکارا در مـدح خانـدان رسول(صـلی الله علیه و آله و سـلم) شـعر می سرود و می خواند. نجاشی می گوید که وی کتابی در موضوع امامت دارد. شیخ طوسـی در فهرست می گوید : کتاب ها تألیف کرده است. ابن خلکان می نویسد : تألیف بسـیار داشته است و از شاعران نیک رفتـار بوده و در حق خانـدان پیامبر (صـلی الله علیه و آله و سـلم) قصائـد فراوان سـروده و عقیـده شناسـی زبر دست بوده است. بنابر«الوافی بالوفیات» وی از مبرد و ابن معتز حـدیث روایت می کرده و ابن فارس لغوی و عبـدالله بن احمد بن محمد بن روزبه همدانی و دیگران از او روایت می کرده اند. شـعرش تدوین گشـته و او را « شاعر خاندان پیامبر (صـلی الله علیه و آله و سـلم)» لقب داده اند . در ۲۷۱ ه دیده به دنیا گشوده و در ۳۶۶ ه دنیا را وداع گفته است.

در دو کتاب «نسمه السحر» و «الشیعه و فنون الاسلام» تجلیل بسیار از وی شده است. ابن خلکان می نویسد وی به سال ۳۲۵ ه به کوفه رفته در مسجد آن به نوشته اشعارش پرداخت، و متنبی که در آن وقت بچه بود به محل کار وی در مسجد حاضر می شد و از اشعارش می نوشت . چنانکه قصیده ای از وی بنوشت که این ابیات در آن است:

کأن سنان ذابله ضمیر فلیس عن القلوب له ذهاب

و صارمه کبیعته بخم معاقده من الناس الرقاب

بنوشت و با الهام از آن چنین سرود:.

کأن الهام فی الهیجا عیون وقد طبعت سیوفک من رقاد

و قد صغت الاسنه من هموم فما یخطرن الا فی فؤاد

شرح حال «ناشی» شهید در کتاب های زیر آمده است:

ص :۴۳

فهرست شیخ طوسی(۱) ، معالم العلماء(۲) ، رجال ابن داود(۳) ، رجال نجاشی، یتیمه الدهر، انساب سمعانی(۴) ، وفیات الاعیان، خلاصه، نقد الرجال، مجالس المؤمنین(۵) ، جامع الرواه، تخلیص الاقوال، منتهی المقال، نسمه السحر، امل الآمل، خاتمظ الوسائل، ریاض العلماء، ملخص المقال- که وی را در شمار راویان نیکو نهاده است- الحصون المنیعه، الشیعه و فنون الاسلام، تلخیص المقال، تأسیس الشیعه، روضات الجنات، تنقیح المقال، هدیه الاحباب، وفیات الاعلام، الطلیعه فی شعراء الشیعه(۶) ، بغیه الطالب(۷).

راجع به ماجرای شهادتش در «معالم العلماء» و چندین کتاب از اینها که نام بردیم آمده که وی را در سال ۳۶۶ ه به آتش سوزاندند.

---

۱ - ۴۷-شیخ الطائفه ابو جعفر محمد بن حسن طوسی بزرگترین استاد محققان، و از شاگردان امام محمد بن نعمان مفید، تولدش در رمضان ۳۸۵ و وفاتش در ۲۲ محرم ۴۶۰ در نجف اشرف و در خانه اش مدفون گشته ومزارش اینک مشهور است.

۲ - ۴۸- تألیف علامه ی بزرگ محمد بن علی بن شهرآشوب سروی مازندرانی از حدیثشناسان نامی و محققان سترگ، متوفای ۲۲ شعبان ۵۸۸.

۳- ۴۹- دانشمند محقق شیخ حسن بن علی بن داود حلی از شاگردان محقق حلی و احمد بن طاووس متولد ۶۴۷ ه.

۴- ۵۰- قرآن دان و فقیه شافعی ابو سعید عبدالکریم بن محمد مروزی سمعانی- منسوب به سمعان از عشایر تمیم- متوفای ۵۶۲ ه.

۵- ۵۱- تألیف دانشمند شهید قاضی نور الله مرعشی که شرح حالش خواهد آمد.

۶- ۵۲- تألیف محقق معصر قاضی محمد سماوی متولد ۱۲۹۵ ه.

۷- ۵۳- بغی? الطالب فیمن رأی الامام الغایب، نوشته ی شیخ محمد باقر پسر ملا محمد حسن قاینی بیرجندی.

بخش مهمی از اشعارش نغزش در فرهنگ های رجال و ادبی گنجانده است مخصوصاً در «مناقب» ابن شهر آشوب، از آن جمله قصیده ای که متنبی در مدح سیف الدوله از آن اقتباس کرده است. و اینک برخی ابیاتش :

به وسیله ی خاندان پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) کار و فکر درست شناخته شد.

آیات قرآن در خانه ی ایشان فرود آمد

آنان حجت خدا در برابر بندگان وی اند

در ایشان و در جدشان تردید نشاید کرد

بویژه ابوالحسن علی

که وضعش در هنگامه ی نبرد لرزاننده است.

خوراک شمشیرش قلب دشمنان است

و خون گردنشان شراب آن

نوک نیزه اش گوئی ضمیر است که

که به سرعت راه به دلهای دشمن می برد.

و تیغش چون عهد بیعتش در غدیر خم

بر گردن مردم آخته است.

شب هنگام در محراب گریان است

و به هنگامه ی نبرد و شمشیر زنی خندان

او آن«خبر سهمگین(۵۴») است و کشتی نوح

و دروازه ی خدا (شناسی) پس از قطع جریان وحی.

محمد بن هانی اندلسی

شاعر و نحو شناس بزرگ

محمد بن هانی اندلسی ازدی

کنیه اش ابوالقاسم یا ابوالحسن است و معروف به «متنبی غرب»، منصور عباسی یکی از اجداد وی به نام یزیدبن حاتم بن قبیصه بن مهلب برای جنگ با «اباضیه»- ار فرقه های خوارج(۱) – به مغرب (مغرب کشورهای اسلامی یا شمال آفریقا) فرستاد و در آنجا از او فرزندانی به وجود آمد، و بعدها «هانی» پدر شخصیت مورد بحث ما در یکی از دهات مهدیه در آفریقا پا به عرصه ی زندگی نهاد و ادیبی شاعر بود و در اندلس اقامت گزید و در آنجا- در شهر اشبیلیه- خدا به او پسری داد به نام محمد که به بهترین وجهی تربیت شد و ادبیات به مقدار هنگفت آموخت و اشعار و تاریخ و سر گذشت های عرب را از بر کرد و با والی اشبیلیه تماس گرفت و نزدش مقامی یافت. سپس در ۲۷ سالگی از آن شهر به «مسیله» رفت و دو حاکم

ص: ۴۶

۱- ۵۵- که اکنون در لیبی ساکنند و کمی در الجزایر، و در آن زمان نیز همان جا سکونت داشته اند. (مترجم)

آن شـهر- جعفر بن یحیی و برادرش – مقدم وی را گرامی داشـتند و بسی نواختندش. بعد، المعزلدین الله از وی دعوت کرد و چون نزد او رفت به گرمی اسـتقبال شـد و همراهش به مصـر رفت. پس از مـدتی از او اجـازه خواست تـا به مغرب بـاز گردد و خـانواده ی خویش را همراه آورد. چون بـدین منظور راهی مغرب شـد در « برقه» چنـدی روزی در خـانه ی مردی از آن شـهر بزیست. می گوینـد: در آنجـا بر سـر او ریخته کشـتندش. و می گوینـد او را در یکی از آبروهای برقه خفه یافتنـد در سپیـده ی چهارشنبه ۲۳ رجب ۳۶۲ه.

محمد بن هانی چندان در ادب عربی و شـعر سـنجی مشهور است و نبوغش در این زمینه چنان بلند آوازه که جای هیچ تعریف یا تجلیلی نمی گذارد. اساتید ادب یک ریز از او ثنا گفته و زبان به شرح نبوغش گشوده اند تا جایی که گفته اند:

اگر می خواهی جنگی سوارباش چون علی شو

وگر خواهی شاعر باشی چون این هانی شو.(۱)

دیوان اشعارش از نفیس ترین آثار ادبی است.

وی آشـکارا دم از تشیع می زد و بـدان اعتراف داشت. چنان که ابن شـهر آشوب از او یاد کرده و از شاعران خاندان پیامبرش شمرده است. نویسـنده ی «امل الآمل» می گوید: وی فاضلی ادیب و شاعر و درست عقیده بود. علامه صدر در «تأسیس الشیعه» دامن وی را از نسبت هایی چون غلو و زیاده روی در حق ائمه (علیه السلام) پاک دانسته و می گوید: وی از آیات و

ص: ۴۷

---

۱ - ۵۶- برای اطلاـع بیشـتر رجـوع کنیـد به : معـالم العلمـاء، تاریـخ ابن خلکـان، نسم? السـحر، أمـل الآمـل، الشـیعه ی و فنون الاسلام،تأسیس الشیعه، اعیان الشیعه.

نادره های ایام است و به خاطر شیعه بودن و عشق بی آلایش به ائمه ورزیدن به شهادت رسیده است.

این چند بیت از او است:

من شخصیت آدم را در خلاصه ی کارش می دانم،

بنابراین هر که کوشاتر پر افتخار تر

با همت بلند به مقام بلند توان رسید،

بنابراین هر که بلند همت تر والامقام تر.

هر که تصمیم به پیشرفت و ترقی بگیرد عقب نخواهد ماند

و هر که تصمیم به عقب ماندن بگیرد پیش نخواهد رفت.

چون دیوان و اشعارش مشهور است از ذکر آن و شرح بیشتر حالش چشم پوشیدیم.

ص :۴۸

ابوفراس حمدانی

از عیان و رجال سیاسی شیعه که در قرن چهارم به شهادت رسیده اند، ابو فراس حمدانی است، شهریار بلاغت و خداوندگارادب، در خاندان حمدانیان. نامش حارث بن سعیدبن حمدان حمدانی است.

ثعالبی در «یتیمه الدهر» می نویسد: یگانه ی روزگار و خورشید عصر خویش بود، در زمینه ی ادب و فضل و کرم و شرافتمندی و جلال و شکوه و شیوا گوئی و هنرمندی و سلحشوری و دلیری. اشعارش مشهور و نقل محافل ادبی است، همه نیکو و ممتاز و روان و استوار و شیرین و پر صلابت و آبدار و متین. طبع روان و نکته سنجی و اقتدار حکومت در او جمع بود و این امتیازات در شاعران پیش از وی جمع نبود مگر در شعر عبدالله بن معتز. شعر شناسان و ناقدان ادبی وی را شاعری تواناتر از ابن معتز می شناسند.

صاحب بن عباد می گفت: شعر را پادشاهی آغاز کرد و پادشاهی ختم کرد- یعنی امرؤالقیس و ابوفراس. متنبی اعتراف می نمود که وی بر او

ص: ۴۹

برتری دارد و زبر دست تر است، و از برخوردش هراسان بود و هیچ به کشمکش با او نپرداخت و نه ادعای همسری و رقابت کرد، حتی زبان به مدح وی نگشود،اما کسانی از خاندان حمدان را که دون مرتبه ی وی بودند مدح گفت، نه آنکه به وی التفاتی ننموده یا تحقیر کرده باشد، بلکه از ترس وی به تجلیل وی بدان جهت که وی را بزرگتر و شکوهمندتر از حد مدح خویش می دیده است...

ابن شهرآشوب در «معالم العلماء» وی را از شاعران خاندان رسالت (علیه السلام) شمرده و ابن خالکان تجلیل فراوان نموده و نویسندگان «امل الآمل»، «ریاض العلماء»، «الشیع? و فنون الاسلام» و دیگران از او یاد کرده و گفته اند که دو بار به اسارت رومیان در آمد و بار دوم که در نبردی بود میان وی و موالی خانواده اش پس از اسارت کشته شد. به سال ۳۵۷ ه پدرش سعید نیز در رجب ۳۲۳ ه به دست برادر زاده اش ناصر الدوله در موصل کشته شده بود. ثعالبی از شعرش فراوان ثبت کرده است و ما چون دیوانش به چاپ رسیده از آن صرف نظر کردیم و فقط ابیاتی چند که در حق خاندان پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) سروده می آوریم:

روز از روزگار را از یاد نخواهم برد

و همه روزگارم را به خاطرش خواهم سپرد

روزی که در آن با رادمردانی آشنا گشتم

که زمانه رونق از نور رویشان یافته است

گوئی زمانه را پرتو روز، چهر ایشان است

و ستاره های شبانگاهش روی آنان

حسن بالایش چو شاخه ی بهاران

ص :۵۰

و چشم جاویدش غزال نگران

جامی از او بگرفتم که پرتوش

در تیرگی شب به نور روی او میمانست.

در شبی که دیدار وی به ما ارزانی داشت

و شام ما بدین نکوئی بسرآورد

ثریا چون رخ نمود گفتی دستی است

بر آمده و به معشوقش اشاره می نماید

ماه شب چهارده نیم تاب بود

گفتی لبخند زده و با دست لبخندش را پوشانده است

غزالی که اگر ماه تمام یک لحظه بر گونه اش بتابد

آن را می خراشد و خونین می گرداند

اگر به او عشق نمی ورزیدم و می خواستم مثل دیگران

با عشق ورزیدن به غیر وی به انحطاط در غلتم

از وصال وی محروم می ماندم درست همانگونه

که حسین از آب – آبی که به چشم می دید- محروم ماند

آن هنگام که گفت: آب به من بدهید

و به جای آشامیدن آب گوارا شمشیرش زدند

تا سرش – سری که دست های جدش بسیار

به آغوشش می کشید و می فشرد – از تنش پرید

تا آنجا که:

روز مصیبتش خورشید نیم روز به خاطر حادثه ی سهمگینی

که زیر آسمانش اتفاق افتاد، خون گریست

ص :51

دلی را که از این مصیبت نشکافد

و آدمی را سیل اشک نبارد، هیچ عذری تبرئه نخواهد کرد

مرگ بر جماعتی که از پی دلخواه رفتند

و چنین جنایت بدفرجامی مرتکب گشتند.

از اشعار پر رونق ومشهورش قصیده ای است که در جواب قصیده ی محمد بن سکر? الهاشمی و تفاخری که در برابر خاندان ابوطالب کرده سروده است به این مطلع:

حق را خورده و دین را پامال نموده اند

و خالصه ی خاندان پیامبر خدا را میان خود قسمت کرده اند.

قصیده اش در کتاب های ادبی هست و بر ان شرحها کرده اند و مشهور و رایج است و نیازی به ذکرش نمی بینیم.

دیگر از رجال سیاسی شیعه که در قرن چهارم شهید شده اند ابوالحسن علی بن فرات است. نویسنده ی «الشیعه و فنون الاسلام» وی را از رجال نویسنده شمرده و می گویدک سه بار به وزارت المقتدر رسید. صولی می گوید: بازماندگان فرات در فضل و کرم و بزرگواری و وفا و جوانمردی از مردان بزرگ بودند، و در روزگار وزارت وی مردم روز خوشی داشتند و بار می یافتند. همچنان به وزارت می رسید تا بار سوم که دستگیر و اعدام شد به سال ۳۱۲ ه.

نویسنده ی «اعیان الشیعه» هم از وی یاد کرده است.

ص :۵۲

علمای شهید قرن پنجم

اشاره

ص :۵۳

ابوالحسن تهامی

(۱)

نام وی علی بن محمـد بن الحسن بن محمـد بن عبدالعزیز عاملی شامی است. از شـیوا گویان طرازاول، و از مشایخ شـیعه که به نشـر ادب پرداخته اند. وی دانشـمند توانا بود، اما تعریف و تجلیلی که در در فرهنگ های ادیبان از وی شده و سـخن ها که از اسـتادی او در سـخن سـنجی و نقـد شـعر رفته شخصـیت علمی وی را در پرده گرفته و یا دانشـش را از یاد برده است. به همین جهت در شرح حالش در اینجا باید حق هر دو مقام علمی و

ص :۵۵

---

۱ – ۵۷- تهامی بکسر تاء منسوب به « تهامه» است که بر مکه اطلاق می شود، و به همین جهت پیامبر (ص) را « تهامی» خوانده انـد چون از اهـالی مکه بوده است. همچنین بر جبـال و دیـار تهامه که خطه ی پهناوری است میان حجاز و نواحی یمن، اطلاق می شود بـدان سـبب که درجه ی حرارتش بالاـ می رود و باد کم می وزد به آن «تهامه » گفته انـد مشـتق از «التهم» که شـدت گرمـا باشـد، یـا از آن جهت که هوای آن خطه متغیر است و این کلمه را برای تعبیر از دگرگون شـدن بوی روغن و امثالش به کار می رود به آن «تهامه» گفته اند.

ادیبش را ادا کنیم.

نویسنده ی «امل الآمل» می گوید: عالمی پر فضل و شاعری ادیب و نویسنده ای شیوا گو بود، و از او دیوان شعری زیبا هست.

ابن خلکان می نویسد: «ابن بسام در حقش گفته است: آثارش زیبا بود و زبانش برا. با توانایی هر چه تمام تر به فنون بیان می پرداخت. شعرش خود بر زبردستی و پیش دستی وی گواه است بدانسان که نسیم خنک گواه دمیدن صبح، چنانکه بر بلندی مقام علمی وی شاهد است، چنان گواهی ای که اشک از عشق نهان می دهد.

دیوان شعر کوچکی دارد که برگزیده ی اشعار اوست. از سرودهای لطیف و نغزش ابیاتی چند است از قصیده ای که در مدح وزیر ابوالقاسم بن مغربی سروده است:

از دوستم که دندان های پیش و دندان های نیش یار

روبرویش به خنده نمایان بود پرسیدم:

کدامیک از آنها زیباتر و خوش نماترند؟

گفت: نمی دانم، همه شان صدفند!

تهامی، در روزهای آخر عمر، پنهان به مصر رفت. کتاب ها و نوشته های بسیار از حسان بن مفرج بن ذغفل بدوی همراه داشت. چون از منطقه ی قبیله ی بنی قره خواست بگذرد او را گرفتند. گفت: من از قبیله ی بنی تمیم هستم. پس از بررسی معلوم شد که او تهامی است. بازداشت شد و به زندان قاهره به نام «خزان? البنود» افتاد در ۲۶ ربیع الخر ۴۱۶ ه، و بعد در ۹ جمادی الاول همان سال پنهانی در همان زندان اعدام شد. خدا بیامرزدش. یکی از دوستانش او را به خواب دید و پرسید: خدا با تو

چه کرد؟ گفت: آمرزیدم. پرسید: به خاطر چه کاری؟ گفت: به خاطر سخنم در مرثیه ای که برای بچه ی کوچکم سرودم و گفتم:

به جوار دشمنانم در آمدم و او به جوار پروردگارش،

میان جوارم و جوارش تفاوت از زمین تا آسمان است(۱).

نویسنده ی «دمیه القصر» می گوید: گرچه با انتسابش به «تهامه» تاج افتخار بر سرآن سرزمین نهاده و با پرداختن استادانه به صنعت شعر این فن را بیاراست نشیمنش در شام بود تا از جوار اهلش به جوار پروردگار کریم رخت کشید. ریزه کارهای هنرمندانه اش در شعر، تر دستی طراران را به یاد می آورد، و لطافت و تازگی تعبیراتش اشک عاشقانه را. روانی بیانش به پرش روح می ماند و برداشت کلی اش به سیطره و شمول قوانین هستی. و بدین امتیازات شگرف، شعر و سخنش به کمال پسندیدگی رسیده و آرزو گشته است... سرانجام بر اثر خیانت یکی از رفقایش گرفتار گشت و به زندان افتاد در محلی به نام « منفی» تا درگذشت.

این ابیات از او است:

خدای بخشاینده تو را در میان موجودات مقامی بلند بخشیده است

بدان بلندی که مقام شب قدر در میان دیگر شبهاست.

گرچه از جنس آدمیانی و بر آنان برتری یافته ای،

مشک را بوی خوش است که دیگر عطرها را نیست

و اینها نیز:

سبک سرانه بر سر دارائی دنیا به رقابت برخاسته است،

ص :۵۷

۱- ۵۸- تا اینجا به نقل از وفیات الاعیان ابن خلکان بود.

نهایت دارائیش این است که به حال فقر باز آید.

ما، در دنیا به سر نشینان کشتی می مانیم

که خود را ایستاده می پنداریم، حال آنکه زمان ما را می برد.

این هم قصیده ای شیوا و استوار و گرانبار از معنی و خوش بیانش که در رثای پسر کوچکش سروده است:

قانون مردن بر همه ی موجودات حکم فرماست،

این دنیا جای آرمیدن و اقامت گزیدن نیست

در حالی که آدمی دنیا را جای خبرگیری می پندارد،

چیزی نمی پاید که خود به خبر و به گذشته تبدیل گردد

سرشته دنیا آمیخته به تیرگی و پلیدی است،

و تو می خواهی از پلیدی و تبهکاری پاک باشد

آن که می خواهد سرشت روزگار را به زور بگرداند،

در اعماق دریا به گرد شراره می گردد

و هر که در پی کار محال بگردد،

امید به هیچ و پوچ بسته باشد.

زندگی خواب است و مرگ بیداری،

و آدمی میان این دو عالم چون خیال روان

بنابراین با شتاب هدف ها تان را تحقق بخشید،

زیرا عمرتان صفحه ای از کتابی بیش نیست

اسب جوانی بداونید و همت نمایید،

تا مگر گوی مقصود در این میدان بربائید

روزگار با آرزوها که پیش می آورد فریب می دهد،

ص :۵۸

و هرچه را ساخته اند ویران می سازد

زمانه هر چه کنی صلح جو نخواهد شد،

طبعش دشمنی با آزادی خواهان است

من با شمشیر برانی که برای گرفتن حقم،

آماده کرده بودم داغدار شدم

از این پشامد چه راضی باشم و چه ناراضی،

بی فایده است چون محکوم مقدراتم

ای ستاره ی حیاتم! چه عمر کوتاهی داشتی،

عمر همه ی ستاره های سحر چنین است

ای هلال! روزهای گذشته ام که بدرنا شده ماندی

و مهلت تمام و تابان شدن نیافتی!

ترا خسوف نابهنگام به زیر پرده کشید،

تا پیش از آنکه بدر شوی محو شدی

تو را از میان هم سن و سالانت بربود،

چنانکه مردمک دیده را از درونش بدر کشند

گفتی قلبم قبر اوست و او

در اندرونش یکی از اسرار

اگر به خاطر کم سالیش کوچک شمرده شود

بسا بزرگ که بدیده ناچیز می نماید

چنان که ستارگان با همه ی بلندی مقامشان،

کوچک به نظر می آیند حال آنکه بسی بزرگ اند

بر او می گریم و آنگاه پوزش طلبانه به او می گویم:

موفق باشی که پست ترین جایگاه را ترک گفتی

من به جوار دشمنانم در آمدم و او به جوار پروردگارش

میان جوارم و جوارش تفاوت از زمین تا آسمان است

با خویشتن از دوری تو شکوه می کنم و تو در گور

اگر نه مرده بودی آوای زاریم را می شنیدی

شرق و غرب به یکدیگر نزدیک ترند

از دو لبه ی آن گور چند وجبی

آوخ که چنگال مرگ گلویت را فشرد،

و رهزن عمر عمرت را ترور کرد

تو به سوی همان سر منزل رهسپر بودی که من،

اما تو رسیدی و پدرت هنوز در راه است

اگر لب به سخن بگشایم نخستین سخنم توئی

و هرگاه دم فروبندم تو در اندرون منی و آویخته به احساسم

آه هایم را که پیاپی بر می آیند در سینه خفه می کنم

و اشک هایم را که روانند از ریزش باز می دارم

شرارآتش غم را اگر همراهی کنم

می سوزاندم و اگر از آن بگریزم، در می گیردم

شعله های سوز دل را جلو می گیرم،

اما بسیار گاه دژ شکیبائیم را درهم می شکند و بر وجودم می زند

جامه ی ریا آنچه را به زیرش پنهان است باز می نماید،

اما اگر هم خویش بدان پیچم تو عریان می مانی

نمی دانم پلک هایم کوتاه شده یا چشمانم گود افتاده

ص :۶۰

که پلک هایم بر هم نمی آیند، یا اصلاً چشمم بی پلک است

خواب به چشمم نمی آید و کمترین چرت

وقتی چشم بر هم می نهم چون ضربه ی شمشیری مرا از جا می پراند

یا اگر آرامشی به سراغم آید، طومارش را

سیل اشکی که از دیده ام می دود در می پیچد

شب را به بیداری به سر می آورم واین،

مرا می کشد همانگونه که آن را سرزدن سپیده می میراند

تا می بینم صبح با دست درخشانش

خیمه قیرگون را می درد

و پرتو اش ستارگان را فرا می گیرد

چنان سیلی که برخورشد و چراغ ها را درغلتاند

اگر می شد از تو دفاع کرد می دیدی که جوانمردانی

از ما برای دفاع از تو به دریاها فرو می رفتند و بر می آمدند

و روی زمین از خون گلگون می ساختند و به آسمان

می غلتاندند تا آسمانی تیره گون به پا کنند

گروهی که وقتی زره بپوشند پنداری

چنگی چون دریا آهنی را به لرزه در انداخته است

و اگر دست های راستشان را بر آرند

آن را به جای نیزه ی نیزه گذاران توانا به کار می گیرند

شیرند، اما شیری که دارائی خویش ایثار کند

نه شیر بیشه که آئین ایثار نداند

انجمن به شخصیت نیکوشان می آراید

ص :۶۱

چنان که قرص ماه سر را بیاراید

با هر که به جوار و تحت حمایتشان در آید مهربانند

و گرانبهاترین دارائی شان را به او می بخشند و او را دلسوز تر از مادرند

در شام جوانیم ستارگانی دمیدند

که پس از مدتی همه جا را سپیند خواهند کرد

دو چیز است که دیر نمی پاید

دوره ی نوجوانی؛ و دوستی تبهکاران با یکدیگر

دور باد پیری با همه ی وفایش

خوشا جوانی با همه ی عهد شکنی و بی وفائیش

آرزویم از همه دنیا جوانی است و شادکامیش

که اگر سپری گشت آرزو و تمنائی نخواهد ماند

دوره اش کوتاه است و زیبائی هایش

و گمراهی های کامرانیش بی پایان

هر چه بر دارائی مادی ما بیفزاید غصه دارتر می شویم

فقر و نیاز تمام در بسیار داری

هر آنچه زائد بر مصرف باشد باز مانده ای است

که بر اثر حادثه ای یا به دست میراث خواری یا در ننگ و عاری از بین خواهد رفت.

دلم به حال آنها که به من حسد می برند می سوزد،

به خاطر شعله ی کینه ی سوزانی که در دل می پرورند

نگاه می کنند که خدا به من چه داده است،

چشمشان به بهشت دوخته است و دلشان در آتش می سوزد

ص :۶۲

مرا متهم کرده اند که فضائل خویش پنهان داشته ام،

گناهی نکرده ام پوشیه بر چهره ی روز آویخته ام

و با فروتنی خویش مایه های افتخارم را پوشانده ام

اما آنها از بالای پرده گردن کشیده اند

مردان دو گونه اند: معروف، و ناشناخته،

چنانکه ستارگان بر دو گونه اند: پنهان و درخشان

مردم به هنگام تولد شبیه یکدیگرند

تنها به هنگام مردن امتیازات و تفاوتشان بروز می نماید

به جان خودم من راه کمال برویشان هموار ساخته ام

اما چه کنم که کور شدند و گام از پی ام ننهادند

اگر با دیده ی دل نگریسته بودند روشن گشته و راه یافته بودند

و کوری دل نتیجه ی کور دلی است

چرا مردانه نکوشیدند تا به کمال رسند

یا در برابر واقعیت برتری دیگران سر تسلیم فرود آرند

رادمردی و وفا از عالم بشر رخت بر بسته

و یکسره برفته است به طوری که جز در شعر و حرف باقی نیست

خیانت، به افراد قابل اطمینان و دیگران چنان

سرایت کرد که باور کردنی نیست و می گوییم عوض می بینیم

بسیار می شود که مرد بردبار دانا از نادان کمک می گیرد

دست راستی که از دست چپ محروم باشد بی خیر خواهد بود.

چند تن از شاعران با « تهامی» همآوا گشته و قصائدی به آهنگ این قصیده اش سروده اند از جمله نویسنده ی «نسمه السحر» که این قصیده را در شرح حال وی آورده است.

ص: ۶۳

ابولحسن حلبی نحوی

شهریار ادب و علم نحو

ابوالحسن ثابت بن اسلم بن عبدالوهاب حلبی نحوی

از دانشـمندان حلب و از نوابغ نحو و ادب. ذهبی می گویـد: از اسـتادان بزرگ علم نحو، و شـیعی بود. کتـابی در تعلیـل قرائت عـاصم نوشت. در حکمرانی سـیف الـدوله سـر پرست کتابخـانه ی حلب شـد. اسـماعلیلیه از آن جهت که وی کتابی درباره ی چگونگی پیـدایش اسـماعیلیان و نقاط ضـعف و مفاسـد اعتقادیشان نوشـته بود، چنین شایعه انداختنـد که او کار تبلیغاتی ما را خراب می کند. پس در حدود سال ۴۶۰ ه او را به مصر برده به دار آویختند(۱).

در«روضات الجنات» شرح حالش آمده و مؤلف «الشیعه و فنون الاسلام» او را از نحو دانان شیعه شمرده است.

ص: ۶۴

۱- ۵۹- به نقل از «بغی? الوعا?» نوشته ی حافظ جلال الدین سیوطی شافعی متوفای ۹۱۱ ه.

علامه شیخ عبدالکریم کرجی

عبدالکریم بن الحسن ابورزعه بن علی بن ابراهیم بن علی بن احمد کرجی قزوینی ملقب به ابوالقاسم- از علمای برجسته و نامی قزوین و از بزرگان طائفه معروف به « کرجیه» و بزرگترین شهید این خاندان جلیل القدر، خاندان علم و فضیلت، و از فقیهان و حدیثدانان و ادیبان ممتاز. کمالات روحیش بیش از حد متعارف، و فضائل و محاسنش فراوان بود. در تمام دوره ی زندگانی به عنوان یک فقیه و حدیثدان و دانشمند علم اصول به درس و بحث همت گماشته بود. و پیشوای معنوی مردم شمرده می شد و خلق از دانش وی به فیض می رسید و گوش از آویزه ی آوازه اش آراسته می داشت تا آن که بیرحمانه به دست تبهکاران به شهادت رسید.

مؤلف «ضیافه الاخوان»(۱) می گوید در علم حدیث و اصول و فقه

۱- ۶۰-نویسنده ی « لسان الخواص» که از او یادی به میان خواهد آمد.

گوی سبقت از بیشتر اقران ربوده بود. مؤلف« التدوین» در وصف وی می گوید: بزرگ مردی دانشمند و صاحب مقام بود. امامت جامع قزوین را به عهده داشت. حدیث از ابو منصور مقومی آموخت به سال ۴۶۹ ه نیکبخت زیست و شهید از دنیا رفت. ملحدان در ۴۹۸ ه او را کشتند. هبه الله بن الحسن نویسنده ی زبر دست ابیاتی بسیار در رثای وی بسرود که چند بیت زیر از آن است:

آن پیشوا درگذشت و کاش جانم

گرچه مرا سخت عزیز است فدایش می شد

خونی به زمین ریخته شد که در خوشبوئی

نافه ی آهوی ختن به گردش نمی رسد

دل در عزایش شراره می زند

و دیده سیلاب اشک می بارد.

ص :۶۶

ابوالحسن احمد کندی جرجرائی

(۱)

ابوالحسن احمد بن محمد بن احمد بن طرخان کندی جرجرائی کاتب. نجاشی – متوفای ۴۵۰ ه- در باره اش چنین می نویسد: وی راوی مورد اعتماد و «ثقه ای» صحیح السماع(۲) بود و دوست ما. یکی به نام ابن ابی العباس با این ادعا و بهانه که او علوی است به قتل رساندش، و سبب آن

۱- ۶۱-جرجرائی به فتح هر دو جیم و سکون راء اول منسوب است به «جرجرایا» شهری در ناحیه ی نهروان نزدیک بغداد که بعدها خراب شده است و جمعی از دانشمندان و شاعران از آن برخاسته اند که یاقوت در«معجم البلدان » نام چند تنشان را آورده است.

۲- ۶۲- «اتقان المقال» می گوید: صحیح السماع یعنی کسی که فقط از راوی ثقه یا از کسی که فقط از راوی ثقه نقل می کند روایت کند. و لازمه اش این است که همه ی واسطه های روایت موثوق باشند، و این در صورتی است که وصف مزبور به اعتبار اصل خبر مسموع باشد- چنانکه همین گونه به نظر می آید – و گرنه چنین نخواهد بود.

بود که یکی از کارهای زشت آن شخص را نکوهش و تقبیح کرده بود. کتابی دارد به نام «ایمان ابوطالب».

در کتاب های تلخیص المقال، نقد الرجال، جامع الاقوال، منتهی المقال، ایجاز المقال، تنقیح المقال و دیگر کتاب ها از او به عنوان «ثقه» و صحیح السماع و شهید یاد شده است.

ص: ۶۸

ابومحمد وزیر

ابومحمد رامهرمزی وزیر

از رجال سیاسی شیعه که در قرن پنجم به شهادت رسیده اند، حسن بن مفضل بن سهلان ابو محمد رامهرمزی است از وزیران سلطان الدوله ی دیلمی. بنابر تاریخ ابن کثیر دمشقی هم اوست که دیواره ی حرم امام حسین(علیه السلام) را بنا کرده است. در سال ۴۱۲ ه شهید شده است. دانشمند عالیقدر سید حسن صدر در « الشیعه و فنون الاسلام» او را از نویسندگان شیعه می شمارد.

ص :۶۹

علمای شهید قرن ششم

اشاره

ص: ۷۱

علامه ابوالمحاسن رویانی طبری

(۱)

عبدالواحد بن اسماعیل بن احمد بن محمد رویانی طبری، از دانشمندان برجسته و حدیثدانان شیعه است که در ۱۶-۴۱۵ ه به شهادت رسید. چون به شدت پایبند «تقیه» بود ماهیت مذهبش برای برخی ناشناخته ماند، چنانکه اهل سنت وی را از خود شافعی مذهب پنداشته اند(۲).

نویسنده ی «ریاض العلماء» او را چنین به وصف در آورده است: شیخ امام ابوالمحاسن قاضی ای شهید فخر الاسلام عبد الواحد ...

ص: ۷۳

۱- ۶۳- رویانی به ضم راء و سکون و او منسوب است به «رویان» که شهر بزرگی بوده است در کوهستان بزرگ طبرستان و بزرگترین شهرمنطقه کوهستانی آن. گفته اند: بزرگترین شهر جلگه طبرستان آمل است و بزرگترین شهر منطقه ی کوهستانی آن رویان. بعضی جغرافیا نویسان گفته اند: رویان جزء طبرستان نیست، بلکه ولایتی است بر فراز کوهستان آن، و کوهستان رویان متصل به کوهستان ری (تهران) است.

۲- ۶۴- نگاه کنید به کامل ابن اثیر، وفیات الاعیان، و معجم البلدان.

آنگاه مطالبی نوشته که خلاصه اش این است: از علمای حلب بود. تقیه می کرد، در نتیجه گمان بردند شافعی است. در آغاز فعالیت با طنیان زبان به انتقاد و حمله به آنان گشود، به همین سبب او را کشتند. وی از مشایخ و استادان سید فضل الله راوندی و هم طرازان وی بود. برخی فاضلان گفته اند که شیخ ابو المحاسن نخستین کسی بود که فتوای الحاد فرقه ی باطنیه را صادر کرد، زیرا می گفتند: چاره ای نیست جز وجود معلمی که راه خداشناسی به خلق بیاموزد. و آن معلم می گفت: شما وظیفه ای جز فرمانبری من ندارید. دیگر تکالیف و واجبات را خواستید عمل کنید خواستید نه. تا آنکه این شیخ به قزوین آمد و فتوا داد که آنها ملحدند، و به مردم دستور داد از باطنیان دوری کنند حال آنکه با ایشان معاشرت و معامله داشتند. و گفت: اگر با آنها رفت و آمد و معاشرت کنید چون بعضی از آنها حیله پردازند شما را خواهند فریفت و اگر فریب خوردید میانتان اختلاف و آشوب خواهد افتاد. و چنان شد که وی می گفت. همچنین گفت: اگر از سوی منطقه آنها پرنده ای آمد بکشیدش. چون شیخ به دهکده ی رویان آمد باطنیان چنانکه شیوه شان بود یکی از جانبازانشان را فرستادند تا او را غافلگیرانه کشت. نیکبخت زیست و خوشنام در گذشت.

نویسنده در پنج جای « ریاض العلماء» گوشزد می نماید که وی از علمای شیعه بود که به خاطر پایبندیش به تقیه منسوب به شافعیان گشت.

خونساری در شرح حال فضل الله راوندی می گوید: وی استادانی بزرگ داشت بیش از بیست تن از علمای عالی مقام شیعه ی امامیه. و از آن میان نام علامه ابو المحاسن رویانی را می آورد و بر همه ی آن عده

رحمت می فرستد.

علامه ی نوری در بیان اساتید سید فضل الله راوندی می نویسد: این سید جلیل القدر از جمع کثیری از مشایخ بزرگ حدیث روایت می کرد که نام آنهایی که شناخته ایم می بریم، نخست پیشوای شهید ابوالمحاسن عبدالواحد... امام راوندی در آغاز کتاب «النوادر» می گوید: پیشوای شهید ابوالمحاسن عبد الواحد رویانی بنابر شنیده و اجازه ی نقل خویش چنین روایت کرد...

این سخنان و اظهار نظرهای صریح علمای رجال است که وی پیشوائی شیعی مذهب و دوازده امامی است. با وجود این دیگر اعتنائی به حرف دیگران که وی شافعی مذهب است نمی کنیم، و می دانیم که این نسبت نتیجه ی تقیه ی وی بوده است.

راجع به شهادتش چندین مورخ نوشته اند. سمعانی(1) در «انساب» می نویسد: وی از برجسته ترین پیشوایان دینی و از سخنوران بود و در منطقه ی طبرستان از نفوذ وسیع سیاسی و طرفداری مردم برخوردار بود رفتاری پسندیده داشت و آثاری ارجمند بجا گذاشت. به مذهبش سخت پایبندی نشان می داد و در کشورها آوازه اش پیچیده بود. کسانی را که به خدمتش می آمدند سخت می نواخت ... در ذیحجه ی ۴۱۶ ه به دنیا آمد و ظهر جمعه ۱۱ محرم ۵۰۲ ه در مسجد جامع شهر آمل شهید شد.

یاقوت حموی می نویسد: به «رویان» جمعی از دانشمندان منسوب اند از جمله ابو المحاسن عبد الواحد رویان طبری که قاضی و پیشوای مذهبی بود و از پیشوایان شافعی است و درخشانترین چهره های زمانش و از

ص: ۷۵

۱- ۶۵- قاضی ابو سعد عبدالکریم تمیمی مروزی سمعانی.

فقیهان طرازاول عصرش به لحاظ استادی و دقت فقهی و حسن بیان...میلادش به سال ۴۱۵ ه بود و در محرم ۵۰۱ ه – یا به گفته ای ۵۰۲ ه – در مسجد جامع آمل در طبرستان به دست عنصر متعصبی شهید شد.

ابن خلکان می نویسد : درآن دیار – یعنی طبرستان – مقامی شامخ و نفوذ و احترامی فوق العاده داشت. نظام الملک وزیر او را به خاطر کمال و فضل و دانشش بسی بزرگ می دانست و احترام می نمود.

وی به بخارا سفر کرد و مدتی در آنجا بماند و به غزنه و نیشابور رفت و به دیدار دانشمندان، و به محضر درس ناصر مروزی حضور یافت، و حدیث آموخت و در آمل طبرستان مدرسه ای ساخت. سپس به ری رفت و در آنجا تدریس کرد، و به اصفهان رفته در مسجد جامع آن به تقریر و نگارش پرداخت. کتاب های سودمند تألیف کرد که از جمله «بحر المذهب» که مفصل ترین کتاب شافعیان است، کتاب« مناصیص الامام الشافعی»، «کافی»، و « حلیه المؤمن». در اصول فقه، و مسائل خلافی هم کتاب نوشت می گویند گفته است: اگر همه ی کتاب های شافعی بسوزد آنها را از بر خواهم نوشت.

قاضی ابو محمد عبدالله بن یوسف- که از حافظان قرآن است – نام وی را در طبقات پیشوایان شافعی آورده و می گوید: ابوالمحاسن رویانی نادره ی روزگار و استاد مسلم فقه بود. حافظ ابو زکریا یحیی بن منده هم از او یاد کرده است. وی از جمع کثیری از حدیثدانان کشورهای مختلف حدیث روایت کرده است. در ذیحجه ی ۴۱۵ ه به دنیا آمد، و به گفته ی « سلفی» در محرم ۵۰۲ ه در شهر آمل کشته شد. رافعی می گوید: کتاب« جمع الجوامع» و « التلخیص» از تألیفات او است و در روز عاشورا شهید شده است.

ص: ۷۶

کتابی به فارسی دارد به نام «تکمه السعادات فی تکمه العبادات المسنونات».(۱)

ابن شـهر آشوب می نویسد: ابو المحاسن شهید در باب احکام می گوید: در زمان خلیفه ی دوم دو بچه ی متصل به هم به دنیا آمـد یکی مرده بود و دیگری زنـده. عمر چنین رأی داد که باید با آهن از هم جداشان کرد. اما امیرالمؤمنان رایش این بود که ومرده به خاک سپرده شود و زنده را شـیر دهند. چنین کردند، بر اثر آن، پس از چند روز مرده از زنده بگسست و جدا گشت. یک بار عمر تصـمیم گرفت زیورهای کعبه را تصرف کند علی (علیه السلام) گفتش: وقتی قرآن بر پیامبر(صلی الله علیه و آله و سـلم) نـازل می گشت اموال بر چهـار نعو بود: یکی اموال خصوصـی مسـلمانان که آنها را به موجب احکام میان میراث بران تقسیم می کردند، دوم اموال دوباره بدست آمده ی عمومی(۲) که میان مستحقانش تقسیم می شد، سوم خمس که خدا موارد مصـرفش را مشـخص گردانیـده است، چهـارم صـدقات که خـدا مواردش را روشن سـاخته است. زیورهای کعبه در آن هنگام موجود بود و (خـدا و پیامبر) آن را به حال خود گـذاشت نه بدان سـبب که یاد برده یا از او پنهان مانده باشد. بنابراین آن را به همان حال که خـدا و پیامبرش واگذاشـته اند واگذار. عمر به او گفت: اگر تو نبودی رسوا شده بودیم. و آن زیورها را به حال خود واگذاشت.(۳)

۱- ۶۶-رک: ریاض العلما.

۲- ۶۷-فیئی.

۳- ۶۸-«مناقب آل ابیطالب».

ابو علی فتال واعظ نیشابوری

محمـد بن الحسن بن علی بن احمـد بن علی الفتـال واعـظ نیشـابوری نویسـنده کتـاب مشـهور «روض? الواعظین» و «التنویر فی التفسـیر» و از اسـتادان ابن شـهرآشوب است. وی پرچمدار دانش و ادب قرن شـشم به شـمار می رود. در فقه و حدیث اسـتادی مبرز و توانـا بود. دانش و زهـد و پارسائی را یک جا در وجودش گرد آورد. سـخنرانی بود با منطقی رسا و کوبنـده، و واعظی که پنـد با سـخن و با عمل می داد تا جائی که خلق شـیفته ی او گشـتند و سـر از اعتماد به خدمتش سودند و بانگ ثنا و تجلیل برادشتند.

شیخ منتخب الدین در «فهرست» می نویسد: شـیخ شـهید محمد بن احمد فارسـی مؤلف کتاب« روض? الواعظین» است. و پس از شـرح مفصـلی چنین ادامه می دهـد: شـیخ محمد بن علی فتال نیشابوری مؤلف کتاب تفسـیر، راویی مورد اعتماد است و چه مورد اعتمادی هم. جمعی از راویان موثوق برایم تفسیرش را نقل کرده اند.

ص: ۷۸

از سخنش به نظر می رسد که این دو نام، از آن یک تن باشد، چنانکه خونساری هم در«روضات» می گوید. و از سخن ابن شهر آشوب در مقدمات کتاب «مناقب» همین بر می آید آنجا که می گوید: فتال برایم کتاب «التنویر فی معانی التفسیر» و کتاب« روضه الواعظین» را بر خواند و بیاموخت. ابن داود در کتاب«رجال» از او بدین عبارت یاد می کند : محمد بن احمد بن علی فتال نیشابوری معروف به ابن الفارسی عقیده شناسی جلیل القدر و فقیهی دانشمند و زاهد و پارسا بود که ابوالمحاسن عبدالرزاق ملقب به شهاب الاسلام رئیس نیشابور او را بکشت.

مشعری، علامه ی مجلسی، نوری و دیگر نویسندگان از او به عنوان شهید یاد کرده و تجلیل نموده اند، اما من ماجرای شهادتش را در کتابی ندیدم جز در فهرست کتابخانه ی رضوی که می گوید: به خاطر شیعی بودن به قتل رسید.

«فتال» از نام هایی است که به بلبل داده اند و به معنی چهچه زن است.شاید این لقب را بدان سبب یافته باشد که در وعظ و خطابه شیوا گو بوده و نغمه سرا، و بیانی شیرین داشته و کلماتی زیبا و لطیف می آورده است. جز او تنی چند دیگر از علمای ما بدین لقب خوانده شده اند: دانشمند نامی جمال الدین حسن بن عبدالکریم فتال، استاد ابن ابی جمهوراحسائی دانشمند توانا سید حسن بن عبدالله فتال حسینی نجفی در قرن دهم.فقیه تفسیردان شاگرد شهید ثانی سید رحمه الله فتال نجفی که شیخ بهائی در سال ۱۰۰۱ه از قزوین برایش قصیده ی رائیه خویش را فرستاد.

ص :۷۹

نصیر الدین حسین راوندی

نصیر الـدین ابو عبـدالله بن الامـام قطب الـدین سـعید بن هب? الله بن الحسن راونـدی به بزرگواری نسبی و عظمت خانوادگی خویش کمالات اکتسابی بیفزود و از بزرگان و معتبران گشت، شیخ منتخب الدین در «فهرست» می نویسد: دانشمندی صالح و درسـتکار بود و شـهید گشت.دیگر علمـای رجـال و محـدثان معروف از او به عنوان دانشـمندی نیـک رفتـار و شـهید نـام برده اند.(۱)

۱- ۶۹- رک: امل الآمل، روضات الجنات، ریاض العلماء مستدرک.

مؤید الدین حسین اصفهانی طغرائی

مؤیـد الـدین ابو اسـماعیل بن علی بن محمد بن عبدالصـمد اصـفهانی منشـی، مشـهور به طغرائی از اولاد ابواسود دئلی معروف است. قصـیده ی لامیه اش شـهرت بسـزا دارد و خود شاعر دانشـمندان شـیعه مذهب شـمرده می شود. شهرت این مرد بزرگ و درخشـندگی فضـلش به حدی است که از وصف تجلیل آمیزش بی نیاز می گرداند.کمتر دانشمند وادیبی پس وی آمده که از فیض سـرشار ادب وی بهره نگرفته است. همه سـخن از دانش فراوان و پیش قـدمی وی در فرهنـگ و ادب رانـده انـد تا آوازه سخن سـنجی و شـعر و کلمات حکیمانه اش همه جا طنین افکنـده و قصـیده ی لامیه ی مشـهورش در میان ادیبان مقام شایسـته یافته و به دل های خلق نفوذ کرده است.

در «امل الآمل» می خوانیم : «وی فاضـلی دانشـمند و درست عقیده و شاعری ادیب بود و در سن بالای شصت سالگی مظلومانه کشته شد. شعرش

در نهایت زیبایی است از جمله قصیده ی لامیه اش که مشتمل بر مضامین ادبی و حکیمانه است و معروف تر از آنکه سخنی درباره اش بگوییم.

دیوان شعر نغزی دارد، و از اشعارش یکی این است:

اگر پادشاهی که از تو اطاعت کنند نیستی

بنده ی آفریدگار او باش و مطیع خدا

اگر همه ی دنیا مال تو نیست چنانکه دلت

می خواهد مال تو باشد همه ی دنیا را رها کن

این دو روش پارسایانه و دلیرانه

به مرد مقامی بلند و افتخاری ارجمند می بخشد

در «ریاض العلماء» از او چنین یاد می شود: وزیر، شیخ مؤید الدین ابواسماعیل حسین بن علی اصفهانی که افتخار منیشان و سر آمد ایشان است و مشهور به طغرائی است. شیعی بود و او را ستمگرانه به قتل رسانده شهید کردند.

شاعری فاضل و بزرگوار و مشهور است. سراینده ی قصیده ی لامیه ای است که «صفدی» بر آن شرح مفصل معروفی نگاشته است. شهرت داشت که در علم کیمیا – شیمی – دست دارد و معتقد به صحت و امکان تحقق آن است و در این زمینه کتابی تألیف کرده است. از آن جهت «طغرائی» لقب یافت که منشی رسمی بود و در دیوان حکومت به نگارش «طغرا» یا فرمان های رسمی حکومتی می پرداخت چنانکه امروز در کشور دوم متداول است.

مؤلف«المصباح فی علم المفتاح» می گوید که وی در علم اکسیر و کیمیا و امثال آن کتابی به عنوان «مفاتیح الحکمه و مصابیح الرحمه» دارد.

ص :۸۲

ابن خلکـان می گویـد: دانشـی سـرشار و طبعی لطیف و گهربـار داشت و در دفن شـعر و نـثر بر همه ی شـاعران و نویسـندگان عصرش پیشی جست. ابو سعید سمعانی در کتاب« انساب» در نسبت منشی، از او نامبرده و تجلیل کرده و قطعه شعری از وی در وصف شمع است آورده و می گوید: در سال ۵۱۵ ه کشته شد. و دیوان شعری نغز دارد و از زیباترین اشعارش قصیده ای است معروف به « لامی؟ العجم» که در ۵۰۵ ه در بغداد ساخته و به وصف حال خویش و شکایت از روزگار پرداخته است ... عماد کاتب در کتاب « نصـر؟ الفطر؟ و عصـر؟ القطر؟ »- که تاریخ دولت سلجوقی است – می نویسد : این طغرائی که او را اسـتاد می خواندنـد وزیر سـلطان مسـعود بن محمد سـلجوقی بود در موصل. چون میان سـلطان مسـعود با برادرش سـلطان محمود در نزدیکی همدان جنگ در گرفت و سـلطان محموئ پیروز گشت اولین کسی که به اسارت گرفته شد استاد ابواسماعیل طغرائی وزیر مسـعود بود. خبر دسـتگیری او را به وزیر سـلطان محمود دادنـد که نامش کمال سـمیرمی بود. شـهاب اسد که در آنوقت طغرائی بود و به جای نصیر کاتب فرمان حکومتی می نوشت گفت: این مرد- یعنی استاد ابواسماعیل طغرائی – ملحد است.

وزیر سـلطان محمود گفت: هر که ملحد بود بکشیدش. در نتیجه، او را ظالمانه و به ناحق کشتند. و در حقیقت از آن جهت که سلطان محمود به خاطر فضل وی به او نظر داشت نگران بودند و او را عمداً کشـتند به بهانه ی الحاد. این واقعه در ۵۱۳ ه اتفاق افتاد، و گفته اند که در ۵۱۴ و۵۱۸ ه عمرش در هنگام شهادت بالای شصت بود، و از شعرش چنین بر می آید که (۱)

۱- ۷۰- نظام الدین ابوطالب علی بن احمد بن حرب سمیرمی.

به پنجاه و هفت سالگی رسیده بود است، زیرا وقتی خدا به او پسری می دهد چنین می سراید:

این کودک که به هنگام پیری در رسید

چشمم را روشن گردانید و اندیشه ام بیفزود

پنجاه و هفت سال اگر بر سنگ بگذرد

بر صفحه اش اثر می گذارد تا چه رسد به انسان

خدا می داند که پس از سرودن این ابیات چقدر زیسته. خدا بیامرزدش. کمال سمیرمی این وزیر دانشمند را در سه شنبه ای از ماه صفر ۵۱۶ ه در بازار بغداد و کنار مدرسه ی نظامیه به قتل رسانید. گفته اند: او را برده ی سیاهی که متعلق به وی بود به خاطر این که وی استاد او را کشته بود به قتل رسانید.

از اشعار زیبایش این است:

با دشمنت تا می توانی چرب زبانی کن

زیرا با نرمش می توان امید بست که فاسد اصلاح شود

از حسود تا می توان بر حذر باش

زیرا اگر تو به او کار نداشته باشی و نیندیشی او راحت نخواهد نشست

حسود اگر بخواهد محبتی کند محبتش

از دشمنی دشمن کینه توز خطرناک تر خواهد بود

دشمن هرگاه از تو احسان و نیکی می بیند

خیلی احتمال می رود که دست از دشمنی بردارد و خشنود گردد.

اما حسود تا همه ی نعمت های تازه و قدیمی است

-سرمایه و در آمدت- از بین نرود راضی نخواهد گشت

کینه ورزی حسود را تحمل کن چون آتش حسدش

درونش را تا ابد می سوزاند

مگر ندیده ای که آتش خودش را آنقدر می خورد

تا به خاکستری سرد تبدیل شود؟

هر چه بیشتر بر انسان حسد برند خدا بر نعمتش خواهد افزود

و هر چه حسود بیشتر حسد برد دلش بیشتر آب خواهد شد.

درباره ی دانش چنین می سراید:

کسی که دانش را با دارائی مقایسه کند

با مقایسه و قضاوتش کور دلی خود را ثابت کرده است

دانش را تو همیشه خود می پروری و به خدمت می گیری

حال آنکه مالت را دیگری می تواند به خدمت گیرد

دارائی را می دزدند یا در حادثه ای از بین می رود

اما دانش دزد بردنی و از بین رفتنی نیست

دانش در دلت نقش می بندد نقشی ابدی

دارائی سایه وار از کنارت می گذرد و می رود

این با بکار بستن و مصرف بیشتر و سر شارتر می شود

آن تا مصرفش کردی تمام می شود

معین الملک که در بدبختی در افتاده چنین دلداری می دهد:

چون پیشامدی ناگوار رخ داد شکیبا باش معین الملک

که شکیب نیکو ورزیدن نیکو عاقبت است

مگر نمی بینی شب چون قیر گون گردد،

نشانه ی دمیدن سپیده ی صبح است

ص :۸۵

مگر ندیدی خورشید پس از کسوف

چون صفحه ی درخشندهای رخ می نماید

و هلال نازک کم سوی رنگ پریده

دیری نمی گذرد که ماه شب چهارده می گردد

روزگار سرکش ناراهوار گاهی

مهربان می شود و بیمار شفا می یابد و تشنه سیراب می گردد

و پرنده ای که بال هایش را قیچی کرده اند

پس از ریختن پرهایش پر و بال در می آورد

تو آن قدر به روزگار بد گفتی و با او ستیزه نمودی

که به انتقام گیری کشاندیش و کینه ورزی با خودت

با حوادث روزگار به کشمکش برخاستی و آن را

جلو گرفتی و اگر غیر تو بود روزگار بر او خروشیده و چیره گشته بود

تو شمشیری را می مانی که در نیام جا گرفته باشد

تا روز نبرد دمار از روزگار خصم بر آرد

مگر یوسف صدیق سرمشق و امام تو نیست

که پیشامدهای سخت و سنگین روزگار را بردبارانه تحمل کرد؟

زندان در حالی که نام تو و آوازه ات

در جهان روان و طنین انداز است- چیزی از تو نمی کاهد

و می سراید:

از علم گوناگون به اندازه ی کفایت و مطلوب

بهره گرفتم و محتاج این نیستم که کسی به من بیاموزد

سر از اسرار حقیقت به تمامی در آوردم

ص: ۸۶

و دانای ام شام تاریک زندگی را برایم روشن ساخت

و طلوع خورشید را همراه غروب ماه تمام چنین وصف می کند:

خورشید تابان چون به گاهی دمید

که ماه تمام می رفت غروب کند و غروب نکرده بود

پنداشتی دو جنگجو با هم روبرو گشته اند

این سپری سیمین دارد و آن سپری زرین

امیر کیکاوس دیلمی طبری

کیکاوس بن دشمن زیاد بن کیکاوس دیلمی طبری استاد علم حدیث شیخ منتخب الدین مؤلف «الفهرست» است و هم او است که به وی اجازه ی نقل حدیث داده است. امیر کیکاوس از علمای شـهید قرن ششم است. شیخ منتخب الدین در «الفهرست» او را چنین وصف می کند:

«امیر شـهید کیکاوس بن دشمن زیادبن کیکاوس دیلمی طبری، زاهدی دانشمند است که چندین کتاب درباه ی «نجوم» دارد و کتـابی در اوقـات نمازهـای پنجگانه. و من از او اجازه ی نقل حـدیث دارم. خـدا او را و ما را بیامرزد.» نویسـندگان امل الآمل، ایجازالمقال، ریاض العلماء همچنین علامه ی مجلسی و علامه ی نوری از او به عنوان شهید یاد کرده است و او را ستوده اند.

ص :۸۸

شیخ طبرسی

شیخ ابوعلی فضل بن الحسن بن الفضل طبرسی، پرچمدار علم و آیت هدایت بود و از برجسته ترین زعمای دین و پیشوایان مذهب شیعه به شمار می آید. تفسیر وی به نام مجمع البیان به تنهایی کافی است که دریای فضل و تبحر علمی وی را بنماید، تفسیری که نور حقیقت می بارد و پرتو دانش و بینش وحی الهی می تابد، کتابی که هیچ کس ازآن بی نیاز نتواند بود. پس از آن تفسیر مختصرش به نام «جامع الجوامع» می آید. کتاب های دیگرش عبارتند از: اعلام الوری باعلام الهدی، الوسیط فی التفسیر، الوجیز فی التفسیر، الوافی فی التفسیر، تاج المواليد، الآداب الدینیه للخزینه المعینیه، غنیه العابد و منیه الزاهد، الکاف الشاف عن کتاب الکشاف، کنوز النجاح، عده السفرو عمده الحضر؛ معارج السؤل، اسرار الائمه، مشکوه الانوار، رساله حقایق الامور، العمده فی اصول الدین، العمده فی الفرایض و النوافل(به زبان فارسی) ، الشواهد، الجواهر فی

النحو، النور المبین.

کسانی که از وی حدیث روایت می کنند عبارتند از: پسرش رضی الدین، ابن شهر آشوب، شیخ منتخب الدین، قطب راوندی، شاذان بن جبرئیل، و شیخ عبدالله الدوریستی و برخی دیگر. وی از شیخ ابو علی پس شیخ طوسی، و شیخ عبدالجبار مقری رازی فقیه بزرگ شیعه درری ، نقل حدیث می کند.

شرح حالش در کتابهای معالم العلماء، رجال سید مصطفی، اللؤلؤ?، ریاض العلما، امل الآمل، روضات الجنات، المقابیس تألیف شیخ اسدالله کاظمی، مستدرک، الحصون المنیعه، و دیگر کتابها آمده است و همگی وی را ستوده و جلیل فراوان کرده اند. مؤلفان روضات الجناتو ریاض العلماء گفته اند که وی شهید گشته است. مؤلف کتاب اخیر می گوید که نسخه ای از مجمع البیان را به خط شیخ قطب الدین کیدری دیده که آن را نزد نصیر الدین طوسی خوانده است و بر پشت آن به خطش چنین نوشته بوده است:تألیف شیخ فاضل و امام سعید شهید....

علامه ی نوری در «مستدرک» پس از اظهار این که وی شهید گشته، می افزاید که در نوشته ی دانشمندان نیامده که وی چگونه به شهادت رسیده شاید مسمومش کرده باشند که شهادتش شهرت نیافته است. بهر حال درگذشتش درسبزوار شب نهم ذیحجه ۵۴۸ ه اتفاق افتاده است و جنازه اش را به مشهد علی بن موسی الرضا (علیه السلام) برده در محل غسل حضرتش به خاک سپرده اند و مزارش اینک مشهور است.

نویسنده ی«ریاض العلماء» برای درگذشت شیخ طبرسی داستانی آورده منسوب به ملا فتح الله کاشانی مفسر- متوفای ۹۸۸ه- اما چون

مسلم نگشت که او چنین داستانی گفته باشد از نوشتنش چشم پوشیدیم.

«طبرسی» منسوب به طبرستان است که برای نسبت به آن«طبری» هم می آورند. یاقوت حموی می گوید: نسبت به طبری? می شود «طبرانی» که بر خلاف قیاس است، زیرا چنین می نماید که چون نسبت طبری برای کسانی که از طبرستان بوده اند بکار رفته و زیاد هم بکار رفته است خواسته اند میان نسبت طبریه با آن فرقی بگذارند و از این رو منسوبان به طبریه را طبرانی خوانده اند. و طبرستان سرزمین پهناوری است با شهرها و ده های بسیار که از آن دانشمندانی بیشمار برخاسته اند. نمی دانم چه وقت آن خطه را مازندران نامیده اند، زیرا این نام را در کتب قدیمی نیافتم، ولی شک نیست که این دو نام از آن یک سرزمین است.

ص: ۹۱

سید مجدالدین احمد حسینی

سید مجد الدین احمد ابو عبدالله بن ابی الحسن علی بن ابی الغنایم المعمر بن محمد بن احمد بن عبیدالله الحسینی، از مشایخ و استادان حدیث فقه بزرگ ابن بطریق یحیی بن حسن اسدی است و در کتاب «العمده» از وی بسیار روایت آورده و در چندین جای کتابش از او تجلیل و تمجید نموده و از دانش و جلال و سروری و پاکی و شکوه و عزت و افتخارش یاد کرده است. مؤلفان«ریاض العلماء» و مستدرک وی را شهید دانسته اند.

ص :۹۲

سید عزالدین یحیی

از ذریه ی امام زین العابدین(علیه السلام)

نسبتش چنین است: السید عز الدین یحیی بن شرف الدین ابوالفضل محمد بن ابی القاسم علی بن عز الاسلام محمد بن العلامه ابی الحسن المطهربن ذی الحسبین علی الزکی بن العلامه السلطان محمد شریف- مدفون در قم- بن السید العلامه ابی القاسم علی بن ابی جعفر محمد بن حمزه ی قمی بن احمد بن محمد بن اسماعیل محمد عبدالله الباهر بن الإمام زین العابدین (علیه السلام).

شیخ منتخب الدین در ابتدای کتاب« الفهرست» از وی چنین یاد می کند: سرور و مولای ما آن بلند مرتبه ی بزرگ، پیشوار و سید بزرگ، درخشانترین و پاک ترین و شریف ترین سرور، عزت دولت و دین، و مایه ی افتخار اسلام و مسلمین، شهریار نقیبان و برگزیده ی روزگاران و شرافت بخش مردمان، قطب دولت و رکن آئینه، برجسته ترین رهبر، شهریار بازماندگان خاندان نبوت، پایه ی استوار شریعت، سر آمد رؤسای شیعه،

ص :۹۳

و صـدر علمـای عراق، مقتـدای بزرگـان، یـاور دین، حجت خـدا بر خلق، مردی که دو افتخـار نسبی را یک جا برده و نسب از جـانب پـدر و مادر هر دو عالی داشـته است، برترین همه ی اشـراف، و سـرور امیران سادات در شـرق و غرب گیتی، قوام ذریه پیامبر(صـلی الله علیه و آله و سـلم) ابوالقاسم یحیی بن شـرف الـدین محمـد ... (تا آخر سـلسه ی نسـبش)، که خدا بر مفاخرش بیفزایـد و دشـمنانش را نابود گرداند، رادمردی که سـرور سادات است و سـر چشـمه ی سـعادت و پناه امت، مشـعل دینداری، دریای دانش و هوشـمندی، مظهر فضـیلت و فیض بخشـی، مقتدای عترت، ذریه ای از معدن نبوت، شاخه ای از درخت مروت، عضوی از پیکر رسالت، و پاره ای از تن علی و فاطمه(علیه السلام)....

و در حرف یاء از او چنین یاد می کنـد: سـید بزرگوار «المرتضـی» عز الـدین یحیی بن محمد بن علی بن المطهر ابوالقاسم که « نقیب» و بزرگ خانـدان ابوطـالب در عراق است دانشـمندی سرشـناس و فاضـلی سـترگ که قطب شـیعه محسـوب می شـود و امورشان بر مـدار وجود وی می گردد خـدا بر عمرش بیفزایـد تا به اسـلام و مسـلمانان بیشتر خدمت کند و مقدساتشان را پاس دارد. وی از پدرش «المرتضی» سید شرف الدین محمد از استادان حدیثش- آن شادروانان – روایت می کند.

در همین کتاب می گوید که آن را برای وی تألیف کرده است.

نویسـنده ی «امل الآمل» نیز از وی یاد می کنـد. مؤلف«الحصون المنیعه» پس از سـتودن وی می گویـد: سـید عزالـدین علی بن السـید الامام ضـیاء الـدین فضل الله حسـینی راونـدی «الحسـیب و النسـیب» را به نام پر افتخار وی به نظم در آورده است. بخت همچنان یار وی بود و اقبال

مـددکار وی پیوسـته از مرابت عزت و اقتـدار فرا می رفت تـا آن که روزگار چنانکه عادت او است حال بگردانیـد و کارش به شهـادت انجامیـد. بـدینسان خیر دنیا و آخرت نصـیب برد و نیکبختی این جهان با رسـتگاری باز پسـین روزگاران قرین داشت. سپس شـهادتش آن بود که سـلطان خوارزمشـاه تکش بر ری و خطه ی مجاور آن استیلا یافت و هر چه از اشـراف و بزرگان و شخصـیت های برجسـته دیـد بکشت و این بزرگوار از آنان بود که طعمه ی شمشـیر او شدند و بیدادگرانه به خون آرمیدند در سال ۵۸۹ ه .

پسـرش محمد به بغداد رفت سـید ناصر بن مهدی حسینی همراه وی بود، و در شعبان **۵۹۲**ه به آن شـهر در آمد و توسط خلیفه ناصرلدین الله بگرمی استقبال شد. سر پرستی و بزرگی دودمان ابوطالب در بغدا به ناصر بن مهدی حسینی سپرده شد. اما بعدها که او به مقام وزارت رسـید مقام سـر پرستی و بزرگی دودمان ابوطالب به محمد بن سید عزالدین واگذار گشت و او چنان که رسم اجداد پاکش بود نقیب طالبیان- یعنی سـرپرست و بزرگ دودمان ابوطالب – شد. آنگاه به حج مشرف گشت و سپس به دیار خویش باز آمد، خدا همه شان را بیامرزد.

سیـد حسن صدرالـدین در «تأسـیس الشـیعه» می نویسـد: در یکی از کتاب های نسب شناسـی دیدم که سـید شـرف الدین پدر شخصـیت مورد بحث مـا چنـد دختر داشت و هیـچ پسر نـداشت. چون همسـرش باردار گشت و یحیی عزالـدین را حامله بود، شرف الـدین می گویـد: پیامبر(صـلی الله علیه و آله و سـلم) را به خواب دیدم. به حضـرتش عرض کردم: تو را ذریه ای به دنیا خواهد آمد نامش را چه بگذارم؟ فرمود: نامش را یحیی بگذار.

وقتی از خواب برخاستم دانستم که فرزندم پسر خواهد بود، و

بعداو را یحیی نامیدم- با وجود این که در سلسله ی نسبشان کسی به نام یحیی نبود- بعدها که خوارزمشاه پسرم را کشت متوجه شدم که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بدان سبب او را یحیی نام داد که بدانیم شهید خواهد گشت همانسان که یحیی توسط شاه کشته شد.

ص :۹۶

شیخ حسن قزوینی

حسن بن عبد الکریم بن الحسن- معروف به ابوزرعه – بن علی بن ابراهیم بن علی بن احمد قزوینی کرجی، از طائفه ی معروف به «کرجیان»- یا کرجیه- است.سخن از دانش وی از دیرگاه رفته است و داستان فضل و ادبش تازگی ندارد و فاضلان و ادیبان هر قرن به زبان رانده اند. مکارم اخلاقیش نامش را به جاودانگی پیوست و دانش سر شار را زنده نگه داشت. خصال نیکوی پدرش به ارث برد و گام از پی او به راه علم و ادب برداشت حتی در استقبال از مرگ فداکارانه در راه حق از او تقلید کرد و چون او شهید گشت. از بزرگان شیعه بشمار می آمد و از برجسته ترین چهره های فرقه ی رستگار ما بود. نیکبخت در گذشت چرا که شهید دلیری و ذلت ناپذیری گشت. او را ملحدان در شهر «ابهر» به سال ۵۲۹ کشتند – ۳۱ سال پس از شهادت پدرش(۱).

۱- ۷۱-تاریخ شهادتش در کتاب « ضیاف? الاخوان» اینطور آمده است.

شیخ خلیفه ی قزوینی

خلیفه ابن ابی اللجیم قزوینی برادر علامه شیخ امیر کیابن ابی اللجیم است که در سال ۵۱۴ ه در گذشته است. وی از استادان و مشایخ بزرگ و از ارکان مذهب شیعه در قرن ششم بشمار می آید. از علم نصیبی وافر داشت و دانش را به کمالات اخلاقی پیوسته بود و به پارسائی و زهد و پرهیزگاری نام برداشته و بدین خصال یادش در تاریخ بماند چنانکه در «الفهرست» شیخ منتخب الدین، امل الآمل، ایجاز المقال، ضیاف? الاخوان، و الحصون المنیعه هست. نویسنده ی ضیاف? الاخوان احتمال می دهد شهادتش به دست ملحدان اسماعیلی صورت گرفته باشد که در آن دوره دست اندر کار خونریزی و کشتن مسلمانان و غارت اموالشان بودند مخصوصاً مسلمانان قزوین و حوالی آن را از هیچ آسیب و تعرض بیرحمانه ای مصون نمی داشتند.

ص :۹۸

شیخ حسن کرجی قزوینی

حسن بن عبدالکریم بن الشیخ الحسن بن الشیخ عبدالکریم الشهید بن الحسن بن علی بن ابراهیم بن علی کرجی قزوینی، سومین شهید سعید طائفه جلیل القدر کرجیان است و یکر از درخشان ترین چهره های این خاندان دانشمند و پر فضیلت، از آن خاندان ها که خدا طنین نام و ذکرش را در فضایش در انداخته و برداشته است. خود در دامن فضیلت و دانش پرورش یافت و عمر در عالمش بسر آورد و علم و ادب پرورد. او که بزرگ مردی و دانش پژوهی و ادب پروری را از پدر و نیا و نیاکان به ارث برده بود افتخار شهادت را بر آن جمله مزید گردانید.

در عنفوان جوانی برای فراگرفتن علم و تکمیل معلومات رهسپار همدان شد و در آنجا به قتل رسید. می رفت که دانش اندوزد و دین آموزد تا اسلام را بگستراند و خلق را راه نماید که در آشوبی که آن سال – سال ۵۵۹ ه– در همدان به پا شد به شهادت رسید. او شهید فضیلت است شهیدی در حال هجرت شهیدی با رسالت. « و لا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احیاء عند ربهم یرزقون».(۱)

۱- ۷۲- رک: ضیاف? الاخوان.

شیخ زین الدین قزوینی

محمد بن ابی جعفر الفقیه امیر کیابن ابی اللجیم المصدری- از نواحی قزوین – از مردان نامی سلسله ی سادات معروف قزوین موسوم به «آل ابی اللجیم» است. شرح حال عموی شهیدش شیخ خلیف? بن ابی اللجیم را خواندیم و به جدش علامه ی فقیه اشاره کردیم. پدرش ابوجعفر ملقب به معین الدین المصدری در قریه ی «جنیده» می زیست، و شیخ منتخب الدین از او به عنوان مردی دانشمند و نیک رفتار یاد نموده و از مشایخ و استادان حدیث و مؤلفان شهیر شمرده است.

شیخ زین الدین قزوینی دومین شهیدی است که این خاندان والا مقام در قرن ششم به عالم فضیلت تقدیم کرده است. وی از آن استادان علم حدیث بود که همه ی محدثان قبولش داشتند. تاریخ حیاتش درخشنده است و همواره از او به نیکی یاد گشته و افتخاراتش به زبان رفته است. زندگی را در راه علم و دین شناسی به سر آورده و باصلاح و پرهیزگاری

گذرانـده و سـرانجام تـاج شـهادت بر فرق سـر نهاده است. به احتمال قوی، او را هم مثل بیشتر علمای فضـیلت پرور قرن ششـم همان اسماعیلیان تبهکار کشته باشند.

نویسندگان «الفهرست» امل الآمل، مستدرک، تنقیح المقال، سخن از فقه و صلاح و پاکیش گفته و شهیدش خوانده اند.

ص :۱۰۱

ابوالحسین الرشید غسانی

احمد بن القاضی الرشید ابی الحسن علی بن القاضی ابی اسحاق ابراهیم بن محمد بن الحسین بن الزبیر غسانی آسوانی(۱) ، از مشاهر عصر خویش بود. جامع هنرها و امتیازات علمی و ادبی بود. در علوم گوناگون استادی زبر دست بود. از هنر شیوا گوئی بهره ی وافر داشت. کتاب ها نوشته و شعر زیبا سرود. ابن خلکان می نویسد: دانشمند، هوشیار، و صاحب مقام سیاسی بود. کتاب «جنان الجنان و ریاض الاذهان» را تألیف کرد و در آن جمعی از مشهور ترین ادیبان و فضلان را به بحث کشید.

دیوان شعری هم دارد. برادرش «مهذب» ابو محمد الحسن نیز دیوان شعری دارد و هر دو شعر نیکو می سرودند و نثر زیبا می نوشتند ... مهذب در شعر استادتر از رشید بود و رشید در زمینه های مختلف علمی دانشمندتراز او. وی در رجب ۵۶۱ه در گذشت، اما القاضی الرشید،

۱- ۷۳-در جنوب مصر کنونی و محل سد معروف آسوان.

حافظ ابو طاهر سلفی در یکی از شرح هایش از او یاد کرده می گوید: در سال ۵۵۹ ه به ناچار در اسکندریه به شغل دیوانی پرداخت، سپس در محرم ۵۶۳ ه ستمگرانه به قتل رسید. «عماد» نیز در کتاب« السیل و الذیل» - که حاشیه ای بر کتاب «الخریده» است- به شرح حال وی پرداخته می گوید: دریای بی پایان و خروشانی بود و در کتاب «الخریده» از او و برادرش نام آوردم. او را «شاور» در ۵۶۳ ه بیدادگرانه کشت چون هوادار اسدالدین شیرکوه شده بود. شیر مردی بود و سروری زبده و یگانه ی روزگارش در همه ی رشته های علمی: در هندسه و ریاضیات و علوم فقهی و اخلاق اسلامی . این شعر او را امیر عضدالدین ابوالفوارس مرهف بن اسام? بن منقذ برایم خواند و گفت خودش از او شنیده است:

مصیبتهای سهمگین بر سرم آمد، اما به جای فرسودنم اراده ام را صیقل داد و قاطع تر ساخت.

صیقل، شمشیر پولادین خوش نهاد را چه زیان!

دیگران و غیر مرا دگرگونی های روزگار

و تغییر حال از جا به در می کند تا خصال نیکشان را از دست می دهند

اگر آتش یاقوت را می سوزانید

یاقوت و سنگ از هم باز شناخته نمی شدند

جامه ی کهنه ام و کم ارزشی اش تو را نفریبد

که آن پوسته ی صدفی بیش نیست که گوهری در بر دارد

کم سویی ستاره را دلیل کوچکی آن مگیر،

خطای این تصور از دیده ی تو است

یاقوت حموی در « معجم الأدباء» می نویسد: کنیه اش ابوالحسن بود.

ص :۱۰۳

در ۵۶۲ ه در گذشت و چنین به یادم هست که به دار آویخته شده است. نویسنده ای زبردست و شاعر و فقیه و نحوی و لغت شناس و چیره در فنون شعر و عروضدان و مورخ و منطقدان و مهندس بود و بهره مند از علم طب و موسیقی و نجوم، و در علوم گوناگون دست داشت.« سلفی» می گوید: قاضی ابوالحسین احمدبن علی بن ابراهیم غسانی آسوانی در منطقه ی کناره (شاید اسکندریه) این ابیات را که خود سروده بود برایم خواند:

به دنیای خویش چیزها که از ما دریغ داشته است

ارزانی داشتیم و به بیشتر کارها و پیشامدهایش، اعتنائی نداریم

ای کاش وقتی از شادی هایش محروم گشتیم

از آفت ها و حادثه های بدش هم در امان می ماندیم

.... تألیفاتی هم دارد. اشعار و نوشته هایی به نثر، که در هر دو زمینه به پای شاعران پر افتخار نویسندگان گهر بار دوره ی قدیم و عصر طلائی ادب رسیده است و به پایه ی آنان. در محرم ۶۵۲ ه ظالمانه کشتندش. آثاری دارد که در خارج مصر مشهور است، از آن میان کتاب« منیه الالمعی و بلغه المدعی» حاوی علوم فراوان، «المقامات»، «جنان الجنان و روضه الاذهان» در چهار جلد مشتمل بر شعر شاعران مصری و شاعرانی که در مصر زیسته اند، «الهدایا و الطرف»، «شفاء الغله فی سمت القبله»، کتابی شامل رسائلش در پنجاه صفحه، دیوان شعرش در یک صد صفحه. وی در آسوان که منطقه ای در فلات جنوبی مصر واقع است به دنیا آمد و به مصر(مقصود بخش ساحلی آن است) هجرت کرد و در آنجا اقامت گزید... علت قتلش این بود که وقتی به مصر آمد هوا خواه اسد الدین شیر کوه گشته و بنای مکاتبه با وی را گذاشته بود تا گزارش به «شاور» وزیر العاضد- حکمران مصر-

رسید و او را احضار کرد، وی در اسکندریه پنهان گشت. بعدها، سلطان صلاح الدین یوسف بن ایوب به اسکندریه آمد و آن را به محاصره در آورد. قاضی رشید- که در آن شهر پنهان بود- از فرصت استفاده کرده شمشیر به کمر بست و بر اسب نشست و زیر پرچم سلطان صلاح الدین جنگید و تا وی در اسکندریه بود با او همراه بود. وقتی سلطان صلاح الدین از اسکندریه برفت «شاور» سخت به تکاپو افتاد تا وی را دستگیر کند و سرانجام دستگیرش کرد به طرزی که بر ما پوشیده است. آنگاه دستور داد تا کلاه زنانه بر سرش نهاده بر شتر نشانده در شهر گرداندند در حالی که پلیسی پشت سر وی نشسته بود.و او را می زد و شکنجه می داد.

الشریف الادریسی از زبان ابوالفضل بن ابی الفضل برایم حکایت کرد که او وی را به چشم خود در آن حال زننده دیده که این بیت را بر زبان داشته است:

ای روزگار! اگر باز هم چیزی برای اهانت به

بزرگ مردان داری پیش آر!

و آنگاه به خواندن آیات قرآن پرداخته است. پس از این که او را در مصر و در شهر قاهره بدان وضع گرداندند دستور داد به دار بیاویزندش. در پای دار به افسر مأمور اعدام گفت:زود باش! که انسان بزرگ بعد از این وضع رغبتی به ادامه زندگی نخواهد داشت. او را به دار آویختند. همین شریف که نام بردم به من گفت که قاضی الرشید را در همان جا به دار آویختند دفن کردند، و چند روزی بیش نگذشت که «شاور» به قتل رسید و نعشش را در خیابان ها کشیدند و آورده چاله ای کندند تا دفنش کنند

ص :۱۰۵

دیدند قاضی رشید در آن مدفون است. او را با وی یک جا نهادند. بعدها هر یک را برده در گوری خاص در «قرافه ی» مصر وقاهره دفن کردند.

این بیت از او است:

گلزار را چه می شود که مستانه در خرامیدن است،

مگر ابر بر آن شراب باریده است؟

و این بیت:

آیا کربلائی در عراق است، و کربلائی دیگر در مصر؟

و این ابیات:

ای خاندان محمد! سپیده ی فردای رستخیز

که پاها ی همه می لغزد دستم را بگیرید.

دلم جز به عشق و علاقه ی شما نگروید

و این گرایشش از پاکزادی من است.

امام جمال الدین احمد حمدانی

شیخ احمد بن الحسین بن حمدان حمدانی، از علمای شهیدمان در قن ششم است. نویسندگان امل الآمل و تخلیص المقال و ایجاز المقال و مستدرک؛ و دیگر علمای رجال و شرح حال نویسان از وی یاد کرده اند همه به نقل از شیخ منتجب الدین، و در توصیف و تعریف وی همان گفته اند که او در «فهرست» نوشته است که امام مردم بود و دانشمند و پارسا، و شهید گشت.

وی درختی ثمر بخش از بوستانی پر درخت بود و ستاره ای از آسمان خاندانی پر ستاره. خاندان «آل حمدان» باغی بود که گونه گونه درخت و گل داشت، درخت علم و گل های فضیلت و هنر. خاک پاکش پرورشگاه لاله ها بود و بر پهنه اش خرمن ها شکوفه. او چنین خاک پاکی است که خدا گل های زیبای هنرور می رویاند.

مردان پر شکوه این خاندان گوهر آفرین، دیر زمانی به خدمت

ص: ۱۰۷

فرهنـگ و دین و دانش همت گماشـتند. پـدر شخصـیت مـورد بحث، امـام ناصـرالدین حسـین بن محمـدبن حمـدان بن محمد قزوینی است که فقیه و حدیثـدانی موثوق بود. جد وی، امام ناصـرالدین ابواسـماعیل محمد بن حمدان بن محمد قزوینی اسـت که واعظی دانشـمند بود و کتاب «الفصول فی ذم اعداء الاصول» را نوشـته ومناظره هایی با ملحدان اسماعیلی داشته است. برادر وی امام ناصـر الدین محمدبن الحسین بن محمدبن محمد بن حمدان، دانشمندی پارسا و پرهیزکار بود که از امام سید راوندی روایت می نمود.

برادر دیگرش نجم الدین ابو خلیفه الحسن بن الحسـین بن محمد بن حمدان، مردی صالح و راست رو بود. عمویش شیخ وجیه الـدین ابوطالب علی بن ناصـرالدین محمـد بن حمدان، فقیهی پرهیزگار بود. عموی دیگرش امام عزالدین عماد بن ناصـرالدین محمد بن حمدان، فقیهی پارسا بود. امام الدین علی بن ناصـرالدین ابی طالب علی بن محمد بن حمدان، فقیه دانشمند از همین خاندان بلند پایه ی پر برکت است، همچنین شیخ نظام الدین ابو المعالی ناصر بن ابی طالب علی بن محمد بن حمدان، آن فقیه و راوی موثوق، و امام ابوالبرکات هب? الله بن حمدان بن محمد، فقیه نیکرو، و شـیخ مظفر بن هب? الله بن حمدان بن محمد، فقیه دینـدار، و شـیخ ناصـح الـدین ابـوجعفر محمـد بن المظفر بن هب? الله بن حمـدان، فقیه صالـح. همه ی ایشـان نامشـان در بسیاری از فرهنگ های رجال هست، و ما به نوشته ی «الفهرست» اثر شیخ منتجب الدین اکتفا نمودیم.

ص :۱۰۸

شهریار نیک رفتار و جنگی سوار اسلام

نصیر الدین طلایع بن رزیک

طلایع بن رزیک که به علت حملات دلیرانه و پیروزمندش به دشمنان«ابوالغارات» لقب گرفته از جمله ی مردانی است که خدا به ایشان دین و دنیا را با هم داده است تا خوشبختی دنیا را با رستگاری عقبی گردآرند. دانشمندی زاهد و عبادتگر بود و فرماندهی ستیزه گر و پیروز، دینشناسی دقیق و متبحر، و شاعری با ذوق و قریحه ای سرشار، و پیش از همه ی اینها امامی مذهبی مرده ی ولای علی (علیه السلام). با جماعتی از درویشان به زیارت حرم امیرالمؤمنین (علیه السلام) رفت و شب را هم آنجا به سر بردند.

آن شب سید بزرگوار ابوالحسن المعصوم(۱) بن ابی الطیب احمد،

۱- ۷۴- در « تحف? الازهار» چنین آمده است: ابوالحسن المعصوم سیدی شریف و بزرگوار و عظیم الشأن و بلند پایه بود و در نجف اشرف مقامی عظیم و حشمت و عزت و احترامی بسیار داشت و مردی متین و با وقار بود. وی جد خانواده ی علوی محترمی است که در نجف اشرفند و معروف به خانواده ی «خراسان» که از دانشمندان و ادیبان برجسته ای برخاسته است.

امام را در خواب دیـد که به اومی فرماید: امشب هیئتی از درویشان شـیعه ی ما به مهمانی تو آمده است که در میانش مردی به نام طلایع بن رزیک هست از بزرگترین دوستداران ما. به او بگو: برو که ما تو را والی مصر گردانیدیم. صبحگاهان دستور داد تـا بانگ زدنـد چه کسـی در میان شـما نامش طلایع بن رزیک است. طلایع پیش سـید ابواحسن آمـده سـلام کرد. او ماجرای خوابش را برای وی داسـتان کرد. طلاـیع بن رزیـک به مصـر رفت، و کارش رفته رفته بالا گرفت.وقتی نصـر بن العباس، خلیفه اسـماعیل الظافر را بکشت زنان دربار با فرسـتادن نامه ای به طلایع که موی خویش در آن پیچیـده بودنـد او را به خون خواهی خلیفه برانگیختند.

طلاـیع مردم را گرد آورد تـا وزیر قاتـل را به کیفر رسانـد . چـون به نزدیـک قـاهره رسـید وزیر بگریخت، و او بی جنـگ و با آرامش تمام وارد شـهر شد و خلعت وزارت بر او پوشیدند و « شهریار صالح جنگی سوار اسلام نصیر الدین» لقب یافت. امنیت و آرامش برقرار کرد و خوشـرفتاری نمود، و چون خلیفه الفائز کوچک بود به تنهایی عهده دار امور حکومت گشت و العاضد لدین الله بن محمد که نابالغ بود به ظاهرفرمان می راند. اقتدار طلایع افزون گشت و شکوهش بلندی یافت و دولت در قبضه ی وی شد. درباریان که از آن حال ناراضـی بودند بر آشـفتند و تنی چند از آنها در دهلیز کاخ به کمین نشستند و او را به شمشیر زدنـد تا بر وی در غلتید و مجروح به خانه اش بردند تا در دوشـنبه ۱۹ رمضان سال ۵۵۶ ه در گـذشت و در قاهره در ساختمان وزارت به خاک سپرده شد، بعد پسرش عادل او را از آنجا به «قرافه ی» بزرگ منتقل ساخت.

آورده اند: در شبی که صبح فردایش به قتل رسید، گفت: در چنین

شبی امام امیرالمؤمنین (علیه السلام) را به شمشیر زدند. آنگاه دستور داد داستان ضربت خوردن امام(علیه السلام) را خواندند. سپس غسل کرد و یکصد و بیست رکعت نماز گزارد و شب را به عبادت به سر آورد. صبح برخاست تا سوار اسب شود بلغزید و عمامه اش بر افتاد، و از آن پیشامد به تشویش افتاد، و در دهلیز ساختمان وزارت بنشست. ابن الصیف را که عمامه ی خلیفه ها و وزیران را می پیچید و مواجبی برای این کار داشت احضار کرد تا عمامه اش را درست کند. او به وی می گفت: این پیشامد بد شگونی است. اگر سرورمان صلاح می داند سوار شدنش را به تأخیر اندازد. گفت: فال بد زدن و عقیده به بد شگونی از شیطان است. ودلیلی برای تأخیر انداختن نیست. این بگفت و سوار اسب شد. و آن حادثه برایش اتفاق افتاد.

این خلاصه داستانی است که مقریزی در چگونگی کشته شدنش نوشته است.

ابن خلکان می نویسد: چون به وزارت العاضد رسید همه ی امور را به قبضه ی خود در آورد و اداره ی حکومت به اراده ی وی تعلق گرفت، و العاضد با وجود وی به منزله ی اسیری بود. به همین سبب به توطئه ی قتل وی پرداخت و با عده ای از سربازان دولتی که با چوپانیان موسوم بودند، همدست شد و در کاخ جایی برای آنها معین ساخت تا در آن پنهان شوند و وقتی « شهریار صالح» از آنجا گذشت بر سر او ریخته او را بکشند.

شبی در آنجا به کمین نشستند، اما فرصت این کار را نیافتند، زیرا یکی از آنها خواست درب را بگشاید ببست. دیگر روز به کمین وی نشستند و همین که به کاخ در آمد، بر او ریخته ضرباتی بر پیکرش و یکی بر سرش وارد ساختند، یاران وی در رسیدند و آن عده را کشتند و طلایع

را که مجروح بود به خانه اش بردند، تا پاره ای از روز زنده بود و بعد در گذشت(۱).

فقیه ابو محمد عماره ی یمنی(۲) ، در رثای وی قصیده ای سروده است،

می گوید:

آیا در آن انجمن آرام مطلبی هست تا از او بپرسم،

زیرا من از این غم مدهوشم و عقل از سرم پریده است

خبری شنیده ام که کاش کر بودم و نشنیده بودم

خبری که هوش از سرم می پراند و آورنده اش لال باد!

آنچه مرا بیشتر نگران و حیران گردانیده این است که

به چشم دیدم تخت وی برپا است و کسی بر آن نشسته نیست

مگر از آن برخاسته و فرزندش را به جایش نشانده

یا به سفری رفته که امید بازگشتش نیست؟

من بر آن چهره ها غبار غم می بینم

که نشان می دهد بر او عزا دارند

دست بردارید که این آغاز گریه تان نیست

هنگام اشک افشاندن و سیل سرشک روان کردن خواهد آمد

ص: ۱۱۲

۱- ۷۵-نقل باختصار.

۲- ۷۶- ابو محمد عمار? بن ابی الحسین علی بن زیدان نجم الدین الحکمی الیمنی مقیم مصر. ابن خلکان در تاریخش و مؤلف «نسم? السحر» و دیگر مورخان از او نام برده اند. از نوشته ی «تأسیس الشیعه» چنین بر می آید که وی داوزده امامی و از دوستان طلایع بن رزیک بوده و صلاح الدین ایوبی او را به خاطر شیعی بودن در شنبه ۲ رمضان ۵۶۹ ه به قتل رسانده است. دو کتاب« تاریخ وزراء مصر» و « المفید فی اخبار الملوک بزبید» تألیف اوست.

عیبم مکنید که چرا بر مرگش اندوهبارم،

زیرا باران خیر آفرینی از دست داده ام که آرزوها به او بسته بودم

چرا در عزایش نگرییم و برفقدانش نوحه ننمائیم،

حال آنکه فرزندانمان یتیمان و بیوه زنان اویند

کاش می دانستم پس از درگذشتش و آن خوبی ها

که به ما می کرد خدا برای ما چه پیش خواهد آورد.

کتاب «الاعتماد فی الرد علی اهل العناد» از او است و در آن امامت امیرالمؤمنین (علیه السلام) را ثابت نموده و احادیثی را که در امامت حضرتش هست به بحث در آورده است. دیوان شعرش در دو جلد است و حاوی انواع شعر. شب ها انجمنی داشت که ادیبان از هر سو در آن گرد می آمدند و اشعارش را می نوشتند. دانشمندان از هر دیار به میهمانی وی می آمدند و هیچ یک بی نوازش و نومید برنمی گشتند. هر ساله مبالغ هنگفتی برای سادات علوی ای که در عتبات مقدسه بودند می فرستاد و برای ساداتی که در مکه و مدینه می زیستند هر چه از جامه و دیگر چیزها که مورد احتیاجشان بود، هر ساله می فرستاد حتی برای کودکانشان لوح برای نوشتن و قلم و کاغذ و وسائل نوشتن روانه می کرد.

مسجد جامعی را که در «قرافه ی » بزرگ- قاهره- بود تجدید بنا کرد و دهکده ی«المقس» را وقف کرد که ثلث آن را برای سادات حسنی و حسینی و نه قیراط آن را به سادات مدینه و یک قیراط را به مسجد امین الدوله اختصاص داد. در طول عمرش هرگز حملات نظامی به فرنگستان را ترک نکرد و از دریا و صحرا برای جنگشان لشکر کشید،

ص :۱۱۳

و هر ساله دسته های جنگی روانه می کرد(۱).

این ابیات از سروده های اوست:

ای قومی که راه گمراهی آشکار پیمودید،

تا در حق ناشناسی ثابت قدم شدید!

می گوئید: هر گناهی که مرتکب می شویم

به تقدیر الهی صورت می گیرد و به خواست خدا به وقوع می پیوندد

اگر این حرف راست باشد معنایش این است

اگر خدا نمی خواهد احکام شریعت به عمل در آید

هرگز چنین نیست و خدا برتر از آن است

که از فحشاء و زشتی منع نماید و بعد خود آن را اراده نماید

و اینها :

پیری رنگ و رونق جوانی ببرد

و باز در لانه ی کلاغ نشیمن گزینند

چگونه انتظار دوام عمر می بری

حال آنکه عمرت گنج است و تو بی حساب صرفش می کنی

تو می خوابی ولی دیده ی شب و روز بیدار است

و حوادث روزگار وجودت را می فرساید

۱- ۷۷-شرح آن را در «وفیات الاعیان» و « نسم؟ السحر» ملاحظه کنید.

علمای شهید قرن هفتم

اشاره

ص: ۱۱۵

شیخ شهاب الدین میکالی

شهاب الـدین حسـین بن محمد بن علی میکالی در قرن هفتم شـهید گشت. قرین فضائل و جوامع محاسن علم و عمل بود، و از برجسـته ترین فقیهان شـیعه، و به نائل آمده به سـعادت شـهادت. نویسـنده ی «ریاض العلماء» پس از وصف وی، به عنوان یک شهیـد نیکبخـت چنین می گویـد: دانشـمندی فاضـل بـود و فقیهی بزرگ، و از معاصـرین سـیدین طـاووس و از اقرانش، حـتی بزرگسـال تر از وی. مـن در چنــدین کتـاب دیـده ام کـه مطـالبی از وی نقـل کرده انـد. از تألیفـاتش یکی کتـاب« العمـده فی الـدعوات» است که در سال ۶۱۰ه پرداخته و یکی از دانشـمندان آن را اثر وی دانسـته و پـاره ای ادعیه از آن نقـل کرده است. همچنین پاره ای از دعاها و اعمال عبادی را که در آن کتاب هست به خط یکی از فاضـلان دیـدم، و چنین به نظر می آیـد که آن فاضل آنها را از روی نوشته ای به خط شهید معروف نقل نموده و شهید آن را از روی آن کتاب نوشته باشد. به علاوه من، نسخه ای از کتاب « المصباح الصغیر»

ص: ۱۱۷

تألیف شیخ طوسی دارم که در حاشیه اش به خط یکی از دانشمندان دعاها و اعمال عبادی ای نوشته است همه به نقل از همان کتاب میکالی.

نویسنده در جای دیگر کتابش هم از او نام می برد و می گوید: وی از علمای شهید ما است.

خاندان میکالی از خاندان های معروف خراسان است و در آن خطه شهرتی بسزا دارند. رجال آن در فضل و ادب شهره اند و دانشمندان و فرماندهان و ادیبانی از میانشان برخاسته که نامشان در گنجینه های ادبی ثبت است؛ در یتیم? الدهر، دمی? القصر، و دیگر کتاب ها. ابونصر، احمد بن علی میکالی، و پسرش امیر ابو ابراهیم نصر بن احمد میکالی، و امیر عبیدالله بن احمد میکالی- متوفای ۴۳۶ ه- از همین خاندانند. شخصیت اخیر، تألیفات و رساله های بسیار دارد و اشعاری زیبا.

این ابیات از او است:

آز واگذار و به ثروتی بقدر کفایت قانع شو،

روزی مرد تا زنده است، به دست آمدنی است

گاه ثروت هنگفت انسان را به مرگ و گمراهی می کشاند،

چنانکه طاووس را به خاط پر دل فریبش سر می برند

درباره ی معجزه ی رد الشمس امیرالمؤمنین (علیه السلام) می گوید:

کیست آن که خورشید پس از تابش روزانه

و غروب کردن، برگشت و تابید

تا او نمازش را در وقتش خواند

و سپس غروب کرد و ستارگان نیمه شب نمودار گشتند

ص :۱۱۸

کاری کمتر از این برای مردم روشندل

کافی است که پی به عظمت و افتخاراتش برند و سر سپارند.

دیگر، امیر ابو محمد عبدالله بن اسماعیل، و امیر عبدالرحمن بن احمد تألیفات و اشعار نیکویی دارد. چ

ص :۱۱۹

حافظ محمد مکی

محمد بن یوسف بن موسی بن ابی بکر مهلبی عرباضی مکی که در مکه می زیست و همان جا شهید و به خاک سپرده شد، از علمای بزرگ و حافظان برجسته ی قرن هفتم است. مقام علمی و ادبی او و خدماتش در این زمینه در تاریخ ثبت است و نامش را جاوید گردانیده و در دل ها زنده نگهداشته است. در حرم امن مکه نیکبخت زیست و به راه کسب خشنودی ایزد شهید گشت.

ذهبی در «میزان الاعتدال» در باره اش می نویسد: دریای علم بود و از بزرگترین حافظان قرآن . اوهامی داشت (در روایت حدیث) واثری از تشیع در او آشکار بود. جمعی (از دانشمندان و علمای رجال) را می شناسم که او را راوی ضعیفی می شمارند. فرهنگی در سه جلد بزرگ دارد که مطالعه اش کرده است و از آن بسیار بهره گرفته ام. در سال ۶۳۳ ه در مکه کشته شد(۱).

۱- ۷۸- ۳/۱۵۱.

شیخ صفی بن محاسن

از رجال سیاسی شیعه که در قرن هفتم به شهادت رسیده اند شیخ صفی بن محاسن است، دائی شاعر معروف شیخ صفی الدین حلی. او را نـاجوان مردانـه و غـافلگیرانه در مسـجدش کشـتند. این راصـفی الـدین حلی در دیـوانش گفته و قصائـدی شـیوا در رثایش سروده است از جمله قصیده ای بدین مطلع:

از نیزه های بلند درباره ی بزرگی های ما بپرس!

از تیغ های درخشان بپرس که آیا شده امیدی که به مردانگی و حمایت ما بسته باشند به یأس انجامد؟

و این ابیات از همان قصیده است:

ما جماعتی هستیم که شرافتمندی اخلاقی ما اجازه نمی دهد،

کسانی را که دست به آزارمان دراز نکرده اند بی مقدمه بیازاریم

شمشیر هامان درخشنده است، نبردهامان برای خصم سیاهی آور است.

ص :۱۲۱

زمین هامان سبزه زار است و ضربه هامان خونین.

در راه دست یافتن به مقصود و تحقیق آرمان خویش، ناتوانی از ما سر نمی زند

گر چه مرگ را در راه آرمان بچشم ببینم.

در مرثیه ی دیگرش چنین می گوید:

او هنوز هم صدر نشین انجمن حکومت است و تخت نشین

و فرمانده ی سپاه وبالاترین مقام حکومت

اگر باز ماندگانش بخواهند حق وی را چنانکه بایست

و به انصاف بگذارند، باید بگاه راه رفتن سر بجای پای فرود آوردند .

و در قصیده ای به این مطلع:

از مردم بعد از اینکه راجع به خودتان پرسیدید، درباره من سؤال کنید

آیا آنچه از شما ندیده اند از من دیده اند؟

چنین می گوید:

در ظلمت شب همدمی جز تیغ بران ندارم

تیغی نازک با لبه ای تیز و راست بی انحنا

که رنگ بدنه ی پولادینش تیره و مات است

و مردم بزرگ زاده ی بخشنده را روگردان از دشمن و فراری ندیده اند.

نویسنده ی «ریاض العلماء» همین مطالب را نوشته است، و ما داستان شهادتش را در جایی ندیدیم.

این صفی الدین شاعر، از استادان علم و ادب است و شرح حالش در بیشتر فرهنگ ها مذکور است و شعرش بر سر زبان ها، چنانکه کمتر

کسی که با شعر و ادب سر و کار دارد و ابیاتی از وی از بر ندارد. دیوانش به چاپ رسیده است و در حق ائمه ی اطهار(علیه السلام) شعرهای زیبا و آبدار دارد.

می گوید:

ای خاندان برگزیده! ای که هر پرستنده ی دوستارتان

به وسیله ی شما رستگار خواهد گشت

من بگاه رستاخیز که مردمان از چهره شان باز شناخته می شوند

به نشانه ی عشقی که به شما دارم باز شناخته خواهم شد.

درباره امیرالمؤمنین (علیه السلام) چنین سروده است:

امیرالمؤمنان! می بینم هرگاه پیش آدم با اصل و نسبی

از تو یاد و تجلیل می نمایم با من دوست می شود و ره صفا می پوید

و چون نامت را پیش عنصر بی خانواده ای می برم

روی درهم می کشد و می خواهد مرا بکشد

از این تجربه استفاده مردم و هر وقت در اصل و نسب کسی شک می برم

در حضورش ثنای تو می گویم

و می دانم که اگر پاک نژاد و پاک زاد

و خوش سیرت نیست تاب شنیدنش را نمی آرد.

اینک من به وسیله ی تو افراد بشر را می آزمایم،

زیرا تو میزان آدم شناسی و محک حلال زاده شناسی هستی.

***

دیگر از کسانی که در قرن هفتم شهید گشتند کمال الدین اسماعیل ابن جمال الدین عبدالرزاق اصفهانی متخلص به «کمال» است. نویسنده ی « الحصون المنیعه» می گوید: از شاعران و ادیبان بزرگ و از شیوا گویان

سترگ بود و از مشهورترین رسا گویان اصفهان که «خلاق المعانی» لقب گرفته بود. بلند پایگی و استواری سخن و معانی تازه آوردن او را در میان شاعران مقامی ارجمند بخشیده است. دیوان بزرگی دارد که در آن همه گونه شعر هست در همه ی فنون شعر. و من سابقاً دیوانش را داشتم، اما به یکی از دوستانم که وزیران بغداد بود هدیه نمودم. اگر مضامین ابتکاری دیوانش گلچین شود خود دیوانی بی نظیر تشکیل خواهد داد.

اینها از خرمن شعر وی است:

ای روی تو همچو مشک و زلف تو چون خون

می گویم و می آیمش از عهده برون

مشک است، ولی نرفته در نافه هنوز

خونست، ولی آمده از نافه برون

وقت است که باز بلبل آشوب کند

فراش، چمن زباد جاروب کند

گل پیرهن دریده ی خون آلود

از دست رخ تو بر سر چوب کند

تو را در دیده ی من جاست گفتم

که جویست و تو سروری راست گفتم

در یورش دیوانه وار مغول همراه مردم اصفهان در ۶۳۵ ه کشته شد و همان جا به خاک آرمید.

نویسنده در جای دیگر می گوید:از مشاهیر شاعران عصر خویش

ص :۱۲۴

بود. در اواسط عمر، دست از وابستگی ها و دل بستگی ها بشست و عزلت اختیار کرد، و بر طریقه ی شیخ شهاب الدین سهروردی بود. در بیرون شهر اصفهان به چنگ سپاهیان مغول افتاد، پس از شکنجه ی بسیار به دست آنها به شهادت رسید به سال ۶۳۵ه اینها سروده ی او است:

جائی که نشان بی نشانست آنجا

انگشت خیال بر دهانست آنجا

از غمزه خدنگ بر کمانست آنجا

زنهار مرو که بیم جانست آنجا

شد دیده به عشق رهنمون دل من

تا کرد پر از غصه درون دل من

زنهار که گر دلم نماند روزی

از دیده طلب کنید خون دل من

در دیده ی روزگارانم بایستی

یا با غم او صبر بهم بایستی

یا مایه ی غم چو عمر کم بایستی

یا عمر به اندازه ی غم بایستی

ص :۱۲۵

علمای قرن هشتم

اشاره

ص: ۱۲۷

علامه سید تاج الدین محمد آوی

نسبتش چنین است: تاج الدین ابوالفضل محمد بن مجد الدین الحسین بن علی بن زید بن الداعی بن زید بن علی بن الحسین بن الحسن التج بن ابی الحسن علی ابن ابی محمد النقیب الرئیس بن علی بن محمد بن علی بن علی الشاعر – که معروف به « حوری» است و رشید او را کشت – ابن الحسن الافطس بن علی الاصغر بن الامام زین العابدین(علیه السلام).

وی جد امام سید رضی الدین محمد آوی صاحب مقامات و کرامات است.

خاندان«آوی» از خاندان های سادات علوی شیعی است که، دانشمندان رجال سیاسی بزرگ از آن برخاسته اند، و بنیادش را خدا بر تقوی و پرهیزگاری نهاده است.

بیشتر مردان بزرگ این خاندان جلیل القدر به مقام سر پرستی سادات نجف رسیده اند.

ص :۱۲۹

سید تاج الدین محمد آوی از شخصیت های بارز این خاندان است، مردی دیندار و پیشوای مذهبی و ادیبی دانشمند بود. در عصر خویش مقتدا و زعیم شیعه به شمار می رفت و در منطقه ی خویش احترام و اقتدار کامل داشت. علاوه بر نسب پاک و نژاد والایش دانش فراوان اندوخته و در فقه استاد گشت و در زمینه های مختلف علم و ادب پیش رفت و مقام پیشوایی و امامت و نقابت یافت و گوهرپارسائی و پرهیزگاری را بر آن جمله افتخارات افزود، و سرانجام تاج شکوهمند و با عظمت شهادت بر سر نهاد.

نویسنده ی «ریاض العلماء» وی را از علمای عظیم الشأن شیعه ی امامیه می شمارد . نویسنده ی « تاریخ گزیده» مطالبی درباره اش آورده بدین مضمون: سید تاج الدین آوی که مقتدا و رهبر شیعه بود و بدین مذهب جلوه می آراست، در سوم ذیحجه ی سال ۷۱۱ ه کشته شد. او را با پسرش و جمعی دیگر کشتند بدان سبب که با خواجه سعدالدین همرأی بود و مخالف رشید الدین وزیر.

نویسنده ی(۱) « عمده الطالب»(۲) می گوید: از اولاد زید بن الداعی، یکی سید بزرگوار و شهید تاج الدین ابوالفضل محمد بن مجدالدین الحسین بن علی بن زید بن الداعی است. در آغاز کارش واعظ بود، سلطان محمد اولجایتو به او عقیده بست و مقام ریاست نقیبان همه ی کشورها را از عراق

۱- ۷۹-نویسنده ی «المجالس» می گوید:وی پس از وفات سلطان محمد خدا بنده متوفای -۷۱۶ ه- کشته شده است. نویسنده ی «اعیان الشیعه» می گوید:در ۷۱۷ ه به شهادت رسیده است.

۲- ۸۰- نسب شناس بزرگ سید جمال الدین احمد بن مهنا، متوفای ۸۲۸ ه.

وری و خراسان و فارس گرفته تا دیگر بلاد به وی سپرد. رشید الدین الطیب وزیر به دشمنی وی برخاست، و سببش این بود که مزار و مشهد « ذی الکفل» نبی در دهی بر شط تاجیه میان حله و کوفه است، و یهودیان به زیارت آن می روند و بدآنجا رفت و آمد دارند و نذر و نیاز می برند. سید تاج الدین، یهودیان را از رفتن به آن ده منع کرد، و صبحگاهان گفت تا منبری در آن ده بپا داشتند و نماز جمعه و جماعت بگزارد. رشید الدین الطبیب با آنکه می دانست وی مقامی بلند دارد و از نزدیکان سلطان محمد است، کینه ی وی را به دل گرفت.

اتفاقاً سید شمس الدین حسین پسر سید تاج الدین، سر پرست و متولی سادات عراق بود و در کارش ستم می نمود و خشونت به خرج می داد و سادات عراق بود و در کارش ستم می نمود و خشونت به خرج می داد و سادات عراق بد خواهش شده بودند. رشید طبیب این حال را فرصت جست و به نوازش عده ای از آن سادات پرداخت تا با وی همراه گشتند ونزد سلطان محمد از سید تاج الدین بدگوئی ها کردند. وقتی شیطانی ها و بدگوئ ها بسیار گشت، سلطان محمد درباره ی کار او با رشید طبیب که از نزدیکانش بود به مشورت پرداخت، رشید پیشنهاد کرد که مقام نقابت و سر پرستی سادات عراق را به علویان واگذارد، چه در آن صورت دهانشان بسته خواهد شد و نمی توانند شکایت یا بدگوئی نمایند، ضمناً سید تاج الدین چندان ضرری نخواهد کرد. آنگاه رشید وزیر، طاهر جلال الدین بن فقیه را- که آدم خونخوار و گستاخی بود- احضار کرد به او پیشنهاد کرد اگر سید تاج الدین و دو پسرش را بکشد حکمرانی عراق را اعم ازسر پرستی سادات و مقام قضا و صدرات به او خواهد داد. وی نپذیرفت و گفت: من هرگز یک سید علوی را نخواهم کشت. .

ص :۱۳۱

این بگفت و شبانه به شهر حله رفت. رشید همان شب سید بن ابی الفائز موسوی حائری را بخواست و او را تطمیع کرده گفت اگر سید تاج الدین و دو پسرش را بکشد مقام سر پرستی سادات عراق را به وی خواهد سپرد. نپذیرفت و شبانه به حرم گریخت. تنها کسی که به دام رشید وزیر افتاد سید جلال الدین ابراهیم بن مختار بود که رشید وی را پس از درگذشت پدرش —نقیب عمید الدین- به خود نزدیک کرده و گرامی می داشت و به او خوبی ها می کرد به طوری که شایع بود رشید هر کاری بخواهد انجام دهد به وسیله ی سید جلال الدین انجام می دهد. رشید او را با مقام سرپرستی سادات عراق به طمع انداخت، و سید تاج الدین و دو پسرش — شمس الدین حسین، و شرف الدین علی- را تسلیم او کرد تا آنان را به کناره ی دجله برد و به همدستانشان دستور داد تا ایشان را بکشتند. و برای تبعیت از فرمان رشید وزیر- که اثری از رشد و خردمندی در او نبود — گفت تا ناجوان مردانه و بیرحمانه دو پسر وی را پیش از او بکشند.

این واقعه در ذیقعده ی ۷۱۱ه اتفاق افتاد. حنبلیان عامی بغداد از قتل سید تاج الدین شادی کردند و گوشت و خونش را مایه ی شفای خویش شمردند و پیکرش را پاره پاره کرده از گوشتش خوردند و موهای سر و ریشش را بر کندند و هر قطعه ی موی ریشش تا یک دینار به فروش رفت.

سلطان محمد از این تظاهرات به شدت خشمگین شد و بر قتل سید تاج الدین و دو پسرش اندوه خورد و پشیمانی برد. رشید وزیر او را چنین گمراه کرد که سادات عراق در کشتن وی همدست شدند، سلطان محمد فرمان داد قاضی حنبلیان را بدار آویزند، اما عده ای از مقامات دولتی

ص :۱۳۳

به شفاعت برخاستند تا از اعدامش درگذشت، اما گفت تا او را چپه بر خر کوری نشانده در بازار بغداد و خیابان هایش گرداندند و منصب قضای حنبلیان را برچید. (۱)

خلاصه ی آنچه در «مجالس المؤمنین» آمده این است: سیدی دانشمند و با فضل و بلند همت و با اقتدار بود. وقتی سلطان محمد خدا بنده به مذهب تشیع در آمد، این سید را به دربار خواست و او را از مقربان خاص خویش خواست. وی دست به کارهای سهمگین زد که آثار عشق مفرط به تشیع از آن هویدا بود و همین عده ای از رجال دولت را که مخالف وی و تشیع بودند ناراحت کرد تا چون سلطان محمد در گذشت فرصت را غنیمت شمرده و سید را متهم به مخالفت با دولت و همدستی با مخالفانش نمودند و او را شهید کردند.

علامه ی نوری هم از او یاد و تجلیل فراوان می کند و شهیدش می خواند.

«آوی» منسوب به «آوه» – بر وزن ساوه- است که به آن «آبه» هم گفته اند، و به نام اخیرش شیخ فقیه موفق الدین الحسن بن محمد بن الحسن آبی- مشهور به خواجه- و برخی دیگر منسوبند. «آوه» یا «آبه» شهرکی است در عراق عجم که مثل ساوه از توابع قم شمرده می شود. اهالی آوه در قرن های متمادی شیعه بودند و مردم ساوه سنی، و به همین جهت بینشان خصومت و کشمکش بود. در همین زمینه است که یکی چنین سروده:

یکی گفت، تو دشمن اهل آبه ای

ص: ۱۳۳

۱- ۸۱- ص ۳۰۷.

در حالی که همگی استاد شعرند و نگارش؟

گفتم: گمشو که من و امثالم

هر که را دشمن اصحاب پیامبرم باشد دشمنیم.

اکنون اهالی این دو شهرک همگی شیعه اند.

ص :۱۳۴

سید دانشمند

جمال الدین اعرجی

جمال الدین ابوطالب، محمد بن السید العلامه عمید الدین المطلب بن السید مجد الدین ابی الفوارس محمد بن علی بن محمد بن احمد بن الاعرج، یکی از دو شهید این خاندان جلیل القدر است. در علم و ادب دستی داشت و از همت و اراده ای آهنین برخودار بود، و از نیاکان عالیقدرش خصال ستوده شان را به میراث برده بود و به فرزندان بزرگوارش به میراث داد. روحشان شاد باد.

نویسنده ی «عمده الطالب» می گوید: سیدی دانشمند و بزرگوار و بلند همت و عالیمقام بود که به دار آویخته شد و به شهادت نائل آمد، و جنازه اش را به نجف اشرف بردند(۱).

نویسنده ی «تحفه الازهار» می گوید: سیدی بزرگوار و نجیب زاده ای عالیمقداربود، از دانش و فضل و ادب بهره داشت و همتی بلند. او را در نجف ظالمانه آتش زدند. از او فرزندی ماند به نام ابوالفضل محمد اسعد الدین که سیدی بزرگوار و عظیم الشأن و با ریاست و دانشمند و فاضل و جامع کمالات بود.

ص: ۱۳۵

۱- ۸۲- ص ۲۹۹.

سید بزرگوار

سید بدرالدین

حسن، نقیب سادات در حلب

نسبش چنین است:

حسن بن محمـد بن علی بن الحسن بن زهره بن ابی علی الحسن بن ابی المحـاسن زهره بن علی بن محمـد بن احمـد بن محمد بن الحسین بن اسحاق المؤتمن بن الامام جعفر الصادق علیه السلام.

«آل زهره» به لحاظ نسب و مذهب و رفتار از ارجمندترین خاندان های شیعی علوی به شمار می آید. شاخه های این خاندان از درخت پاک طینتی سر بر آورده که ریشه بزرگش ثابت است و شاخسارانش سر کشیده به آسمان، و خوشه های گوهر بارش تا امروز در سوریه و عراق و آذربایجان جلوه گرند. در طول قرن ها جمع کثیری دانشمند از آن برخاسته که ناشر فقه و حدیث بوده اند و آموزنده ی فضیلت و ادب. هر که سر اندر مطالعه ی کتاب ها داشته باشد دم به دم با گوهر خاطره نشان روبرو می شود و ستاره ها و ماه های تابانش را در صفحه آسمانش می بیند. از

ص: ۱۳۶

آن میان، سید عالی مقام ابوالمحاسن زهره بن الحسن بن زهره، محدث بزرگ سید علی بن ابی المحاسن، فقیه عالی قدر ابو المکارم حمزه بن علی بن الحسن زهره – مؤلف « قبس الانوار فی نصره العتره الاطهار» و دیگر کتاب ها- متوفای ۵۸۵ ه، سید ابوالقاسم عبدالله بن علی نویسنده ی «التجرید» و کتاب های دیگر، امام محی الدین ابو حامد سید محمد بن عبدالله بن علی که استاد« محقق» بوده و شاگرد پدر «محقق» و ابن شهرآشوب و دیگر بزرگان وکتاب «اربعین» را نوشته است، علامه عظیم الشأن علاء الدین ابوالحسن سید علی بن ابراهیم بن محمد بن علی بن الحسن بن زهره که در هفتاد و چند سالگی در سال ۷۷۵ ه در گذشته و همان است که «علامه» اجازه ی بزرگ و معروفی را به اجازه ی «بنی زهره» موسوم است برای او و پسرش سید شرف الدین ابو عبدالله الحسین و برادر بزرگش سید بدر الدین ابو عبدالله محمد- متوفای ۷۳۳ه در شصت وچند سالگی- صادر کرده است، سید بزرگوار ابوطالب شهاب الدین احمد بن محمد بن ابراهیم بن محمد بن علی بن الحسن بن زهره از مشایخ و استادان «شهید اول» و متوفای ۷۹۵ ه که اجازه نامه ای از «علامه» داشته است، سید عزالدین ابومحمد الحسن ابن السید بدر الدین ابی عبدالله محمد بن ابراهیم که او نیز اجازه نامه ای از «علامه» را داشته است، بالاخره شخصیت مورد بحث ما که عالمی بزرگ و از معاریف عصرش و از مشایخ و استادان حدیث بود و شاگردانی در علم حدیث تربیت کرده است از جمله نواده اش شمس الدین الحسن بن محمد چنانکه عسقلانی در «الدرر الکامنه» نوشته است.(۱) وی در میان رجال

---

۱ - ۸۳- در جلد دوم به این مضمون: شمس الدین حسن بن محمد بن بدرالدین الحسن در حدود ۷۱۰ ه به دنیا آمد و از جدش حدیث آموخت و در مدرسه ی «الجوزی؟» به تدریس و درس حدیث پرداخت، و در ربیع الاول ۷۷۰ ه به سن شصت سالگی در گذشت.

خانواده اش امتیاز نائل آمدن به افتخار شهادت را یافته است. عسقلانی در همان کتاب می گوید: وی بدر الدین رئیس و نقیب سادات در حلب است و ناظر بیمارستان آن شهر در محرم ۷۳۲ه در همان شهر غافلگیرانه کشته شد.

در «ریاض العلماء» و کتاب های دیگر از وی تجلیل گشته و به نام شهید یاد شده است.

ص: ۱۳۸

حسن همدانی سکاکینی

حسن بن محمد بن ابی بکر بن ابی القاسم همدانی دمشقی سکاکینی، از دانشمندان و معاریف شیعه است. در فرهنگ های علم رجال از او به نیکی یاد شده و ستایش های بدیع و جالب به عمل آمده است. اگر او را کشتند یاد پر افتخارش را نتوانستند بکشند و اگر به خاک سپرده گشت مجد و شکوه و مقام پر آوازه اش بر جا ماند و خود دوره ی زندگانی پایدار و رستگارش را در سایه ی رحمت پروردگار می گذراند.

عسقلانی در «الدررالکامنه» می نویسد: پدرش در چندین رشته ی علمی زبر دست بود و از دشنام دادن به اصحاب یا غلو در حق بعضی از آنان منزه بود، اما این پسرش در دشنام دادن به اصحاب افراط می کرد، و این حقیقت در محضر قاضی شرف الدین مالکی در دمشق ثابت شد و این اتهامش به ثبوت رسید که ابوبکر و عمر را کافر می شمارد و دو دخترشان را متهم می سازد و می گوید فرشته وحی در ادای پیام الهی دچار اشتباه گشت، و

امثال اینها. بر اثر آن حکم زنـدیق بودنش و حکم گردن زدنش را صادر کرد تا در یازدهم جمادی الاول ۷۴۴ ه او را در بازار اسب فروشان گردن زدند.

مؤلف «ریـاض العلمـاء» می نویسـد: از علمـای بزرگ شـیعه بود و به خاطر شـیعه بودنش شـهید گشت. در «المسـتدرک» مورد ستایش قرار گرفته و شهید خوانده شده است.

اتهام وی به اینکه فرشـته وحی را خطاکار می دانسـته از افترائات کسانی است که علیه او شـهادت داده اند، و این را مؤلفان در «ریاض العلماء» و «المسـتدرک» تذکر داده اند. همچنین تکفیر ابوبکر و عمر و متهم کردن دو دختر آنان از همین گونه است و خیلی اشخاص را به همین چیزها متهم کرده و افترا زده و محکوم کرده اند.

ص: ۱۴۰

سید تاج الدین نضرت

نضره (۱) بن کمال الدین صادق بن نظام الدین المجتبی بن شرف الدین ابی الحسن محمد بن فخرالدین المرتضی بن القاسم بن علی بن محمد بن الحسین- فقیه قمی- بن اسماعیل بن احمد بن الحسین الجذوعی بن احمد بن الحسن بن احمد الشعرانی بن ابی الحسن علی العریضی بن الامام جعفر الصادق(علیه السلام).

در کتاب خطی «عمد؟ الطالب» کوچک از او چنین یاد می شود: سیدی بزرگوار و فاضل و خوش نام که غلام سیاهش به نام «ظفر» او را به قتل رساند. دچار عارضه ی جنون شده و عده ای را به قتل رساند که سید تاج الدین نفر ششم بود. بعد او را گرفته کشتند و آتش زدند. شهادتش در ۱۷ محرم ۷۸۴ ه اتفاق افتاد. پسرش سید قوام الدین المجتبی مردی نجیب و شجاع

۱- ۸۴- در کتاب «عمد؟ الطالب» بزرگ و بعضی کتاب های دیگر «نصر؟» آمده است.

بود که به مقام وزارت رسید و او و پسرش فخر الدین یعقوب روزی که شاه وقت منصور بن المظفر یزدی در جنگ کشته شد آن دو نیز که ملازمش بودند بکشتن رفتند.

در «عمده الطالب» بزرگ که به چاپ رسیده، در ذکر اولاد علی العریضی، می گوید: از جمله سید بزرگواری که سر پرست و رئیس آن خاندان بود تاج الدین نصره بن کمال الدین صادق... و پسرش قوام الدین المجتبی و پسر او فخر الدین یعقوب المجتبی، که او و پدرش در همان جنگ که شاه منصور بن المظفر یزدی کشته شد کشته شدند. از تاج الدین جز دختر به جا نماند. وی در «ابرقوه»(۱) به دست غلام سیاهش به نام ظفر کشته شد. کمال الدین بعد از آمدن به «ابر قوه» در حادثه ی الملك الاشرف به قتل رسید.

تاج الدین برادری داشت به نام مبارك شاه و ملقب به جلال الدین که مرد خوبی بود و دو پسر داشت: حسین، و حسن کمال الدین.

ص: ۱۴۲

۱- ۸۵- «ابر قو» نزدیك یزد- ۳ یا ۴ فرسنگی آن- که مردم آن سامان «ورکوه » یعنی بر کوه و بالای کوه می خواندند.

سید جلال الدین علی باغی

علی بن السید العلامه فخر الدین عبدالوهاب بن السید الفاضل ضیاء الدین عبدالله بن ابی الفوارس محمد بن علی بن محمد بن احمد بن علی الاعرج، ملقب به ابوالقاسم و مشهور به «باغی»، دومین شهید این خاندان عالی مقام است. در گردنبند خاندان گوهر بارش گوهر میانه را تشکیل می دهد که از دو سویش گوهران رنگارنگ گرانبها صف بسته اند. از شرافت نسبی گران ترین نصیب را گرفته بود و از علم سرشارترین بهره را. آوازه ی فضی و دانشش در گیتی پیچیده و افتخارات دودمانش بر زبان ها دویده است.

مؤلف«عمده الطالب» می گوید: محقق دانشمند سید جلال الدین ابوالقاسم علی ملقب به «باغی» در واقعه ی اخیری که در بغدا اتفاق افتاد کشته شد.

نویسنده ی «تحفه الازهار» می گوید: در زمینه ی تحقیق و بررسی کنجکاوانه استادی دانشمند بود. در حادثه ی سال ۷۵۶ ه بغدا به قتل رسید.

سید غیاث الدین

عبدالکریم بن شمس الدین ابی طالب محمد- نسب شناس معروف- بن جلال الدین عبد الحمید – سر پرست سادات مشهد و کوفه و نسب شناس متوفای ۶۶۶ه- بن ابی طالب محمد بن جلال الدین عبدالحمید الأول بن النقی عبدالله بن اسامه – سر پرست سادات عراق- بن احمد بن علی بن محمد بن عمر- که رئیس عالی مقامی از سادات بود- بن یحیی- که در کوفه قیام کرد – بن الحسین النقیب الطاهر بن ابی عاتقه احمد- شاعر و حدیثدان – بن ابی عمر بن ابی الحسین یحیی- که در ۲۵۰ه شهید شد- ابن ابی عاتقه الزاهد الحسین- ملقب به ذی الدمعه – بن زید الشهید بن علی ابن الحسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام.

مؤلف« عمده الطالب» او را شهید خوانده اما چگونگی شهادتش را ننوشته است. علامه صفی الدین حلی شاعر معصر وی جریان شهادتش را چنین بیان داشته است: از اعراب در کنار شط«سوراء» در عراق بر او

ص :۱۴۴

تاخته خواستند جامه از تنش برکنند مقاومت کرد، یکی از آنها او را شمشیر زده کشت.(۱)

علامه ی نوری این ماجرای شهادت را که مربوط به غیاث الدین عبدالکریم بن شمس الدین اس

علامه ی نوری این ماجرای شهادت را که مربوط به غیاث الدین عبدالکریم بن شمس الدین است به اشتباه در شرح حال عموی وی غیاث الدین علی بن عبدالحمید الاول آورده و او را شهید خوانده است.(۲) چند تن از معاصران به پیروی از او همین ماجرا را برای مرگ غیاث الدین علی بن عبدالحمید الاول آورده اند و حال آن که این شخص به شهادت نرسیده و تنها شهید این خاندان دو نفرند: یکی همین شخصیت مورد بحث ما، و دیگری سید لطف الله بن عبدالرحیم بن غیاث الیدن عبدالکریم بن تاج الدین علی بن مجد الدین محمد بن ابی الفتح علی بن عبد الحمید الاول که مؤلف «عمده الطالب»(۳) پس از ذکر نامش می گوید: او را سلطان احمد بن السلطان اویس در بغداد کشت.

صفی الدین حلی ابیاتی در رثای شخصیت مورد بحث ما می سراید و در آن «نقیب» الطاهر شمس الدین آوی را به خون خواهی وی بر می انگیزد، می گوید:

روزگار است که تحریک می کند تا مرد بزرگ را بکشند و لخت کنند

اگر در این شک داری از روزگار بپرس

روزگاری که به ما نشان داد چگونه کمر انسانی واجد عالیترین کمالات می شکند

ص :۱۴۵

۱- ۸۶- دیوان صفی الدین عبدالعزیز بن السرایا الحلی، ۲۲۶.

۲- ۸۷- ر.ک: «المستدرک» اواخر.

۳- ۸۸- ص ۲۴۷.

و چگونه از میان همه ی روشنان آسمان فقط ماه افول می نماید

پس از مرگ «غیاث الدین» روزگار انتظار دارد

مردم زبان از بد گوئی وی و حوادثش بر بندند؟

از ما که مرگش را به «عبدالکریم» تسلیت می گوییم

می خواهد که از گناهش در گذریم

ذریه ی پیامبر برگزیده، و پسر عموی وی

پس وصی هاشمی پسری از نسل مستقیم وی

رادمردی که ازآسیبش چون آسیب باران ریزان نگران بودند

و آنان که در جست وجوی قطره ی شبنمی می گشتند امید ریزش و بخشش رحمت بی کرانش را داشتند

بروز آشتی خان نعمتش برای همگان گسترده بود

و به روز نبرد سپاهی انبوه به گردش می جنگید

با ضربه عای دشمن نه با سپر بلکه با رویش روبرو می شد

و با میهمانان با قلبش و آغوش گشاده

به اشیاء و امور به دیده ی خرد می نگریست

و خبرها را به گوش جان می شنید و به تحلیل در می آورد

چون به میدان نبرد جلوه می آراست هماورد می طلبید

آیا پس از آنکه ماه کمالاتش به در و تمام گشت

و جنگجویی اش بر همگان روشن گشت

مرگ- که خود زاده ی تیغ بران بود –

باید گریبان گیرش شود و روزگارش به سر آید؟

پنداری این همان ناطق زبر دست نبود که گوش شنوندگان را می لرزاند

یا آن سلحشور نبود که ضربات سهمناکش را بر زمین نبرد ثبت کرد

یا آن نیست که در انجمن حکام به صدر می نشست

و به روز معرکه در مرکز قلب سپاه جا می گرفت

آیا باید او را به روز بازی، دشمن برباید؟

این دشمنان چرا به روز نبردش به صورت قافله ای جنگجو نیامدند؟

من تا کنون ندیده بودم شیر میدان نبرد را

سگش گاز بگیرد و بکشد

اگر او را در میان چکا چاک شمشیر ونیزه

و سوار بر اسب کشته بودند

کشنده اش بدین کار نامی نیک می داشت

و تا حدودی از مصیبت مرگ وی می کاست

مرد ذلت ناپذیر و خویشتن پائی که مرگ را ترجیح داد

و هرگز پهلوی عریان به دشمن ننمود

مردان عشیره اش از فقدانش

کوهی را می مانند که صخره هایش شکسته یکباره در هم ریخته باشد

آیا می شود که دشمن او را از میان همراهانش برباید

و روزگار او را در میان یارانش غافلگیرانه بکشد

آن هم در سایه ی دولت ظاهریه ای که در آن

گرگ در میان گله بدون آزار و با وقار راه می رود

در حکومت پادشاهی که شیر از قدرتش خشم می خورد

و هر که با آن روبرو شود از ترس قالب تهی می کند

اگر « شمس الدین» که به حق خورشید اسلام و دین است

می دید که آن ابر مرد چگونه می میرد

بر او با شمشیر و نیزه می گریست

و به جای اشک، دل و سر بر محل شهادتش می ریخت

.و چنان حمله ای بر اعراب آن منطقه می برد

که عرصه ی روزگار بر ایشان تنگ آید

و بوته های صحرائی از ضربه هایش انگشت به دهان گیرند

و سرهای مدفعان چون تگرگ بریزد

نقطه ای جز زخم نیزه ی وی نباشد

و خطی جز شکاف حاصل از ضربه ی تیغ وی نماند

هان ای جنگ آفرین! به جنگ انتقام جویانه ای برخیز

که نکوهش مردم را در حق خانواده ات به ستایش بدل کند

می دانی « غیاث الدین» چه حق بزرگی بر گردن دوستانش دارد

حق نعمتهایی که چون طوق بر گردن آنان نهاده است

در حالی که مرد نامش به نکویی یاد می شود و جاودانه است

و نام نیکویش هرگز نمرده است

وقتی دخترانش پس از دفنش به خانه برگشتند

رحمت پروردگارش او را ببر گرفت

و بارانی ریزان از ستایش و تمجید و بخشندگیش

ص :۱۴۸

بر مزارش بارید که خرمی آفرید و سبزه دمانید

شگفتا که ابر رحمت بر خاک آرمیده است

و خاکش را سیل باران فرا گرفته است

ص :۱۴۹

سید نصیر الدین حسن

ابن معیه

از سادات عظیم الشأن خانـدان« بنی معیه» که در قرن هشتم به شـهادت رسـید. «عمـد? الطالب» می گویـد: از « بنی معیه» یکی سیـد نصـیر الـدین حسن است از رجـال سادات علوی و از معاریفشان که در عراق بودنـد. وی از طرف اسـتاد بزرگ سـید تاج الدین محمد(۱) مقامی داشت، و مردم طرفدار او گشتند و خاص و عام به فرمان او در آمدند.

در یکی از ایام زیارتی به زیارت نجف اشرف می رفت، در راه

ص :۱۵۰

---

۱ – ۸۹- سـید محمـد بـن القـاسم بن معیه ی حلی اسـتاد «شـهید اول» و هم طرازان وی . خونسـاری در «روضـات الجنـات» می نویسـد: در زمینه ی اجـازه نامه های علیم کمتر کسـی اسم و رسـمی چون این مرد بزرگ سترگ عظیم الشأن یافته است، و در میان علمای متقـدم و متأخر هیچ کس با اندازه ی وی از کثرت اسـتاد و مدرس و مشایخ بهره مند نگشـته و بدین مقدار کسـب فیوضات ننموده است. مؤلفان «امل الآمل » و «اللؤلؤ?» و دیگر علمای رجال نیز وی را بسـی سـتوده انـد و تألیفات و کتاب های بسیار دارد و شعری نغز و دلکش.

کوفه در شب دسته ای راهزن راه را بر او گرفته او را به تیر زدند که از آن تیری به او اصابت کرد و مجروح به نجف برده شد، در آنجا بدرود زندگی گفت. از او جز دو دختر باقی نماند.

از وصف وی بر می آید که این شخصیت از مقام رفیعی برخوردار گشته است، در طراز پیشوایی و زعامت و کرامت و علم سرشار و فضل بسیار.

ص: ۱۵۱

سید شاه فضل مشهدی «نعیمی»

شرح حالش در « ریاض العارفین» آمده است. نویسنده ی «الحصون المنیعه» درباره اش می گوید: جامع علوم معقول و منقول بود، و ازسادات صحیح النسب. در علوم عربی، علم جفر، و علم حروف و اسماء تبحری داشت. حکیمی توانا بود. هم او است که سید نسیمی شیرازی را سر پرستی کرد و دانش آموخت. کراماتی به وی نسبت می دهند. مصنفاتی دارد، از جمله«جاودان بزرگ» و «جاودان کوچک». وی معاصر شاهرخ میرزا و امیر تیمور بود، عارفی سالک که در شیروان اقامت داشت. میران شاه او را از شیروان بخواست. در سال ۷۹۶ه به فتوای عالم نمایان به شهادت رسید.

شاعر هم بود، و این ابیات از او است:

وجود زمانی که پیدا نبود به جز مظهر حق تعالی نبود

به مصر وجود آن زمان آمدم که با یوسف جان زلیخا نبود

فرشته مرا سجده آن روز کرد که با آدم ای خواجه حوا نبود

ص: ۱۵۲

من آندم دم از زندگی می زدم که درنفس مریم مسیحا نبود

سخن گفت موسای ما با خدا زمانی که گوینده پیدا نمود

چرا دیده ام نقش اشیاء در او چو در ذات او نقش اشیاء نبود

خدا را از آن می پرستد خدا که علم پرستیدن از ما نبود

ص :۱۵۳

ابن محسد شیرازی

محمود بن ابراهیم بن محسد شیرازی که در دمشق اقامت گزیده بود از معاریف و علمای نامی قرن هشتم است. عسقلانی در«الدررالکامنه» می نویسد: در مدرسه ی ابو عمر از خلق کناره گرفته بود، و بعد به اتهام رافضی بودن در جمادی الاخر ۷۶۶ه در دمشق به قتل رسید.

«شهید اول»

امام و پیشوای بزرگ شمس المله و الدین

شیخ محمد بن مکی عاملی(۱) نبطی(۲) جزینی(۳) مشهور به

محمد بن الشیخ جمال الدین مکی بن محمد بن حامد بن احمد عاملی نبطی جزینی که در ۷۸۶ ه به شهاد نائل گشت. در نوشته و اصطلاح علمای ما «شهید اول» و «شهید» – به طور مطلق- خوانده می شود. وی اولین شخصیتی است که در میان شیعه بدین لقب نامیده شده است. او

۱- ۹۰- جبل عامل منطقه ای کوهستانی در جنوب لبنان کنونی است که «جباع» و نبطیه و جزین و دیگر شهرک های لبنانی در آن واقع است و از قدیم مسکن شیعیان بوده است.

۲- ۹۱- منسوب به «نبطیه».

۳- ۹۲- منسوب به «جزین» که قرن ها شیعه نشین بود و هفتاد سال پیش مسیحیان آن را اشغال کرده آثار اسلامی آن را محو نمودند و اینک جز یکی دو خانه ی مسلمان نشین در آن نیست. این شهرک با شهرک «جباع» که شهید اول و چند تن دیگر از بزرگان شیعه در آن به کنار هم مدفونند چند کیلومتر بیش فاصله ندارد.

ملجأ شیعه و پرچمدار شریعت بود، و هنوز نظریات فقهی وی سر چشمه ی آراء فقهی دانشمندان ما است و کتاب هایش مرجع فقیهان ما، و آراء علمی او نقطه ی استناد آرائشان. آوازه اش در زمینه ی فقه و اصول و سهم بزرگش در پیشرفت علوم روشن تر از آن است که نیازی به شرح و بیان داشته باشد و ستودن وی به ستودن خورشید می ماند که خود مایه ی ستایش و اصل آن است.

در «المقابیس» از او چنین ستایش می شود: استاد با اراده ی پر کار و گوهر یگانه ی روزگار، مقتدای سترگ و علامه ی دانشمند بزرگ، مفتی مسلمانان و پناه پر مایه ترین ادیبان، مرد میدان تحقیق و صاحب نظری دقیق، فقیهی که هدف های نظام حقوقی اسلام باز شناخت، و عارفی که در پهنه ی پهناور الهیات پرواز گرفت تا بلندترین قله های دین شناسی و خدا شناسی را فتح کرد و عالی ترین مرتبه ی فقیهان دانشمند متبحر را بگرفت و به برترین منزل شهیدان نیکبخت بر کام آمد، شیخ شمس الدین ابو عبدالله محمد بن مکی عاملی- که خدا بهترین جایگاههای قدسی را جایش گرداند و با اولیائش همنشین و همدم سازد. آثاری درخشان و تألیفاتی فاخر دارد که بیشترش در فقه است.

در «اللؤلؤه» چنین: دانش و فضلش مشهورتر از آن است که به بیان در آوریم و سرشارتر از آن که نشناخته ماند. دانشمندی توانا و چیره دست بود و فقیهی دریا آسا و کوشا و صاحب نظر در علوم عقلانی و روائی، زاهدی پارسا و پرستنده که در روزگاران کمتر نظیری یافته است. پدرش شیخ مکی بن محمد بن حامد نیز مردی فاضل بود.

و در «المستدرک» چنین: « تاج شریعت و مایه ی افتخار شیعه خورشید

ص :۱۵۶

دین و آئین ابو عبدالله محمد بن الشیخ جمال الدین مکی، به عقیده ی جمعی از اساتید فن دانشمند ترین فقیه است، جامع رشته های گوناگون علم و ادب، و دارای انواع فضائل و مکارم، و صاحب روحی پاک و نیرومند و ملکوتی که آنچه سید بزرگوار سید حسین قزوینی در مقدمه ی شرحش بر کتاب «شرایع» گفته از آن حکایت می کند. می گوید: من به خط سید عالی قدر مؤلف «حدائق الابرار» - از نواده های شرح نویس دانشمند « شهید ثانی» — دیدم که نوشته است من به خط شیخ ناصر بویهی- که از علمای پرهیزگار و فقهای متبحر است- چنین نوشته دیدم: من در سال ۹۵۵ به خواب دیدم در قریه ی «جزین» هستم همان ده شیخ شمس الدین محمد بن مکی مشهور به « شهید اول»، به در خانه ی شیخ رفتم و در کوفتم، شیخ به دم درب آمد، از او خواستم کتابی را که شیخ جمال الدین بن المطهر درباره ی اجتهاد تؤلیف کرده برایم بیاورد. به درون رفته آن کتاب را با کتاب دیگری- که به گمانم در زمینه ی روایات بود- آورده به من داد. چون از خواب برخاستم دیدم آن دو کتاب در کنار من است.

وی در ۷۳۴ه دیده به دنیا گشود و در ۷۸۶ه به سن پنجاه و دو سالگی شهید شد. در کتاب «اربعین» می گوید که فخر المحققیق به سال ۷۵۱ه در خانه اش در «حله» به او اجازه نامه داده است همچنین سید عمید الدین در حرم مطهر امیرالمؤمنین(علیه السلام) — یا در نجف اشرف، و یک سال بعد «ابن نما» به وی اجازه نامه داده و یک سال پس از او «ابن معیه» و یک سال پس از وی «مطار آبادی». از این نوشته بر می آید که وی در اوایل بلوغ به عراق سفر کرده و به درس شاگردان «علامه» — که جمعی کثیرند- نشسته است.

ص :۱۵۷

در اجازه نامه ای که برای ابن خازن نوشته می گوید: در مورد تألیفات حدیثی و روایات اهل سنت باید بگویم که من از تقریباً چهل تن از اساتید و مشایخ علم حدیث ایشان روایت می کنم از علمایی که مکه و مدینه و بغداد و مصر و دمشق و بیت المقدس و مقام الخلیل ابراهیم – علیه السلام – دارند.

با توجه به مدت زندگانی وی و مسافرت هایی که در طول عمر خویش کرده به کشورهای مختلف و تألیفات ارزنده ای که در رشته های علوم دینی به وجود آورده و آراء دقیق و نظریات صائبش و تبحری که در رشته های ادب عربی و شعر و داستان های آموزنده ای که در لابلای مجموعه هایش نهاده پی توان برد که شخصیت های نادری است که خدا برای تکامل بندگان و ترقی جهان پدید آورده است، و هر چه در حقش گفته شود باز حقش بجا آورده نشده و هر چه ستایش گردد به گرد مقام و مرتبه اش نرسیده باشد».

چگونگی شهادتش

خونساری در « روضات الجنات» می نویسد: پسر « شهید» بر اجازه نامه ای « شهید» برای ابن خازن نوشته به خط خود چنین نوشته است: پدرم، امام علامه که این خط مبارک وی است، شمس الدین ابو عبدالله محمد بن مکی روز پنجشنبه نهم جمادی الاول سال ۷۸۶ه در داخل قلعه ی دمشق(۱) اعدام و سپس همان جا آتش زده شد.

۱- ۹۳- اول بازار «حمیدیه» دست چپ واقع است و اکنون زندان شهربانی و پاره ای دوائرش در آن قرار دارد. مترجم.

مؤلـف «اللؤلؤه» می گویـد: در دوره ی سـلطنت برقوق(۱) به فتوای برهـان الـدین مـالکی و عبادبن جماعه ی شافعی و تعصـب ورزیدن جمعیت کثیری نخست یک سال در قلعه ی دمشق زندانی شد. سـپس او را به ضرب شمشیر اعدام کردند آنگاه به دار آویختنـد و بعـد سـنگسار کردنـد و بالاخره آتش زدنـد. علت زنـدانی شدنش این بود که تقی الدین جبلی و یوسف بن یحیی گزارشـاتی علیه او دادنـد و یوسـف بن یحیی صورت جلسه ای تهیه کرد که در آن تهمت هـای نـاروایی دائر بر داشـتن عقـاید ناپسـند و سـخن های زشت به این دانشـمند عالی مقام زده شده بود و هفتاد نفر از اهالی کوهسـتان از طوائفی که نسبت به وی کینه داشـتند در آن جلسه علیه وی شهادت دادند، و در همین زمینه حدود هزار نفر از اهالی سواحل از عوام و عناصر چیز نفهم مطالبی نوشـته و در محضـر قاضـی بیروت و قاضی صیدا به شهادت گذراندند ؛ و آن صورت جلسه و شهادت نامه را به دمشق پیش قاضـی عباد ابن جماعه بردند. او آن را نزد قاضی مالکی فرستاده گفت: در این قضیه به موجب مذهبت حکم بده و گرنه تو را بر کنار خواهم کرد. شاه از فرمانـدهان و والیان و قضات و مشایـخ انجمنی تشـکیل داده و پیشوایمان را احضار کرد تا آن صورت جلسه و شـهادت نامه را برایش خواندنـد. آن را تکـذیب کرد. تکـذیبش را نپذیرفت و گفت: این برای ما ثابت شده و حکم قاضـی را نمی تـوان نقض کرد. پیشوا گفت: شخصـی که در غیـابش علیه وی شـهادتی دهنـد هرگـاه دلاـیلی بیـاورد که مستوجب نقض حکم باشد حکم

ص: ۱۵۹

---

۱ – ۹۴– سیف الدین برقوق که در ۸۰۱ ه به قتل رسـید . سر سلسله پادشاهان چر کسی است که بر مصر و شام فرمان رانده اند. تأسیس دولتشان در ۷۸۴ه و انقراضش در ۹۲۲ه است و شماره ی پادشاهانش ۲۳.

را بایـد نقض کرد، و در صورتی که نتوانست چنـان دلاـیلی ارائه دهـد نه. و اینـک من با دلایل ردی و خـدشه وارد آوردن بر شهادت شـهود آنها را ابطال می نمایم و علیه هر یک از آنها برهانی قاطع دارم. شاه سـخنش را نشـنید و دلایلش را نپذیرفت و حکم را به قاضـی مالکی ارجاع کرد، و او برخاسـته وضو ساخت و دو رکعت نماز خوانـد و بعد گفت: حکم من این است که خونش باید ریخته شود. او را لباس اعدام بپوشانید. آنگاه او را چنانکه گفتیم کشتند و بدار آویختند و سنگسار کردند و آتش زدنـد. از جمله کسـانی که برای آتش زدنش تعصب نشـان داده و تلاـش کردنـد تـاجری به نـام محمـد ترمـذی که به پیشوای شهیدمان خیلی کینه داشت(۱).

مؤرخ، ابو الفلاح عبـدالحی بن عماد خلیلی- که در ۱۰۸۹ ه مرده- در «شـذرات الذهب» (۲) حرف های شگفت انگیزی دارد که «ممکن است آسـمان از شـنیدنش بشـکافد و زمین دوپـاره گردد و کوه در هم شـکند و فرو ریزد.» می گویـد: در آن سال (یعنی سال ۷۸۶ه) محمـد بن مکی عراقی رافضـی اعـدام شـد. در اصول و علوم عربی دستی داشت. در دمشق علیه او شـهادت دادند که فاسد العقیده است و معتقد به مذهب نصـیریه(۳) ، و شـراب را مطلقاً حلال می داند و از این گونه کارهای زشت. بر اثر آن در جمادی الاول ۷۸۶ه او را در دمشق گردن زدند و گردن رفیقش «عرفه»

۱- ۹۵- نقل به اختصار.

۲- ۹۶- ۶/۲۹۴.

۳- ۹۷- مـذهب علویان که در حق مولای متقیان مبالغه و غلوی مفرط دارنـد، و بیش از یک میلیون در سوریه ساکنند از قدیم و چند میلیون در ترکیه و چند هزار در لبنان، و حکومت و ارتش و حزب حاکم سوریه اکنون در قبضه ی ایشان است.(مترجم)

را که با او هم عقیده بود در طرابلس زدند.

خدا شاهد است و حقیقت گواه و کتاب های آن فقید شهید عالی مقام گواهی زنده و گویا بر این که از آن نسبت های ناروا و آن تهمت های ناجوان مردانه و نابخردانه منزه است و پاک است و بسی دورو بیزار از آن، اما این تاریخ نویس می خواهد برای جنایت بی رحمانه و خائنانه ی پیشینیانش عذر و بهانه ای بتراشد چنین حرف هایی سرهم بندی می کند.

این خلاصه ی این تبهکاری ها که در کشتن وی مرتکب شدند و بهانه های مسخره که همدستانشان در ادوار بعد ساخته و پرداخته اند. اما واقعیت این است که «ابن جماعه» بعد از مناظره ای که با «شهید» داشت کینه ی او را به دل گرفت و آن معرکه گیری ها را درست کرد و عوام را شورانید و شاه را به کار کشید تا انتقام گرفت. خونساری در «روضات الجنات» می گوید: در یکی از تألیفات نویسنده ی «مقامع الفضل»(۱) خواندم که روزی میان شهید اول و ابن جماعه بر سر مسأله ی بحثی در گرفت. روبروی هم نشسته بودند و در برابر شهید دواتی بر میز نهاده بود. و ابن جماعه تنومند و چاق بود، اما شهید جثه ای کوچک داشت. در اثنای مناظره و بحث ، ابن جماعه به قصد تحقیر به او گفت: من فقط صدایی از پشت دوات می شنوم که معنای آن را نمی فهمم! شهید بی درنگ گفت: آری «ابن الواحد»(۲)– فرزند یک نفر – بزرگتر از این نمی تواند باشد! ابن جماعه از این سخن خیلی خجالت زده شد و از خشم و کینه پر گشت تا آن که آن توطئه را

ص: ۱۶۱

۱– ۹۸– دانشمند فاضل آقا محمد علی پسروحید مجدد بهبهانی.

۲– ۹۹– کنایه به«ابن جماعه» که به معنی پسر چند تن است!

چید و آن بساط را راه انداخت(۱).

شرح حال نویسان در این موضوع مطالب مفصلی آورده اند که ما به همین قدر اکتفا نمودیم. آثار علمی وی که تا ابد بر جبین تاریخ دانش و فرهنگ خواهد درخشید بسیارند. از میان کتاب« الذکری»، کتاب «الدروس الشرعیه فی فقه الامامیه»، «غایه المراد فی شرح نکت الارشاد»، «جامع العین من الفواید الشرحین» که در آن دو شرحی را که سید عمید الدین و سید ضیاء الدین بر « تهذیب الاصول» نگاشته اند، تلفیق داده است، «البیان» در فقه، رساله فی الباقیات الصالحات، «اللمعه الدمشقیه» در فقه، «اربعین» در حدیث، رساله ی «الفیه» در فقه نمازهای یومیه، «رساله التقلید» «رساله فی قصر من سافر لقصد الافطار و التقصیر»، خلاصه الاعتبار فی الحج و الاعمار»، «القواعد»، «رساله التکلیف»، «المزار».

وی حدیث از سید تاج الدین بن معیه- متوفای ۷۷۶ه – روایت می کند و از شیخ رضی الدین علی بن احمد حلی – متوفای ۷۵۷ه – و شیخ زین الدین علی بن احمد مکارآبادی- متوفای ۷۶۲ه- و سید علاء الدین علی بن زهره ی حبلی- در گذشته ی ۷۷۵ه –و سید ابوطالب احمد بن زهره ی حبلی- متوفای ۷۹۵ه- و سید شمس الدین محمد بن احمد- متوفای ۷۹۶ه–و شیخ قطب الدین محمد بن محمد رازی بویهی – متوفای ۷۵۴ه – و شیخ فخرالدین محمد بن الامام علامه ی حلی- در گذشته ی ۷۷۱ه . اشعاری نیکو و آبدار سروده است.

بنابرنقل مؤلف «خزاین الدرر»(۲) و

۱- ۱۰۰- نقل به اختصار.

۲- ۱۰۱- حاج شیخ جعفر نقدی نویسنده ی کتاب های مفید.

«المجموع الرائق»(۱) از قول یکی از نواده های «شهید»، ابیاتی چند از قصیده ی «هذلی» - شاعر توانای جاهلی- را تضمین کرده است. ابیات «هذلی» این است:

هان! سوگند به آنکه به گریه می اندازد و به خنده می آورد

و آن که می میراند و زندگی می بخشد و فرمان او راست

که وقتی دیدم حیوانات وحشی با او انس دارند

و از او نمی رمند به آنها رشک بردم

آه! ای عشقش! هر شب بر شیدایی و سوز دل بیفزا

و ای روزهای آرامش! جز به قیامت نخواهم دید

از گردش ایام در مورد رابطه ام با او در شگفتم

که تا کار من و او پایان یافت روزگار هم از گردش باز ماند

یادت چنان لرزش و تپشی بر من می آورد

که گنجشک باران دیده ای خود را بتکاند

و تضمین وی چنین:

بر ما گذشت در حالی که پرده ی شب میان ما حایل بود.

در حالیکه ماه چهارده برآسمان بود خورشیدی تابید

گفتمش: کیستی ؟ با تعجب گفت:

از ماه چهارده می پرسند: تو ای ماه تمام کیستی؟

من آن سیم درخشنده ام که به وجود آمده است

من ستاره ی رخشانم، من دوشیزه ای نوخاسته ام.

آنگاه به کوری چشم حسود شب را به کنار هم گذراندیم

۱- ۱۰۲- محقق فاضل سید محمد صادق نواده ی آی? الله بحر العلوم.

و از هر در سخن راندیم مشک آسای باده آلود

سخن ها که اگر به گوش مرده ی در گور خفته

می رسید جان می یافت و بر می خاست

دست زیر سرش نهادم و تن به آغوشش سپردم

و شب را گفتم دیر پای که ماه تمام آرمیده است

سپیده صبح چون سر زد میان ما بر هم زد

و کدام نعمت خرمی است که روزگار بر هم نزده است؟!

ابیات زیرهم از اواست:

از میان خلق، مصیبت بنده ی بیچاره ات

بیش از همه شده است

خدا دوستان در ظلمت شب با پرستش

و ورد و ذکر و خشوع کام از تو بر گرفتند

اما از آن میان تو مرا از در خانه ات راندی

آیا به خاطره سگینی گناهانم از من پیش افتادند؟

یا چون دیدیدی گناه نمی کنند به آغوش رحمت گرفتیشان؟

یا گناه می کردند، اما آنها و نه مرا آمرزیدی؟

اگر به درگاته برای گنهکاران جای عفوی نیست،

پس این خوش گمانی های من در حقت چه می شود؟!

این ابیات را نیز به او نسبت می دهند:

با خویشتن توانگریم و بی نیاز از هر که دوستمان نمی دارد

اگرچه القاب و اوصافش دراز باشد

هرکه راه حقمان ببست همان رهبندی و کینه اش برایش کافی است

ص :۱۶۴

و هر که ما را از دست داد همین از دست دادن ما او را بس

علامه ی مجلسی از روی نوشته ی محمد بن علی جباعی- جد شیخ بهائی – نقل می کند که وی چنین نوشته است: استاد، امام، علامه محمد بن مکی می گوید: سید ابو محمد عبدالله بن محمد حسینی این ابیات را که سروده ی ابن جوزی است برایم بر خواند:

بخدا سوگند می خورم و به نعمت هایش

سوگندی که مسئولیتش را در قیامت در برابر پروردگارم تحمل می نمایم

سوگند بر اینکه علی بن ابی طالب

امام مردم شرق و غرب گیتی است

هر که مذهب مرا ندارد

از سگ نجس تر است

و من آن را چنین تکمیل کردم:

زیرا او برادر پیامبر هدایتگر است

و مردی که در جنگ شمشیری بران و تعیین کننده داشت

و او را با جان خویش در شرایط

سخت و آسان از همه ی گزنده ها حمایت کرد

و آیه های صریح قرآن و این آیت که

«در واقع، سرپرست شما...»(۱) برای خردمندکافی است

هر که این مذهب ندارد

از سگ نجس تر است

۱- ۱۰۳- انما وليكم الله ...

به گفته ی سید محمد حسینی عاملی در کتاب «الاثنی عشریه» این ابیات از او است:

به مدد شوق و ذوق و شکوه برتری و شرافت نائل آمدند

نه با پاورچین راه رفتن و نه با خود بینی و خود خواهی

شیوه و مذهب ایشان خوی و کردار پاکیزه است

خوی و کرداری که از هنگام نطفه بودن در خویش پرورانده

پایمردی، سپاسگزاری ، ایثار و گرسنگی خوردن

و آه های اندوهگسارانه ای که رگ جان می برد

و زهد و چشم پوشیدن از هر چه پایدار نیست

درست به شیوه ی نیکان و نیکوکاران پیشین

جمعی که در راه پیراستن و تعالی روان کوشیدند

و چیزهای نمایاندنی را به توفان فنا سپردند

کهنگی و پارگی جامه زیانی ندهدشان

چو مروارید که صدفی چرکین و سنگین پوشانده اش

به خلاق ستوده شان باز می شناسیمشان

نه با چیزهای تصنعی و بافته های زورکی

دریغا که آنان برفتند و جایشان کسانی

پیدا شدند که بسیار عقب مانده و منحط اند

اوهام و خرافاتی را با دروغ و بهتان و

گمراهگری و مبالغه های اسرافکارانه آب و رنگ حقیقت می زنند

تصوف تبر زین و تسبیح نیست

هرگز، و نه فقر به خواب دیدن آن افتخار است

ص :۱۶۶

یا این که لباس پینه زده ای راه بیفتی و بگردی

در حالی که زیرش منجلابی از خود پسندی و افراط نهان کرده باشی

خود را در مورد ثروت و دنیا زاهد بنمائی

و در همان حال به آن چنان چسبیده باشی که سگ به لاشه

«فقر» رازی است که نفس تو از تو پوشیده می دارد

حجاب نفس بدران تا گمراهی سیاهت را ببینی

ترک شهوت گوی و جان به دم بربند

و از دایره ی حس بدر آی واشک پر سوز افشان

قرآن بخوان، و چون آهنگ یاد معشوق کردی

تنهایی و توحید گزین و او را به وصف در آورهم به وصف او درآی

و چون به دعا می خوانی اش در برابرش خاضع شو و خواری نما

و مقام خویش در برابر پدرانت بشناس و حقشان بگزار و به زبان آر

بر «عرفات» خاکساری سر شکسته بایست

و به گرد کعبه با چنان عرفان و معرفتی که «صفا» به کعبه دارد باش و سپس طواف کن

به «خلوت» افکار به حال ابتکار و ابداع درآی

و به سراچه ی ذکر و ورد در حالی که قرآن به دست داری

اگر پیر مکیده با دست خویش از جام «تجلی»

نوشانیدت جام از او بستان و پیاپی باده بر گیر

و بنوش و بنوشان و از هیچ تشنه ای دریغ مورز

که اگر ننوشیده و ننوشانده باز آمدی مایه ی تأسف خواهد بود

از دل انگیزترین ابیاتش این است:

ص :۱۶۷

دنیا به تمامی را اگر با یک منت همراه باشد نمی خواهم

و نعمت های گران را با ذلت نمی خرم

به دلبری که سیه چشم به دنیا آمده باشد عشق می ورزم

از ترس آنکه در چشم نگارم منت سورمه نبینم

به گفته ی نویسنده ی «العرفان» سلطان علی بن مؤید

که در عصر شهید اول بر خراسان حکمرانی می کرد نامه ای از خراسان برایش نوشته به متن زیر:

سلامی چون عطرفشانی عنبری عطرفشان

که به هر جا گذرد بوی خوشش به جا گذارد

سلامی که با ماه شب چهارده در هر حال و منزل همچشمی نماید

سلامی که با خورشید در هر بامداد برابری نماید

بر خورشید دین راستین تا هر زمان که با کوشش نیکبختانه اش

از نعمت دانش پژوهی و دانش آموزی برخوردار است

محضر مبارک مولای ما آن پیشوای بلند همت با اراده، دانشمند وظیفه گزار، فاضل کامل، رهرو پارسا، ستوده خصال، پاک دوده، علامه ی روزگار، رهبر ملت ها، سر مشق دانشمندان ژرف بین(۱) ، مقتدای محققان فاضل، روشنگر فرقه ها و فرق ها، فیصله گر راستینی که با موازین اسلام حل و فصل می نماید و رأی می دهد، دارنده ی انواع فضائل و دانش ها و هنرها، پیشبرده از همه ی بزرگان، میراث برده ی پیامبران، احیاء کننده ی رسم امامان، راز نهاده ی خدا در زمین، پیشوای ما خورشید راستی و دین و آئین که خدا سایه اش را بر دولتی خوش بینان و بر نعمتی بی کران بی پایان بگستراند

۱- ۱۰۴- العلماء الراسخون که اشاره به «الراسخون فی العلم» است. مترجم

بحق محمد و دودمانش .

من، دوستدار شیفته ی شما به دیدارتان بی نهایت مشتاقم و در آرزوی این که پس از دوری به زیارتتان مشرف می گردم.

به عرض آن جناب که پیوسته قبله ی صاحب نظران است می رسانیم که شیعه ی خراسان- که خدا در پناه خویش قرار گیرد- تشنه ی دیدار شمایند و فیض بردن از دریای فضل و دانشتان. بزرگان علمی این دیدار، از بد روزگار پراکنده گشته و بیشتر یا همه شان تار و مار شده اند، و امیرالمؤمنان- سلام الله علیه- می فرماید:شکست برداشتن دین مرگ دانشمندان است. ما در میان خویش کسی را که به فتوایش به لحاظ علمی بتوان اعتماد کرد، یا مردم بتوانند عقاید درست را از وی فرا گیرند نمی یابیم، و از خدای متعال مسئلت چنین داریم که حضرتت به ما افتخار حضور و افشاندن نور بخشد، تا از علمش پیروی کنیم و از راه و رسمش رفتار آموزیم.

و چون ایمان داریم که بزرگواری و بخشندگیش عالمگیر است و کرمش دامنگستر، امیداوریم که خواهش مان به جای آرد و آرزومان بر آرد که خواهش چون خیر خواهانه به درگاه کریم برده شود بی اجابت نماند به حکم فرموده ی الهی که «کسانی که پاس بستگی آن چه را که خدا دستور داده بستگیش را پاس دارند می دارند» و شک نیست که ما با هم بستگی خویشاوندی داریم و آن بستگی معنوی اسلایم است و واجب ترین پاسداری های بستگی، پاسداری بستگی و نزدیکی ایمانی است و بعد از آن پسداری بستگی جسمانی و خویشاوندی جسمانی می آید، و این دو پیوند و بستگی را، گردش روزگار و تحولات آن نمی گسلد و دو صخره اند که وزش توفان را بر سینه هموار می دارند.

ص :۱۶۹

ما از این نگرانیم که سرزمین ما به خاطر رهبر نداشتن و راهنمایی نشدن، دستخوش خشم الهی گردد. هرگاه لطف فرمایید و با توکل به خدا و پرهیز از عذر آوردن به این جا تشریف بیاورید، مزید احسان خواهد بود، زیرا اما الحمدلله قدرتان را می دانیم و ان شاالله حقتان را می شناسیمو بزرگتان می داریم. از خصال پسندیده و طینت پاکت چنین امید می بریم که اصرار ورزیدن ما قلم عفو بکشد و سخن درازی ما را ببخشاید. و سلا بر ملت اسلام.

دوستدار شیفته ات علی بن مؤید

انجام این تقضا و بر آوردن خواهش ایشان برای وی میسر نگشت، از رفتن به خراسان عذر خواست و کتاب «اللمعه الدمشقیه» را در دمشق برایش تألیف کرده همراه نماینده ای بفرستاد.

فرزندان و نوادگان وی

از او چهار فرزند به جا ماند که در فرهنگ های رجال به نیکی و ستایش بسیار یاد می شوند. بزرگ ترینشان شیخ رضی الدین ابوطالب محمد است که از پدرش حدیث روایت می کند. دومی شیخ ضیاء الدین ابوالقاسم- یا ابوالحسن- علی است که استاد حدیث پسر عموی پدرش شمس الدین محمد بن محمد بن داود مشهور به «ابن مؤذن» است. سومی شیخ جمال الدین ابوالمنصور الحسن است. و چهارمی فاطمه که زنی دینشناس و فقیه و فاضل و عابد بود و او را خانم استاد حدیث می خوانند و حدیث از پدرش و به استناد و اجازه نامه ای که از سید تاج الدین بن معیه دارد از وی روایت می کند، و پدرش بسیار او را می ستود و به زنان دستور

می داد در مسائل فقهی به او رجوع کنند. فاطمه در دین شناسی و فضل همتای مادرش «ام علی» بود. نویسنده ی امل الآمل» در حقش می گوید: زنی فاضل و پرهیزگار و فقیه و عابد بود.، و «شهید» او را می ستود و به زنان دستور می داد برای دریافت تکالیف شرعی به وی مراجعه کنند.

از نسل «شهید اول» دانشمندان و بزرگان و ادیبانی پاکیزه خوی برخاسته است که نام آنهایی را که مطلبی درباره شان دیده ایم می آوریم: شیخ فخر الدین احمد بن شمس الدین علی بن جمال الدین الحسن بن زین الدین بن محمد بن علی بن شهاب الدین محمد بن احمد بن محمد بن شمس الدین محمد بن بهاء الدین علی بن ضیاء الدین بن الشهید محمد بن مکی. برادرش شیخ محمد مکی در اجازه نامه ای او را چنین وصف می کند:« استاد و پیشوای بزرگ و مرد بلند همت با اراده ی معظم پرچم دین و ابر رحمت آفرین نجاتبخش پیروان آئین ...»

دیگر، شیخ ابراهیم بن ضیاء الدین محمد بن شمس الدین علی بن جمال الدین حسن بن زین الدین از دانشمندان برجسته ی ما است که برادرش شیخ محمد مکی از او حدیث روایت می کند.

شیخ شرف الدین محمد مکی بن ضیاء الدین محمد بن شمس الدین علی بن جمال الدین الحسن بن زین الدین ... که از برادرش شیخ ابراهیم نامبرده و از شیخ حسین ما حوزی حدیث روایت می کند و کتاب «سفینه نوح» تألیف او است که گلچین مطالب نیکو است، و «الروضه – العلیه» و «الدره المضیئه» که کتاب دعا است. بعضی از علمای معاصرش به او اجازه نامه داه اند.

از جمله علامه شیخ محمدرضا و دو برادر دانشمندش شیخ محمد

ابراهیم و شیخ محمد اسماعیل فرزندان علامه ملا عبد المطلب تبریزی مؤلف « الشفا فی اخبار آل مصطفی» که برای آنان در سال ۱۱۷۸ ه اجازه نامه صادر کرده است.

دیگر، شیخ احمد شرف الدین محمد مکی- که نامش آمد- ابن ضیاء الدین محمد که «امل الآمل» درباره اش می نویسد: دانشمندی ادیب و شاعری زبردست بود. مدتی در هند اقامت کرد، سپس چند سالی در مکه مقیم گشت، و از معاصران است ...

دیگر شیخ جواد بن شرف الدین محمد مکی بن ضیاء الدین محمد که فاضل بزرگوار محمد بن فلاح کاظمی او را ستوده و می گوید: دانشمندی فاضل و کامل بود و سر آمد اقرانش. هم به فنون شعر وارد بود و هم در علوم دینی. عالمی ربانی و «محقق » ثانی. چون قصیده ی «کراریه»(۱) را برایش که در نجف اشرف بود فرستادم در جواب چنین برایم سرود:

(نامه یا قصیده) در رسید و ظلمت قیر گون ببرد

رخ نمود و همه ی پرتوهای روشنی را به خاموشی سپرد

بوی عطرش برآمد و از هنرمندی سرشاری خبر داد

و راز استادی و تر دستی و زبر دستی تو را برایم فاش کرد

زبانم نیارد که مدح واقعیت آن کنم

۱- ۱۰۵-ادیب و شاعر توانایی از سران خاندان سادات بنی هاشم و از سادات صاحب کرامات. قصیده ی معروف به «الکراریه» در مدح امیر المؤمنین (ع) دارد بالغ بر چهار صد و سی بیت که عده ی کثیری از دانشمندان و ادبای عصرش تقریظ هایی بر آن نوشته اند و نسخه ای از آن پیش ما است و بدین مطلع : نظرت فازرت بالغزل الاحور و سطت فاردت کل لیث قسور

گوهر کلمات فرهنگ برای سرودن تمجیدش کم می آید

گوئی کاغذ جام باده است

و کلمه، ساقی ای که معانی هست کننده به کامصان می ریزد

آن باده را زدم و از نکته ها و معانی بدیع

که در آن بود سر مست شدم و به وجد آمدم

تا حیات دوباره در تنم سراسر دوید

و قلب آزرده ام را موج شادی فراگرفت

خدای را! سراینده اش در این سروده

بر همه ی سرایندگان قدیم و جدید فائق آمده است

سلامت باد و تندرست بیارمد از این دم که

عطر آخرین سروده آن مشک ختامینش بر آمده تا ابد

دیگر از نسل وی، شیخ ابوالمعالی بهاء الدین محمد – برادر شیخ جواد نام برده- بن الشیخ شرف الدین محمد مکی است از علمای عالی مقام معاصر سید بحر العلوم، که به هند مهاجرت کرد و در آنجا در گذشت و مزارش مشهور است.

شیخ محسن بن الشیخ زین العابدین بن الشیخ ابی المعالی بهاء الدین محمد- که شرح حالش گذشت- بن الشیخ شرف الدین محمد مکی، که دانشمندی فاضل بود.

شیخ بهاء الدین محمد بن الشیخ محسن- نامبرده- بن الشیخ زین العابدین بن بهاء الدین بن محمد مکی، از عالمای برزگ عصر خویش.

شیخ رضا بن الشیخ زین العابدین بن الشیخ بهاء الدین بن الشیخ محمد مکی، نواده ی مؤلف «مفتاح الکرامه» و استاد حدیث حاج ملا علی

خلیلی رازی نجفی، و شرحی بر «الشرایع» نوشته است.

شیخ جواد بن الشیخ رضا بن الشیخ زین العابدین بن شیخ بهاء الدین بن الشیخ محمد مکی که درس از پدرش و از آیه الله مؤلف «جواهر» آموخته است.

شیخ علی بن الشیخ جواد- نامبرده – بن الشیخ رضا بن زین العابدین شیخ محمد بن الشیخ جواد بن شیخ رضا.

شیخ خیر الدین بن الشیخ عبدالرزاق عاملی مقیم شیراز، از معاصرین شیخ بهائی که وی کتاب «حبل المتین» خود را پس از تألیف نزد او فرستاد، و مؤلف«ریاض العلماء» از او نام برده و تمجید کرده است.

شیخ خیر الدین نواده ی شیخ خیر الدین نام برده، از معاصرین مؤلف «ریاض العلماء» که در همین کتاب از او یاد نموده می گوید: مؤنی نیک رفتار و دانشمندی نیکوکار بود و کتاب ها در فقه و ریاضیات و دیگر رشته ها نوشت... سید علامه در «التکمله» می نویسد که «سلسله ی دودمان ایشان تا کنون در تهران ادامه دارد و دانشمندان و فاضلانی دارند با مقام شیخ الاسلامی».

دیگر شیخ شمس الدین محمد علی بن تقی الدین عاملی مقیم «فوعه» از توابع حلب که از مشاهیر دانشمندان سالخورده و در کمال عظمت و شکوه بود و در حدود ۱۳۳۳ ه از دنیا رفت.

شیخ محمد امین بن العلامه الشیخ محمد علی- نامبرده- که وی نیز در «فوعه» می زیست و از فاضلان برجسته بود و در سال هزار و سیصد و چند درگذشت.

علامه ی دانشمند شیخ مهدی بن الشیخ علی آل شمس الدین عاملی

ص :۱۷۴

مقیم «مجدل سلیم» (۱) که فقیهی جامع و یگانه عصرش و نابغه ی روزگارش بود و رهبری سیاسی و دینی مردم را در جبل عامل به عهده داشت. ادیب و شاعر بود و علوم دینی را نزد شیخ عبدالله آل نعمه ی جباعی آموخت. تألیفاتی دارد از جمله«الرد علی صاحب المنار المصری» و « البستان و الحدیق?». در اثنای جنگ جهانی در سن بیش از هشتاد سالگی در گذشت.

استاد و دانشمند شهیر شیخ جواد برادرزاده ی شیخ مهدی نامبرده، که ۲۲ سال نزد علمای نجف درس خواند و کتاب های مفید نوشته است، و در حدود جنگ جهانی در گذشت.

شیخ محمد حسین مقیم«مجدل سلیم» که فاضلی ادیب و شاعر بود و اشعار خوش بسیاری دارد، و اخیراً در همان شهرک در سن شصت سالگی در گذشت. قصیده ای درباره ی «غدیر» و در ستایش زبده ی موجودات دارد که در «صیدا» به چاپ رسیده این ابیت در مطلع آن است:

الیوم اکلمت فیه دینکم نزلت و نعمه الله فی الاسلام قد کملت

و السن الشکر ایت الثناء تلت اذ حجه المرتضی بالنص فیه علت

یوم الغدیر فاضحی للوری عیدا

یوم به المصطفی من فوق منبره علاو ادنی الیه صنو عنصره

و ظل یتاو علیهم طیب مخبره و حیاً تنزل فیه من مطهره

فیا له من مقام کان مشهودا

یوم به قد اقام المرتضی علما اذکان من ذاقه العلیا یداً و فما

و قال من کنت مولاه فلاجرما فالمرتضی هو مولاه الامین کما

اوحی الی به الرحمن تأییدا

از نسل شهید اول، اکنون دانشمندان و ادیبان و شاعرانی هستند که در حلب و جبل عامل(در لبنان) بسر می برند و معروف به خانواده

۱- ۱۰۶- از شهرک های جنوب لبنان – (مترجم)

«شمس الدین» اند یا القاب خانوادگی ای جز این دارند. از آن جمله، استاد شیخ حسن بن سلیم بن محمد بن محسن بن ابراهیم بن حامد آل شمس الدین مقیم «حنویه» از دهات تابع «صور»(۱) که هفده سال در نجف زیست و از علمای آن درس آموخت و از کسانی که نزد وی درس خوانده اند حاج میرزا حسین نائینی است. همچنین دانشمند کار کشته شیخ امین مقیم « مرکبه» از ده های جبل عامل. و شیخ امین بن الشیخ محمد علی بن تقی الدین حلبی- که قبلا از او یاد شد- وی از علمای نجف درس آموخت و سال ها در آن شهر اقامت داشت، سپس به «فوعه» رفت، و مجاهدت ها و کوششهای قابل تحسین در راه مصالح عمومی مسلمانان به خرج داده که نامش را زنده نگه داشته است. شیخ ابراهیم- برادر شیخ امین حلبی – نامبرده- که دانشمندی فاضل و شاعر است و در پیشبرد تعالیم مذهب شیعه و انجام مناظره هایی با مخالفین موفقیت ها داشته است. فاضل ارجمند شیخ زین العابدین بن شیخ سلیم مقیم نجف اشرف، برادر شیخ حسن نامبرده. شیخ علی فرزند شیخ مهدی نامبرده که مقیم «مجدل سلیم» است و شاعری توانا و ادیب که اشعاری بسیار و رسا و زیبا سروده و هوش و حافظه اش فوق العاده و مشهور است.

همچنین از این خاندان گرامی و عالی قدر، جمع کثیری پیشاهنگ علوم اسلامی در نجف اشرف هست.

۱- ۱۰۷-شهر جنوبی لبنان.

علی حلبی

از مشاهیر شیعه ی قرن هشتم که به افتخار شهادت نائل آمده اند، علی بن ابی الفضل بن محمد حلبی است که در دمشق می زیسته، و از مقام علمی وی اطلاعی نداریم. همین قدر می دانیم که عسقلانی در «الدرر الکامن?» او را از مشاهیر و اعیان قرن هشتم می خواند و می گوید: او رافضی بود. به دمشق آمده اظهارات رافضی گرانه کرد و چندان تظاهر بدین کارکرد که به مسجد اموی درآمده بانگ برداشت و هر که را به آل محمد ستم کرده دشنام گفت. مردم در آن وقت به نماز ظهر ایستاده بودند. او را گرفته به حضورالسبکی بپا داشتند تا از او پرسید: به که دشنام می دادی؟ گفت: به ابوبکر صدیق. آنگاه با صدای بلند گفت: خدا لعنت کند ... و نام سه نفر اول از خلفای راشدین را برد و اسم معاویه و یزید را ضمیمه کرد، و این لعنت فرستادن را چند بار تکرار کرد. دستور داد او را زندانی کنند. بعد او را از زندان احضار کرد و پیشنهاد توبه به او نمود. از توبه سرباز زد.

ص: ۱۷۷

دادگاهی برایش تشکیل داد. قاضی مالکی حکم کرد او را تازیانه زدند، اما او بر لعنت و دشنام افزوده و دشنام و لعن آشکار می گفت. در این هنگام قاضی مالکی حکم کشتنش را صادر کرد. روز ۱۹ جمادی الاول ۷۵۵ه، او را اعدام کردند و آتش زدند تا بیشتر تنش بسوخت، و سرش را به نمایش گرداندند. .

عسقلانی در جای دیگر کتابش چنین می گوید: علی بن الحسن بن ابی الفضل بن ابی جعفر بن محمد بن کثیر حلبی رافضی، به دمشق آمد و چند سالی در آن اقامت کرد. روزی صفوفی مردم را که در مسجد بر جنازه ای نماز می گذارند بشکافت و در همان حال بانگ به لعنت و دشنام بر کسانی برداشت که به آل محمد ستم روا داشتند، عماد الدین بن کثیر به او پرخاش کرد و عوام را بر او شوراند و گفت این اصحاب را دشنام می دهد. پس او را نزد قاضی تقی السبکی بردند، آنجا اعتراف کرد که به ابوبکر و عمر دشنام می دهد. دادگاهی برایش تشکیل دادند. قاضی مالکی پس از آن که سه روز پیاپی به او پیشنهاد توبه داد و نپذیرفت حکم کرد گردنش را بزنند. گردنش را در بازار اسب فروشان زدند و عوام نعش او را به آتش کشیدند. این واقعه در جمادی الاول ۷۵۵ ه اتفاق افتاد.

ص :۱۷۸

علمای شهید قرن نهم

اشاره

ص: ۱۷۹

سید عماد الدین شیرازی، «نسیمی»

« نسیمی» از سادات جلیل القدر شیراز، مردی دانشمند و فاضلی محقق، و حدیثدان و عارف و شاعر بود و در رشته های مختلف دست داشت وبا شعر دلکش و شیوایش بر شاعران فائق آمد. در «الحصون المنیعه» چنین می خوانیم: از دانشمندان محقق و از فاضلان مبرز بود. در عرفان و تصوف بر طریقه ی سید شاه فضل شیرازی متخلص به نعیمی(۱) می رفت. طریق عرفان از او فراگرفت. و در سال ۸۳۷ه در شیراز از بدار آویخته و شهید گشت، و مزارش بیرون«زرقان» نزدیک شیراز است.

بعضی مورخان گفته اند که در حلب اعدام شده است. وی شاعری توانا و نکته سنج بوده و دیوانش بالغ بر سه هزار بیت است. از اشعارش این ها:

چه نکته بود که ناگه زغیب پیدا شد

که هر که واقف آن نکته گشت شیدا شد

ص :۱۸۱

۱- ۱۰۸- شرح حالش گذشت.

چه مجلس است و چه بزم این که ازمی توحید

محیط، قطه شد آنجا و قطره دریا شد

*

از مشرق دیدارش آن را که بود دیده

انوار تجلی را پیوسته چوما بیند

ای چشم نسیمی را از روی تو بینایی

آن را که تو منظوری غیر از تو را که بیند

*

در دائره وجود، موجود علی است

و اندر دو جهان مقصد و مقصود علی است

گر خانه ی اعتقاد ویران نشد ی

من فاش بگفتمی که معبود علی است

*

خواهی که شوی کسی زهستی کم کن

ناخورده شراب وصل مستی کم کن

با زلف بتان دراز دستی کم کن

بت را چه گنه تو بت پرستی کم کن

نویسنده ی «ریاض العارفین» ازاو این اشعار را نقل کرده است:

من گنج لامکانم اندر مکان نگنجم

برتر ز جسم و جانم در جسم و جان نگنجم

وهم و خیال انسان رو سوی من ندارد

در وهم از آن نیایم در عقل از آن نگنجم

ص :۱۸۲

علمای شهید قرن دهم

اشاره

ص: ۱۸۳

ابوالمعالی دشتکی شیرازی– «صدر الدین کبیر»

نسب وی چنین است:

امیر محمد بن ابراهیم شرف المله بن محمد صدر الدین بن اسحاق عزالدین بن علی ضیاءالدین بن عربشاه فخر الدین بن الامیر عزالدین ابی المکارم بن الامیر خطیر الدین بن الحسن شرف الدین ابی علی بن الحسین ابی جعفر الغریری بن علی ابی سعید النصیبینی بن زیاد الاعثم ابی ابراهیم ابن علی بن ابی شجاع الزاهد بن محمد ابی جعفر بن علی بن الحسین بن جعفر ابی عبدالله بن احمد نصیرالدین النقیب بن جعفر ابی عبدالله الشاعر بن محمد ابی جعفر بن محمد بن زید الشهید بن الامام زین العابدین علیه السلام.

ابوالمعالی محمد دشتکی شیرازی که معروف به «صدر الدین کبیر» است از اجداد نویسنده ی کتاب«سلافه العصر» می باشد. وی از صدر نشینان انجمن دانشمندان است و از مشاهیر موحدان و عارفان

ص :۱۸۵

توحیـد آموز که همت بلنـدش جز نیل به برترین کمال و احراز شامخ ترین مرتبه را نپذیرفته تا با نبوغ و جلوه ی تابان فضـلش، نمونه ی بارز گذشـتگان پاک نهادش گشـته است. و این از چنان ابر مردی نسـتوه به دور نباشد. از نابغه ای که ارباب دانش و خرد در برابرش سر تعظیم فرود آورده اند و فضلان سترگ در برابر فضلش کرنش نموده اند.

قاضـی نورالله شـهید در «مجالس المؤمنین» می گویـد: (۱) کنیه اش ابوالمعـالی بود و لقبش «صـدر العلمـا» و «صـدر الحقیقه»: نیاکانش همگی در شمار حافظان حدیث و سنت و پرچمداران دانش بودند، لیکن بیشتر از هر چیز پاییبند «تقیه» و پنهان کاری بودنـد و به همین روی در تألیفاتشـان به نقـل احادیث اهل سـنت قناعت می ورزیدنـد. اما از آن میان این مرد بزرگ ترک آن رسم گفت و بنا کرد به بیان آشکارای عقیده اش و تظاهر دلیرانه به عشق ائمه ی خاندان پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم).

شیفته ی فلسـفه بود و در آن تبحر یـافت و از همگنـان پیش افتـاد، و علوم دینی را نزد پـدرش و پسـر عمویش امیر نظام الـدین احمد که عقیده شـناس و فقیه بود بیاموخت، و علوم ادبی را از پسـر عمه اش امیر حبیب الله مشـهور فرا گرفت، و علوم عقلی را نزد سید دانشمند مسلم فارسی آموخت. با قوام الدین کرمانی که از بزرگترین شاگردان سید شریف جرجانی است، مباحثات و مناظره هایی داشـته که در آن بطلان سـخنان استاد وی- سید شریف جرجانی- را بر ملا ساخته است. قدرت وی در رد منطقی و آوردن براهین قاطع و دلائل کوبنـده به حدی بود که هیچ کس به پای او نرسـیده است. به همین سـبب هر که با او به مناظره می نشست شکست

ص: ۱۸۶

۱- ۱۰۹- نقل به اختصار.

می خورد و بر هر که به میدان بحث استدلالی با وی می آمد فائق می گشت تا جائی که دانشمندان با موهبت و نوابغ عصر از روبرویی وی نگران بودند و با او به بحث نمی نشستند، چنانکه محقق دوانی با همه ی علم سرشارش در خود تاب کشمکش استدلالی با او را نمی دید.

امیر غیاث الدین منصور- فرزند شخصیت مورد بحث ما(۱) در شرحی که بر کتاب «اثبات الواجب» اثر پدرش نوشته می گوید: پدرش بامداد سه شنبه ۲ شعبان ۸۲۸ ه به دنیا آمده و در بامداد ۱۲ رمضان ۹۰۳ ه به دست ترکمان ها شهید گشته است. ازآنچه بر جا نهاده یکی مدرسه ی منصوریه در شیراز است.

کتاب«حاشیه القدیم و الجدید علی الشرح التجرید» از او است که تا اواسط مباحث اعراض را در بر گرفته، و «حاشیه القدیم» نوشته ی علامه ی دوانی است. دیگر کتاب «حاشیه علی شرح الشمسیه »، حاشیه علی الحواشی الشریفیه، حاشیه علی شرح مختصر الاصول اثر ابن حاجب، حاشیه بر تفسیر کاشف، رساله ای در علم کشاورزی، رساله ای به زبان فارسی در «معرفه الجواهر و خواصها و قیمتها»، رساله ی دیگری به فارسی در بیان کیفیت پیدایش قوس و قزح، و کتاب های حاشیه دار دیگر.

نویسندگان«ایجاز المقال» و تاریخ«حبیب السیر»(۲) از او تجلیل بسیار کرده و شهیدش خوانده اند. مزارش در شیراز مشهور است و در کنارش پسرش امیر غیاث الدین منصور مدفون است. مؤلف «مجالس المؤمنین» پس از تمجید وی می گوید: بیست ساله نشده بود که از تحصیل

۱- ۱۱۰- از او یاد خواهیم کرد.

۲- ۱۱۱- تألیف غیاث الدین محمد خواند میر.

علوم فارغ گشت و در چهاره سالگی به مناظره با علامه دوانی برخاست.

در دستگاه سلطان شاه طهماسب صفوی موسوی مقام صدرات داشت.

دو پسر عالیقدر از او به جا ماند. بزرگترین، امیر شرف الدین علی در عصر خویش به پارسائی و فرزانگی شهرت داشت، و دومی امیر محمد معروف به صدر الدین دوم است که فیض علمی و اجازه نامه های دینی و سفر ها و داستان توبه ی نصوحش و اثار گرانقدرش در «مجالس المؤمنین» به شرح آمده همچنین در«روضات الجنات».

ص :۱۸۸

دانشمند عالی قدر

سید عبدالباقی

وی نواده ی سید نورالدین نعمه الله کرمانی مشهور به شاه نعمت الله است. نیاکانش همگی از برجسته ترین دانشمندان بوده اند، و خودش عالمی فاضل و آراسته به مکارم اخلاقی و اهل زاهد و پارسائی و کوشا در عبادت بود. در دوره ی شاه اسماعیل صفوی از مقام و احترام تمام برخوردار بود، و محفلش مجمع فاضلان و امیران بود و از شعر بهره ای داشت.

این، سروده ی او است:

مسکن شده کوچه ی ملامت ما را

ره نیست به وادی سلامت ما را

درویشانیم و ترک دنیا کرده

این است طریق تا قیامت ما را

« از دانشمندان شهیر و شاعران و انشاء نویسان عصر خویش بود. سام میرزا در «تحف? السامی» پاره ای از اشعارش را آورده و می گوید:

ص :۱۸۹

غزلیاتی به فارسی دارد. مراتب کمالات اکتسابی را بر شرافت دودمانی افزوده بود. در اشعارش به «باقی» تخلص می نمود... شهرت وی به حدی است که احتیاج به تعریف و توصیفش نیست.

با بلندی مرتبه و مقام سیاسی و اقتدارش در دستگیری از بینوایان و رعایت حال بیچارگان بسی می کوشد و همت می نمود. در اوائل ترقی دولت سلطان شاه اسماعیل صفوی به مقام صدارت وی رسید، و بعد ترقی کرده وکیل الدوله گشت و حل و عقد امور دولتی به اختییار او در آمد تا جائی که هیچ فرمانی در هیچ امر حکومتی و اقتصادی و مالی در پهنه ی قلمرو فرمانروایی آن سلطان، بی رأی وی صادر نمی شد ودرهمین حال ومقام بود تا تا در جنگی که اوایل رجب ۹۲۰ ه میان شاه اسماعیل صفوی و پادشاه روم در گرفت به شهادت رسید.»(۱)

وی در جنگی که میان شاه اسماعیل صفوی و سلطان سلیم خان عثمانی در آذربایجان و محل موسوم به «چالدران»- از توابع خوی- به فاصله ی بیست فرسنگی نبریز رویداد شهید گشت. در همین جنگ بود که جمع کثیری از اشراف و امیران کشته شدند.

۱- ۱۱۲- ریاض العلماء.

مولی محمد طالب

مرد با ذوق و قریحه ای که از پیش آهنگان علم بود و در فن «الغاز» بر همگنان فائق آمده بود. به منصب صدارت سلطان بدیع الزمان میرزا رسید و پس از او از نزدیکان سلطان ظهیر الدین محمد با بر گشت، و در جنگی که به سال ۹۱۸ ه میان این پادشاه با عبیدالله خان در ماوراء النهر رخ داد شهید شد. رساله ای در فن«الغاز» دارد در نهایت دقت. از اشعار وی که در آن رساله آمده و لغزی به نام یحیی است این:

چو روی خوب تو دیدم برفت از دل من

محبت همه اشیا بغیر وجه حسن (۱)

ص :۱۹۱

۱- ۱۱۳- شرح حال وی را از «حبیب السیر» نوشته ی مورخ شهیر خواندمیر گرفتیم.

امیر غیاث الدین هروی

نسب وی چنین است :

محمـد الهروی الرازمی بن السـید عزیز الـدین یوسف بن شـمس الدین بن پادشاه علی بن خسـرو بن حبیب بن فرامرز بن نجیب الشـکرابی (که نسـبش منتهی می شود به) ابی جعفر احمـد بن ابی عبـدالله جعفر بن محمـد بن سـیلق بن عبـدالله بن محمـد بن الحسن بن الحسین الاصغر بن علی بن علی ابن الحسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام.

قاضی شهید در «مجالس المؤمنین» از او تمجید کرده و ابیاتی به فارسی سروده ی «لسانی» شاعر توانا در مدح وی آورده است، اینها را:

علی خصال و محمد شعار و یوسف خلق

که این سه نور ز اوضاع او بود شاغل

سپهر قدر محمد که حد نعمت او

چو شکر واجب تکرار می کند قابل

ص :۱۹۲

بلند مرتبه ذاتی که رأی روشن او

چو روح در همه ماهیتی بود داخل

سیادت از نسب سر بلند او عالی

سعادت از سبب پایبوس او عاجل

خلاصه ی بدن خاکی خراسان او است

که سینه است خراسان و ذات او چون دل

آنگاه می افزاید: اصلا اهل ری است. پدرش در ایام سلطان حسین میرزا به هرات رفت و او را در آن شهر بزرگ شد و به تحصیل علوم متداول نزد ملاحسین هروی و شیخ الاسلام تفتازانی پرداخت. در زمان سلطان صاحب قرآن به صدرات و امارت خراسان رسید، تا آنکه امیرخان ترکمان بر اثر سخن چینی بعضی از فتنه انگیزان حکم قتلش را رقم زد، و چهارشنبه ۸ رجب ۹۲۷ ه به شهادت رسید. از ابیاتی که در آن روزها، برای امیرخان- همانکه حکم قتلش را صادر کرده بود- نوشت این است:

بناحق ارچه مرا می کشی و لیک ببین

که عاقبت چه کند با تو خون ناحق من

«ریاض العلماء» می گوید: سید دانشمند بلند پایه امیرغیاث الدین محمد بن یوسف رازی در خراسان مقام صدارت شاه طهماسب را داشت، و امیر جمال الدین عطاء الله که در هرات محدث بود برای شفاعت و آزادیش به درگاه خان رفت، خواهش و تمنای او سود نداد، و امیر غیاث الدین اعدام شد.

ص :۱۹۳

«روضه الصفا» می گوید که « بر اثر قتل وی، امیرخان از حکومت خراسان بر کنار گشت» و وقایع را به شرح آورده است. خلاصه ی مطالبی که در «حبیب السیر» درباره ی وی آمده این است که خود به خطش در حاشیه ی کتاب «عمده المطالب» نسب خویش را نوشته است:

محمد بن یوسف ... در کودکی نزد عمویش امیر فخرالدین بن شمس الدین در س آموخت، و پس از وفات او نزد ملا کمال الدین مسعود شروانی و شیخ الاسلام ملاـ سیف الدین احمد تفتازانی به تکمیل علوم پرداخت و در مدتی کوتاه سر آمد دانشمندان گشت و به آموزش و تألیف همت گماشت.

در دستگاه سلطان حسین میرزا مقام و احترامی فراوان داشت و در مقبره ی وی به تدریس می نشست. در نشر علم و فضل کوشش بی دریغ به خرج داد. در هرات همه کاره بود و جمله ی امور شرعی به دست او می گشت. نفوذ و اقتدار بی حدی که در آن خطه به هم بسته بود، آتش حسود و کینه بر دل امیر خان افروخت تا آنگاه که هرات توسط عبیدالله خان به محاصره در افتاد. سید غیاث الدین با خود عهد کرد که اگر مهاجمان از دور هرات برفتند به دربار سلطان رفته از امیر خان به وی شکایت نمایند. امیر خان از قصد وی خبر دار شد و تصمیم به قتلش گرفت. سه شنبه ۶ رجب عده ای از نزدیکانش را همراه پیر احمد بیک و قاسم مهردار و اسحاق بیک به خانه ی سید فرستاد تا او را گرفته به قلعه ی «اختیار الدوله» بردند و خانه اش را تاراج نمودند و بر یاران و ملازمانش ریخته جمعی از آنان را دستگیر ساختند. سید غیاث الدین بقیه ی آن روز و شب چهارشنبه را در آن قلعه

زندانی بود و شعری سروده به امیر خان نوشت که این بیت از آن است:

بتیغ ظلم مرا می کشی و خواهی دید

که عاقبت چه کند با تو خون ناحق من

اثری در او ننمود. امیر عطاء الله برای شفاعت به درگاه خان رفت شفاعتش مفید نیفتاد. چهارشنبه۷ رجب، قاسم مهردار را به قلعه فرستاد برای قتلش، و همان روز به شهادت رسید.

دریغ آن نقابت قبابی که بود

دلش کان علم و کفش بحر جود

دریغ آن صدارت پناهی که مهر

به خاک ره او، همی سود چهر

دریغ آن که بود از علو نسب

سر دودمان رسول عرب

دریغ آن که از فیض انعام عام

دل خلق را شاد کردی مدام

دریغ آن که بود از وفور کمال

عطا بخش اصحاب جاه و جلال

دریغ آن که بودی زخلق حسن

نوازنده ی وافقان سخن

دریغ آن که بهر فکر صواب

عیان ساختی سلک درّ خوشاب

دریغ آن که در زیر چرخ کبود

به فضل و هنر مثل او کس نبود

دریغ آن که چشم فلک بعد از این

نبیند نظیرش بروی زمین

در فاجعه ی مرگ وی این ابیات سروده شده است:

گفتم که ز قصه مشکلی بنویسم

وز درد فراق حاصلی بنویسم

کودل که از آن حال غمی شرح دهم

کو دست کز آن درد دلی بنویسم

خواجه شاه حسین خیابانی و گروهی از مسلمانان پس گرفتن اجازه از امیر خان، او را شب پنجشنبه در مقبر ه ی نیاکان بزرگوارش در کوهستان «مختار» به خاک سپردند.

سر و بالای تو در خاک دریغ است دریغ

زیر خاک آن بدن پاک دریغ است دریغ

دامن پیرهن عمر توای یوسف عهد

شده چون دامن گل چاک دریغ است دریغ

پنجاه و شش سال عمر کرد . خواجه ضیاء الدین تاریخ شهادتش را چنین تثبیت کرد:

چون میر محمد خلف آل عبا

زین دیرفنا رفت سوی داربقا

تاریخ شهادتش رقم کرد ضیا

والله شهید هو یحیی الموتی

ص :۱۹۶

و ملا شهاب الدين احمد حقيرى چنين سروده است:

چون كرد به تيغ جانستان چرخ فلك

از لوح زمانه نام ميرك راحك

گفتم كه حساب سال اين واقعه چيست

دل گفت كه قتل بندگان ميرك(۱)

ص: ۱۹۷

۱- ۱۱۴- براى شرح حال تفصيلى وى رجوع كنيد به :«مجالس المؤمنين » و «حبيب السير»۳/۹۸.

امیر سید شریف استر آبادی شیرازی

امیر سید شریف بن الامیر تاج الدین علی بن امیر مرتضی بن الامیر تاج الدین علی، که اصلا استر آبادی است و پرورش یافته ی شیراز. از سادات دانشمند جلیل القدر، و از برترین شخصیت های ایشان و از سرآمدان است. از جهت مادر از نواده های سید شریف علامه ی جرجانی معروف، و از جهت پدری از نواده های «داعی صغیر» محمدبن زید والی مازندران. در دوره ی شاهئ اسماعیل صفوی به سال ۹۱۵ ه به صدارت رسید. در آن وقت مقام صدارت دولت را فقط به سادات می سپردند و پیش از آن چنین نبود و به دیگران هم سپرده می شد. وی در گستردن اصول اعتقادی شیعه و نشر و تبلیغ مبادی آن مهاجرت نمود. سعی مردانه به خرج داد که تاریخ از آن یاد می کند.او نیز به سال ۹۲۰ ه در جنگی که میان شاه اسماعیل صفوی و سلطان سلیم پادشاه روم (عثمانی) چون در سپاه شاه اسماعیل بود به شهادت رسید همراه تنی چند دیگر از سادات از جمله امیر عبدالباقی و سید محمد کمونه. (۱)

۱- ۱۱۵- نقل به تلیخص از «ریاض العلماء»، و «احسن التواریخ» نوشته ی حسن بیک روملو.

مروج مذهب، و احیاء کننده راه و رسم شریعت

محقق عاملی کرکی

نور الـدین ابوالحسن علی بن الحسـین بن عبـدالعالی از اهـالی «جبل عامل» و شـهرک «کرک» در عصـر خویش معروف بود به «شیخ علائی» و «مولای مروج» و «محقق ثانی».

وی بیت القصـید خانـدان پر افتخـار پر دانشـمندی است که نیاکـان بزرگوار و بـا فضـیلتی را به اولاـد دانشـمند و فرزانه ای می پیونـدد. پیشوای امت اسـلام و رهبر فرخنـده ی آن است، بزرگترین فقیه و دریـای علمی بی نظیر، خردمنـدی شـهیر، و صاحب فضـلی کثیر. به دعوت شـاه طهماسب صـفوی از جنوب لبنان به ایران آمـد و به افاضه ی علمی و جنبش تبلیغی کمر بست و به نشر عقاید اسلامی و برقرای نظام و راه و رسمش برخاست.

شـاه طهماسب در این راه به او کمک بی دریغ می نمود تا به تحقق هـدف های عالی خویش نائل آیـد، و هر مانعی که بر سـر راه وی می دید بر می داشت تا کارهای بزرگی را به انجام رساند که کمتر کسی به انجام

ص: ۱۹۹

رسانده و کارهایی که تا آن زمان هیچ کس از عهده اش بر نیامده بود. آن شهریار، وی را بر همه ی علمای عصرش مقدم می داشت و شایسته ی آن هم بود، خدا هر دوشان را غرق رحمت فرماید.

حسن بیک رملو که معاصر محقق کرکی بوده در تاریخش چنین می نویسد: پس از خواجه نصیر الدین طوسی هیچ عالمی آن موفقیت را که این استاد بزرگ در خدمت اسلامی کسب کرد نتوانست کسب کند خدماتی چون حاکمیت بخشیدن به تعالیم و احکام دین، اسلام بر همه ی عقاید و مذاهب فائق آوردن، راه و رسم تشیع را برقرار ساختن، زیر پا گذارنده های قوانین اسلام را دهانه زدن و آنها را از زشتکاری بر حذر داشتن و مانع شدن، بدعت ها و زشتی ها را از بین بردن، انحرافات را زدودن، سنن و واجبات اسلامی را برقرار کردن، نماز جماعت و جمعه بپاداشتن، به وضع پیش نمازان و مؤذنان رسیدن، احکام دین را گستردن، و دشمنان و بدخواهان را سر کوبیدن.(۱)

در «نقد الرجال» چنین می خوانیم: پیشوای شیعه و علامه ی زمان، محققی دقیق و موشکاف، دانشمندی پر معلومات و پاکیزه بیان و خوش تألیف از بزرگترین عالمان شیعه. از تألیفاتش یکی شرح «قواعد» حلی است.

و در «امل الآمل» چنین: موثوق بودن وی در حدیث و روایت، و علم و فضل و عالی قدری و عظمت شأن و کثرت تحقیقاتش چندان مشهور است که نیازی به تعریف ندارد. تألیفاتش هم بسیار و معروف است.

و در «لؤلؤه البحرین» بدین مفاد: در فضل و تحقیق و حسن تعبیر و

ص: ۲۰۰

۱- ۱۱۶- نقل به مفاد.

دقت نظر معروفیت تمام دارد. همین قدر کافی است بدانیم به «محقق ثانی» مشهور است. مجتهدی اصولی بود پایبند مطلق اصول و اجتهاد. «شهید ثانی» در اجازه نامه ی بزرگش از او به عنوان امام محقق و نادره ی روزگار و نور دیده ی زمان یاد می کند. وی از علمای دوره ی شاه طهماسب صفوی است که امور کشور را به وی سپرد و فرمان نوشت و به همه ی ایالات فرستاد که از دستورات او پیروی نمایند و اعلان کرد که سلطنت و فرمانروایی اساساً و اصلاً متعلق به وی است که نایب امام (علیه السلام) می باشد. شیخ دستورها و فرمان های متبی صادر می کرد و به ایالات می فرستاد. در مورد مالیات بر اراضی (خراج) و چگونگی اداره ی امور مردم. حتی قبله را در بسیاری از شهرهای ایران از آن جهت که مغایر معلومات شخصی وی بود تغییر داد. سید جزائری در شرحش بر «غوالی اللئالی» می گوید که چون وی به اصفهان و قزوین در آمد شهریار صفوی فرمانروائی به وی سپرد و گفت: تو برای سلطنت کردن سزاوارتر از منی چون نایب امام علیه السلامی. من فقط یکی از والیان و کار گزاران تو خواهم بود که به دستور عمل می کنم. من خود فرمان ها و نوشته های او را با والیان مناطق قلمرو صفوی دیده ام که در آن قوانین عادلانه و کیفیت رفتار والیان با مردم در هنگام گرفتن مالیات بر اراضی و مقدار و مدت آن را بیان داشته است و دستور داده در هر شهر و دهی عالم مسئولی برای مردم معین شود تا ضمن پیش نمازی به آنان درس دین بگوید و احکام شریعت را بیاموزد. شهریار صفوی به همین والیان و استانداران فرمان نوشته بود که از دستورات و فرمان های شیخ پیروی نمایند زیرا که سلطه ی امر و نهی در مورد امور حکومتی در دست وی است و او اصل و اساس حکومت است.

ص :۲۰۱

متن فرمان شهریار طهماسب صفوی در کتاب های «ریاض العلماء» و «مستدرک» هست که چون مفادش اهمیت بسزا دارد قسمتهایی از آن را که مربوط به استاد بزرگ و شخصیت مورد بحث ما است می آوریم:

بسم الله الرحمن الرحیم

یا محمد. یا علی

فرمان همایون، شرف نفاذ یافت. آن که چون از بدو طلوع تباشیر صبح دولت ابد پیوند و ظهور آیات سعادت آیات شوکت ارجمند که بدون توافق آن رقم سعادتمندی دست قضا بر صحیفه ی احوال سعداء نمی کشید اعلاء اعلام شریعت غرای نبوی را که آثار ظلام جهالت از فضای عالم و عالمیان از ظهور خورشید تأثیر آن زوال پذیر شود از مستمدات ارکان سلطنت و قواعد کامکاری می دانیم و احیای مراسم شرع سید المرسلین و اظهار طریقه ی حقه ی ائمه ی معصومین- صلوات الله علیهم- که چون صبح صادق غبار ظلمت آثار بدع مخالفان مرتفع گرداند از جمله ی مقدمات ظهور آفتاب معدلت گستری و دین پروری صاحب الامر (علیه السلام) می شماریم و بی شائبه منشأ حصول این امنیت و مناط وصول بدین نیت متابعت و انقیاد و پیروی علماء دین است که به دستیاری دانشوری و دین گستری صیانت و حفظ شرع سید المرسلین نموده به واسطه ی هدایت وار شادشان کافه ی انام از مضیق ضلالت و گمراهی به ساحت اهتدا توانند رسید و از یمن افادات کثیر البرکاتشان کدورت و تیرگی و جهل از صحایف خواطر اهل تقلید زدوده شود سیما در این زمان کثیر الفیضان عالی شأنی که به رتبه ی ائمه ی هدی- علیهم السلام و الثناء- احتضان دارد و متعالی رتبت خاتم المجتهدین، وارث علوم سید المرسلین، حارث دین امیر المؤمنین، قبله الاتقیاء المخلصین، قدوه العلماء

الراسخین، حجه الاسلام و المسلمین، هادی الخلایق الی الطریق المبین، ناصب اعلام الشرع المتین، متبوع اعاظم الولاه فی الاوان، مقتدی کافه اهل الزمان، مبین الحلال و الحرام، نایب الامام علیه السلام، لازال کاسمه العالی علیاً عالیاً که به قوه ی قدسیه ایضاح مشکلات قواعد ملت و شرایع حقه نموده علمای رفیع المکان اقطار و امصار روی عجز بر آستانه ی علومش نهاده به استفاده ی علوم از مقتبسات انوار مشکوه فیض آثارش سر افرازند و اکابر و اشراف روزگار سر اطاعت و انقیاد از اوامر و نواهی آن هدایت پناه نپیچیده پیروی احکامش را موجب نجات می دانند، همگی همت بلند و نیت ارجمند مصروف اعتلاء شان و ارتقاء مکان و ازدیاد مراتب آن عالی شأن است مقرر فرمودیم که سادات عظام و اکابر و اشراف فخام و امراء و وزراء و سایر ارکان دولت قدسی صفات مومی الیه را مقتدا و پیشوای خود دانسته در جمیع امور اطاعت و انقیاد به تقدیم رسانیده آنچه امر نماید بدان مأمور و آنچه نهی نماید منهی نموده هر کس را از متصدیان امور شرعیه ی ممالک محروسه و عساکر منصوره عزل نماید معزول، و هر که را نصب نماید منصوب دانسته، در عزل و نصب مذکورین به سند دیگری محتاج ندانند، و هر کس را عزل نماید مادام که از جانب آن متعالی منقبت، منصوب نشود نصب نکنند.

و همچنین مقرر فرمودیم که چون مزرعه ی کبیسه و دوالیب که در اراضی آنجا واقع است در نهر نجف اشرف و نهر جدید موسوم به راقبه از شتوی و صیفی و مزرعه ی شویحیات ولرم زیب از اعمال دار الزبید بحدودها المحدوده فی الوثقیه الملیه مع اراضی مزرعه ی ام الغرمات و اراضی کاهن الوعدرماحیه که احیا کرده ی مومی الیه است بر مشار الیه وقف صحیح شرعی

فرمودیم، و بعد از او بر اولاد او ما تعاقبوا و تناسلوا به موجبی که در و قفیه مسطور است ...

(تا آنجا که می نویسد:)

چون هـدایت پنـاه مومی الیه جهت خلایق احیاناً از نجف اشـرف متوجه بعضـی از ممالک محروسه می شونـد سـیما«رماحیه» و جوایز در ذهـاب و ایـاب کمـال تعظیم به تقـدیم رساننـد و سـر کـار مومی الیه و متعلقان او را در غیبت به دست حضور برقرار دانسـته از حوالات و مطالبات مسـتثنی شناسـند و چون در پایه ی سـریر فلک مصـیر که مجمع اکابر و اشراف و امراء و حکام و اعیان ممالک محروسه است کائناً من کان ملازمت مقتـدی الانام مومی الیه نموده مشار الیه به دیـدن احدی نرفته، حکام عراق عرب حفظ این قاعـده مرعی داشـته وظائف ملازمت به تقـدیم رسانیـده طمع اسـتقبال و رفتن شـیخ الاسـلام مومی الیه بدیـدن ننماینـد فکیف که تکلیف مجلس خود نماینـد، و در جمیع ابواب به نوعی رعایت ادب نمایند که، مزیدی بر آن متصور نباشد، و مقرراست آنچه از مقرری سـنوات سابقه از دار الضـرب باقی مانده باشد، بلا تعلل رسانیده و سکه ی مدینه المؤمنین «حله» را نزد و کلاء عالی رتبت مومی الیه سپرده بی حضور ایشان سکه ننمایند و از مخالفت محترز باشند...

تاریـخ این فرمان ۱۶ ذیحجه ۹۳۹ه است، و شـهریار طهماسب صـفوی در حاشـیه ی آن به خط خود چنین نوشـته است: احکام مسـطوره را و جمیع احکام که درباره مقتدی الانام مومی الیه صادر شده ممضی و منفذ دانسته خلاف کننده را ملعون و مطرود دانند.

(کتبه طهماسب)

ص :۲۰۴

محقق کرکی، تألیفاتی دارد، از آنجمله «جامع المقاصد فی شرح القواعد» نفحات اللاهوت فی لعن الجبت و الطاغوت، رساله جعفریه، رساله الرضاع، رساله فی الخراج، رساله فی اقسام الارضین، رساله صیغ القعود و الایقاعات، شرح الشرایع، رساله الجمعه، شرح الالفیه، حاشیه الارشاد، حاشیه المختلف، رساله السجود علی التربه ، رساله السجده، رساله الجنائز، رساله احکام السلام، رساله النجمیه، رساله المنصوریه، رساله فی تعریف الطهاره، رساله فی العداله، رساله فی الغیبه، حاشیه علی تحریر العلامه، رساله فی الحج، حاشیه علی الدروس، حاشیه علی الذکری، رساله فی الکر، رساله فی التعقیبات.

وی حدیث از شیخ شمس الدین محمد بن داود، شیخ علی بن هلال جزائری، شیخ شمس الدین محمد بن خاتون عاملی روایت می کند، و جمعی کثیر از وی، از آن میان شیخ زین الدین الفقعانی، شیخ احمد بن محمد مشهور به ابن ابی جامع، شیخ نعمه الله بن احمد عاملی، شیخ برهان الدین ابو اسحاق ابراهیم بن علی اصفهانی، و شیخ عبد النبی جزائری. شاگردانش عبارتند از شیخ علی منشار عاملی، شیخ کمال الدین درویش محمد بن شیخ حسن عاملی، سید امیر محمد بن ابی طالب استر آبادی موسوی که برخی از کتاب های استادش را شرح نوشته است، سید شرف الدین علی حسنی استر آبادی نجفی مؤلف «الفوائد الغرویه» در شرح « رساله الجعفریه» نوشته ی استادش.

شهادتش :

ابن العودی که معاصر وی بوده است در رساله ای می نویسد: این شیخ علی بن عبد العالی کرکی که استاد حدیث ما بدون واسطه از وی روایت می کند در ۱۲ ذیحجه ۹۴۵ ه در نجف اشرف بر اثر مسموم شدن در گذشت.

مؤلف«ریاض العلماء» نیز در چندین جای کتابش به نقل از شیخ حسین بن عبدالصمد حارثی عاملی- پدر شیخ بهائی- سخن از شهادت وی می گوید. به شهادتش همچنین در دو جای «روضات الجنات»، و به وسیله ی علامه ی نوری در «نفس الرحمان» و«مستدرک» اشاره رفته است. شهید شدن وی را شرایط آن روز که در تاریخ به شرح آمده تأیید می کند، چه حکایت از این دارد که بعضی از رجال دولت با این استاد ارجمند دشمنی داشته در پی فرصت کشتنش می گشتند و توطئه می نمودند.

لقب وی «کرکی» منسوب به «کرک» است به فتح کاف و راء، و آن قلعه ی مستحکمی است در اطراف شام و از توابع بلقاء و در کوهستان آن، و قریه ای نزدیک به بعلبک هست به نام «کرک نوح» و این نام را به خاطر آن گرفته که اهالی آن منطقه می پندارند قبر نوح علیه السلام در آنجا است، و تا امروز زیارتگاه مردم است و از هر گوشه برای زیارت می آیند، و تولیت آن با متوالی حرم حضرت زینب- سلام الله علیها- سید عباس آل مرتضی الموسوی است.

مؤلف «ریاض العلماء» پنداشته این همان شهرکی است که امیر شرف الدین شولستانی آن را «کرک» - بسکون راء- ضبط کرده، حال آن که این یک غیر از آن است، و «کرک» دهی در «جبل لبنان» است که

جمعی از فضلای اهل سنت بدان منسوبند، اما این که محقق کرکی و جمعی از علمای شیعه بدان منسوبند «کرک» به فتح کاف و راء است. (۱)

از آن جمله، فرزند همین استاد بزرگ به نام شیخ عبدالعالی بن الشیخ علی بن عبد العالی که فقیه و محدث و محقق و عقیده شناس عابد بوده است و از مشایخ عالی قدر که از پدر و دیگر معاصرانش حدیث روایت می کند و از او بنابر اجازه اش امیر محمد باقر حسینی داماد روایت می نماید و رساله ای در مورد قبله مخصوصاً قبله ی خراسان دارد. فرزند دیگر محقق کرکی شیخ حسن بن علی بن عبدالعالی مؤلف کتاب های ارزنده، سید حسن بن ایوب مشهور به ابن نجم الدین اعرج حسینی که دانشمندی فاضل و نیک رفتار بود و از شهید اول روایت می کند و از مشایخ بزرگی چون شیخ زین الدین جعفر بن حسام عیناتی(۲) از وی روایت می نمایند.

همچنین سید جعفر بن فخرالدین بن السید حسن- نامبرده- بن ایوب الحسینی از سادات بزرگوار و علمای ممتاز دین. سید بدر الدین الحسن بن السید جعفر- نامبرده- بن فخر الدین که دانشمندی عالی قدر و از مشایخ شهید ثانی بود و در «کرک» نزد وی درس آموخت. کتاب«العمده الجلیه فی الاصول الفقیهه» تألیف او است. و پسر خاله ی شیخ علی بن عبدالعالی – شخصیت مورد

---

۱ - ۱۱۷- شرح حال کسانی که از این شهرک برخاسته اند در کتاب های«نقد الرجال»، امل الآمل، الؤلؤ?، روضات، مستدرک، و دیگر کتابها نوشته است.

۲ - ۱۱۸- منسوب به شهرک «عیناته» یا «عیناتا» از شهرکهای جبل عامل که به فاصله ی ۲ کیلومتری «بنت جبیل» قرار دارد و جمع کثیری از دانشمندان از آن برخاسته اندئ وامروز بعضی معاریف علمی از خاندان «فضل الله» که سادات حسنی هستند در آن اقامت دارند.

بحث ما- است و از وی و از شیخ علی المیسی حدیث روایت می کند، و شهید ثانی در اجازه نامه ی بزرگش از وی تجلیل فراوان کرده است. وی در سال **۹۳۳** ه وفات یافته است. (۱)

دیگر، سید حسین بن السید بدر الدین الحسن- نام برده- بن السید جعفر بن فخرالدین که دانشمندی فاضل و عالی مقام بود و کتابی دارد، و در اصفهان می زیست تا در گذشت.

سید میرزا حبیب الله بن الحسین- که از او نام بردیم- بن بدرالدین الحسن الحسینی معاصر شیخ بهائی که عالمی عظیم الشأن و پر دانش و پر کار بود و به اصفهان سفر کرد و مقرب شهر یاران گشت تا جایی که به مقام صدارت دانشمندان و امیران رسید.

سید احمد بن السید حسین- نامبرده- بن بدرالدین الحسن- برادر میرزا حبیب الله- که دانشمندی فاضل و فقیهی صالح بود و از معاصران شیخ بهائی که نزدش درس خوانده و از او حدیث روایت می کند.

سید محمد بن الحسین بن بدر الدین الحسن- برادر سید احمد و میرزا حبیب الله که نام بردیم- دانشمندی بزرگ و فقیهی فاضل که در اصفهان می زیست.

۱- ۱۱۹- ابن العودی در رساله اش از وی نامبرده است.

سید میرزا محمد معصوم بن میرزا حبیب الله بن الحسین بن بدرالدین که دانشمندی فاضل و ارجمند بود و در اصفهان می زیست.

سید میرزا محمد معصوم بن میرزا محمد مهدی- نامبرده- بن میرزا حبیب الله که عالمی فاضل و محققی توانا و در اصفهان شیخ الاسلام بود و در همان جا به سال ۱۰۹۵ ه در گذشت.

سید حسین بن السید ضیاء الدین ابی تراب حسن بن السید جعفر بن محمد- معروف به امیر-السید حسین المجتهد – پسر محقق کرکی – علی بن عبدالعالی که بر اثر طاعون سهمگینی که قزوین را در سال ۱۰۰۱ ه فرا گرفت در گذشت و جنازه اش را به عتبات بردند، تألیفات و رساله های گرانقدری در زمینه ی فقه و کلام، و بیان اصول تشیع و رد عقاید و رسوم بدعت آمیز دارد.

سید محمد بن ناصر الدین که فقیهی فاضل و صالح و از شاگردان شهید ثانی بود.

سید بدر الدین بن محمد- نامبرده- بن ناصرالدین، فقیه دانائی از شاگردان شیخ حسن فرزند شهید ثانی. سید ابوعبدالله حسین بن حیدر بن قمر الحسینی، معروف به «مجتهد» و «محقق» و «مفتی»، مؤلف کتاب «الاجازات» و رساله هایی در علوم مختلف. مؤلف «الذخیره » و مجلسی اول از او حدیث روایت می کنند، و او نواده ی دختری شخصیت مورد بحث ما «محقق ثانی» است.

سید نورالدین عبدالحمید، فاضل عالیقدری که از شهید ثانی روایت می کند، و از او شیخ محمد بن مکی بن عیسی بن الحسن عاملی.

دیگر، شیخ محمد بن علی بن محمد حرفوشی حریری که در «امل الآمل» درباره اش چنین نوشته است: عالمی فاضل، و ادیبی ماهر، و محققی کنجکاو، و شاعری کار کشته، و پر حافظه ای که در علوم عربی

ص :۲۰۹

ازهمه ی معاصرانش واردتر بود و در مکه نزد سید نورالدین علی بن علی بن الحسن موسوی عاملی کتاب هایی از شیعه و اهل سنت آموخت. تألیفاتش بسی ارزنده و مفیدند از جمله کتاب« اللالی السنیه فی شرح الاجرومیه» در دو جلد، کتاب «مختلف النجاه» که ناتمام ماند، شرح الزبده، شرح التهذیب فی النحو، شرح الصمدیه فی النحو، شرح شرح القطر للفاکهی، شرح شرح الکافیجی علی قواعد الاعراب، کتاب«طرائف النظام و لطائف الانسجام فی محاسن الاشعار»، شرح فواعد شهید، و رساله الخال، دیوان شعری هم دارد، و رساله هایی. او را در شهر خویش دیدم و مدتی آن جا بود، بعد به اصفهان رفت. چون در گذشت قصیده ای طولانی در رثایش سرودم که این ابیات از آن است:

برای شکوه سوگواری ای به پا کرد که شکوه در گذشت

و دلم را به آتش غم و درد و ماتم بسوخت

خوبی به تمامی از دنیا برفت

و تاریکی روی او را بپوشاند

و می پرسد: چه مصیبتی پیش آمد که چنین

هراسان گشتی و کوهها نزدیک است که فرو بپاشد؟

دریا چرا به تلاطم در آمده و با دست موج خویش

بر سینه ی ساحل می زند و می کوبد؟

گفتم: خبر مرگ «محمد» را برای ما آوردند

خبری که صخره ی سخت از غمش آب گشت

برجسته خصال بلند پایه ای در گذشت

که در علوم آسمانی یگانه و بی همتا بود

چه قلم ها که از غم مرگش زبان بسته اند

و او در جوابشان خاموش است

چه دانش جویانی که شیفته ی او بودند

و وجودش را مغتنم می شمردند و اینک با غیابش روبرویند

طریق تحقیق و بحث که پرتو وجودش

چون شب چهارده روشن بود تاریک گشت

دانش پژوهان و فرزانگان بر صورت می زنند

و کمتر کسی است که در ماتمش بر صورت بزنند

بر ماتم «حریری» آسمان به غم نشسته است

چنان غم سگینی که کمتر به خود دیده است

در«سلافه العصر» درباره اش چنین می خوانیم: پرچم بلند دانش، آن که در کعبه ی فضل معتکف بود و رکن شامی آن به شمار می رفت، چراغ فضائل و شمع ادب که صبح و شامش به پرتو وی روشن بود، خاتم ادیبان شرق و غرب، شیر میدان سخن، حلال مسائل دشوار علمی، رام کننده ی مسائل پیچیده و سر کش دانش که بند از پای اندیشه بر گرفت و مجهولات را باز نمود، دریای معلوماتش بر خورشید و هزاران هزار گوهر از دل صدف ها به ساحل ریخت تا همه ی دانش پژوهان از آن خرمن خرمن بر گرفتند، در گنجینه ی تألیفات گرانبارش از هر رشته ای علمی گوهرانی گرد آورده و در آثارش خوشه های در شاهور سفته است، زهدش با خشوع و خاکساری ای که داشت سر آمد زهدها گشته و وقارش را هیچ متانتی تاب رقابت نیاورده است، در خداشناسی«ابن ادهم» به گردش نمی رسد و در تقدس«سری» را آن مقدرت نبوده است.

ص :۲۱۱

او استاد استادان من است برکت انفاسش را بر من ارزانی داشته است و از پرتو مشعل فروزانش به واسطه ی ایشان راه جسته ام. زیرا که وی از شام به بلاد عجم رخت کشید و در آنجا بود تا عمرش به سر آمد و در ربیع الثانی ۱۰۵۹ ه از دنیا برفت... آثار ادبی وی گلزار خرمی است و میوه های بوستان ادبش کام هر کامجویی را شیرین می سازد و عطر دل انگیزش ذوق و قریحه هر ادب پروری را بارور می گرداند. از سروده های دلکش و نغزش شعری است که در تمجید شیخ شرف الدین دمشقی گفته به سال ۱۰۲۶ ه بدین مطلع:

اذا ما منحت جفونی القرارا فمر طارق الطیف یدنی المزارا

نویسنده ی «سلافه العصر» آنگاه تمام این قصیده و چند قصیده ی دیگر را از وی می آورد.

دیگر علمایی که از «کرک» برخاسته و به آن منسوبند شیخ عالی مقام ابراهیم بن محمد- مشار الیه- بن علی حرفوشی است که فاضلی پاکیزه خوی بود و نزد پدرش و دیگر علمای معاصرش درس آموخت و در حدود ۱۰۸۰ ه در «توس» در گذشت.

شیخ ابراهیم بن جعفر بن عبدالصمد که عالمی فاضل و فقیهی حدیث شناس و محققی موثوق و عابد بود و کتاب ها و رساله ها در زمینه های علمی مختلف از خود به یادگار نهاده است. در هرات (۱) از شهرهای معتبر خراسان می زیست و از معاصران مؤلف «وسائل الشیعه». شیخ عز الدین

ص: ۲۱۲

---

۱ - ۱۲۰- از شهرهای بزرگ و مشهور خراسان قدیم که اکنون جزو افغانستان است و در ادوار پیاپی تاریخ آکنده از دانشمندان و اهل فضل و خرد و هنر بود و دست روزگار به خاک خواریش نشاند.

حسین بن محمد بن هلال که فقیه و عالمی بزرگ بود.

شیخ یحیی بن جعفر بن عبدالصمد عاملی که از برجسته ترین فقیهان عصر مؤلف «امل الآمل» بود و در خراسان می زیست.

شیخ حسین بن شهاب الدین بن الحسین بن محمد بن حیدر که نویسنده ی «امل الآمل» در حقش می گوید: « عالمی فرزانه و زبر دست و ادیب و شاعری کار کشته و از معاصران است. از تألیفاتش یکی شرح مفصلی بر نهج البلاغه است، و دیگر عقود الدرر فی حل ابیات المطول و المختصر، حاشیه المطول، کتابی بزرگ در طب، کتابی مختصر در طب، حاشیه البیضاوی، چند رساله در علم پزشکی و دیگر موضوعات، هدایه الابرار در اصول الدین، مختصر الاغانی، کتاب الاسعاف، رساله ای در طریقت، دیوان شعر، ارجوزه فی النحو، ارجوزه فی المنطق، اشعارش زیبا و عالی است مخصوصاً آن ها که در ستایش و مدح خاندان پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) سروده است. مدتی در اصفهان می زیست، چند سالی در حیدر آباد(هند) و در همان جا از دنیا رفت. بیانی شیوا داشت و حاضر الذهن بود و حکیمی عقیده شناس و خوش فکر و پر حافظه. در ۶۷ سالگی در سال ۱۰۷۹ ه از دنیا رفت.» نویسنده ی «سلافه العصر» نیز از او یاد کرده و بسیار ستوده است و می گوید. در سال ۱۰۷۶ ه در سن تقریباً ۶۴ سالگی از دنیا رفت... از بهترین قصائدش قصیده ای است که در تمجید پدرم سروده است:

در ظلمت شب، رخ نمود

گفتم: خورشید روز سر زد یا ماه تابید

مژده آوری آمد که خورشید شب هنگام سر برزد.

واقعیت این خبر را همه به چشم دیدیم

ص :۲۱۳

به آنکه از سر نادانی مرا به خاطر عشق ورزیدن به او سرزنش می کرد بگو:

دست از من بدار که من هرگز زبان به معذرت نخواهم گشود.

او معشوق من است خواه لطف نماید و خواه بخل ورزد

هر گناهی که عشق مرتکب شود بخشودنی است

تا مهر او دارم برایم تفاوتی نمی کند که

عیب گویان زیاد حرف بزنند یا کم

تا زنده ام مهر او خواهم ورزید

و مرا خوشبختی عاشق خواهد بود و سرزنشگر را سنگ

ای امید جان! تا وصالمان بر قرار است

بود ونبود خلق برایم اهمیتی ندارد

زندگانی لذتی جز آنچه تو به من می دهی ندارد

تو زندگانی منی، تو شنوایی و بینایی من

هیچ مطلوب و خواسته ای مرا از تو به خود سر گرم نخواهد کرد

حتی وطن و همنشین، حتی جام و انتقام

تو از همه ی نیکویان برتر آمدی و من از همه ی عاشقان

اگر بکوشند به من برسند هرگز موفق نخواهد گشت

اگر مرا نکوهش می کنند حق دارند

چون چنین عشقی را نه دیده و نه شنیده اند

این عجب حالی است که با آن دختر محله دارم

دختری که همه ی همسالانش روی از من بتافتند و او دلم بربود

کمر باریک خوش اندامی

ص :۲۱۴

با قامتی موزون و به اندازه

سیم بری با دو گونه گلی که گفتی

شراب ناب سرخ از آن می چکد

دیگر برایم صبر و طاقت نمانده است

دیگر دل و دیده و نشانی از من نیست

اگر دلم را ببرد شگفت نیست

اگر سرم در عشقش سپید گشت روزگار چنین است

ای آرزوی من! از این که مرا چنین لاغر و نزار می بینی تعجب مکن

آتش عشقت خاکستر می سازد و بر باد می دهد

از لاغریم مهراس و همت و اراده ام را ببین

بسا کارها سوزن می کند که شمشیر از عهده اش بر نتواند آمد

حال که دیدارت نزدیک گشته چون گیاه بیابانی

مباش که نه سایه دارد و نه میوه

نه پیری عیب است و نه چیز دیگری مایه ی شماتت در من

مپندار که پیری گناهی نا آمرزیدنی است!

اگراز من دوری کنی من به لذتهای زندگی

به آب و سبزه و درخت سر گرم خواهم گشت

و در سایه ی کسی خواهم زیست که

فرمانش با حکم قطعی ابدیت هماهنگ است

تا آنجا که می گوید:

نه آنکه از سر نادانی مرا سرزنش کرد بگو:

چون بنای افتخار و برتری نمایی شود کسی هم پای «معصوم زاده» خواهد بود

همپای آن که از خاندانی است پر از مردان بزرگ

و پر از مردانی که در معرکه ی مباهات فائق آمده اند؟

مردانی که دست از بخشش و احسان نمی کشند

و چون بر تجاوز کار دست یابند از او در می گذرند

دوست و طرفدارشان در امنیت و آرامش است

و بدخواهشان دلش از ترس و نگرانی آکنده است

مردم تا هستند خدمتشان را فراموش نخواهند کرد

و هر که در افتخارجویی به مجادله با آنان بر خیزد شکست می خورد

چه رادمردان بخشنده ای که دنیایی را یکباره با

معذرتخواهی می بخشند و بخشش های گران با پوزش می کنند

عید را و سال نو را با هم به تو تبریک می گویم

زندگانیت به کام باد و روزگارت رام

جاودان باش به جاودانگی بهشت

و همچنان فرمانروا و کامکار بی رنج و بی مانع

آنگاه اشعار بسیاری از وی حکایت می کند و می افزاید: این ابیات هم از او است:

درباره ی زمانه و مردم این زمان اندیشه و تأمل نمودم

و دیدم مشعل فضل و دانش خموده است

آشوب ها و انحراف ها برپاست و دولتی که

در قبضه ی مشتی فرومایه و بد اندیش است

دلشان مثل سنگ سخت است

و دستشان مثل کلوخ بسته است

پس چنین نتیجه گرفتم که به گوشه ی سلامت

بنشینم و بی طرفی برگزینم

ص :۲۱۷

عمادالدین طوسی

شیخ فضل الله بن خواجه علاء الدین علی بن خواجه کمال الدین نعمه الله برزس آبادی طوسی. قاضی نورالله در «مجالس المؤمنین» از او ستایش به عمل آورده و شرح حال مفصلی نوشته و از تألیفات ارجمندش نام برده است که یکی از آنها شرح نفیسی است بر رساله ی «الوایح» اثر عبدالرحمن جامی، که در آن پس از شرح هر رباعی که در رساله هست ربای ای بر منوالش سروده است، از آن میان یکی از :

بر درگه دوست تحفه جز جان نبری

دردت چو دهند نام درمان نبری

بی درد ز درد عشق نالان گشتی

خاموش که عرض دردمندان نبری

قاضی نورالله می گوید: وی در سال ۹۱۴ ه در مشهد شهید گشت و او را در آستانه ی قدس رضوی بخاک سپردند. در آن ایام شیبک خان

سر برداشته بود که سرانجام به شمشیر شهریار اسماعیل صفوی از میان رفت. (۱)

شرح حال مبسوط وی را می توان در «مجالس المؤمنین» و « الحصون المنیعه» دید. نویسنده ی «وفیات الاعیان» هم از او یاد کرده است.

۱- ۱۲۱- از سیاق مطلبش بر می آید که توسط شیبک خان شهید شده است.

خان میرزا صفوی

خان میرزا فرزند وزیر کبیر معصوم بیک صفوی بود و از مشاهیر علمای عهد شهر یاران صفوی اسماعیل و طهماسب. در فضل و بزرگی و سر شاری علم آوازه بلند کرده بود و مورد توجه مردم قرار داشت. پدرش وزیرشاه طهماسب و رئیس دیوانش بود و پیوسته مورد عنایت و الطاف وی قرار می گرفت. چون میان شاه طهماسب و سلطان سلیم پادشاه عثمانی قرار داد صلح بسته شد و ایرانیان آن سال- ۹۷۶ ه- راهی حج شدند. این وزیر با پسرش- شخصیت مورد بحث ما- با اجازه ی هر دو پادشاه به حج رفتند . بین راه مدینه به مکه عده ای- که گفته اند صحرا نشینان راهزن و غارتگر بودند – بر سر ایشان ریخته آنان و همراهانشان را کشتند و اموالشان را به غارت بردند. سلطان سلیم به مجازات این عمل عده ای را که متهم به این کار شده بودند به قتل رساند. شرح این واقعه در کتاب های «ریاض العلماء»، «الحصون المنیعه»، «مستدرک»، «تاریخ عالم آرا»، و دیگر تاریخ های عهد صفوی آمده است.

ص :۲۲۰

بنائی خراسانی

فرزند استاد محمد بناء خراسانی، دانشمندی فاضل و شیواگو و از علما و شعرای مشهور بود. علامه ی دوانی گفته است که وی دانشمند شاعران است و شاعر دانشمندان. وی در دوره ی وزیر امیر علیشیر و اوایل دوره ی صفوی می زیست. چون از آن وزیر دلتنگ شد آهنگ عراق کرد و به دستگاه سلطان یعقوب میرزا در آمد. پس از مدتی دلش یاد وطن کرد و به خراسان رخت کشید و مدتی در هرات زیست. دوباره تلخی روابطش با امیر علیشیر و دلتنگی از او وی را مجبور به ترک هرات کرد تا به سمرقند رفت و در آنجا با اکرام و نوازش سلطان علی میرزا روبرو گشت و پس از او از لطف پسرش برخوردار بود، تا آنکه در ماوراء النهر به دستور امیر نجم الدین ثانی که آن سرزمین را تصرف قهر آمیز کرده بود تا به سلطان با بر میرزا- اولین پادشاه هند- کمک کند در جمله ی پانزده هزار نفر به شهادت رسید که بیشترشان شیعه بودند. این واقعه در دوره

ی شهریاری اسماعیل صفوی اتفاق افتاد.

شرح حال مبسوط وی را کتاب های«مصائب النواصب» (۱)، حبیب السیر، ریاض العلماء الروضه الصفویه نوشته ی مورخ میرزا بیک منشی جنابذی، می توان یافت.

دیوان اشعار وی مشهور است. از سروده هایش یکی در تمجید شیخ شمس الدین محمد بن یحیی گیلانی است:

ای بی گمان نهاده بر اعیان داد و دین

هر خشت آستان تو آئینه ی یقین

بر سمت اقتدار تو اقطاب راهبر

با خیمه ی جلال تو اوتاد همنشین

غوث زمانه شیخ محمد که ذات او

همچون محد آمده بهر امان امین

تا دیده ام چو مردم چشمت سیاهپوش

النور فی السواد یقین شد مرا یقین

آنکو محال داشت به شب نور آفتاب

در خلعت سیاه بیا کوترا ببین

ندهد نشان زملک ولایت جز آنکه او

شد در ارادت تو سیه پوش چون نگین

خصمت چو نافه ارچه کند جامعه را سفید

کامد سیاه دل ز خطا همچو مشک چین

قصر جهان ز حوزه ی علم تو با صدا

۱- ۱۲۲- تألیف قاضی نور الله مرعشی شهید.

گوش فلک ز حلقه ی ذکر تو پر طنین

تصدیق منطق تو بحدی معین است

کز قول او حقائق اشیاست مستبین

نطقت معرفی که بود قول شارحش

قولت قضیه ای که بود صدق او یقین

ماه مسافر از سر خوان تو توشه خواه

وز خرمن عطای تو خورشید خوشه چین

منکر نشد ز شکر نطق تو کامجوی

تلخ است در مذاق جعل طعم انگبین

گردون برای دانه ی تسبیحت از نجوم

در رشته ی شهاب کشد گوهر ثمین

پیش رخ تو سجده بوجهی بود که هست

در وی ظهور جبهه ی مجموع عابدین

سلطان تویی که ملکت فقرت میسر است

خاقان تویی که ملک پو گردید ملک دین

روز سفید چهره تو را چاکر مطیع

شام سیاه چرده ترا هند وی کمین

بر حاصل دو کون زنی پشت دست را

گاهی که بر سماع بر افشانی آستین

شعر تو در لباس خط آن کس که دید گفت:

آب حیات بین که به ظلمت شده قرین

خلد است خانقاه تو گر خوانمش به خلق

ص :۲۲۳

ان شاء ادخلوا به سلام و آمنین

شد طرفه تر ز خلد برین خانقاه تو

وین طرفه تر که خلد برین است هم برین

رضوان برای روفتن خاک درگهت

جاروب بسته است ز مژگان حور عین

.... (1)

۱- ۱۲۳- تا آخر قصیده که در مجالس المؤمنین آمده است.

علامه سید عبدالوهاب حسینی تبریزی

وی که در سیاهچال زندان به افتخار شهادت نائل آمد از بزرگترین دانشمندان و فقیهان شیعه است. نبوغ علمی او به زیور پارسایی آراسته بود و خصال پسندیده ی بزرگوارانه را از نیاکان پاکش- که از دانشمندان دوره ی اسماعیل و طهماسب صفوی بودند- به میراث برده بود. در عهد سلطان یعقوب در آذربایجان مقام شیخ الاسلامی داشت، و چون شاه اسماعیل صفوی به اقتدار رسید وی نگران گشته رو به هرات نهاد و به سلطان حسین میرزا بایقرا پیوست تا در دستگاه او و فرزندانش از جاه و نعمت و عزت بر خوردار شد تا جائی که او را بر بیشتر سادات خراسان مقدم می داشتند و مواجب و مستمری هایی برایش مقرر بود. پس از مرگ سلطان حسین بایقرا از پسرش سلطان بدیع الزمان اجازه خواست تا به تبریز برود، و چون به تبریز رفت مورد لطف و عنایت شاه اسماعیل قرار گرفت و نگرانی هایی که از طرف او داشت بر طرف شد. در سال ۹۲۱ ه

شاه اسماعیل او را به عنوان سفیر نزد سلطان سلیم عثمانی فرستاد. سلطان سلیم او را گرامی داشت، اما اجازه ی بازگشت نداد، و در آنجا می زیست نومید از امکان بازگشتش به وطن. اما چنانکه شایع است و در «ریاض العلماء» هم آمده شاه عثمانی نخست او را عزت و احترام کرد، اما بعد به زندان افکند تا در زندان شهید شد. تفسیر شرح حالش را در «ریاض العلماء» و حبیب السیر و دیگر کتاب ها می خوانید.

ص: ۲۲۶

مولی احمد سندی

(۱)

مولی احمد فرزند نصرالله (۲) دیبلی تنوی سندی است. پدرش مذهب حنفی داشت و در «تنه» قاضی بود و بر سراسر «سند» حکمرانی می کرد، اما احمد از بزرگترین علمای آن خطه به شمار می رفت، و پس از آنکه شهرتی بسزا و مقام و اقتداری همانند پدرش کسب کرد به مذهب تشیع گروید و در ۲۲ سالگی رهسپار خراسان گشت. در آنجا نزد شیخ افضل قائینی علم کلام و حدیث و فقه و ریاضیات آموخت. پس از مدتی آهنگ شیراز کرد و علم پزشکی را نزد کمال الدین شیرازی فرا گرفت، و از بزرگترین استادانش عالم متبحر میرزاجان شیرازی بود. آنگاه به هند رفت و رحل اقامت افکند، و به تألیف و نگارش و افاضه ی علمی

۱- ۱۲۴- سندی منسوب به«سند» به کسر اول و سکون دوم از مناطق هند است که شهرهای «ویبل» و «تنه» در آن قرار دارد.

۲- ۱۲۵- در «امل الآمل» نصیر الدین نوشته است.

همت گماشت. از آثارش رساله ای است در «تحقیق الفاروق» که در آن مسائل طبی و ریاضی بسیاری را مورد بررسی و تحقیق قرار داده است. رساله ای در اخلاق، رساله ای به نام «خلاصه الحیاه فی تاریخ حیاه الحکماء» رساله ی دیگری درباره ی اسرار حروف و رموز اعداد نظیر کتاب«المفاحص»، مؤلف «ریاض العلماء» سیزده رساله بخط وی دیده است. همچنین کتاب «الفی فی التاریخ» که در کتاب خانه ی آستان رضوی هست و تاریخ اسلام را از هجرت تا سال ۹۹۴ه به رشته ی تحریر در آورده است.

وی همچنان به تألیف و تدریس و تربیت شاگردان مبرز مشغول بود تا اجلش در لاهور در رسید و شهید گشت، و در مقبره ی امیر حبیب الله مدفون است. از شرح احوال استادانش که نامبردیم چنین بر می آید که وی از علمای شهید قرن دهم است. (۱)

۱- ۱۲۶- این شرح حال را از کتاب های مجالس المؤمنین، امل الآمل، ریاض العلماء و نجوم السماء گرفتیم. شرح گرویدنش به تشیع و علل آن را در مجالس المؤمنین ملاحظه می کنید.

امیر ابوالحسن فراهانی

سید ابوالحسن فراهانی شیرازی از علمای شهید قرن دهم است. در «ریاض العلماء» درباره اش چنین می یابیم: از فضلای عصر خویش بود و از بخت بد با وزارت امامقلی خان حاکم فارس روبرو گشت- در دوره ی شهر یاران صفوی شاه عباس کبیر و شاه صفی- و آن خان او را به اتهامی ناروا بکشت. از تألیفاتش شرحی است که به فارسی بر دیوان انوری شاعر شهیر نگاشته است.

شهید ثانی

زین الدین بن الشیخ الامام نورالدین علی بن احمد (۱) بن محمد بن جمال الدین بن تقی الدین بن صالح- شاگرد علامه – بن شرف (۲) جباعی عاملی شامی (۳)، معروف به «ابن الحجه» که فقیهان شیعه او را «شهید ثانی» می خوانند، زیرا در پنجاه و چهار سالگی به سال ۹۶۵ ه شهید گشت.

از گوهران نفیس روزگار و دریاهای بیکران دانش، زیور دین و آئین، استاد فقیهان بزرگ، دانشمندی که درفلسفه و عقیده شناسی و فقه و اصول و شعر و ادب و علوم طبیعی و ریاضیات دست داشت. شهرت عالمگیرش کافی است که مقامش را بنمایاند و ما را از هر گونه تعریف و

۱- ۱۲۷- در«الدر المنثور» احمد بن جمال الدین نوشته است.

۲- ۱۲۸- در«الدر المنثور» مشرف نوشته است.

۳- ۱۲۹-«جباع» ده کوهستانی شیعه نشینی است در جبل عامل که منطقه کوهستانی جنوب لبنان است و از قدیم اقامتگاه شیعه بوده است و چون لبنان تا چند ده سال پیش جزئی از شام بود علمای لبنانی به شامی موسومند.

توصیف بی نیاز سازد. خاصه آنکه هر تمجید که از وی به زبان آید کوچکتر از مقام او است و هر توصیف نارساتر از حد وی. خدا به خاطره خدمات ارزنده ای که به امتش نموده و خرمن های علمی که ارزانی داشته به او پاداش نیکو دهد. درود فراوان بر او.

در سیزدهم شوال ۹۱۱ ه دیده به دنیا گشود. مقدمات علوم را از پدرش فرا گرفت و بعد از درگذشت او به سال ۹۲۵ ه به «میس» (۱) هجرت کرد و پس ار مدتی به «کرک نوح» رفت به سال ۹۳۳ه، و در ۹۳۴ ه به «جباع» برگشت. در ۹۳۷ ه به دمشق رفت و سال بعد به «جباع» باز آمد و در آنجا بود تا در ۹۴۲ ه به مصر رفت و در ۹۴۴ ه به «جباع» برگشت. در ۹۴۸ ه به بیت المقدس رفت و تا ۹۵۱ ه در فلسطین می گشت و در این سال به جبل عامل باز آمد.

استادانش:

در هجرت علمی و به دنبال گمشده و مطلوبش و در راه احیای بشریت به درس دانشمندان بسیار نشست و از هر گلزاری خرمنی چید، و در این راه به دانشمندان شیعه اکتفا نورزید، بلکه از علمای سنت هم استفاده برد که نام عده ای از آنها را که نواده اش شیخ علی در کتاب« الدر المنثور» نام برده می آوریم:

در دهکده ی «میس» از درس شیخ علی بن عبدالعالی میسی- متوفای ۹۳۸ ه – فارغ التحصیل گشت. در «کرک نوح» از درس سید بدرالدین حسن ابن السید جعفر اعرجی- متوفای ۹۳۳ه که از او یاد شد. در دمشق از

۱- ۱۳۰- از دهکده های جنوب لبنان.

درس فیلسوف محقق شمس الدین محمد بن مکی. در همان شهر علم قرائت را نزد شیخ احمد بن جابر الشاطبیه آموخت، و علم حدیث از شیخ شمس الدین بن طولون دمشقی حنفی. در مصر نزد استادان متعددی از جمله شیخ شهاب الدین احمد رملی شافعی که چندین رشته ی علمی را نزد او تحصیل کرد و در ۹۴۳ هجری از او اجازه نامه گرفت. همچنین ملا حسین جرجانی که هیئت و هندسه و دیگر علوم را نزد وی آموخت. ملا محمد استرآبادی که نزدش نحو و ادب فرا گرفت. ملا محمد علی گیلانی که دو علم معانی و منطق از او آموخت. شیخ شهاب الدین بن نجار حنبلی که حدیث و چیزهای دیگر آموخت و از او اجازه نامه دریافت داشت.

شیخ ابوالحسن بکری که از او تفسیر و فقه آموخت. شیخ زین الدین حری مالکی که «الفیه ی ابن مالك» را نزد او فرا گرفت. شیخ محقق ناصر الدین لقانی مالکی که از او تفسیر و دیگر چیزها آموخت. شیخ نصرالدین طلاوی شافعی که علم قرائت نزد خودش خواند. شیخ شمس الدین محمد بن ابی النحاس که هم علم قرائت از وی آموخت. شیخ عبد الحمید سمنهوری که چندین رشته ی علمی را نزدش خواند. شیخ شمس الدین محمد بن عبد القادر فرضی شافعی که علم حساب از او آموخت. شیخ عمیره، شیخ شهاب الدین بن عبدالحق، شیخ شهاب الدین تلفنی، و شیخ شمس الدین دیروطی، هم از استادان مصری اویند. در بیت المقدس از شیخ شمس الدین بن اللطف مقدسی علم حدیث آموخت.

ستایش دانشمندان در حق وی :

در «امل الآمل» می خوانیم: مقامش در وثوق و دانش و فضیلت و

زهـد و عبادت و پارسائی و تحقیق و تبحر علمی، چنـدان و الا است و بزرگی قـدر و عظمت منزلت بـدان پایه که به وصف در نمی آید و اوصاف سـتوده اش چندان بسـیار که شمرده نمی شود، و آثارش فراوان و مشهور ... فقیه بود و حدیثدان و نحوی و معلم قرآن و عقیـده شـناس و فیلسوف و جـامع رشـته هـای مختلف علمی، و نخستین شـیعی ای است که در حـدیث شناسـی و «درایت حدیث» کتاب نوشت.

در«المقابس» (۱) می خوانیم: وی برجسـته ترین شخصـیت علمی در میـان متـأخران است و کـاملترین متبحران، ادامه ی علمای پیشـین، و نادره ی دانشمندان باز پسین، مجتهد اعظم و پیروان همه ی مذاهب اسلامی، راهبری که به پسندیده ترین مذهب می خوانـد، مقتـدای شـیعه و مشـعل شـریعت، رادمردی که فرزانگان دهر از عهده ی شـرح مکارمش بر نیایند و فاضـلان گیتی در شمارش فضائلش در مانند، ابر مردی که در علم و عمل – هر دو- توانا و کوشا بود و نسب و دوره ی بزرگ را با رفتار بزرگ مردانه و افتخار شهادت یک جا نصیب خویش گردانید، و تا بود با لطف آشکار و نهان الهی تأیید می شد.

در « روضـات الجنات» چنین می خوانیم:تا این زمان که سال ۱۲۶۳ ه است از دانشـمندان بزرگ کسی را به عظمت شأن و علو مقام و ظرفیت اخلاقی و خوش فهمی و قدرت اراده و حسن سـلیقه و راست روی و نظم تحصـیلی و کثرت استاد و ظرافت طبع و لطـافت هنر و معنویت سـخن و کمـال تـألیف وی نیـافته ام، حتی در تخلق به اخلاـق الهی چیزی نمانـده که به پای معصومان برسد...

ص: ۲۳۳

۱- ۱۳۱- نوشته ی فقیه بزرگ شیخ اسدالله کاظمی.

شرح حال نویسان در ستایش وی و بیان مقامات بلند و علوم عالی و فضائل و کمالاتش سخن گفته و داستانها آورده اند که مجال شرح آن نیست، و از آن همه به داستان شهادت وی که شاه بیت کتاب ما است قنائت می نماییم.

داستان شهادتش:

«امل الآمل»: چنانکه از بعضی استادان شنیده و به خطشان خوانده ام دو نفر با هم اختلاف پیدا کرده برای حل و فصل نزد وی می آیند. حکم به نفع یکی و علیه دیگری صادر می شود. آن که رأی علیه وی بوده به خشم می آید و پیش قاضی صیدا- که نامش معلوم است- می رود. وی در آن ایام سرگرم نوشتن شرح لمعه بوده است و هر روز جزوه ای از آن می نوشته، و از نسخه ی اصلی چنین برمی آید که آن را در شش ماه و شش روز به پایان برده است. قاضی صیدا کسی را برای احضار وی به جباع می فرستد، چه در آن روزها خارج از شهرک در تاکستان خودش یکسره به تألیف مشغول بوده است. اهالی شهرک جباع به فرستاده ی قاضی می گویند مدتی است از پیش ما رفته. شیخ بر اثر آن تصمیم می گیرد با این که چند بار به حج رفته دیگر بار به قصد پنهان شدن به حج برود، و به همین منظور بر محملی پوشیده نشسته به سفر می رود. قاضی صیدا به شاه عثمانی گزارش می دهد: در منطقه ی شام مردی بدعتگزار پیدا شده که به هیچ یک از مذاهب چهار گانه پایبند نیست.

شاه یکی را مأمور دستگیری شیخ کرد و به او گفت: وی را زنده می آوری تا او را در انجمنی از علمای کشور به بحث و گفتگو

بنشانم و در جریان آن از ماهیت مذهب و عقیده ی وی مطلع شوم و در پرتو آن حکم خویش در حقش صادر نمایم. آن مأمور به جباع آمد. به او گفتند: شیخ به مکه رفته است. از پی او به مکه رفت. در راه مکه به وی برخورد شیخ به او گفت: با من باش تا حج را به پایان بریم، آنگاه مأموریت خود را انجام بده. پذیرفت. پس از برگزاری حج با او به کشور عثمانی رفت. در آنجا مردی از مأمور راجع به شیخ پرسید که کیست. گفت: از علمای شیعه ی امامیه است. می خواهم او را به شاه برسانم. گفت: از این نمی ترسی که از تو، به شاه شکایت برده و بگوید که در خدمت به وی کوتاهی نموده و آزارش رسانده ای. و چون دوستانی در دربار دارد به وی کمک کرده تو را بکشند؟ به مصلحت تو این است که او را کشته سرش را نزد شاه ببری. مأمور شیخ را به محلی در ساحل دریا برد و او را کشت. در آن محل جماعتی از ترکمن ها ساکن بودند. آن شب دیدند ستون هایی نور از آسمان فرو می تابد و فرا می رود.

او را همانجا به خاک سپردند و بر مزارش گنبدی به پا داشتند. مأمور سرش را به دربار شاه برد. شاه عثمانی کار او را قبیح کرده گفت: به تو دستور دادم وی را زنده بیاوری. تو او را کشتی؟! سید عبدالرحیم عباسی(۱) همت نمود و کوشید تا شاه عثمانی آن مأمور را اعدام کرد.

«الؤلؤه البحرین»: در یکی از مآخذ تاریخی مورد اعتماد دیدم که در ماجرای قتل وی چنین نوشته است: شهید ثانی به حکم سلطان

ص: ۲۳۵

۱- ۱۳۲- از فضلای ممتاز و نویسنده ی کتاب« معاهد التنصیص فی شرح ابیات التلخیص» که در مصر به چاپ رسیده است و چندین کتاب دیگر.

سلیم دوم (۱) روز پنجم ربیع الاول ۹۶۵ ه در مکه ی معظمه دستگیر شد، او را پس از خواندن نماز عصر در مسجد الحرام گرفته به یکی از خانه های مکه برده محبوس ساختند و یک ماه و ده روز در آن جا زندانی بود، بعد او را از راه دریا به قسطنطنیه برده همان سال او را کشتند، و جنازه اش سه روز افتاده بود، آنگاه آن را به دریا انداختند. خدا روحش را پاک دارد چنانکه پایانش را پر افتخار گردانید. این مطلب از نوشته ای است که از روی نوشته ای به خط استاد عالی قدر محمد عاملی نقل شده است.

شگفتی ها که از وی به ظهور رسیده است:

وی را حالات عجیب و شگفتی های خاص بوده است، از آن میان پدیده ی خارق العاده که در « رساله ی سید بدر الدین» (۲)آمده است که من از شیخ حسین بن عبدالصمد- پدر شیخ بهائی – پرسیدم: پیشوای ما درباره ی این داستان که درباره ی شهید ثانی هست چه می گوید که وی با حضر تعالی در استانبول از جایی می گذشتید. وی به حضر تعالی گفت: در همین جا کسی کشته خواهد شد که مقامی دارد- یا سخنی نزدیک به همین معنی. و بعد خودش همانجا شهید شد؟ و این بدون شک از کرامات وی است. شیخ حسن بن عبدالصمد در جوابم فرمود: آری،

ص: ۲۳۶

۱- ۱۳۳-پادشاه عثمانی متولد ۹۳۰ ه و متوفای ۹۸۲ ه. از زنی روسی به نام رو کلان زاده شد و در ۹۷۴ ه به سلطنت نشست. بنابراین، شهادت «شهید ثانی» در دوره ی سلطان سلیمان قانونی رخ داده است نه در دوره ی سلطان سلیم.

۲- ۱۳۴- سید بدر الدین الحسن بن شدقم حسینی مدنی، و آن رساله حاوی سؤالاتی است که او از پدر شیخ بهائی کرده است. من این رساله را پیش یکی از نواده های سید نعمت الله جزائری در نجف دیدم.

همین گونه اتفـاق افتـاد. و آن شـادروان به من چنین گفت. بعـد اطلاع پیـدا کردیم که وی در همان محل به شـهادت رسـیده است. او آن واقعه را پیش از وقوع در روح پاکش بدید و درک کرد، خدایش با ائمه پاک نهاد بر انگیزد.

نویسـنده ی «الدر المنثور» می گوید: این واقعه در منطقه ی ما و دیگر بلاد شهرت دارد و همه از آن پیش گویی شگفت انگیز باخبرند.

شیـخ بهائی در یکی از تألیفاتش می گویـد: پـدرم به من اطلاع داد که صـبح روزی به خانه ی شـهید ثانی رفت و دیـد سـر به گریبان تفکر فرو برده است. پرسـید: به چه و چرا می اندیشـی؟ گفت: برادر گمان می کنم من شـهید دوم باشم « یا به روایتی: دومین پیشوای شـهید باشم»، زیرا دیشب به خواب دیدم سـید مرتضـی علم الهدی میهمانی بر پا کرده و همه ی علمای شـیعه را در خـانه ای گرد آورده است. وقتی من وارد خـانه شـدم سـید مرتضـی برخاست و به من خوش آمـد گفت و افزود که فلانی، پهلوی شیخ «شهید» بنشین. من پهلوی شهید نشستم. چون مجلس قرار یافت از خواب برجستم. این خواب دلیل روشنی است بر این که من به لحاظ شهادت پس از وی خواهم بود.

آثار شهید ثانی

آثار و تألیفات پرارزشـش از هفتاد بیشتر است. نویسنده ی «امل الآمل» به نقل از یک شخص مورد اعتماد می گوید که وی دو هزار کتاب از خود به یادگار نهاد که دویست کتاب از مؤلفات خودش و دیگران به خط مبارکش بود.

ص :۲۳۷

از آثارش اینهاست:

۱-رساله فی عشره مباحث مشکله من عشره علوم.

۲-منار القاصدین فی اسرار معالم احکام الدین.

۳-رساله فی الولایه و ان الصلاه لا تقبل الابها.

۴-روض الجنان فی شرح ارشاد الاذهان.

۵-رساله الاسطنبولیه فی الواجبات العینیه.

۶-رساله فی دعوی الاجماع فی مسائل من الشیخ و مخالفه نفسه.

۷-التنبیهات العلیه فی وظائف الصلوه القلبیه.

۸-جواهر الکلمات فی صیغ العقود و الایقاعات.

۹-رساله فی نجاسه البئر بالملاقات و عدمها.

۱۰- المسالک(در هفت جلد).

۱۱- جواب المسائل الشامیه.

۱۲-رساله اعمال یوم الجمعه.

۱۳-جواب المسائل الخراسانیه.

۱۴-مختصر منیه المرید.

۱۵-جواب المسائل النجفیه.

۱۶-رساله فی الطلاق الغائب.

۱۷-جواب المسائل الهندیه.

۱۸-رساله فی آداب الجمعه.

۱۹-البدایه فی سبیل الهدایه.

۲۰-منسک الحج الکبیر.

۲۱-اجازه الشیخ حسین(پدر شیخ بهائی).

ص :۲۳۸

۲۲-منسک الحج الصغیر.

۲۳- رساله فی وجوب صلوه الجمعه.

۲۴- رساله فی الاجتهاد.

۲۵- حاشیه علی خلافیات الشرایع.

۲۶- الرجال و النسب.

۲۷- حاشیه القواعد و تمهید القواعد.

۲۸- رساله فی النیه.

۲۹- رساله فی الحج و العمره.

۳۰- الدرایه و شرحها.

۳۱- رساله فی احکام الحبوه.

۳۲- رساله فی الاجماع.

۳۳- رساله فی میراث الزوجه.

۳۴- شرح النفلیه.

۳۵- العقود فی اسرار معالم الدین.

۳۶- رساله فی البسمله.

۳۷- تحقیق الاسلام و الایمان.

۳۸- رساله فی العداله.

۳۹- حاشیه علی عقود الارشاد.

۴۰- رساله فی احواله.

۴۱- منظومه فی النحو و شرحها.

۴۲- الروضه البهیه.

۴۳- فتاوی الشرایع و الارشاد.

ص :۲۳۹

۴۴- حاشیه علی الشرایع.

۴۵- فوائد خلاصه الرجال.

۴۶- شرح الالفیه.

۴۷- تفسیر قوله تعالی « السابقون الاولون...»

۴۸- اسرار الصلوره.

۴۹- غایه المراد فی شرح الارشاد.

۵۰- مسکن الفؤاد.

۵۱-رساله فی من احدث فی اثناء الغسل.

۵۲- رساله الغیبه.

۵۳- رساله فی فتوی الخلاف من اللمعه.

۵۴- تمهید القواعد.

۵۵- رساله فی عدم جواز تقلید المیت.

۵۶- شرح اللمعه.

۵۷- عیبه القاصدین فی اصطلاحات المحدثین.

۵۸- مختصر الخلاصه.

۵۹- شرح حدیث« الدنیا مزرعه الاخره».

۶۰- فتاوی المختصر.

۶۱- مبر الاکباد فی مختصر مسکن الفؤاد.

۶۲- المنیه المرید.

۶۳- رساله فی حکم المقیمین فی الاسفار.

۶۴- الاجازات.

۶۵- سؤالات الشيخ احمد واجوبتها.

ص :۲۴۰

۶۶- رساله فی تیقن الطهاره و الحدث و الشک فی السابق منهما.

۶۷- رساله فی تحریم طلاق الحایض الحاضر زوجها المدخول لها.

وی حدیث از جمع کثیری از علمای شیعه و سنت روایت می کند، و از شاگردان شیخ احمد بن محمد بن خاتون عاملی، و سید بدرالدین حسن بن جعفر اعرجی حسینی کرکی، و شیخ علی بن عبدالعالی میسی. و گروهی از بزرگان از وی حدیث روایت می کنند، از جمله سید نورالدین علی بن الحسین بن ابی الحسن موسوی- پدر مؤلف «المدارک»- و سید علی ابن الحسن موسوی جباعی، و سید علی بن الحسین بن محمد- معروف به صائغ – عاملی جزینی که بر«شرایع» و «ارشاد» شرح نوشته است، و شیخ حسن بن عبد الصمد الحارثی- پدر شیخ بهائی- و شیخ علی بن زهره ی جباعی- پسر عموی شیخ حسین حارثی- و شیخ محمد بن الحسین الحر عاملی – مشغری (۱) که پدر زن او است، و سید نور الدین بن السید فخرالدین عبد الحمید کرکی، و شیخ بهاء الدین محمد بن علی عودی جزینی که رساله ای در احوال استاد خویش نوشته به نام «بغیه المرید فی الاحوال الشیخ زین الدین الشهید».

شهید ثانی اشعار زیبا و دلکشی هم سروده است. ابن عودی در رساله اش می نویسد: وی در مصر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را به خواب دید که به او مژده می دهد – و من اکنون داستان آن خواب را درست به یاد ندارم – چون به زیارت حرم پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) رفت (یعنی در سفر حجش به سال ۹۴۳ ه) و چشمش به آن افتاد خطاب به حضرتش چنین سرود:

سلام و درود بر برترین انسان

۱- ۱۳۵- منسوب به «مشغره» شهرکی در جبل عامل، و جنوب لبنان.

همان که افتخارات و امتیازاتش برتر از حد شمارش و حساب است

آن که پا بر هفت گنبد گردون نهاد

و خدا به جای اسب «براق» به او داد

و خدای بلند پایه با او سخن گفت

و هیچ کس تا کنون بدان افتخار نائل نیامده است

از شمردن افتخاراتت همان به که دست کشم.

زیرا زبانم از بیانش چه به شعر و چه نثر عاجز است

آدمی در مدح و ستایش کسی که ستایشش

در قرآن مجید آمده، چه تواند گفت؟

بار گران گناه بر دوش، به سویش روانه شدم

عاجزانه و لنگ لنگان

با وجود ناتوانی روحی و بینوائی ام، نسیم شوقش

و روح امید اراده ام را به تکاپو در آورد تا روانه ی کویش شد

اعراب میهمان نواز عادتشان چنین است

که هر که را به میهمانیشان در آید، مژده ی نعمت می دهند

اگر میهمان ناخوانده را بنوازد مرا که

در مصر مژده ی نعمت و نوازش دادی چگونه خواهی نواخت؟

سرور من! اینک که به دیدار و میهمانی ات شتافته ام،

امیدم بر آر این امید را که در رستاخیز شفیعم باشی.

پس ازاین زیارت و حج در ۱۴ صفر ۹۴۴ ه به دیار خویش بازگشت و رسیدنش به منزله ی باران رحمتی بود و ابری پر برکت

که با دانشش جان هایی را که کشته بود زنده گردانید و مردگان را جان تازه بخشید.

ص :۲۴۲

فاضـلان و دانشـمندان به گردش جمع شدنـد... و در همین ایـام بود که خـانه اش را در «جبـاع» بنیـان نهاد و بساخت. و من در تمجید دولت سرایش چنین سرودم:

به! چه بارگهی که آبادان گشت

و خدایش افتخار چنین ساکنان بخشید

تا «زین الدین» در برت نشست

زبان به مباهات گشودی

چرا مباهات ننمایی حال آن که

جامی گشته ای که چشمه ی دانش در دهانش نهاده است

و همه ی تشنه لبان در آرزوی این اند

که بر جای یک خشت تو جا گیرند

تا شگفتی های رشته ی علمی را بر گیرند

از هر گوشه و کنار گرد آمده اند

شادمانی هر روز به آیندگان

درگاهت سلام گوید و سلامتی آرد

مرثیه هایی که در درگذشتش سروده اند:

در ماتمش مرثیه های نغز سرودند. شاگردش، علامه ابن عودی چنین سرود:

این خانه ها خرابه ها و تپه ها

حکایت از این می کنند که آن جماعت رخت کشیده اند

رفته اند و جایی دور خانه گرفته اند

و اینک هیچ کس نیست که جایشان را بگیرد و نظیرشان باشد

از پی آنان به شرق و غرب گیتی سفر کردم

به هر جا رسیدم به من گفتند: رخت بر بسته و رفته اند

وقتی یقین کردم که هیچ کس خبر از آنان ندارد

وردشان گم گشت دانستم که امیدی به یافتنشان نیست

پس با دیده ی گریان و دل سوزان بر گشتم

اندوهگین و بی شکیب و بی قرار

تا چشمم به یارانم افتاد دیدم غمزده اند

وبر دیده سرمه ای از شام ماتم دارند

پرسیدم: چه تان شده است. بد حالیتان به دور!

روزتان سیاه می بینم و مصیبت را همه گیر

آیا پس از آرمیدن بر پهنه ی وطن، آواره گشته اید؟

گفتند: چه می گویی! به ماتم «زین الدین» نشسته ایم

از ترکیه اجل برگشته ای آمده خبر داد

که او در گذشته است. و آتش غم در دلمان شعله کشید

از آندم همدم اندوهم و نشسته در دریای اشک

و پیوسته نوحه می کنم و از دیده سیلاب روان می سازم

آه! دریغا! که او دور از وطن

بر خاک افتاده و غبار آلود است

با خدای خویش از مصیبتی می نالم که

ماننده ی جز مصیبت شهدای کربلا ندارد

علامه سید رحمت الله نجفی معروف به «فتال» از شاگردان وی که

ص: ۲۴۴

از او نام بردیم نیزاین مرثیه را سرود:

خبری به گوش رسید که هرگز نرسد

خبری که دل از شنیدنش به درد می آید

و روح، تاب شنیدنش نیاورده از تن پرواز می گیرد

و جگر از شنیدنش پاره پاره می شود

خبر شهادت امامی عالم و علامه ای سترگ

که آیین اسلام از دانشش زنده گشت

خداوند پرهیزگاری و گنج خرد و پرچم

رهنمونی برای هر رهرو دین خواه، و سر مشق هر پارسا.

تا آنجا که می گوید:

آه از این درد که تو را به بند کشیدند

و بر بستند و هیچ کس نبود که از تو حمایت یا شفاعت نماید

تو را که نزد خردمندان شکوهمندترین

و برترین شهریاری باخواری می کشیدند و می بردند

از کوهستان عجب این که از سر خشم

بر زمین نمی غرد و نمی لرزد و از ستارگان که فرو نمی پاشند!

بر در گذشت«زین الدین» عجبی نیست اگر

کوه ها بلرزه در آیند، بلکه عجیب آرامش آنها است

ای دانای بزرگ! ای آن که دریای دهشت

بی کران است و نوازشت بی پایان

ای پرچمی که در سایه ی اهتزازت

دانش پژوهان و خردمندان راه می جویند و پیروی می نمایند!

ص :۲۴۵

و می گوید:

شاد زی که تو به لطف خدا در نعمتی و شادی

و زنده و بر خوردار از الطافش

نمی دانم از این که به فضیلت شهادت نائل آمدی

شادی نمایم یا بر این که تو را از دست داده ایم بی تابی نمایم

خدای را! که چه بزرگی را حقیر شمردند و خوار داشتند

و چه گرانقدری را ضایع نمودند و از دست دادند

من گمان نمی بردم – و گمان بسیار است–

که به این زودی مرگ گریبانت را بگیرد

چقدر از پیشامد مرگت نگران و در هراس بودم،

ام اینک دلم آرام و بی دغدغه است

در این امید بسر می بردم که روزگار پس از سرکشی رام شود

و آرزو بر کام و بدورت متحد گردیم

ولی اینک امیدمان به یأس بدل شد

و با از دست رفتن آن آرزو، زندگی بی لذت گشت

و می گوید:

اگر مقبره ای داشتی که می توان به زیارت آن رفت

گرچه موانع و خطرها در راهش بود

حتماً آهنگ آن می کردم و غبار ضریحش بر سر و رویم می افشاندم

و بیابان های ناپیمودنی را برای رسیدنش می پیمودم.

و این کار از پروردگان عشقت اندکی بیش نیست.

و آزاد مردی چون تو به هدیه ای اندک خشنود و قانع است

ص :۲۴۶

سید عید نجفی در قصیده ای چنین سرود:

ستاره ی رهنمون از آسمان حکمت و دانایی فرو غلتید

دیگر در تیرگی های شب راه از چه توان جست؟!

پیشوایی رخ در پرده ی خاک کشید که دانش بدانگونه می افشاند

که بروز بخشندگی و دهش نعمت می پراکند

او کعبه ی فضل بود و دانش پژوهان چنان بگردش گردان

که حاجیان به گرد حرم کعبه در طواف

بگاه رزم چون دل به مرگ می سپرد

می دیدی که شیران بیشه چگونه به لانه می خزند

آن سرخی که در جنگ بر سر نیزه می بینی

از شرمساری آن در برابر قلم روان و چالاک او است

هان! ای روزگار پست! چه مردان جاویدان که از میان بردی

و چه بناهای ویران ناشدنی که ویران کردی!

چه فرومایگان خوار که بلندی و عزت دادی

و در همان حال هر خردمند یگانه ی بلند آوازه دیدی به خواری کشتی.

تاریخ شهادتش را شیخ بهائی بدین بیت رقم زده است:

تاریخ وفات ذلک الاواه الجنه مستقره و الله

بازماندگانش:

از شهید ثانی فرزندانی نیکرو و پاکنهادی به جا ماند که دودمانی گرامی و عالی قدر و دانشمندانی نامی از پی شان آمد. فرزندانش عبارتند از : علامه ابو منصور جمال الدین حسن بن زین الدین نویسنده ی «معالم»

آن کتـاب عظیم و معروف. پـایه ی دانش و فضـل و تبحر و دقت نظرش تـا بـدانجا ست که همه می شناسـند و نیازی به بیانش نیست. مؤلف «سلافه العصر» از او بدین عبارت یاد می نماید:

استاد مشایـخ بزرگ، رئیس مـذهب و دین، دارای شـیوه ی متین، روشـنگر راه آیین، دریـای علمی که فیض می بخشـد و سـر شاری می نماید، چشمه ی فضلی که خشکیدن نمی شناسد، محققی که هیچ محقق به پایه اش نمی رسد، پژوهشگری دقیق که تا و پود هر مطلبی باز می نماید، دانایی که در هر رشـته ی علمی دست دارد، نیکان و هم بازماندگانش به وجودش افتخار می کننـد، به جای پـدر نشـست و به تحکیم مبانی شـریعت ادامه داد، با آثارش دل ها را زنـده کرد و هنر و دانش را به جلوه گری آورد، و دانشجویان را غرق احسان و بخشندگی ساخت و حقوق و مستمریشان را برقرار گردانید...

تألیفـاتش گرانبهـاست، از آن جمله:«منتقی الجمـان فی احـادیث الصـحاح و الحسان»، کتاب « المعالم»، حاشـیه بر «مختلف» اثر علامه، مشـکوه العقول السدیـد فی تحقیق معنی الاجتهاد و التقلید، الاجازات، التحریر الطاووسـی فی الرجال، الاثنی عشـریه فی الطهاره و الصلوه. دیوان شعری هم دارد، و این از او است:

دوری طولانی از وطنم و فرط اشتیاقم به آن تنم را بکاست

فراق وطن و سوختن در عشقش

ای آنکه از سوی یار و دیارم می آیی و رخ می نمایی

از من دور شو که آتش به خرمن هستی ام زدی

تا چشمم از آن دور و در کرانه ی آسمان به تو افتاد

ص :۲۴۸

یاد یار و خویشاوندان و میهنم کردم

هرگاه نوای سوز ناک قمری را بر شاخساران

می شنوم آتش عشق وطنم در دلم شعله می کشد

چه شب ها که در دوریش بسر آوردم و

تا صبح به ستارگان نگریستم و ستارگان به من

گویی تا دیده از وطن دور ساخته ام

خواب از آن پریده است

هان! ای نسیمی که سحرگاهان از سوی یار و دیارم می وزی

و با خود از عطر آن گیاهان و درختان عطر بیزمی آری

مرده ای را که جان و دلش در شام است

و پیکر تنش در عراق زنده می گردانی

چه مرده ها که تو زنده کردی و چه سوز و وجدها

به دل آوردی و این اولین بار نیست که جان می بخشی

موی دو طرف سرم سپید گشت از سوز عشق و غم جدایی

آه! دریغا جوانیم! پیش از وقت پیر گشتم

ای ملامتگر من! که با ملامتت مرا می آزاری

دست بردار که به خدا هرچه ملامتم کنی مرا شیفته تر می گردانی

تا از آن دورم در سوز و گداز خواهم بود

و تا به لبنان نرسیده ام آب خوش از گلویم فرو نخواهد رفت

به آن سرزمین که مکان انس من است

و نور چشم هایم و یارانم و دوستانم آنجایند

در مدرسه هایش به چه دوستانی آشنا گشتم

ص: ۲۴۹

چه دوستان باوفایی به جان خودم

چه روزهای خوشی با آنها بسر آوردم

در باغ ها و در تاکستان ها

از حال دوری از وطن هیچ خبر نداشتم تا گرفتارش شدم

پیش از آن که بدانم دوری از وطن یعنی چه مبتلایش شدم

ای روزگار! تا به کی مرا به بند خواری نگه می داری

آیا نمی شود مرا از ره احسان رها کنی

سوگند می خورم که اگر امید بازگشتم نبود و این امید

هر بار که می میردم مرا با شوقش زنده نمی ساخت

از غم دوریش جان می سپردم و شگفت نیست،

زیرا سوز غم و اشتیاق بسا پیران و جوانان را کشته است

آری همسایگان و یاران هم میهن! دلم پس از

جدائیتان میان بیماری و اندوه و افسردگی در تک و تا است

هر چه زمان بگذرد همچنان پایبند می مانم

و دلبسته ی عشقتان و وفادارتان

بر عهد خویش پایدارم

و هرگز روزی آن را به فراموشی نمی سپارم

اگر بیماری ها مرا از پا در آورد یا هوش از سرم برفت

یا سوز عشق یار و دیار مرا به خاک نشاند

و اگر در فراغتان دیده ام خون گریست

آی هموطنان! ای بهترین یاران! چه کسی به شما خبر خواهد آورد!

ص :۲۵۰

او که در عراق می زیست چون قافله ای را دید روانه ی شام – و وطنش لبنان که جزئی از شام است- چنین سرود:

دلم از پی این شتران روان است

در حالی که تنم مقیم عراق است

از عجایب روزگار یکی این که آدمی

که قسمتی از وجودش رفته و قسمتی دیگر باقی است زنده می ماند

بیمار گشتم و شبم در فراق وطن

تا گشت و ظلمانی چون شب های آخر ماه

از شدت سوز دلم و از شعله ی اشیاقی

که در آن زبانه می کشد چیزی نمانده که صبر از کف بدهم

سوز غم هجران در من جا گرفته

و نمی خواهد مرا واگذارد

کاه آتش ته جانم می زند

و مرا به لب پرتگاه مرگ می کشاند

دوری، مرا تشنه می گرداند و اشک از دیده ام روان می سازد

نه اشک هایم تشنگی مرا می زداید و نه خود پایان می گیرد

مرا در بند حالی سخت گرفتار آورده

که هیچ وسیله ای بلا گردان آن نیست

خدای قهار چنین اراده فرموده است

که مردم مرا رها از بند نبینند

پیوسته از آتش سوز هجران

بر آتشکده ای بسر می برم که بر سوزم می افزاید

ص :۲۵۱

زندگی آدمی که در دریای غم بسر می برد و

بدبختی اش به گرفتاری چهار پایان می ماند چه ارزشی دارد !

آدمی که در آرزوی روزی بسر می برد

که در سایه اش رنج های گذشته را از یاد ببرد

ساقی دهر از کوزه ی هجران شرابی تلخ

به جامم ریخته که کام آدم را می گدازد

من از فرط نادانی هرگز

بخیالم نرسیده بود که دهر ساقی است

پس از دوریم از وطن جانم را چندان پر کرد

که به جان خودم چیزی نمانده قالب از آن تهی کنم

دردی که من می کشم دائی ندارد

که درمانش کند جز یکی و آن هم وصال است

قصیده «لامیه» ای دارد در نهایت استواری و شیوایی که شیخ بهائی در «کشکول» آورده است:

هر دم که برقی از ظلمت شب می زند

لشکر غمی در دلم بر می انگیزد و دردم را تشدید می نماید

آنگاه که زندگی خوشی را که سال های گذشته داشتم

بیاد می آورم، آتش سوز دلم زبانه می کشد

آن سال ها که از بد روزگار در امان بودم

و شاید آرزو در آغوش می فشردم

خدای را! چه شب ها گذراندم که در سایه اش

زندگیم شیرین تر و با صفاتر از شهد بود

ص :۲۵۲

شب ها که می دیدم چشم روزگار از من پوشیده است

و تحولات ایام در غفلت بسر می برد و مرا نمی بیند

و دنیا بر کام من است، اما دیری نپایید که

روزگار از غفلت بدر آمد و به من چشم غره رفت

و تیر خیانت بسویم پرتاب کرد

تا حالم بگردانید و خوشی هایم بر باد داد

روزهایش ریشه ام بر کند

و تیرگی آورد و خرابی پراکند

تا در امواج ناراحتی فرو رفتم

و هر چه می زدم که بدر آیم نمی توانستم

چون شب در می آید آتش اندوه در دلم شعله می کشد

و یکدم خاموش نمی شود و فکرم را به خود مشغول می دارد

چه چاره آورم که روزگارم از سر نادانی

قدر و قیمت آزادگان را نمی شناسد

از بد روزگار نگران و بر حذر بودم،

اما بر حذر بودن فایده ای نبخشید و تدبیرم بی نتیجه ماند

هوشیار با اراده آن است در یک لحظه عشرت

هرگز از تغییر وضع خویشتن را در امان نپندارد

و مغرور آن که در طول روزگار

از بد ایام ترسان نباشد

زمانه سایه ای است گسترده بر سر مردم

و ما تا به حال سایه ی پایدار ندیده ایم

ص :۲۵۳

چه مردمان را تا کنون فریفته است و به غفلت در انداخته

تا ناگهان دیده اند اجلشان در رسید

بارها دولت آزاد مردان را از سر دیوانگی

به خطر و لرزه در انداخته و سر نگون ساخته است

و با تلاش بی دریغ به تبهکاران کمک کرده

تا دولتی قوی تر از دولت ها بر پا کرده اند

چنین است خوی و سنت دنیا

از قدیم دوستداران و پشیبان فرومایگان و پست ها است

برتن آزاده لباس های بلا و گرفتاری

و بیماری و رد و رنج می پوشاند

تا شب و روز در رنجوری به سر برد

و عمر را نامرد بسر آرد و چاره ای نداشته باشد

بر تلخی پیشامدها شکیبایی ورز و در همان حال

از حملات ناجوانمردانه و ناگهانی دنیا بر حذر باش که سخت فریبکار است

در دنیا به سلاح پرهیزکاری مجهز شو

که آدمی را جز کار پسندیده سود ندهد

جان و روانت را به دقت مواظبت کن

و مگذار روانت با سرگردان ها و بی راه ها بگردد

شمشیر اراده ی قوی را بر کش و به جان تنبلی و خمودی بیافت.

تا روانت از پستی نقص و کاهش بر آید و تعالی پذیرد

برای رسیدن به عظمت و تعالی باید خود را به امواج دریای

ص: ۲۵۴

تعالی و کارهای بزرگ در اندازی نه اینکه به تر کردن تن قناعت ورزی

زیرا به نظرمن هیچ کس به قله ی عظمت نمی رسد

مگر آن که از پیچ و خم های گردن های دشوار بالا رود و در گذرد

ذلت ناپذیر و تسلیم نشدنی باش،

زیرا همت مردانه تن به ذلت و تسلیم نمی سپارد

اگر در کشوری رنج و خواری و تحقیر دیدی

بی درنگ آن را ترک کن و رخت به کشوری دیگر کش

تا در آنجا عروس آرزو به برکشی که روشن است

که با حرکت و جنبش و سیر و سفر، توان به مقصود رسید

از جایی که نتوانستی در آن خوشبخت باشی

چشم بپوش که خوشبختی؛ همواره با اندیشه و تدبیر و کار به دست نمی آید

این سرزمین که در آنیم از قدیم

هوشمندان و دانشمندان را به خاک تیره روزی نشانده است

بنابراین از مردمش تا می توانی کناره بگیر

که آرامش جان، به سراغ گوشه گیر می رود

هر گاه مردم را بیازمایی خواهی دید که بیشترشان

راه ناراست را دوست می دارند و ترجیح می دهند

اگر پیمان ببندند به آن وفا نخواهند کرد

و اگر وعده ای بدهند، احتمال انجامش کم است

برای اینکه به دیگران محبتی نمایند اراده شان سستی می نماید

اما برای پیروی هوای نفس هیچ سستی به خرج نمی دهند

در ستایش پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) و خاندان پاکش چنین سروده است:

ای بلند آوا! بر خیز بر فراز سر دوستانم

و خبرشان بده که من بر سر وعده ی خویشم

بگو: آن که در هجرانتان اندوهگین است

وقتی از نزدش آمدم مثل مرده ای در میان انجمن افتاده بود

بر پلک هایش پس از جدائیتان

سورمه ی بی خوابی کشیده بود

و از شدت تشنگی هی داد می زد:

جگرم سوخت، آخر کی جام وصالتان را به کام می ریزم

از دیار یارانم خیلی دور گشته ام

و دوریشان هر دم اخگر به جگرم می زند

نذر کرده ایم روزی را که به دیدارشان نائل گردیم

روزه بگیریم با این که بزرگترین عیدها است

جانم فدای آن یاران که روزگار به سر آمد

و من هنوز به آرزوی وصالشان نرسیده ام

از زمانه و مردمش چنان در شکوه ام

که پنداری زمانه و مردمش برای دشمنی من آفریده شده اند

اما من در برابر آن دشمنی ها چنگ به عقیده و عشقم

به فرخندگان «نشسته در آن چادر(۱) » آویخته ام

۱- ۱۳۶- ترجمه ی «اصحاب الکساء».

خاندان پیامبری و رسالت، خاندانی که مردم مشرک و بی دین را راه راست نمود.

منظورم آن پیامبر برگزید ه ای است که

از مکه همراه دین راستین برای ارشاد خلق بر انگیخته شد

و آن دانای پاک آن امام ستوده

همسر فاطمه و برادر پیامبر راهنما

و پاره ی جگر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فاطمه ی زهرا و حسن و حسین

که سرور خلقند و به واسطه ی ایشان و امام سجاد

و محمد باقر و جعفر صادق و کاظم

و رضا و محمد تقی و علی نقی

و امام عسگری و فرزندش مهدی

که هر کس ظهورش را امید برد روحش سیراب می گردد

آنگاه که دیوان محاسبه برقرار گردد

و دارائی و ثروت و اولاد سودی ندهد ، نجات توانیم یافت

ای خاندان احمد! عشقتان شیوه ی من است،

شیوه ای که از پدران و نیاکانم به ارث برده ام

این عشق آن دم که به گور درمی آیم

همدم و مایه ی آرامشم خواهد بود و شما، ذخیره ی آخرتم.

دیگر از سرودهایش شعری است که در رثای پسر دخترش – مؤلف «مدارک»- سروده و بر مزارش نوشته است:

بر بندی ضریحی گریانم که مظهر بخشندگی

و شکوه و نیکوکاری و جوانمردی گشت

دین را خورشید تابانی بود که از او نور می گرفتند

«محمد» آن برجسته خصال پاکیزه خوی

آفریدگار بر مزارش رحمت

و گل و شکوفه بارد و گرامیش دارد.

نویسنده ی «امل الآمل» این ابیات را از سروده های وی نقل کرده است:

در شگفتم از آدمی که دیده به راحتی بر هم نهاده است

در حالی که دوره ی سهمگین را در پیش دارد که در آن باطن و کارنامه ی پنهانش بر ملا خواهد گشت

اگر آدمیزاد بداند که در گور چه بر سرش خواهد آمد

از وحشت آن تمام مدت کوتاه عمرش را خون خواهد گریست

بنابراین برای رستگاری و نجات خویش بکوش که در غیر این صورت وضع دشواری برایت پیش خواهد آمد.

شعر زیبایی هم در رثای علامه شیخ محمد پسر شیخ محمد حر عاملی- متوفای ۹۸۰ه- سروده که در «امل الآمل» آمده و مطلع آن چنین است:

بجان خودم بر تو گرید بیان

چو بودی مر او را بدیع الزمان

بر کتاب« فرقد الغرباء و سراج الادباء» نوشته ی شیخ حسن عاملی حانینی(۱) تقریظی به نثر نوشته(۲) که نمودار نثر نویسی او است. می نویسد:

ص :۲۵۸

---

۱ - ۱۳۷- علامه و شاعر توانا و نویسنده ی با ابتکار شیخ جمال الدین حسن بن علی ابن احمد عاملی حانینی- منسوب به «حانین» از دهکده های جبل عامل بر سه میلی «بنت جبیل»- که نزد پدرش و جمعی از استادان از آنجمله نویسنده ی همین تقریظ، درس خواند و وی به او اجازه نامه داد، همچنین نزد مؤلف «مدارک» که از او اجازه نامه هم گرفته است، و نزد شیخ ابراهیم میسی، شیخ نعم? الله بن احمد بن خاتون، و شیخ احمد بن سلیمان. تألیفاتی پر ارزش دارد، از جمله «نظم الجمعان فی تاریخ الاکابر و الاعیان»، فرقد الغرباء و سراج الادباء، رساله ی درباره ی شفاعت، کتابی در تاریخ، رساله ای در علم نحو،

دیوان شعری در حدود هفتاد هزار بیت از آن میان قصیده ای که در رثای استادش مؤلف «مدارک» سروده است. این تقریظ را در کتاب خطی ای که متعلق به یکی از دانشمندان غیر عرب است دیدم و مؤلف «امل الآمل» به آن اشاره نموده و گفته که آن را به خط شیخ حسن صاحب تقریظ دیده است.

۲ - ۱۳۸- علامه و شاعر توانا و نویسنده ی با ابتکار شیخ جمال الدین حسن بن علی ابن احمد عاملی حانینی- منسوب به «حانین» از دهکده های جبل عامل بر سه میلی «بنت جبیل»- که نزد پدرش و جمعی از استادان از آنجمله نویسنده ی همین تقریظ، درس خواند و وی به او اجازه نامه داد، همچنین نزد مؤلف «مدارک» که از او اجازه نامه هم گرفته است، و نزد شیخ ابراهیم میسی، شیخ نعم? الله بن احمد بن خاتون، و شیخ احمد بن سلیمان. تألیفاتی پر ارزش دارد، از جمله «نظم الجمعان فی تاریخ الاکابر و الاعیان»، فرقد الغرباء و سراج الادباء، رساله ی درباره ی شفاعت، کتابی در تاریخ، رساله ای در علم نحو، دیوان شعری در حدود هفتاد هزار بیت از آن میان قصیده ای که در رثای استادش مؤلف «مدارک» سروده است. این تقریظ را در کتاب خطی ای که متعلق به یکی از دانشمندان غیر عرب است دیدم و مؤلف «امل الآمل» به آن اشاره نموده و گفته که آن را به خط شیخ حسن صاحب تقریظ دیده است.

سپاس تنها خدای یگانه راست. معانی نهفته در این صفحات را دریافتم آنچه را که جز به مهارت نتوان به حقیقتش رسید، و دیدم در جویبار عبارت هایش زیباترین مضامین ادبی روان است و در گلزار معانیش عطر فضلی شگفت آور پراکنده است، گنجینه ی فوائدش هر خردمندی را که در این فن دستی داشته باشد توانگر می سازد، و تعبیرات رمز گونه اش نشان می دهد که هنرمند سازنده اش به مرتبه ی بلند در میان نویسندگان و ادیبان رسیده است. خدای متعال به برکت پدید آرنده اش آنچه از آثار فضل مرده و از میان رفته بود احیا کند و وی را از خزانه ی بیکران نعمت و دریای پهناور و رحمتش نیکو ترین دستمزدها را ارزانی دارد.

وی به سال ۹۵۹ ه دیده به دنیا گشود و در ۱۰۱۱ ه در «جباع» در گذشت و مزارش آن جا معروف است. (۱)

ص: ۲۵۹

۱- ۱۳۹- در گورستان «جباع» بر مزارش بنائی است که زائران بدان رو می آورند و بر آن صخره ی کهنی است که به رویش نام وی و پدرش نوشته و ابیاتی که به علت فرسودگی نتوانستیم بخوانیم. در کنار این مزار، مزار سید بزرگوار سید محمد مؤلف «مدارك» است و بر آن بنائی و صخره ای که به رویش ابیاتی نوشته است که به علت فرسودگی و کهنگی خوانده نشد و شاید همان ابیات باشد که شیخ حسن مؤلف«معالم» سروده است. مایه ی تأسف بسیار است که این دو مزار چنین ویران مانده اند و از آن جز آثار اندکی باقی نیست، و این جز بدان علت نیست که در این زمانه به رجال دین و قهرمانان دانش اعتنا و توجهی نمی شود. چنانکه در «جباع» مسجد ویرانه ای هم هست منسوب به شهید ثانی که دست روزگار بر خاکش خوابانده و جز پاره سنگ هایی از آن باقی نمانده است. چه خوب بود مردم نیکو کار به تجدید بنای این آثار همت می گماشتند و این از همت چنان مردمی به دور نیست.(محمد صادق آل بحر العلوم)

از شیخ حسن بن زین الدین پسری دانشمند به جا ماند که فقیه عالیقدر شیخ فخر الدین محمد بن الحسن است. مؤلف«لؤلؤه البحرین» در وصفش می گوید: فاضلی محقق و کنجکاو و پارسا و فقیهی دریا آسا. نخست نزد پدرش و سید محمد مؤلف «مدارک» درس خواند و حدیث و علم اصول و دیگر علوم را آموخت و تألیفات ایشان را به صورت درس فرا گرفت یعنی کتاب های«منتقی» و «معالم» و «مدارک» و آن چه را آن سید عالیقدر به صورت حاشیه بر «مختصر النافع» نوشته بود. و چون این بزرگوار از دنیا رفت. وی مدتی را به مطالعه گذراند و سپس به مکه مشرف شد و آنجا با میرزا محمد استر آبادی مؤلف کتاب«رجال» دمساز گشت و از او علم حدیث آموخت. آنگاه به دیار خویش بر گشت و پس از مدتی اقامت در آن جا رهسپار عراق گشت و در کربلا به تدریس پرداخت.

دیگر بار به مکه مشرف شد و برگشت به عراق و مدتی بود تا به عللی ترک آن خطه گفت و به مکه رفت و در آنجا بود تا درگذشت.

تألیفاتی دارد که فرزند شیخ علی در «الدر المنثور» نام برده است. شرح استبصار که سه جلدش تمام شده است، حاشیه بر شرح لمعه

در دو جلد که به کتاب صلح رسیده است، حاشیه ای بر اصول معالم الدین اثر پدرش در یک جلد متوسط، حاشیه بر عبادات «من لا یحضره الفقیه»، شرح «اثنی عشریه» اثر پدرش، حاشیه بر «مختلف الشیعه»، حاشیه بر «مدارک» و این غیر از تعلیقاتی است که بر آن نوشته، حاشیه بر مطول، کتاب «روضه الخواطر و نزهه النواضر» که شامل مطالب و مسائل و اشعار خودش و دیگران و کلمات حکیمانه و دیگر چیزها است گرد آورده از کتاب های رنگارنگ، رساله ای در افتخار جوئی توانگرو بینوا، رساله ای در «تزکیه الراوی»، رساله ای در سلام نماز که در آن پس از بررسی نظر خویش را ارائه داده است، رساله ای درباره ی این که در رکعت های سوم و چهارم نماز باید سوره ی فاتحه را خواند یا سبحان الله ... گفت، و باز نموده که سبحان الله گفتن به صواب نزدیک تر است، کتابی حاوی اشعار خودش و دیگران و مکاتباتی که با معاصرانش داشته است، کتابی حاوی بیشتر اشعارش مشتمل بر اندرز و نصیحت و موعظه و مرثیه و مدیحه و مراسله ی شعری که با شعرای معاصرش داشته و جواب هایی که فرستاده اند، کتاب شرح «تهذیب الاحکام» که از آن نسخه ای داشتم، رساله ای در طهارت.

در کتاب «امل الآمل» از او تمجید شده است. از اشعارش مرثیه ای است برای سید الشهداء (علیه السلام) می گوید:

در حالی که «حسین» در کربلا شهید شده است

چگونه ممکن است عاشقان و دوستان خاندان پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) از گریه دست بردارند

نیایش مصطفی است خاتم پیامبران

آنکه از طرف خدا امین وحی بود

و پدرش برادر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) است علی

آن آیت الهی و سرور اوصیاء

و مادرش فاطمه ی زهرا جگر گوشه پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)

و برادری زبده ی اولیاء و برگزیدگان الهی

آه از این مصیبت که بر اثرش

دین به خاک ذلت و تیره روزی نشست

نمی دانم آن بنده ی دوستداری که نه می گرید

و نه دلش می سوزد چه عذر تواند آورد؟

حال آنکه می بیند پسر دختر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را

سر بریده و خون آلوده بر خاک رها کرده اند

و زنان خاندان علی اسیر و خوارند

و پدر و فرزند از دست داده اند

و علی آن بهترین خدا پرست عبادتگر اسیر است

و در بند دشمن و در رنج و عذاب

سزای خیر خواهی و ارشاد پیامبری که

زبان در ثانیش زبون است همین است؟!

پیشینیان اساس بیعت خیانت را نهادند

و آیندگان بر آن اساس بنای تبهکاری بالا بردند

تفسیر انحرافی و نادرست کردند و سنت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را تغییر دادند

دین را تباه گردانیدند و از سر کینه و بدخواهی بدعت ها بر قرار ساختند

دیگر از اشعارش مرثیه ای است که برای پسر عمه اش علامه ی بزرگ

ص: ۲۶۲

سید محمد مؤلف «مدارک»- متوفای ۱۰۰۹ ه در جباع- سروده است و پسرش در «الدر المنثور» آورده :

تا زنده ام همدم غم خواهم بود

روزها و شب های خوش را از دست داده ام

تیغ اندو، پیوند شکیبائیم ببرید

شادی ام بسر آمد و آرزویم جز مردن نیست

زندگی خوش از من دور گشت

و ابرها با من مسابقه ی گریستن گذاشتند

خواب از چشمم از آندم که شروع

به باریدن اشک کرد پرید

بیماری و بد حالی جز نفسی برایم باقی نگذاشت

که آن را هم پیشامدهای ناگوار قطع خواهد کرد

من بد حالی ایوب و غم های آدم را یک جا دارم

و سوز دلی که تنم بفرسوده است

نیش های اندیشه هایم بر دلم

آن را جریحه دار کرده جریحه ای که درمانش نمی یابم

اینک ماتم رادمردی که

دین و دانش را عزادار ساخته قلبم را می فشارد

مرد بزرگی که آقایی و فضیلتش به جائی رسید

که به فراز آسمان تعالی یافت

بردبار بخشنده ای که خورشید وجودش

گیتی را روشن ساخت

ص :۲۶۳

سید و مولائی که ماه شخصیتش تمام گشت

و به شیوه کرامات رهنمون شد

او درگذشت و شب های عشرتمان را

به سیاهی اندوه در پیچید

خورشید بر مرگش گریبان درید و زاری گرفت

و ماه چین بر پیشانی آورد و رخ در پرده کشید

کو ه ها چیزی نمانده بود که در هم بشکنند

و دریا از سر شکوه و درد خروشیدن گرفت

«معانی» تا دیدند جلگه ها و گلزارهاشان

خشکیده چه عزائی گرفتند!

«فقه» چنان نوحه می کند که دل سنگ آب می شود

و حقیقت اشک می ریزد و از بدبختی می نالد

وای بر مرگ که قدرش نشناخت

دست پیشامد قطع باد که تیر اجل به سویش افکند

خدای را! این چه مصیبت سهمگینی است

که هر غم زده ای غم و درد خویش فراموش کرد

به مرگش مشعلی را از کف دادیم

که فراراه خلق افروخته بود

پیشوایی که ابر چون دید برادر و همتایش در رحمت پراکنی به خاک آرمید گریستن گرفت و دریا خشکیدن

او براستی شمس الدین بود و ماه تمام آئین

و چشمه ای که فضل و دانایی گوارایی از آن می جوشید

ص: ۲۶۴

ملکوتیان را که تسلیت خواهد گفت بر فقدان

بزرگمردی که به تنهایی هر تنگ دستی را سر پرستی می کرد

پس از او چه کسی از یتیمان دستگیری خواهد کرد

چه کسی از زشتی بر حذر خواهد داشت

دنیا فایده ای ندارد اگر شادی نماند

و اگر گذشته باز نیاید

تا روزگار مصیبت هایی پیش می آورد که موی سر سپید می شود

هیچ کس زندگی با صفا و راحتی نخواهد دید

و تنها چیزی که برای انسان سودمند و مایه ی تسلی تواند بود

راضی بودن از حوادث قهری و حتمی ای است که بشر محکوم آن است

تولدش دوشنبه ۱۲ شعبان ۹۸۰ ه بود و در گذشتش ۱۰۳۰ه در مکه معظمه، و به هنگام مردن پنجاه سال و سه ماه داشت، و همان جا به خاک سپرده شد.

از وی دانشمندی عالیمقام به جا ماند، شیخ زین الدین بن محمد استاد مؤلف «وسائل». در «امل الآمل» درباره اش چنین می خوانیم: این استاد و پیشوای یگانه، دانشمندی پر فضل و متبحر بود و محققی کنجکاو، و موثوق، و صالح و عابد، و شاعری کار کشته، و ادیبی جامع، و حافظ علوم معقول و منقول، جلیل القدر، عظیم الشأن، که در روزگار خویش همتا نداشت. نزد پدرش و شیخ بهاء الدین عاملی، و پیشوای ما محمد امین استر آبادی و جمعی از علمای عرب و ایرانی درس خواند، در مکه اقامت گزید و همان جا در گذشت و به کنار حضرت خدیجه ی کبری دفن شد. من

ص :۲۶۵

پاره ای از کتاب های عربی و ریاضیات و حدیث و فقه و دیگر رشته ها را نزد وی خواندم. شعری دلکش و روان داشت. حاشیه ها نوشت.

دیوان شعر کوچکی دارد که من به خط خودش دیدم. از شدت احتیاط و از ترس شهرت یافتن کتابی تألیف نکرد.

در «الدر المنثور» از او تجلیل فراوان شده و شعرهای بسیاری از او آمده است. نویسنده ی «سلاف? العصر» در حقش می گوید: وی زیور پیشوایان بود و با فضل ترین شخصیت امت اسلام. خدا به او استعداد پذیرش دانش های گوناگون بخشیده بود و آوازه اش بلند گردانید. بنای پارسائیش بر پرهیزگاری نهاده بود. در صلاح و نیکروی پا بر جا بود. ادبیات زیبایش گل را از شرمساری غرق عرق می ساخت. کمالات اخلاقیش پیچیده ترین مکارم را باز می نمود و نمونه به دست می داد. او را در مکه زیارت کردم و دیدم که چهره اش از رستگاری می درخشد و عطر پاکنهادی از وجودش می پراکند. مجاورتش در مکه دیر نپائید و دست اجل او را از جوار حرم خدا به جوار رحمتش برد، و در ۱۰۶۲ه در گذشت، خدایش بیامرزد . شعری سحر انگیز دارد که عقل و هوش به شیدائی می کشاند و دم نسیم سحر را به رشک می شوراند.

برادرش در «الدر المنثور»(۱) بسیاری از اشعار وی را آورده، از آن میان قصیده ای طولانی است در رثای امام حسین (علیه السلام) که به یکصد و سی بیت می رسد بدین مطلع:

سلخت لوعتی لذیذ الرقاد و کستنی ثوب الضنا و السهاد

ص: ۲۶۶

۱- ۱۴۰- برادرش شیخ علی در «الدر المنثور» در گذشتش را سال ۱۰۶۴ و تولدش را ۱۰۰۹ ه می داند.

ورمانی دهری بسهم العناد و غرامی ما ان له من نفاد

کل یوم و لیله فی ازدیاد

شیخ زین الدین، دو پسر دانشمند دارد یکی شیخ علی که در اصفهان می زیست و از برجسته ترین فضلای عصر مؤلف«وسائل الشیعه» بود، و حاشیه ای بر «تمهید القواعد» نوشته و حاشیه ای بر فصل توحید از کتاب کافی، و اجازه نامه ای از علامه شیخ حسن بن عباس بلاغی نویسنده ی «تنقیح المقال» دارد. به تاریخ ۱۱۰۲ه. دیگری شیخ حسن که هم در اصفهان می زیست و نزد عمویش و دیگر استادان درس خواند و در «امل الآمل» از او تمجید به عمل آمده و صاحب علم و فضل و صلاح خوانده شده است. وی در سال ۱۱۰۴ ه در گذشته، و از او پسری دانشمند بر جا مانده است به نام شیخ محمد بن الشیخ حسن بن الشیخ زین الدین بن محمد بن الحسن الشهید الثانی.

شیخ زین الدین که به او اشارت رفت برادری داشت که در فضائل و دانش همتایش بود به نام شیخ علی بن محمد که در اصفهان می زیست و متولد ۱۰۱۳ه یا ۱۰۱۴ه است(۱) و متوفای ۱۱۰۳ ه در اصفهان. دانش و بلند پایگی او در علم فقه به حدی است که احتیاج به معرفی ندارد. نزد برادرش شیخ زین الدین، و شیخ نجیب الدین و سید نور الدین و شیخ محمد حرفوشی درس خواند. تألیفات گرانبها و سود مندی دارد: حاشیه ای بر «شرح لمعه» در چند جلد، شرحی بر کتاب«کافی» که فصل عقل و علم را به پایان برده، کتاب «الدر المنثور»، رساله ای در رد صوفیان به نام «السهام

۱- ۱۴۱-خود در کتاب «الدر المنثور» از تاریخ میلادش همین گونه به تردید یاد کرده است.

المـارقه من اغراض الزنـادقه»، رويه اى بر كسـانى كه آوازه خوانى را روا مى داننـد، چنـد حاشـيه بر كتـاب«معـالم» اثر جـدش، حاشـيه بر «من لا يحضره الفقيه»، كتابى در موضوعات گوناگون كه چهل هزار بيت است. شعرش بس نيكو است. ابيات زير را در رثاى برادرش شيخ زين الدين سروده است:

هان! اى نسيمى كه بر سرزمين لبنان مى گذرى

خدا نگهدارت باشد پاره اى از درد و دل هايم را همراه ببر

و ميان قوم و خويشان و هموطنانم بايست

ميان برادران و همسر و سالان و دوستانم

و سوزهاى دل و اندوه و غم هايم را

به حضورشان نثار كن و به هر كه نور ديده ام بود و مرا از ياد ببرد

به آنها بگو: آن دو برادر غريب

بزرگ ترى مرد و دومى به اسارت غم در افتاد

تنها و اندوهگين مانده است و هيچ يار غم گسارى ندارد

كه دانه ى اشكى سوزان بر حال زارش بريزد

به ديارى كه خشكيده است و به خانه هايى

كه بهترين مقيمانش را از دست داده و خالى شده است بگو:

صاحب آن درياى علم و فضل و پرهيز در گذشت

آن پايه ى خانه ى ايمان در هم شكست و بريخت

رادمردى كه خدا را در آشكار و نهان مى هراسيد

و او را از روى دانايى و عرفان مى پرستيد

قصیده ای در رثای پسر خردسالش محمد اول(۱) که در چهار سالگی مرد سروده است بدین مطلع:

عرفت اللیالی غثها و سمینها فسیان عندی سهلها و حزونها

قوافل احزان فؤادی مناخها وانهار اشجان عیونی عیونها

از شیخ علی دو فرزند عالیمقام به وجود آمد یکی شیخ حسین بن علی که فاضلی نیکرو بود و نزد پدرش درس خواند، متولد ۱۰۵۶ ه و متوفای ۱۰۷۸ه در اصفهان که در مشهد مدفون است و پدرش در «الدر المنثور» از او نام برده و ستوده است. دیگری شیخ زین الدین بن علی که نویسنده ی «امل الآمل» از او چنین یاد می کند: دانشمندی فاضل و نیکرو و از معاصران است. در اصفهان و زمان اقامت پدرش در آن سامان به دنیا آمد و نزد پدرش و دیگر استادان وقت درس خواند. علامه سید صدر در «تکمله» می نویسد: این شیخ علی پسری دیگر دارد به نام شیخ محی الدین که از علمای پرهیزگار بود و از شیخ محی الدین پسری به نام شیخ علی برجا ماند که داماد علامه سید صالح بن السید محمد بن ابراهیم شرف الدین عاملی شد و از این ازدواج فرخنده دو عالم نامدار پدید آمد:

یکی سید صدرالدین مقیم اصفهان و متوفای ۱۲۶۳ه در نجف اشرف، و دیگری سید محمد علی مقیم کاظمین که در سال ۱۲۳۷ ه به زیارت امام علی بن موسی الرضا(علیه السلام) رفت و در اصفهان بدرود زندگی گفت و جنازه اش را به نجف بردند. او جد آیت الله صدر مؤلف «تکمله» است.

ص: ۲۶۹

---

۱ - ۱۴۲- محمد اول نامیده شده تا از برادرش کوچکش محمد ثانی که او هم در خردی و هشت سالگی در گذشته متمایز باشد، در رثای دومی عمویش شیخ زین الدین ابیاتی سروده که پدرش در «الدر المنثور» نوشته است.

بنابراین، جمعی از خاندان شرف الدین – و نه همه ی آنان- از ذریه ی شهید ثانی هستند از طرف مادر. و در همین حال از ذریه ی علامه ی کبیر شیخ حر عاملی مؤلف«وسائل الشیعه»، زیرا مادر سید صالح سابق الذکر دختر شیخ حر عاملی بوده است.

گروهی از خاندان حر عاملی هم از ذریه ی شهید ثانی هستند، زیرا استاد شیخ علی بن محمد حر پدر بزرگ مؤلف«امل الآمل» دختر شیخ حسن مؤلف« معالم» را به همسری گرفته بود.

ذریه شهید ثانی همگی از خاندان حر هستند، زیرا زین الدین شهید ثانی دختر شیخ محمد بن الحسین حر- که شرح حالشان در فصل علمای شهید قرن یازدهم خواهد آمد- را به همسری داشت.

فقیه بزرگ مؤلف« مدارک» و ذریه ی وی همگی نواده های شهید ثانی اند، زیرا دختر فاضله ی شهید ثانی همسر علامه ی سادات هاشمی سید نور الدین علی بن الحسین موسوی عاملی جباعی- پدر بزرگ مؤلف « مدارک» - بود و از همین ازدواج با میمنت مؤلف «مدارک» به سال ۹۴۶ه به دنیا آمد.

بازماندگان شهید ثانی امروز در سوریه به خاندان «ظاهر» موسومند و در میانشان مردانی قابل اهمیت از لحاظ علم و ادب یافت می شود مانند شیخ سلیمان ظاهر که در «نبطیه» - قسمت پایین آن- بسر می برد و دانشمندی مصلح و شاعری توانا و ادیبی پر کار است و زندگینامه اش درخشان دارد که پرتوش را در صفحات مجله ی«العرفان» و کتابش «الذخیره» - چاپ صیدا- توان دید و همین کتاب گویا ترین شاهد است برای مقام بلندش در علم و ادب عربی. وی خدمات پر ارزشی به جامعه

مسلمانان آن سامان کرده و مجاهداتی در راه نشر فرهنگ تشیع نموده است. در محرم ۱۲۹۰ ه در «النبطیه التحتا» به دنیا آمد و بیشتر تحصیلاتش نزد علامه سید حسن یوسف عاملی- متوفای ۱۳۲۴ ه بود. از نگارشهای ارجمندش یکی تاریخ جبل عامل است و دیگری دیوان «الشعر العاملی المنسی». از اشعارش قصیده ی شیوایی است تحت عنوان «انسان در کشاکش عقل و نفس و دین» بالغ بر هفتاد بیت.

شهید ثانی برادری داشت که در علوم و فضائل همتا و همطرازش بود به نام شیخ عبدالنبی بن علی بن احمد، فقیه نیکرفتار و پارسائی، ادیب و شاعر توانایی که حدیث از برادرش شهید و از شیخ علی بن عبدالعالی میسی روایت می کند و از او پسرش علامه ی فقیه ی شیخ حسن شاگرد پسر عمویش شیخ حسن مؤلف «معالم».

ص :۲۷۱

سید دانشمند،

قاضی جهان قزوینی

سید قاضی جهان حسینی سیفی قزوینی از دانشمندان بزرگی است که از میان سادات سیفی قزوینی بر خاسته اند. او در دستگاه شاه طهماسب صفوی عزت و مقام و احترامی وافر داشت تا جایی که پس از جلال الدین محمد وزیر به سال ۹۳۰ ه وزارت دیوان اعلی به وی سپرده شد. در علوم دستی داشت، و در دولت صفوی هیچ وزیر آن مقدار کمال و هنرمندی و هوشیاری و شیواگویی که وی گرد آورده بود نیافت. پیوسته در بر آوردن نیاز نیازمندان می کوشید و تقاضای خلق اجابت می نمود و داد و حق می گسترد همه را برای رضای خدا و نه هیچ قصد دیگر. چنین می بود تا به سال ۹۶۰ه و اواخر شهریاری طهماسب، کشته شد. (۱)

ص: ۲۷۲

۱- ۱۴۳- نقل به اختصار از کتاب های ریاض العلماء ، احسن التواریخ، روض? الصفاء.

سید عزالدین حسین عاملی

سلسله نسب وی چنین است:

سید عز الدین حسین عاملی بن محمد بن الحسین بن علی بن محمد بن ابی الحسن تاج الدین بن محمد بن عبدالله بن احمد بن حمزه بن سعدالله بن حمزه بن محمد عبدالله بن محمد بن علی بن عبدالله بن محمد بن طاهر بن الحسین بن موسی بن ابراهیم بن الامام موسی بن جعفر علیهما السلام.

او از خاندانی است که ریشه به اعمال سرزمین مجد و شرف و بزرگی دوانیده و طی قرون و اعصار موقعیت مهمی داشته و به جامعه ی دانش و تقوی آراسته بوده است و ستارگان آسمانش روشنایی به هم داده و قهرمانانش پرچم افتخار دست به دست گردانده و ادوار پیاپی تاریخ خدمات درخشانی به عالم علم و ادب کرده اند که در تاریخ ثبت است. گل های این گلزار در هر گوشه و کنار سوریه و در پهنه ی عراق و در خطه ی ایران روییده

ص: ۲۷۳

و جلوه ها نموده اند. همواره در این کشورها پرچمدار دین و راستی و فضیلت بوده اند، چنانکه هیچ گاه رشته ی علم و دانایی فرو نگذاشته و از نسلی به دیگر نسل منتقل کرده اند. خاطرات و سر گذشتشان را در کتاب «بغیه الراغبین فی احوال آل شرف الدین» اثر علامه ی سادات هاشمی حجظ الاسلام سید عبدالحسین شرف الدین عاملی(۱) می توان دید.

سید عز الدین نخستین دانشمند و فقیهی است که از این خاندان شهید می شود. در «بغی? الراغبین» می خوانیم: آن مرحوم از خردمندترین مردان و بزرگ ترین شخصیت ها بود، فقیهی اصولی و محققی که به معارف الهی کاملا وارد بود و استادی که در جمیع رشته های مطالعات اسلامی دست داشت، مرد بزرگی که از هر چه خدا نمی پسندد رو برتافته و همه ی وجود و نیرو و کارش را به خدا سپرده بود. به سال ۹۰۶ ه در «جباع» دیده به دنیا گشود. نخست به درس پدر شهید ثانی می رفت، بعد به «میس» رفته و نزد شیخ بزرگوار علی بن عبدالعالی میسی درس خواند و در «کرك نوح» نزد سید حسن بن السید جعفر کرکی موسوی و شیخ شمس الدین محمد بن

---

۱ - ۱۴۴- سید عبدالحسین شرف الدین عاملی بن السید یوسف بن السید جواد بن اسماعیل بن محمد بن محمد الکبیر بن ابراهیم- ملقب به شرف الدین- بن زین العابدین ابن علی نور الدین بن نور الدین علی- معروف به ابن ابی الحسن- بن الحسین عز الدین شهید- شخصیت مورد بحث ما. وی از ارکان شیعه و از پرچمداران دین و نماینده ی جامعه ی سادات هاشمی در عصر حاضر است. شیعه براستی بایستی به شخصیت وی و به دانش سر شار و شرافت ذاتی و پارسائی و منطق بران و خدمات فکری و تبلیغاتی او ببالد و مباهات نماید. ایشان اکنون در صور از شهرهای جبل عامل- در جنوب لبنان- ساکن است و آثارش بسیار و گرانبها و بالغ برسی کتاب است. مشهور ترینش «الفصول المهم?» که در صیدا به سال ۱۳۴۷ ه به چاپ رسیده است.

مکی عاملی شامی از اساتید شهید ثانی، همچنین از محضر جمیع دیگری از فقیهان و علمای اصول استفاده برد. او معاصر شهید ثانی و داماد وی بود و شهید او را مقدم می داشت و احترام می کرد . شب نهم رجب سال **۹۶۳** ه در شهر صیدا بر اثر مسمومیت شهید شد و در «جباع» به خاک سپرده گشت.

ص: ۲۷۵

شیخ فضل الله خراسانی

از بهترین دانشمندان دوره ی شاه طهماسب صفوی، و از نیکان و پرهیزکاران که در خراسان می زیست و مستمری هایی از موقوفات آستانه در اختیار داشت. بسی پارسا و پرهیزکار بود. در مسجد جامع خراسان به نماز جماعت می ایستاد و خلقی بسیار پشت سرش نماز می خواندند تا در فتنه و یورش از بکان به آن ایالت در ۹۹۷ه شهید گشت که در جریان آن وی تنها نبود، بلکه گروه کثیری از نیکوکاران و پارسیان و خداترسان مقیم مشهد مقدس به کشتن رفتند.

در کتاب های ریاض العلماء، مستدرک، وفیات الاعلام، و تاریخ عالم آرای عباسی و دیگر کتاب ها از وی نام برده و تجلیل شده است و او را بزرگ و شریف و صالح و دانا و فاضل و متقی و زاهد و شهید خوانده اند. در یکی از کتاب های تاریخ دیدم که وی عربی ولی مقیم خراسان بوده است، لکن نمی دانم از کدامیک از کشورهای عربی است.

ص: ۲۷۶

فاجعه ی یورش ازبکان در سال ۹۹۷ه به مشهد مقدس و خطه ی خراسان بنا بنوشته ی تاریخ های معتبر و به اختصار چنین است: عبد المؤمن خان رئیس ازبکان در سال ۹۹۷ ه به خراسان حمله ور می شود و مشهد مقدس را چهار ماه محاصره می کند . مردم محاصره شده چون از پیروزی و دفع محاصره نومید می شوند و ازبکان بر آن شهر مقدس استیلا می یابند به حرم مطهر پناه می برند. خان فرمان می دهد مردم را قتل عام کنند. سادات، علما، زاهدان، پرهیزگاران، خادمان حرم، حافظان قرآن و زائران جملگی را از دم تیغ می گذارنند و به هیچ کس رحم نمی آرند حتی بر سالخورده و کودک. از هیچ بی حرمتی و زشت کاری فرو گذار نمی کنند، احترام امام (علیه السلام) و حرمت حرفش را نگاه نمی دارند و هیچ از مقامات مؤمن و حقوقش پایمال ناشده نمی گذارند. حافظان، قرآن به دست به تلاوت آیات می پردازند، اما ازبکان قرآن از دستشان ربوده آنها را کشان کشان از«دارالسیاد?» و «دار الحافظ» بیرون می آورند و در مسجد جامع به خون می کشند. از جمله کسانی که به حرم مطهر پناه می برند سید عالیمقام امیر محمد حسین است که چنگ به ضریح می آویزد، ولی آن تبهکاران دستش را به ضرب شمشیر قطع کرده و او را از حرم بیرون می کشند و می کُشند. دیگر از شهیدان دانشمند و پرهیزگار آن واقعه همین شخصیت مورد بحث ما است.

وقتی از کشتن و خونریزی فراغت پیدا می کنند دست به غارت می برند، گنجینه های حرم و جواهرات و قندیل ها و ظرف ها و بلور ها و قالی ها و هر چیز با ارزش و موقوفات قابل حمل را چپاول می کنند حتی کتاب ها و قرآن ها ی خطی را که به خط ائمه علیهم السلام بوده به یغما

ص :۲۷۷

می برند. چند صباحی بیش نمی گذرد که شاه عباس صفوی خراسان را از چنگ ازبکان بیرون می آورد و به تلافی جنایاتشان در این خطه ی پاک و غارتگریشان گوشمالی تمام می دهد و بسیاری از اموال چپاول شده را از آنها می ستاند و باز می آورد. شرح این واقعه در تواریخ عهد صفوی مانند تاریخ عالم آرای عباسی(1) آمده است.

۱- ۱۴۵ -۲۷۶-۳۹۸.

شهاب الدین تستری خراسانی ملقب به شهید ثالث

شهاب الدین عبدالله فرزند ملا محمود بن سعید، تستری خراسانی که دانشمندان و شرح حال نویسان- به استثنای شیخ بهائی(۱) - او را شـهید ثـالث خوانـده انـد از ارکان عظیم دین و دانش در دوره ی شاه طهماسب صـفوی است و به سال ۹۹۷ه در بخارا شهید گشت و جسدش را در میدان آن شهر سوزاندند.

بنوشته ی تاریخ عالم آرای عباسی، وی در «تستر» به دنیا آمد. درآغاز زندگی در شیراز به تحصیل علوم عقلی پرداخت. سپس رخت به کشورهـای عربی کشـید و نزد عـده ای از علما و فقهای جبل عامل و دیگر بلاد درس خوانـد تا علوم دینی را به پایان برد. آن گاه رو به لشکرگاه شهریار صفوی آورد و با او ملاقات کرد و قرار گذاشتند که این استاد در خراسان

۱- ۱۴۶- وی لقب شهید ثالث را به محقق کرکی- که شرح حالش را دیدیم- داده است.

بسر برد. سال ها در آن خطه به تدریس و تعلیم و هدایت و ارشاد خلق سرگرم بود همچنان نیک رفتار و و پسندیده خصال، و ستوده کردار، و در اوائل هر چند گاه یکبار از همان دیار مقدس به نصیحت و اندرز شهریار صفوی می پرداخت و مورد عنایت و احترام وی بود. تا آنکه در سال ۹۹۷ه ازبکان بر مشهد مقدس چیره گشتند و او را گرفته به ماوراء النهر بردند تا میان وی و علمای سنی آن منطقه مناظره ها ترتیب یافت که منجر به قتل وی گشت، او را به خاطره شیعی بودن و دوستی با خاندان ولایت با کارد و خنجر کشتند و جسد پاکش را در میان بخارا به آتش کشیدند.

به گفته ی «الروضه الصفویه» چون عبد المؤمن خان پسر عبدالله خان، شاه ازبکان رو به مشهد مقدس رضوی نهاد و آن شهر را به زور تصرف کرد و هر که را در آن سرزمین مقدس بود بکشت فرمان داد تا درب حرم را شکستند و هر که را در حرم پناهنده بود از دم تیغ گذراندند. ازبکان در اطراف حرم به دانشمند بزرگوار و خاتم مجتهدان عبدالله تستری دست یافتند و او را نزد عبدالمؤمن خان برده گفتند: این رئیس رافضیان است. خان او را امان داد و پیش پدرش عبدالله خان به بخارا فرستاد. چون به آن شهر رسید با علمای آنجا به بحث پرداخت، و از مقابله با او در ماندند، و به عبدالله خان گفتند: شما که در دوستی و صحت مذهبتان شک ندارید چرا به مناظره با این مرد بر می انگیزید، و هر که مخالف مذهب ما باشد چاره ای جز کشتنش نیست و باید از مباحثه و گفتگو با او دوری کرد مبادا عامه ی مردم فریب خورند و بر شورند، بر اثر آن، - رضی الله عنه- بکشتند... همچنین بنا به گفته ی وی از

مناظره با آنها خودداری نمود و با وجود این از مرگ نجات نیافت و کشته و سوزانده شد.

شهاب الدین خراسانی حدیث از شیخ ابراهیم بن الشیخ نور الدین علی بن عبد العالی میسی روایت می کند، و از او امیر سید حسین بن حیدر کرکی حدیث روایت می کند. کتابی دارد در موضوع «امامت» که به شیوه ی شیعه تألیف کرده و برای علمای ماوراء النهر فرستاده است، کتاب دیگری به نام «اربعین» در فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام.

شرح حال مفصل وی در تاریخ عالم آرای عباسی، الروضه الصفویه، روضات الجنات، و نجوم السماء، هست.

احمد هندی تهتهنی

مولی احمـد از علمای نامی شـیعه ی هند در قرن دهم است. او به دست «فولاد برلاس» از فرماندهان دوره ی اکبر شاه(۱) شهید شـد. به خاطرشـیعی بودن شـبانه او را به حیله از خانه اش بیرون آورده و ناگهانی به ضـربه ی خنجر از پا در آوردند. چند روز بعـد بر اثر زخم هایی که برداشـته بود در گـذشت، در اوائل سال ۹۹۷ه. امـا پیش از آنکه وی از دنیـا برود خـدا انتقام او را از قاتلش گرفت. اکبر شاه دسـتور داد همین فرمانـده ی نظامی را گرفته به پای فیلی بسـته در کوچه های شـهر لاهور کشاندنـد تا مرد. سه روز پیش تر از شـهادت آن رادمرد خردمند. شـیخ ابوالفضل مورخ شـهید- که از او یاد خواهیم کرد- و برادرش شیخ فیضـی بر مزار این شـهید به پاسـداری ایسـتادند مبـادا تبهکاران جسـد وی را از خاک بیرون کشـند، اما چون سـپاه اکبر شاه از لاهور روانه ی کشمیر شد اوباش تبهکار پیکر وی را از مزارش بیرون آورده آتش زدند. (۲)

۱- ۱۴۷- جلال الـدین محمد اکبر شاه که نسب به امیر تیمور گورگانی می رساند. تاریخ این خانواده ی شاهی در کتاب آئین اکبری نگارش شیخ ابوالفضل شهید- که نامش خواهد آمد- نوشته است.

۲- ۱۴۸- به نقل از نامه ی دانشوران اثر مورخ بزرگ میرزا علیخان امین الدوله ی وزیر.

علمای شیعه قرن یازدهم

اشاره

ص: ۲۸۳

قاضی نورالله مرعشی

نسب وی بدین ترتیب است:

سید ضیاء الدین القاضی نور الله بن السید شریف بن نورالله بن محمد شاه بن مبارزالدین منده بن الحسین بن نجم الدین محمود بن احمد ابن الحسین بن محمد بن ابی المفاخر بن علی بن احمد بن ابی طالب بن ابراهیم بن یحیی بن الحسین بن محمد بن ابی علی بن حمزه بن علی بن حمزه بن علی المرعش بن عبدالله بن محمد- ملقب به سیاق- بن الحسن بن الحسین الاصغر بن الامام علی زین العابدین بن الامام الحسین بن امیر المؤمنین علی علیهم السلام.

قاضی نورالله تستری مرعشی مؤلف کتاب های معروف «احقاق الحق» و «مجالس المؤمنین» است. در ۹۵۶ه به دنیا آمد و در ۱۰۱۹ شهید شد. تاریخ شهادتش در این عبارت فارسی تضمین شده است: سید نورالله شهید شد.

ص: ۲۸۵

مشعل دین بود و دریای دانش، پرچمدار تشیع بود و شمشیر آخته و زبان شیوایش. مبلغ توانا و دلیری که خدا برای رهبری و ارشاد خلق برانگیخته بود و چندان به جهاد پیگیر و سر سختانه اش ادامه داد تا جان در راهش بباخت و خونش سرزمین هند را گلگون ساخت. او در آن خطه به جنبشی دامنه دار دست زد و به برقراری نظم و احکام اسلام همت گماشت و جهل سیاهی را که مردم آن سامان را آلوده بود بزدود و نور معرفت پراکند تا از غفلت و گمراهی بدر آمدند و چهره ی حقیقی اسلام را در مبادی و شیوه ی تشیع بدیدند. شاید وی از نخستین مبلغان بزرگی باشد که در هند به نشر و توضیح تشیع و عشق پاک به خاندان رسالت برخاسته اند. در کتاب های امل الآمل، ریاض العلماء، روضات الجنات، اجازه نامه ی بزرگ متعلق به نوه ی سید جزائری، نجوم السماء، مستدرک، الحصون المنیعه، و دیگر فرهنگهای رجال تمجید های بسیار از او به عمل آمده است.

وی از علمای عظیم الشأن دوره ی صفوی به شمار می آید و معاصر شیخ بهائی است. در «تستر» شاگرد مولی عبدالوحید تستری بوده است. از اساتید دیگرش اطلاعی نداریم. از آثار گرانبهایش همین قدر توان فهمید که دریای علمی بوده است و نابغه ای زبر دست در تمام رشته های علمی.

فهرست کتابهایش را ملاحظه کنید: (۱)

۱-احقاق الحق که باعث قتلش شد. کتاب بزرگی است که گوهر دانایی و خرد و هوش از آن می جوشد و بر می ریزد. ردی را که قاضی فضل بن روزبهان بر علامه ی حلی در کتاب «نهج الحق و کشف الصدق» نوشته به باد حمله ی انتقادی گرفته است و با بیانی شیوا و همه کس فهم

۱- ۱۴۹- به نقل از ریاض العلماء نوشته ی محقق توانا میرزا عبدالله تبریزی افندی.

حرف هایش را رد منطقی نموده است. ۲- مجالس المؤمنین، شرح حال رجال نامدار شیعه از دانشمندان، پادشاهان، شاعران، و عارفان. ۳- شرح حال دعای صباح و مساء متعلق به علی (علیه السلام)، به زبان فارسی. ۴- النظر السلیم۵- انس الوحید در تفسیر آیه ی عدل و توحید ۶- خیرات الحسان۷- شرح مبحث حدوث عالم از انموذج دوانی ۸- شرح الجواهر ۹- حاشیه بر مبحث اعراض کتاب «شرح التجرید» ۱۰- نورالعین ۱۱- حاشیه بر حاشیه ی تهذیب المنطق اثر جلال دوانی ۱۲- ذکر الالقمی ۱۳- شرح بر اثبات الواجب قدیم اثر جلال دوانی ۱۴- کشف العوار ۱۵- حاشیه بر اثبات الواجب جدید اثر جلال دوانی ۱۶- دافعه الشقاق ۱۷- رساله فی ان الوجود لا مسئله له (به همین صورت نوشته است) ۱۸- نهایه الاقدام ۱۹- رساله در اثبات تشیع سید محمد نور بخش ۲۰- دفع القدر ۲۱- رساله در رد مقدمات ترجمه کتاب «الصواعق المحرقه» ۲۲- حل العقال ۲۳- حاشیه ی بحث عذاب قبر از کتاب «شرح القواعد» ۲۴- البحر الغزیز ۲۵- رساله در رد رساله ای که برای اثبات صحت ایمان فرعون نوشته اند ۲۶- عده الامراء۲۷- حاشیه علی شرح خطبه المواقف ۲۸- تحفه العقول ۲۹- شرحی بر رباعی شیخ ابوسعید ابی الخیر ۳۰- موائد الانعام ۳۱ — رساله در رد شبهه ی تحقیق علم الهی ۳۲- حاشیه علی رساله ۳۳- رساله فی المسح علی الرحلین و غسلهما ۳۴- اجوبظ فاخره ۳۵- الصوارم المهرقه فی نقد «الصواعق المحرقه» ۳۶- عشره کامله ۳۷- حاشیه بر شرح الشمسیه در منطق ۳۸- سبعه سیاره ۳۹- حاشیه بر شرح تهذیب الاصول ۴۰- رساله فی الادعیه ۴۱- حاشیه بر جواهر شرح التجرید ۴۲- الرساله الجلالیه ۴۳- رساله فی الاسطر لاب ۴۴- دیوان القصائد ۴۵- حاشیه بر

شرح الهدایه در حکمت ۴۶- سحاب المطر ۴۷- ردی بر حاشیه ی چلبی بر شرح تجرید اثر اصفهانی ۴۸- کتابی حاوی نگارشاتش ۴۹- رساله ای به زبان فارسی ۵۰- شرحی بر تهذیب الحدیث ۵۱- حاشیه ای بر تفسیر بیضاوی ۵۲- حاشیه ای دیگر بر تفسیر بیضاوی ۵۳- حاشیه ای بر کتاب مطول ۵۴- حاشیه ای بر الهیات شرح التجرید ۵۵- حاشیه ای بر حاشیه ی قدیم ۵۶- حاشیه ای بر حاشیه ی شرح تجرید ۵۷- تفسیر آیه ی «رؤیا» ۵۸- حاشیه ای بر شرح چغمینی ۵۹- حاشیه بر «قواعد» علامه ۶۰- حاشیه بر « مختلف» علامه ۶۱- اللمعه فی صلوه الجمعه ۶۲- تفسیر آیه ی« انما المشرکون نجس ...» ۶۳- رساله فی بحث التجدید ۶۴- رساله فی بیان انواع کم ۶۵- رساله فی امر العصمه ۶۶- جواب اسئله السید حسن ۶۷- رساله فی رد الشیطان ۶۸- حاشیه بر تحریر اقلیدس ۶۹- شرح خطبه ی عضدی قزوینی ۷۰- رساله فی رد ایرادات ۷۱- حاشیه ای بر حاشیه ی خطائی ۷۲- گوهر شاهوار (به فارسی) ۷۳- رساله فی نجاسه الخمر ۷۴- رساله فی مسئله الفاره ۷۵- رساله فی غسل الجمعه ۷۶- رساله شرح مختصر العضدی ۷۷- رساله فی رکنیه السجدتین ۷۸- رساله فی تعریف الماضی ۷۹- مصائب النواصب ۸۰- رساله فی مسئله لبس الحریر ۸۱- رساله ی گل و سنبل ۸۲- تراجم و ضاعی الحدیث ۸۳- رساله الانموذج ۸۴- حاشیه علی« الخلاصه»(که ممکن است کتاب رجال علامه باشد یا خلاصه الحساب شیخ بهائی) ۸۵- مجموعه ای که شبیه دایره المعارف است و نویسنده ی «ریاض العلماء» آن را به خط وی دیده است. ۸۶- حاشیه ی قدیم ۸۷- حاشیه بر شرح جامی بر کافیه ی ابن حاجب ۸۸- دیوان شعر ۸۹- حاشیه بر تحقیق کلام بدخشی.

ص :۲۸۸

۹۰- «النور الانور فی مسأله القضاء و القدر»، یکی از هندیهای معاصرش ردیه ای بر رساله ی «استقصاء النظر» اثر علامه ی حلی نوشته بود، وی این را در رد آن ردیه نگاشت.

۹۱- حاشیه ای بر تهذیب (که تهذیب شیخ طوسی باشد یا تهذیب علامه)

۹۲- رد ما الف تلمیذ ابن همام فی اقتداء الجمعه بالشفعویه (که ممکن است کلمه ی اخیر به معنی الشافعیه آمده باشد)

۹۳- رساله ای درباره ی گفته ی علامه ی حلی در آخر فصل «شهادت» از کتاب «قواعد» وی بدین عبادت: « اذا زاد الشاهد فی شهادته او نقص قبل حکم»

۹۴- رساله در تفسیر فرمایش الهی «فمن یرد الله ان یهدیه یشرح صدره الاسلام» که در آن سخن نیشابوری را در تفسیرش رد می نماید.

۹۵- رساله ای در رد آنچه بعضی نوشته و پیامبران (علیه السلام) را غیر معصوم دانسته اند.

۹۶- شرحی بر حاشیه ی تشکیک که از حمله ی حواشی قدیم است.

۹۷- رساله ای در رد رساله ی کاشی (شاید رساله ای بوده باشد که یکی از علمای سنی کاشانی در رد شیعه نوشته است) وی در عهد شهریاری اکبر شاه به هند رفت و فضل و کاردانی او اکبر شاه را به شگفت آورد تا مقام قضاوت را به وی پیشنهاد نموده او را قاضی القضاه کشور ساخت. سید نورالله آن مقام بلند را بدین شرط پذیرفت که در کار قضاه بنابراجتهاد خویش رأی دهد و عمل نماید منتهی از دائره ی مذاهب چهار گانه ی سنت بیرون نرود. البته او جز طبق استنباط و اجتهاد خویش رأی نمی داد زیرا به

مسدود بودن باب اجتهاد عقیده نداشت و خود از بزرگترین مجتهدان و دارای استعداد استنباط و صاحب رأی بود، فقط برای این که در آن شرایط و محیط اختلافی و تشتتی پیش نیاید و ظواهر امور حفظ شود رضایت داد تا در محدوده ی مذاهب چهارگانه عمل نماید، ولی در عمل به رأی خویش که آن را با آنچه در یکی از مذاهب چهار گانه می یافت تطابق می داد. بدین ترتیب، کارش استوار گشت و جریان قضاوتش برقرار بود تا آن شهریار در گذشت و پسرش جهانگیر شاه به مقام پدر نشست. بدخواهان بنای سخن چینی و گزارشات مغرضانه را گذاشتند تا موقعیت سید را نزد شاه تازه بلرزانند، و گفتند که او به یک مذهب پایبند نمی ماند. جواب بداد که وی این ناپایبندی به یک مذهب و عمل کردن در حدود چهار مذهب را آن روز که منصب قضا را عهده دار گشته شرط کرده است، و این دلیل شیعه بودن وی نتواند شد.

بداندیشان حیله ای ترتیب دادند تا شیعه بودنش را ثابت نموده حکم قتلش را از شاه بگیرند. پس کسی را نزدش به شاگردی فرستادند تا راز وی را کشف و بر ملاـ نماید. شاگرد تا مدتی به کارش ادامه داد و ملازم وی بود تا پی برد کتابی به نام «مجالس المؤمنین» دارد، پس آن را با اصرار از وی بگرفت و نسخه ای از رویش برداشت و به همدستانش نمود تا به شاه گزارش کردند. هر روز گزارشی به شاه می دادند تا وجهه ی او را خراب کنند و سرانجام شاه را بر او به خشم آوردند و به دروغ و افترا چنین نمودند که مستوجب حد است و باید ضربه ای چند تازیانه بخورد. شاه به آنها اجازه داد تا تعداد معینی تازیانه بر او بزنند. علمای زشتکار بر او چندان تازیانه زدند که شهید گشت در راه تشیع، به راه فضیلت در

«اکبرآباد» از شهرهای معتبر هند. نیز آورده اند که آن بدخواهان کینه ورز او را در راه عریان ساخته با چوب های شاخه دار چندان زدند تا گوشت های تنش پاره پاره گشت و خونش بریخت و به نیایش پیامبر امین (صلی الله علیه و آله و سلم) پیوست گلگون بدن مزارش در اکبر آباد هند از زیارتگاههای معروف است که بدان تبرک می جویند و در سال های اخیر تجدید بنا شده است. شعری زیبا و دل انگیز دارد و به شیوه ی شاعران پارسی «نوری» تخلص می ورزد. در رد قصیده سید حسن غزنوی به فارسی چنین می سراید:

شکر خدا که نور الهی است رهبرم

و زنار شوق اوست فروزنده گوهرم

اندر حسب خلاصه ی معنی و صورتم

واندر نسب سلاله ی زهرا و حیدرم

دارای دهر، سبط رسولم پدر بود

بانوی شهر دختر کسری مادرم

هان ای فلک چون این پدرانم یکی بیار

یا سر به بندگی نه و از آذری برم

شکر خدا چون حسن غزنوی نی ام

یعنی نه عاق والد و نه ننگ مادرم

با دم زبان بریده چون آن ناخلف اگر

مدح مخالفان علی بر زبان برم

داند جهان که او بدروغش گواه ساخت

در آنکه گفت قره ی عین پیمبرم

شایسته نیست آن هم از آن ناخلف که گفت

شایسته میوه ی دل زهرا و حیدرم

فرزند را که طبع پدر در نهاد نیست

پاکی ذیل مادر او نیست باورم

ابیات زیر دو نمونه ی دیگر از شعر او است:

عشق تو نهالی است که خاری ثمر اوست

من خاری از آن بادیه ام کاین شجر او است

بر مائده ی عشق اگر روزه گشائی

هشدار که صد گونه بلا ماحضر اوست

وه کاین شب هجران تو بر ما چه دراز است

گوئی که مگر صبح قیامت سحر اوست

فرهاد صفت این همه جان کندن «نوری»

در کوه ملامت بهوای کمر اوست

*

ای در سر زلف تو صد فتنه به خواب اندر

در شرع محبت زان فضل است تیمم را

کز دامن پاکان هست گردی بتراب اندر

«مرعشی» منسوب به «مرعش» است. یاقوت در «معجم البلدان» می نویسد: مرعش شهری است در مرز شام و سرزمین روم (یعنی ترکیه) که دو دیوار و یک خندق دارد و در وسط آن قلعه ای است با دیواره ای که «مروانی» می خوانند چون مروان بن محمد معروف به «مروان حمار» آن را ساخته است و بعدها هارون الرشید دیگر قسمت های شهر را بنا

ص :۲۹۲

کرده است و در آن محله ای است به نـام «هارونیه» ... راجع به این شـهر در این زمان اطلاعی یافته ام که از آن خوشم آمـده و در این جا می نگارم و آن این است که سلطان قلج ارسلان بن سلجوقی آشپزی داشت به نام ابراهیم که از نوجوانی سالها به او خـدمت می کرد و فعـال بـود و مورد احـترامش. روزی او را که داشت سـفره می گسـترد دیـد جـامه ای آراسـته بر تن کرده و کمربندی بسـته است، به او گفت: ابراهیم! تا پایت به لب گور برسد تو آشپز خواهی بود! گفت: این بدست شـهریار است. شاه رو به وزیرش کرد گفت: فرمـان حکومت مرعش را برایش بنویس، و قاضـی و شـهود را احضار کن تا گواه باشـند که من آن شهر را بـه تصـرف او و بازمانـدگانش می دهم. وزیر آن را تربیت داد. ابراهیم رفته آن شـهر را تحویـل گرفت و در آن مـدتی بزیست، بعـد به بیماری سـختی مبتلا شد و برای معالجه به حلب آمد و در این شـهر بمرد و حکومت بر آن شـهر پس از وی به پسرش رسید، و تا امروز به دست ایشان است.

ممکن است « مرعشـی» به عنوان نسبت به آن شهرک شام بکار رود یا نسبت به سید علی ملقب به «المرعش» نواده ی امام زین العابدین علیه السـلام. و هر که چنین نسـبتی دارد و او را «مرعشـی» می خوانند سـید علوی است. شخصیت مورد بحث ما همین نسـبت را دارد. گـاه نیز معلـوم نیست که منسوب به کـدامیک است . مردان این خانـدان عـالی مقـام که به سـید علی المرعش منسوبند چهار شاخه اند:

۱–سادات مرعشی مازندران

۲–شادات مرعشی تستر.

۳–سادات مرعشی اصفهان

۴-سادات مرعشی قزوین، که سید عالی قدر پدر قاضی نور الله از جمله ی ایشان است و از علمای بزرگ و صاحب تألیفات است و در کتاب هایش گاه از تألیفات همین فرزند شهیدش نقل می کند. خدا هر دوشان را قرین رحمت بدارد.

دیگر از سادات مرعشی، سید ابو محمد الحسن بن حمزه بن علی المرعش است. از علمای عالی مقام شیعه در قرن چهارم، متوفای ۳۵۸ ه و نویسنده ی کتاب «الغیبه». علامه ی پارسا سید محمد بن حمزه ی حسینی که حدیث از ابو عبدالله حسین بن بابویه برادر شیخ صدوق روایت می کند و از او شیخ بزرگوار ابراهیم بن ابی نصر جرجانی. دیگر، علامه سید سلطان حسین بن محمد بن محمود حسینی آملی اصفهانی مشهور به العلماء که در ۱۰۶۴ ه در مازندران در گذشت و جنازه اش را به نجف اشرف بردند و کتاب های سودمند بسیار دارد. سید بدرالدین الحسن بن ابی الرضا عبدالله بن الحسین بن علی. فقیه عالی قدر سید میر محمد حسین شهرستانی حائری. سید رضی الدین ابو عبدالله الحسین بن ابی الرضا حسینی فقیه نیکرو. سید شمس الدین ابو محمد الحسن بن علی حسینی معروف همدانی و مقیم خوارزم. سید ضیاء الدین ابو الرضا فضل بن الحسین بن ابی الرضا عبدالله بن الحسین فقیه و واعظ نیکرو. علامه سید منتهی بن الحسین بن علی حسینی دانشمند زاهد. سید عزالدین حسین بن المنتهی- نامبرده- بن الحسین فقیه نیک رفتار. سید کمال الدین المرتضی بن المنتهی- نامبرده- دانشمندی که در فن مناظره استاد بود و خطیبی توانا و بر کتاب«الذریعه» شرحی نگاشته است. سید عماد الدین الرضی بن المرتضی بن المنتهی. سید ابوالرضا عبدالله بن الحسین بن علی حسینی دانشمندی پارسا که از میان شرح حال

نویسـان فقـط مؤلف «ایجـاز المقـال» او را شهیددانسـته است. سـید تاج الـدین المنتهی بن المرتضـی- که نامش بارها آمـد- از برجسـته ترین علمای عصـرش که مناظره های اصولی با سدید الدین محمود حمصـی داشـته است. سید احمد بن ابی محمد بن المنتهی حسـینی عالم نیکخو. سـید رضا بن امیر کیا حسـینی دانشـمند زاهدی که تحصیلاتش نزد فقیه عالیقدر شیخ امیر کیا بن اللجیم و علامه شـیخ عبـد الجبار رازی (۱)بود. سـید قوام الـدین علی بن سـیف النبی بن المنتهی از علمای پاک و صالح. سـید نظام الدین محمد بن سـیف النبی المنتهی مرد و خوشرفتار و دیندار. سید مجد الدین محمد بن الحسن حسینی دانشمند نیکخو. سید احمد بن الحسن حسـینی مقیم جبل. سـید جلال الدین محمد بن حیدر بن مرعش حسینی از علمای دوره ی شاه طهماسب صفوی.

همه ی این مردان در شـمار علمـای برجسـته ی شـیعه و رجـال آننـد، و شـرح حالشان را در کتاب های «فهرست» شـیخ منتخب الـدین، جـامع ألاـقوال، ایجـاز المقال، امل الامل، اللؤلؤه، ریاض العلماء، روضات الجنات، مسـتدرک وفیات الاعلام، و غیر آن توان دید.

ص :۲۹۵

۱- ۱۵۰- شـیخ عبدالجبار بن عبدالله بن علی مقری فقیه شیعه در ری که عده ی زیادی از علمای عصرش شاگردی او کرده اند و خود از شـاگردان شـیخ طوسـی – متوفای ۴۶۰ه در هفتـاد و پنـج سـالگی- بود و نزد او دو اسـتاد نـامی شـیخ حمزه ی سالار دیلمی- متوفای ۴۴۸ ه یا ۴۶۳ ه در «خسرو شاه» از توابع تبریز- و شیخ عبد العزیز بن البراج – متوفای ۴۸۱ ه- درس خواند.

علامه امیر زین العابدین حسینی کاشانی

زین العابـدین بن نور الـدین بن مراد بن علی بن مرتضـی حسـینی کاشـانی که در مکه می زیست و همـان جـا به شـهادت نائل گشت. از چشم و چراغ های شـیعه است و در ردیف شـهیدان بزرگش. بردانش سـرشار و فقه گرانبار و شـرافت نسبی و شکوه اجـدادی خویش افتخاری جدیـد بیفزود و آن بر پا کردن یکی از بزرگترین جلوه های اسـلام و تحکیم بلند پایه ترین بنائی که دین پـاک ما می شـناسد یعنی تعمیر خانه ی کعبه بود، و شـرحش خواهـد آمـد. آوازه ی این افتخار در پیچیـد، و همچنان نور فضل و دانشـش می تابیـد و در راه علم پیش می رفت و بر عظمت مقام خویش می افزود تا عده ای بر او حسد برده و از عشـق پاکش به خاندان نبوت(صـلی الله علیه و آله و سـلم) کینه به دل گرفته دشـمنی ورزیدند تا سرانجام او را به خاطر شیعه بودن و در منطقه ی امام و حرم خدا شهید کردند.

در مقبره ای که خود از پیش ساخته بود نزدیک مزار مولی محمد

ص: ۲۹۶

امین استر آبادی- دانشمند علم و رجال- و شیخ محمد نواده ی شهید ثانی دفن شد.

علم حدیث از مولی محمد امین استر آبادی آموخت و از وی حدیث روایت می کند و سید شهید محمد مؤمن پسر دوست محمد- که از او یاد خواهیم کرد- و به واسطه ی این شخص علامه ی مجلسی از او حدیث روایت می کند. در ریاض العلماء مستدرک، نجوم السماء و دارالسلام شرح حال های کاملی از او نوشته است و از به عنوان شهید راه دوستی خاندان پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) یاد می شود.

اما داستان شرکت وی در تعمیر و تجدید بنای خانه ی کعبه. در کتاب «سلافه العصر» در شرح حال فضل بن عبدالله طبری آمده است که صبح چهارشنبه ۱۹ شعبان سال ۱۰۳۹ه بر فراز مکه و اطرافش ابرهائی عجیب و بی سابقه متراکم گشت و همچنان ماند تا ظهر، آنگاه رعد و برقی در گرفت و بارانی سیل آسا ریخت که دو ساعت و چند دقیقه به طول انجامید، و سیل سرازیر گشت و به مسجد الحرام در آمد و تا دوذراع و ربع بالای در کعبه را فرا گرفت. در جریانش کودکان و زنان و مردان به هلاکت رسیدند، سپس باران تا نیمه شبان ادامه یافت، و نزدیک غروب روز پنجشنبه ۲۰ شعبان دو دیواره ی شرقی و شامی خانه ی کعبه فرو ریخت و به قدر نیمی از آن ویران شد. پس از این سیل چیزی شبیه و بای مصری در میان اهالی مکه پیدا شد.

در«خلاصه الاثر فی اعیان القرن الحادی عشر» در شرح حال سلطان مراد عثمانی(۱) چنین نوشته است: در زمان او سیل عظیم معروف در مکه

۱- ۱۵۱- سلطان مراد چهارم پسر سلطان احمد اول که به سال ۱۰۳۲ پس از خلع سلطان مصطفی از سلطنت بر تخت نشست و در ۱۰۴۹ ه مرد.

به سال ۱۰۳۹ه رویداد و مسجد الحرام آمد و اطراف کعبه را فراگرفت و تاریخش چنین تضمین شده است: رقی الی قفل بیت الله.

بر اثر آن خانه کعبه فرو ریخت و مردم درباره ی آن عبارت تاریخی و شعر ساختند. در سال ۱۰۴۰ه خانه ی کعبه تجدید بنا شد و از جمله عبارتهای تاریخی که درباره ی آن پرداختند یکی این است که«رفع الله قواعد البیت». افتخار تجدید بنای کعبه نصیب سلطان مراد گشت. در تاریخ تعمیرات کعبه چنین سروده اند:

کعبه ی رخشان را ده نفر تجدید بنا کرده اند

که نام و مقامشان را بنا به گفته ی اشخاص مورد اعتماد می آورم

فرشتگان خدای رحمان، آدم، فرزندش،

آنگاه ابراهیم خلیل سپس عمالقه

بعد«جرهم» پس از آن «قصی» که قرشی است

همچنین ابن زبیر، و به دنبالش حجاج (بن یوسف)

یکی آن ابیات را چنین تکمیل کرده است:

و آخرینشان از عثمانیان و ماه تابانشان

« مراد» که خدا نیکبختش بدارد

و دیگری با این بیت تکمیل کرده است:

و پس از آنها از عثمانیان«مراد» بنا کرد

که خدا او را از هر پیشامد ناگوار مصون دارد

چهار سال پس از اتمام کار ساختمان کعبه در پشت بام آن رخنه ای پدید گشت. امیر مکه و متولی حرم آن به وزیر مصر گزارش دادند و او به عرض سلطان مراد رسانید و فرمان آمد که به انجام رسانند. وزیر مصر

این خـدمت را به عهـده ی امیر رضوان فقـاری گـذاشت که قبلاًـ نیز عهـده دار همین کـار بود، و یوسف معمار را که مهنـدس تجدیـد بناهای سابق بود به معاونت وی گـذاشت. این دو در موسم حج سال ۱۰۴۴ه به مکه رسـیدند. در دهه ی آخر ذیحجه، مردم را در نمازگاه شـریف زید بن محسن گرد آوردند و او و قاضـی مکه شیخ احمد بکری و قاضی مدینه مولی حنفی و امیر رضوان و دیگران که از علمـا و اعیان و معاریف بودنـد حضور یافتنـد. آنگاه سوره ی فتـح را خوانـدن گرفتنـد و چون به پایان بردند بپراکندند، سپس در محرم ۱۰۴۵ ه امیر رضوان شـروع کرد به تهیه ریگ برای مسجد و آن را با ریگ فرش کرد. در ۱۷ ربیع الاول رسیدند به در کعبه.

پرده دار آن در بگشود تـا آن را از جا بر کندنـد و به جایش دری چوبین کار گذاشـتند که هیـچ زیور بر آن نبود و تنها پارچه ای سفید و پنبه ای می پوشاندش. سه شنبه ۱۹ همان ماه نقره ای را که بر آن در برکنده بود بکشیدند همه اش به استثنای آنچه بر آن نصب بود یکصـد و چهل و چهار رطل در آمد و آنچه بر در نصب بود هیجده رطل. آنگاه به تهیه دری تازه پرداختند و بساختند و زیورهای در سابق را بر آن کار گذاشـتند و نام سـلطان مراد بر آن نوشتند و بر دوش کارگران نهاده آوردند و مردم پیشاپیش آن روان بودنـد تا رسـیدند به «حطیم» که شـریف زیـد بن محسن در آن نشسـته بود و عـده ای را خلعت داد از جمله همان عمر که نامبردیم و امیر رضوان و گشاینده ی در، و کارگزان را. سـپس دو لنگه ی در را به درون کعبه بردند و شریف و امیرو جمعی از اعیان به درون کعبه رفتند و به پشت بام ایستادند به نظارت.

بالاخره جمعیت بپراکندند و امیر پس از پراکندن مردم شروع

کرد به کار گذاشتن در، و غروب همان روز بیستم رمضان از آن بپرداخت. بعد در موسم حج همان سال، درب قدیمی را با خود به مصر برد و وزیر مصر آن را تحویل گرفته نزد سلطان مراد عثمانی فرستاد.

چگونگی بنای کعبه و عملیات مقدماتی آن را علامه ی نوری در کتاب«دارالسلام» آورده است با نقل به اختصار از رساله ای که خود علامه سید زین العابدین در همین باره نوشته به نام«مفرحه الانام فی تأسیس بیت الله الحرام». می نویسد: چهارشنبه ۱۹ شعبان سال ۱۰۳۹ ه سیل عظیمی از درهای مسجد الحرام وارد شد و آن را فراگرفت و رسید به کعبه و بالا رفت به اندازه ی یک قد و دو انگشت چسبیده. بر اثر آن در مکه ی معظمه چهار هزار و دو نفر به هلاکت رسیدند و سی کودک که در مسجد الحرام بودند. روز پنج شنبه تمام دیوار عرض خانه که ناودان در آن قرار دارد فرو ریخت و از دیوار طولی ای که مستجار در آن قرار دارد تقریباً نیمه اش فرو ریخت. من با شریف درباره ی تجدید بنای کعبه به مذاکره پرداختم و گفتم که این کار باید به خرج مردم مؤمن نیکوکار صورت گیرد و به دست ایشان، ولی به صورت ظاهر به اسم سلطان عثمانی باشد، او هم پذیرفت. اما بعد عده ای او را ترساندند تا منصرف گشت. من در آن ایام به درگاه خدا دعا و زاری می کردم و التماس که مرا از سعادت شرکت در آن خدمت عظیم محروم نگرداند. در همان اوقات بنده ی خدایی در خواب دید که جنازه ی سید الشهدا جلو کعبه نهاده است و پیامبر خاتم(صلی الله علیه و آله و سلم) همراه پیامبران(صلی الله علیه و آله و سلم) بر او نماز می خواند و آنگاه به من می فرماید: این تابوت را بردار و در اندرون کعبه دفن کن. چون خوابش را برایم تعریف

کرد چنین تعبیرش نمودم که امام را فقط امام باید دفن کند و وظیفه ی پر افتخار دفن امام حسین(علیه السلام) را امام زین العابدین(علیه السلام) انجام داد، بنابراین آن اشاره به این معنا است که گذاشتن سنگ اساسی خانه ی کعبه که از اختصاصات حضرتش می باشد به عهده ی من واگذار شده است. دلم از آن آرام گرفت و اطمینان یافتم که افتخار آن کار عظیم از کفم بدر نخواهد رفت.

روز سه شنبه سوم جمادی الاخر سال ۱۰۴۰ ه شروع کردند به ریختن باقی مانده کعبه، و من همراه کارگران مشغول کار بودم. از الطاف شگفت آور خداوند متعال این که همه شان از ناظر و مباشری که از طرف سلطان عثمانی بودند تا دیگران همه مرید من شده بودند به طوری که هر چه در مورد کار کعبه به آنان می گفتم سر نمی پیچیدند، تا آنکه همه ی خانه را فرو ریختند جز رکنی که حجر الاسود در آن است. سنگ روئین و سنگ زیرین آن را دست نزدند. و گفتم باید نگذاریم کسی پا روی آن بگذارد. بر اثر گفته ام از چوب چیزی ساخته برویش نهادند. شب یک شنبه بیست و دوم همان ماه تصمیم گرفته شد که فردا صبحش سنگ اساسی کار گذاشته شود. من آن شب به درگاه خدا التماس کردم و تمنا نمودم که بگذارد سنگ اساسی کعبه به دست من نهاده شود، و می اندیشیدم که با وجود شریف و در حضور او و بزرگتر حرم و قاضی و نماینده دولت عثمانی و علمای مکه و خادمان کعبه من با این ناتوانی ام چگونه می توانم چنین کاری کنم.

سحرگاه غسل کردم و به مسجد الحرام در آمدم. پس از نماز صبح از قضای الهی و از کرامات ائمه (علیه السلام) جز مباشر و تنی چند از کارگران هیچ کس نیامد. وقتی مباشر چشمش به من افتاد گفت: ای سید بزرگوار! ای

زین العابـدین! سوره الحمد را بخوان. من آن را خوانده بعد دعای «سـریع الاجابت» نامیده می شود و در «کافی» هست خواندم و و اولش این است که اللهم انی اسئلک باسـمک العظیم الاعظم... و نام حضـرت حج? را به دعا بردم، و سنگ مبارک رکن غربی را بر گرفتـم و محمـد حسـین ابرقـوئی که از نیکـان است اولین طـاس سـاروج را به دسـتم داد تـا در زوایه ی رکن غربی ریختم و صافش کردم و گفتم بسم الله الرحمن الرحیم و سـنگ را به رویش نهادم در همان جا که ابراهیم (علیه السلام) نهاده و بنیان کرده بود. روز نهم رجب، رسـیدند به آن سـنگ. من شـخصاً به اندازه ی سه ذرع از سمت ارتفاع در سراسر قسمتی که نـاودان در آن است بکار پرداختم، و خـدا را سپاس می برم بر این توفیق. سـنگی را که بالای حجر الاسود بود برداشـتند و بعد تلاش کردنـد برای برداشـتن حجرالاسود ، نتوانسـتند پنـداشتی به نظرشان اژدهایی سـهمگین می آید. در این روز من سـر گرم خواندن دعای سـیفی بودم و بحمدالله بیست و هفت بار خواندم، و چون می ترسـیدند به آن سـنگ صدمه ای برسد از حرکت دادنش نومیـد گشـتند. روز بیسـت و دوم رجـب درب را آوردنـد. سـیزدهم شـعبان شـخصاً درب را بـه درون بردم و بـه داخل دیوارهای کعبه چهار سنگ نهادم، یکی درست در همان گوشه ی حجر الاسود، و دیگری در حطیم، و سومی در محل ولادت امیر المؤمنین(علیه السـلام) که بـا گوشه ی حجر الاـسود در جهت رکن یمانی تقریباً سه ذرع فاصـله دارد، و چهارمی نزدیک گوشه ی رکن یمانی.

هیجـدهم همین مـاه، تخته هـایی را میـان سـتون هـای سـقف قرار دادیم و کار گـذاشتیم. روز آخر ماه، ناودان رحمت را سوار کردیم. دوم رمضان

ص :۳۰۲

شروع کردنـد به نصب سـنگ های مرمر بر بام کعبه. روز نهم رمضان، به مرمرکاری رویه ی درونی دیوارهای کعبه و کف آن پرداختند. چهارشنبه بیست و هفتم رمضان از آن فراغت یافتند. روز جمعه آخر رمضان عده ای به درون کعبه آمدند. در تاریخ تأسیس و تجدید بنیانگزاری کعبه چنین گفته ام: رفع الله قواعد البیت.

مرحوم سـید زین العابـدین می گویـد: طول خـانه ی کعبه از رکن حجرالاـسود- که همـان رکن عراقی یا روبه عراق باشـد- تا رکن شامی بیست و پنج ذرع است و طول روبروئیش که عبارت است از رکن غربی تا رکن یمانی به همین انـدازه. عرض آن از یمانی تا عراقی بیست و یک ذرع و یک وجب است. ارتفاع خانه سـی ذرع است. سـقف آن در ارتفاع بیست و هفت ذرعی آن نهـاده است بر سه سـتون کلفت بر روی دیوار طولی و بر روی سه پـایه ای که میان دو عرض آن است اسـتوار گشـته است. سقف دیگری هم دارد که داخلی است و نقشی جز ربط پرده های درونی ندارد. از سه ذرعی که از اول سقف شروع می شود تا به بالا، دو ذرع آن ضـخامت سـقف است و یک ذرع باقی مانده متعلق به ربط پرده های بیرونی که ضـخامت کمتری دارد و در پشت آن چوب هایی است بر آن حلقه هایی که پرده ها را به هم مربوط می سازد.

طولی اولی از داخل که همان رویه باشـد هفـده ذرع است، و طول دومی که پشت باشـد هیجده ذرع، عرض روبه شام پانزده و عرض رو به یمن شانزده، و تا سقف اولی بیست و از آن تا سقف دومی دو ذرع است.

ضخامت دیوارهای اصـلی بـدون مرمر چهار وجب و چهار انگشت چسبیـده است. در درون دیوار به فاصـله هر قدیک تخته ی عریض و متین در

پنج نقطه قرار دارد. طول درب هفت ذرع است و بر آن هفت حلقه ی سیمین.

در داخل خانه نردبانی نزدیک رکن شامی نهاده است پوشیده از دیواری مرمرین و دو در دارد، یکی از ابتدای نردبان تا وسطش و دیگری از بالا تا به بام، و عبارت است از پله هایی از چوب دایره ای شکل چون مناره به تعداد بیست و نه ... حجر اسماعیل، عبارت است از دیواره ی کوتاه گردی به شکل نیم دایره، روبروی دیوار عرضی روبه شام که ارتفاع دیواره اش دو ذرع و نیم است و عرضش به همین اندازه. طول وسعتش از دیوار عرض کعبه تا دیوار طرف حجر روبروی ناودان شانزده و نیم ذرع. و عرض وسعتش از سوی دیگر بیست ذرع. دو منفذ دارد که دو دربش را تشکیل می دهد وسعت هر یک دو ذرع و نیم. ناودان عبارت است از قطعه ی چوبی که بر آن ورقه ی نقره ی زرکاری شده بر آن کوبیده است سراسر طولش چهارذرع و نیم است و عرضش دو ذرع و ارتفاعش همین قدر.

حجرالاسود طول قسمت نمایانش نیم وجب است و عرضش یک وجب و ارتفاعش در داخل دیوار سه ذرع، و طول اصلیش که در داخل دیوار است دوسوم ذرع بر حسب ذرعی که بنایان مقیاس قرار می دهند، و بر عرض آن که در داخل دیوار است سه بست سیمین هست در سه نقطه، و بر طول آن که در دیوار است دایره ای سیمین هست برای حفظ ترکی که در آن است، و بر طول و عرض خارجی آن نیز دایره ای سیمین هست. «حطیم» میان درب کعبه و حجر الاسود است و آن گرامی ترین جزء روی زمین است. «مستجار» روبروی آن در پشت کعبه است از درب مسدود تا رکن یمانی...

آنگاه از مقام ابراهیم و بنیان کردن مسجد الحرام و چگونگی

آن یاد می کنـدو می گوید: طول آن چهار صد ذرع و عرضـش دویست و هفتاد ذرع است غیر از او دو قسـمت الحاقی. نوزده درب دارد هر یک با یک یاد و یا سه روزنه، که مجموع آنها سی و نه روزنه است...

کعبه، پس از آن که ابراهیم خلیل بنیان کرد چنـد بار فرو ریخت و دوباره بناگشت. بی فائده نیست که چند باری را که پس از میلاد پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله و سلم) رخ داده به اختصار بیان کنیم:

بـار اول، سـی و پنـج سـال پس از میلاـد پیـامبر(صـلی الله علیه و آله و سـلم) و قبـل از بعثتش، بر اثر سـیل پایه هایش شکست برداشت و دیوارهایش بریخت. در انـدرونش چاهی بود که اموال و هدایایی را که به عنوان نذر و قربانی تقدیم می شد در آن نگه می داشـتند. یکی به نـام«دویـک» به آن دسـتبرد زد و همه یـا پاره ای از آن را بدزدیـد. قریش دسـتش را بـدین جرم قطع کردند و نشسته به مشورت پرداختند و چنین اتفاق یافتند که آن را دوباره بسازند.

امواج دریـا کشتی ای را در بنـدر «جـده» به ساحـل افکنـده و خورد شـده بود، از چوب هـایش بر گرفته در ساختمان آن بکار بردند. نجاری قبطی در مکه بود که از عهده ی آن کار بر امد. آن را به ارتفاع هیجده ذرع بنا کردند.

در کتاب کافی(۱) از زبـان علی بن ابراهیم و دیگران و با سـندهای مختلف چنین روایت است که قریش کعبه را فرو ریختنـد، زیرا سیل از بالای مکه می آمد و می رفت به داخلش، و شکاف برداشته بود، و از کعبه غزالی زرین که دو پایش گوهر داشت به سرقت رفت چون دیوار کعبه کوتاه بود. این واقعه سی سال پیش از بعثت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) رخ داد. بر اثر

۱- ۱۵۲- تألیف ثق? الاسلام ابوجعفر کلینی، پیشوای شیعه و از بزرگان پیشاهنگش.

قریش تصمیم گرفتند کعبه را فرو ریزند و دوباره بسازند و بر پهنایش بیفزایند. اما در عمل، ترسیدند کلنگ به آن بزنند مبادا عذابی بر سرشان فرود آید. مغیره بن مغیره به آنها گفت: بگذارید من شروع کنم. اگر مایه ی خشنودی خدا بود بلائی بر سرم نخواهد آمد، و اگر نبود دست از آن باز می کشیم. به کعبه فرا رفت و سنگی از آن بجنبانید، ماری بر آمد و خورشید بگرفت. چون آن بدیدند بنای گریه و زاری و نیایش گذاشته و گفتند: خدایا! منظوری جز اصلاح و خیر نداریم، مار پنهان گشت.

آنگاه سنگ هایش را بر گرفته در اطرافش چیدند، تا رسیدند به پاهای اساسی که ابراهیم (علیه السلام) نهاده بود. چون خواستند بر پهنای کعبه بیفزایند و پایه هایی را که ابراهیم بنیان کرده بود تکان دادند زلزله ای سهمناک در گرفت و روی آسمان سیاه گشت. پس دست از آن کشیدند.

بنای ابراهیم (علیه السلام) طولش سی ذرع بود و عرضش بیست و دو و ارتفاعش نه. قریش گفتند: پس بر ارتفاعش بیفزائیم. با این تصمیم به بنای آن پرداختند. چون به محل حجرالاسود رسیدند اختلاف پیدا کردند و مشاجره در گرفت بر سر این که کدام قبیله آن سنگ را کار بگذارد. هر قبیله می گفت او بدین کار سزاوارتر است و ذیحق تر. وقتی مشاجره بالا گرفت و به طول انجامید بدین رضا دادند که به داوری هر کس که از درب بنی شیبه به مسجد الحرام در آید تن سپارند. اتفاقاً پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در آمد، و گفتند: این امین آمد. و او را داور ساختند. او جامه ی خویش گسترد (یا به گفته ای جامه ای که از خز داشت) و حجر الاسود را بر آن

نهاده گفت از هر عشیره ی قریش مردی بیاید.

عتبه بن ربیعه بن عبـد شـمس، و اسود بن المطلب از بنی اسـد بن عبـدالعزی، و ابو حذیفه بن المغیره از بنی مخزوم، و قیس بن عدی از بنی سـهم آمدند و آن را بر گرفتند و پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) آن را به جایش نهاد و نصب کرد. پادشاه روم کشتی ای فرسـتاده بود به حبشه که پوشـش سـقف و ابزار و چوب و جمعی کـارگر حمـل می کرد برای ساختن صومعه ای در حبشه. توفان آن را به ساحل در انـداخت. خبر به قریش رسـید. رو به ساحل دریا نهادنـد و دیدند چوب و تخته و زیور و دیگر چیزهـا که منـاسب سـاختن کعبه است وجود دارد، آنهارا خریـده به مکه آوردنـد و طول آن چوب ها به انـدازه ساختمان – به استثنای حجر- است. چون از بنای آن بپرداختند بر آن پرده کشیدند و آویختند.

در کتاب «کافی» از زبان امام صادق (علیه السـلام) چنین نوشـته است: و دوره ی جاهلیت، قریش خانه ی کعبه را فرو ریختند. وقتی خواسـتند دوباره بنایش کننـد مانعی بر سـر راهشان پیـدا شـد و به وحشت افتادنـد، تا آن که یکی از آنها گفت: بایـد هر کدامتان پاک ترین مالتان را بیاورید و هیچ مالی که در جریان کسب آن احترام پیوند خویشاوندی رعایت نشده یا از راه حرام به دست آمده نباید آورده شود. بر اثر آن، مانع بر طرف گشت و توانسـتند به کعبه دسترسی یابند. آن را بساختند تا رسیدند به جای حجرالاسود. اختلاف و مشاجره در گرفت بر سـر این که چه کسـی حجر الاسود را به مکانش بگـذارد. نزدیک آشوب و نزاعی در گیرد. در ایـن هنگـام قبـول کردنـد نخسـتین کسـی را که از درب مسـجدالحرام در آیـد به داوری بشاننـد، و رسـول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) در آمد. وی دستور داد تا جامه ای گستردند

آنگـاه سـنگ را به میـان آن نهـاد و عشائر مختلف از گوشه های آن جامه را گرفته بالا کشـیدند تا وی آن را بر گرفته به جای خود نهاد. بدینسان آن افتخار بهره ی وی گشت.

این خلاصه ی حادثه ای است که ۲۰۷۵ سال پس از ساخته شدن کعبه توسط ابراهیم خلیل(علیه السلام) رخ داد.

حادثه ی دوم، به سال ۶۲ ه در ایام سـلطنت یزید بن معاویه و ۸۲ سال پس از حادثه ی اول به دست حصـین بن نمیر رویداد. و آن هنگامی بود که می خواست بر عبـدالله بن زبیر دست یابـد. عبـدالله چون در مکه به مخالفت با یزیـد برخاست و در این راه جمعی از اهـالی مـدینه و مکـه و گروهی از عراقیـان بـا او بیعت کردنـد، یزیـد حصـین بن نمیر را در رأس جرار به جنـگ وی فرسـتاد تا مکه را به محاصـره در آورد و منجنیق کار گذاشته آن را به سنگ و گلوله های آتشین بست تا مسجد الحرام و کعبه را ویران کرد و کعبه و پرده هایش را به آتش کشید. آتش آن جنگ بر اثر مرگ یزید در ۱۴ ربیع الاول ۶۲ ه خاموش گشت، زیرا وقتی به حصـین بن نمیر پیاپی خبر رسـید که یزیـد مرده است دست از جنگ برداشت و چون هتک حرمت خانه ی خدا و کوبیدن مسجد الحرام مردم شام را نیز به خشم آورده بود رو به گریز نهاد، و یازده روز بعد از مرگ یزید او هم مرد.

سـوم آن است که در دوره ی حکـومت عبـدالله بن زبیر در مکه به دست او انجـام گرفت. چون اطلاـع پیـدا کرد که قریش در موقـع تجدیـد بنـای کعبـه از حـدود سـاخته ی ابراهیـم (علیـه السـلام) تجـاوز کرده و آن را توسـعه بخشـیده انـد و بر اثر آن پیامبر(صـلی الله علیه و آله و سـلم) به عایشه فرموده: اگر قوم تو تازه بدر آمده از کفر نبودند، خانه ی کعبه را فرو می ریختم و به حدود پایه های

ساخته ی ابراهیم بازش می گرداندم و دو درب برایش تعبیه می کردم یکی شرقی و دیگری غربی.

و این را عایشه به عبدالله بن زبیر اطلاع داد و گفت: من از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) درباره ی حجرالاسود پرسیدم که جزو خانه حساب می شود یا نه ؟ فرمود: آری. گفتم: چرا آن را جزو خانه و داخل آن نساختند؟ فرمود: قوم تو خرج این کار را نداشتند. پرسیدم درب کعبه چرا بالا است؟ فرمود: قوم تو چنین ساختند تا هر که را دلشان می خواهد به آن خانه در آورند و هر که را دلشان نمی خواهد در نیاوردند. اگر قوم تو تازه مسلمان نبودند نمی ترسیدم که احساس بدی پیدا کنند ، تصمیم می گرفتم حجر الاسود را به درون کعبه در آورم و درب آن را تا پایین بیاورم و به زمین بچسبانم.

عبدالله بن زبیر ده صحابی ریش سفید را به خانه ی عایشه برد تا آن حدیث از او بشنیدند. سپس دستور داد کعبه را فرو ریزند. مردم به حال اجتماع پیش او رفته اظهار مخالفت نمودند. بر تصمیم خراب کردن آن پافشرد. مردم که این کار را سهمگین و و حشتناک می دانستند از ترس آن که بلائی نازل شود به یک فرسنگی مکه کوچ کردند، اما هیچ پیشامد بدی رخ نداد.

«مجاهد» می گوید: به «منی» کوچ کردیم و سه روز ماندیم به انتظار نزول عذاب. ابن زبیر از دیوار کعبه بالا ـ رفته به خراب کردن آن پرداخت. وقتی دیدند او را هیچ نشد جرأت یافتند و آن را فرو ریختند. آنگاه کعبه را مطابق آنچه عایشه روایت کرد بساخت، و مردم به مکه باز گشتند.

از سخن بعضی از علمای شیعه چنین بر می آید که عبدالله بن زبیر

ص :۳۰۹

آن قسمت از کعبه را فرو ریخت که از حمله ی حصین بن نمیر سالم مانده بود آن هم به منظور تجدید بنا و اصلاح و کار خیر، و از آن جهت که ویران کننده حصین بن نمیر بود و بر اثر جنگش چنان شده بود. پوشیده نماند که آنچه از قول پاره ای مورخان آوردیم که قریش کعبه را بر خلاف پایه گذاری ابراهیم خلیل(علیه السلام) تجدید بنا کردند با آنچه شیخ طوسی در «من لا یحضره الفقیه» و کلینی در کافی در این باره روایت کرده اند منافات آشکار دارد، و شک نیست که فقط روایت ایشان قابل اعتماد خواهد بود.

چهارم به دست حجاج بن یوسف به سال ۷۳ ه و هنگامی که عبدالملک بن مروان او را مأمور دستگیری ابن زبیر کرد و ماه رمضان ۷۳ ه با سپاه خویش بیرون شد تا در طائف با سپاه ابن زبیر جنگیدند و ابن زبیر شکست یافته به مکه گریخت و در آن جا حصاری گشت. حجاج آهنگ مکه کرد و نه ماه در محاصره گرفت، و منجنیق بر کوه ابو قبیس کار گذاشته گلوله های سنگین بر خانه ی کعبه افکند. بر اثر آن خورشید بگرفت و فضا تیره گشت چندانکه ستارگان پدیدار شدند و گرد بادی از هر سو بر انگیخت و صاعقه بر سرشان گرفت تا دوازده نفر کشته شدند، و دار و دسته ی حجاج به وحشت افتادند و خواستند بر گردند او تشجیع کردشان بدین حرف که اینها اتفاقات نجومی است که در حجاز رخ می دهد.

در این اثنا صاعقه بر عده ای از شامیان هم زد و کشتشان. حجاج همین را دلیل درستی حرفش گرفت و از آن برهان تراشید تا دلشان قوی و سخت شد و دست به جنگ زدند و بر اهالی مکه سخت گرفتند تا دچار قحطی شده به تنگ آمدند و سستی نمودند و طرفداران ابن زبیر بپراکندند. بالاخره شامیان روز سه شنبه ۱۳ جمادی الاول ۷۳ ه به مسجدالحرام در آمده

او را کشتند.

حجاج چون بر مکه تسلط یافت و از کار ابن زبیر بپرداخت و سرش را با جمعی از اعیان دولتش به شام فرستاد، تصمیم به تعمیر و تجدید بنای کعبه گرفت.

در «کافی» از زبان ابان بن تغلب چنین نوشته است: وقتی حجاج کعبه را خراب کرد خاکش را میان مردم پخش کرد. چون رفتند تا آن را بسازند ماری بر آمد و مردم را از کار ساختن باز داشت، و بگریخته و پیش حجاج رفته خبر دادند. از این نگران شد که مبادا خدا بدینوسیله از تجدید بنایش جلوگیری می نماید، پس به منبر بر آمده مردم را سوگند داد و خواهش کرد که هر کس درباره ی این گرفتاری که پیش آمده خبر و معرفتی دارد از بیانش دریغ نورزد. پیرمردی برخاسته گفت: اگر کسی باشد با خبر از حقیقت این گرفتاری مردی است که دیدمش به کعبه آمد و مقداری از خاک آن بر گرفت و برفت.

حجاج پرسید: او کیست؟ گفت: علی بن الحسین علیهما السلام. گفت معدن آن هم او است، و به دنبال علی بن الحسین (علیه السلام) فرستاد تا بیامد. حجاج جریان پیدا شدن مانع بر سر راه تجدید بنا را شرح داد. علی بن الحسین (علیه السلام) گفتش: حجاج! تو دست به ساختمان ابراهیم و اسماعیل برده آن را بر سر راه پراکندی، و به یغما دادی پنداری میراث پدر تو است. به منبر بالا برو و از مردم به قید سوگند بخواه که هر کس هر چه از کعبه برده یک جا باز آورد و هیچ پیش خود باقی نگذارد.

بر اثر آن، مردم همه را باز گرداندند. وقتی انباشته ی خاک را دید علی بن الحسین(علیه السلام) آمده پایه را بگذارد و دستور داد خاک برداری کنند.

ص :۳۱۱

مار از آن جا برفت و ناپدید گشت. کندند تا رسیدند به محل پایه های ابراهیمی. علی بن الحسین (علیه السلام) به آنها دستور داد تـا کنـار رفتنـد. خود نزدیـک شـد و بـا جامه اش آن را پوشانـد و سـپس گریست ، و بعـد آن را به دست خویش با خاک پوشاند. آنگاه کارگران را صدا زد و دستور داد به سنگ گذاری مشغول شوند. بگذاشتند تا دیوارها را بالا بردند. در این وقت دسـتور داد تا خاک بر داخل آن ریختند. به همین سـبب خانه ی کعبه مرتفع و بلند گشت به طوری که با نردبان از آن بالا می روند.

پنجم، در سال ۳۱۷ ه به دست قرمطیـان(۱). در «معجم البلـدان» چنین می خوانیم: حجرالاـسود در دوره ی جـاهلیت و دوره ی اسـلام همواره محترم و معظم ومکرم بود و بـا آن تبرک می جسـتند، تا آن که قرمطیان- خـدا لعنتشان کنـد- به سال ۳۱۷ ه به مکه در آمدنـد به زور و به شـکل قهر آمیز و آن را ببـاد غـارت گرفتنـد. حاجیـان را بکشـتند و کعبه را چپـاول کردنـد و حجر الاـسود را بر کنـده به کشـور خود به «احسـاء» که در بحرین است بردنـد. به فرمـان آن ترکی که در دوره ی «الراضـی بـالله» بر بغـداد تسـلط یافت هزاران دینار به قرمطیان پیشـنهاد شد تا آن را برگردانند، نپذیرفتند، تا به سال ۳۳۹ ه شریف ابوعلی عمر(۲) بن یحیی علوی بین خلیفه المطیع

۱- ۱۵۳- خطیب بغدادی در تاریخش ۵/۴۳۴ در وجه تسمیه ی آنها می گوید: پیامبر (ص) جدشان «عامر» را دید راه می رود، فرمـود: «یقرمـط مشـیته». نویسـنده ی «ایجـاز المقـال» می گویـد: «قرمـط» مردی از منطقه ی سـر سـبز کـوفه بود، و پیروانش را «قرامطه» می گویند. وجه تسمیه های دیگری هم هست.

۲- ۱۵۴- رهبر بزرگ عمر بن یحیی که در کوفه قیام کرد. وی پسر حسین الطاهر نقیب بود پسر ابو عاتقه احمـد حدیثدان و شاعر پسـر ابوعلی عمر پسر ابوالحسین یحیی که به سال ۲۵۰ ه کشـته شد پسـر ابوعاتقه حسـین ملقب به «ذی الدمع?» پسر زید شهیـد پسـر امام زین العابـدین علیه السـلام. افتخار باز آوردن حجرالاسود به جای اصـلیش بهره ی وی شد و هم او است که از مال پاک و حلالش گنبد بارگاه جدش امیر المؤمنین صلوات الله علیه را ساخت.

لله و قرمطیان واسطه شد و موافقت کردند آن را برگردانند و آوردند به کوفه و بر هفتمین ستون مسجد کوفه آویختند[(۱)]. بعد آن را برده به جای اصلی خود نصب کردند. قرمطیان در توجیه کار خود چنین استدلال می کردند که به فرمان(کسی که فرمانش شرعاً روا است) آن را بر گرفتیم و به فرمان بازش گرداندیم. بدینسان مدت بیست و دو سال در کعبه نبود. در کتابی خواندم که یکی از قرمطیان به دانشمندی در کوفه که داشت حجرالاسود آویخته به ستون هفتم را مسح می کرد گفت: از کجا می دانید آن سنگ اصلی را مخفی نکرده و سنگی دیگر نیاورده باشیم؟ گفت: نشانه ای دارد و آن این است که اگر به آب بیندازیم فرو نمی رود. آنگاه آب آورده آن را به آب انداختند، روی آب ماند.

در «خلاصه الاثر» در حوادث سال ۳۱۷ ه چنین نوشته است: ابو طاهر بن ابی سعید قرمطی روز عید قربان با سپاه خویش به مکه در آمد در حالی که مردم اطراف کعبه یا نماز می خواندند یا طواف می کردند یا به زیارت ایستاده بودند. سوار بر اسب به مسجد الحرام در آمد، مست بود و شمشیرش را تکان می داد، او و دار و دسته اش شمشیر بر مردم نهادند و به دور کعبه یک هزار و هفتصد نفر را کشته در چاه ها و گودال ها انداختند،

۱- ۱۵۵- این حادثه صحت پیش گویی امیر المؤمنین علی (ع) را ثابت کرد. استادان حدیث از حضرتش چنین روایت نموده اند که روزی در کوفه فرمود: حتماً حجرالاسود بر این ستون- اشاره به ستون هفتم مسجد کوفه- آویخته خواهد شد.

و آن سامان را غارت کردنـد و کودکان را به اسارت بردند، خزانه ی کعبه و هر چه از قندیل و جامه و پرده در آن بود و درب را بربودند و میان همدستانشان قسمت کرد و بر درب ایستاده این بیت را خواندن گرفت:

منم و خدا، خداست و من

او می آفریند و من از میان می برم

هیـچ کس جان بـدر نبرد، مگر آنها که در کوهسـتان پنهان شدنـد. آن سال جز تنی چنـد در عرفه وقوف ننمودند. دسـتور داد نـاودان را بر کننـد. مردی بفراز کعبه رفت برای این کار، تیری از ابو قبیس بسویش آمـده اصابت کرد تا در غلتیـد مرده. دیگر برفت او هم در غلتید و مرد. بترسـیدند. ابو طاهر گفت: بگذاریدش تا صاحبش بیاید. و مقصودش مهدی بود که عقیده داشـت او از پیروان وی است. خـواست مقـام را در بر گیرد بر آن دست نیـافت چون پرده داران آن را در یکی از دره هـا پنهـان کرده بودند. از ره کافری بنا کرد به خواندن این ابیات:

این خدا اگر مال خدا، پروردگار ما بود

از بالا بر سرمان آتش می بارید

زیرا ما حجی چون حج جاهلیت بجا آوردیم

و هیچ چیز بر جا نگذاشتیم

و میان زمزم و صفا نعش ها بر جا گذاشتیم

که معبودی جز پروردگارشان نداشتند.

می گویند: شـماره ی سپاهیانش هفتصد بیش نبوده است با وجود این هیچ کس در برابرش تاب نیاورد. و این خواری از جانب خدا بود. او حجر الاسود را با خود برد، و می خواست حج را به خانه ای گرداند که

خود در «هجر» (در بحرین) ساخته بود. پس به نام عبـدالله المهـدی نخستین خلیفه از خلفای عبیدی فاطمی خطبه خواند، و آن خلیفه تازه اعتبار و قدرتی یافته بود. و به وی گزارش داد که خطبه به نام او خوانده و او را حاکم حقیقی و یگانه شناخته است.

عبدالله در جوابش نوشت: جای شـگفتی بسـیار است که به ما نامه نوشـته ای و در آن منت نهادی که در منطقه ی امن و حریم الهی دست به ارتکاب جنایت زده و حرمت خانه ی مقدس او را پایمال نموده ای. خانه ای که در دوره ی جاهلیت و اسلام هر دو احترام داشـته است، و در آن خون مسـلمانان را ریخته و حاجیان و عمره گذاران را بی رحمانه کشته ای و نسبت به خانه ی خـدا چندان گسـتاخی ورزیده ای که حجر الاسود را بر کنده ای. آن دست راست خدا به روی زمین را که به واسـطه ی آن با بنـدگانش دست می دهـد، و برده ای به محل خودت، و با این همه تمنا داری که از تو به خاطر آن تشـکر می کنم. خـدا تو را لعنت کنـد، لعنت خـدا بر تـو، و سـلام بر هر که مسـلمانان از زبـان و دسـتش در سـلامتند و امروز توشه ی مـایه ی رسـتگاری فردایش را به دستش فراهم می سازد.

این نامه چون به دست قرمطی رسـید سر از فرمان او بر کشید. چند روزی بر رسیدن قرمطی به «هجر» (در بحرین) نگذشته بود که به امر خـدا مرضـی در بندش پیدا شد که بند از بندش جدا می کرد و کرم ریزه در گوشـتش لولیدن گرفت و مدتها عذاب می کشید.

حجرالاسود را حدود بیست سال آن جا نگهداشـتند به طمع این که مردم به جای رفتن به مکه به شهر آنها بروند به حج. ترکی که مدیر دیوان خلافت بود پنجاه هزار دینار به آنها پیشنهاد کرد تا آن را برگردانند،

نپذیرفتنـد. منصور بن القائم بن المهدی عبیدی نیز برای احمد بن سـعید برادر طاهر پنجاه هزار دینار فرسـتاد تا آن را بر گرداند نپـذیرفت، وقتی قرمطیان از این که حـج از مکه به آنجا تغییر جهت و محل دهد نومید شدند آن را بر گرداندند. در موقع بردن به شهرسـتان نخست بر شتری لاغر و سـپس بر شتری چاق بار می کردنـد و می بردند، تا وقتی به «هجر» رساندند چهل شتر زیر بارش مردند. همچنین گفتند: ما آن را به فرمان (فرمان روا و فرمان حاکم شرعی) بر گرفتیم و به فرمان باز گرداندیم.

جریانات تاریخی آینده از قدرت و تسلطی که قرمطیان بر شهرها و از کوفه تا بصره و بحرین یافته بودند بکاست و درسال ۳۷۲ ه از تبهکاریشان چندان چیزی نماند.

در «مجمع البحرین» به نقل از شیـخ بهائی نوشـته است که از جمله کسانی که به دست قرمطیان در مکه به قتل رسیدند علی بن بابویه بود که طواف می کرد و طوافش را قطع نکرد: او را به شمشیر زدند تا به خاک در غلتید، و این بیت بسرود:

عاشقان را می بینی که در دیارشان در غلتیده اند

و سر گشته اند چون «جوانان غار نشین(۱) » نمی دانند چقدر درنگ داشته اند

البته نبایـد گمان برد که او علی بن بابویه قمی- پـدر شـیخ صـدوق – است، زیرا وی در سال ۳۲۹ ه یعنی دوازده سـال پس از هجوم قرمطیان به مکه در شهر قم در گذشته و آنجا گنبد و مزاری معروف دارد.

ششم، در سال ۱۰۵۵ ه در دوره ی شریف زید بن محسن روز چهارشنبه

ص :۳۱۶

۱- ۱۵۶- اصحاب کهف که سر گذشتشان در قرآن آمده است. (مترجم).

۱۷ شوال مکه را فرا گرفت و خانه ها و ساختمان هایی را ویران کرد و به مسجدالحرام در آمد و تا یک ذرعی آستانه ی در کعبه بالا ـ رفت و آنچه را در قبه فراشان حرم از قرآن و کتاب بود ضایع ساخت و مسجد الحرام را از خاک و زباله بیاکند. شریف زید بن محسن دست به کار شد و مردم را بخواند تا مسجد را پاکیزه سازند و شخصاً حضور یافت و ریش سفید حرم امیر مصطفی فرماندار «جده» کمک کرد و مالی بسیار از خود خرج نمود و کار تمیز کردن تا نیمه ی ذیقعده به طول انجامید.

هفتم، در سال ۱۰۷۴ه، روز شنبه ۷ شعبان بعداز ظهر باران شدیدی بارید و از دره های مکه سیلی عظیم جاری شد و بسیاری ساختمان ها و کلبه ها و خانه ها را فراگرفت و هر دم سطح آب بالا آمد و هر چه حیوان و لانه جلو خویش یافت با خود آورد و هر چه خیمه و خانه بود بر کند و درهای مسجدالحرام سرازیر گشت و صحن آن را پر کرد. باران تا نیم ساعت ادامه پیدا کرد و ارتفاع آب تا قفل در کعبه رسید و هر چه در خانه ی فراشان حرم و خانه های نزدیک مسجد از قرآن و کتاب بود ضایع ساخت، و مسجد را از خاک و زباله بیاکند، و اموال بسیار از خانه های نزدیک به مسیل نابود ساخت و بسیار خانه ویران کرد و شش نفر در آن و نه اذان و از آن ظهر تا پنج نوبت مردم نتوانستند در مسجد نماز بگزارند غرق شدند، گفته شد. شریف زیدبن محسن عهده دار پاک کردن مسجد شد و خود حضور یافت و مردم را بدان کار بخواند، همچنین فرماندار جده امیر سلیمان که در آن وقت ریش سفید حرم مکه بود دست بکار شد و علما و مدرسان و خطیبان و اشراف به دست خود کار می کردند و شریف زید بن محسن و امیر سلیمان پول زیادی خرج کردند و همت نمودند تا کار را هفت روزه به پایان بردند.

ص :۳۱۷

سید محمد مؤمن استر آبادی

فرزند دوست محمد حسینی استر آبادی. در مکه می زیست و به سال ۱۰۸۸ در حرم خدا و منطقه ی امن او به شهادت رسید. جامع فضائل و کمالات اخلاقی بود. امتیازی نماند که کسب نکند و افتخاری نبود که به دست نیاورد. شرافت ذاتی و بلند مرتبگی دودمانی را کافی ندید، و در میدان علم گوی سبقت از همگنان بربود تا پرچمدار دانش و دریای علم گشت، و در پرهیزگاری و پارسائی به جایی رسید که هر چه گفته شود کم گفته شده است.

رساله ای در اثبات رجعت دارد، و رساله ای در علم عروض. شیخ احمد بن محمد بن یوسف بحرانی و علامه ی مجلسی به استناد اجازه نامه ای که از او دارند حدیث از او روایت می کنند. علامه ی مجلسی از وی اجازه نامه ای دارد. او خود از سید نور الدین علی بن الحسین عاملی موسوی و سید شهید زین العابدین – که شرح حالش آمد – حدیث روایت می کند.

ص: ۳۱۸

وی داماد مولی محمد امین استر آبادی است.

به سال ۱۰۸۸ه در مکه شـهید شـد. جریان شـهادتش بـدین قرار بود. که پرده داران کعبه خبر یافتند آن خانه ی مقدس توسـط شخص مجهولی آلوده شده است. خبر شایع گشت و به اندازه شایسـته اهمیت پیدا کرد و عامه ی مردم به شدت ناراحت شدند و حق هم داشـتند. جلساتی برای مـذاکره در این موضوع تشـکیل شـد و در جست و جوی کافری بر آمدنـد که دست به چنین تبهکاری آلوده بود. متصـدیان امور حرم از جمله شـریف برکات و قاضـی مکه محمـد میرزا انجمن کردنـد و پس از گفتگوی بسـیار فکرشان از یافتن مرتکب عاجز آمـد و چنین توطئه چیدنـد که شـیعه مقیم مکه را متهم بـدین کار نماینـد و چنان وانمود کردند که ایشان مرتکب آن گشته اند و تصمیم گرفته شود پس از بیرون رفتن از جلسه هر شیعی را که دیدند بکشند.

عـده ای ترک با یکی از اهل مکه وارد مسـجد الحرام شدند و پنج تن شـیعی یافتند از آن میان همین شخصـیت مورد بحث ، و آنان را کشـتند، سـپس هر شیعی که در اطراف مکه یافتند به قتل رساندند. شیخ حر عاملی مؤلف « وسائل الشیعه» آن زمان در مکه می زیست. وقتی از سوء نیت و قصـد تبهکارانه ی آنها پیش از تشـکیل آن انجمن خبر یافته بود به یارانش دسـتور داد آن قدر در خانه بمانند تا آشوب فرو نشـیند، و چون آن جنایت رخ داد به سـید موسـی بن سـلیمان از اشراف مکه و سادات حسنی پناه جست تا همراه یکی از مردان تحت فرمانش به یمن رسانید.

شرح حـال مبسوط وی را در فرهنـگ هـای رجـال توانیـد یافت ماننـد«ریاض العلماء، امل الآمل، خلاص? الاثر، نجوم السـماء، مستدرک،

ص :۳۱۹

الحصون المنیعه، قصص العلماء، وفیات الاعلام.

عجیب آنکه در کتاب« نجوم السماء» پس از این شرح حال، نام دیگری آورده که مشخصات و شرح حالش با شرح حال وی مطابقت کامل دارد، ولی می گوید او محمد بن دوست محمد حسینی استرآبادی است، و از استادان حدیث علامه ی مجلسی است، و حدیث از سید نور الدین عاملی روایت می کند، و در مسجد الحرام به شهادت رسیده است.

چنانکه ملاحظه کردید این ها مشخصات سید محمد مؤمن استر آبادی است، و ما هیچ کس دیگر را با این مشخصات سراغ نداریم، و جز یک احتمال نمی توان داد و آن این است که وی برادری داشته باشد، لکن برادری که او نیز تمام این مشخصات را داشته و در مسجد الحرام هم شهید شده باشد بعید است. علامه ی مجلسی در «بحار الانوار» گاه از شخصیت مورد بحث ما به نام سید محمد یاد می کند.

پدر وی، امیر دوست محمد دانشمندی با فضل و بزرگ بود که در دوره ی صفوی متولی کتابخانه ی آستان قدس رضوی در خراسان بود و بعد از او تازمان مؤلف «ریاض العلماء» بیشتر اوقات بازماندگان وی تولیت آن کتابخانه را بر عهده داشتند. کتابی به زبان فارسی دارد به نام «عمل السنه» که بعدها یکی، کارهای عبادی سه ماه مخصوص ادعیه را از آن کتاب برداشته و بر گرفته است.

ص: ۳۲۰

سلطان حسین استر آبادی

مولی سلطان حسین پسر مولی سلطان محمد، واعظ استر آبادی دانشمندی با فضل و فرزانه، خطیبی سخنور بود. در «ریاض العلماء» آمده است که وی فقیهی حدیثدان و عقیده شناس بود و از شاگردان شیخ بهائی. کتابی به زبان فارسی دارد به نام «تحف? المؤمنین» در زمینه ی اصول دین و عبادات و مواعظ که در زمان حیات استادش به سال ۱۰۲۷ ه و در حالی که سی و دو یا سه ساله بود تألیف کرد. و از روی آن پیدا است که تولدش در ۹۹۵ه یا ۹۹۴ ه بوده است. در جریان حمله ی انوشه خان به استر آباد و غارت آن منطقه در اوائل دوره ی شاه سلیمان صفوی به سال ۱۰۷۸ ه به شهادت رسیده است، و او را به خاطر مقام علمی والایش و عشقش به خاندان پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و به جرم شیعه بودن سر بریدند(۱). شرح این حمله ی یغماگرانه و و قایع سبزوار در تاریخ «عالم آرای عباسی» نوشته است.

۱- ۱۵۷- نقل به اختصار از ریاض العلماء.

شیخ حسین تنکابنی

شیخ حسین بن ابراهیم گیلانی تنکابنی چنانکه در «ریاض العلماء» آمده حکیمی دانشمند از شاگردان ملاصدرا- مولی صدرالدین محمد شیرازی- بود، و بیشتر علمش در حکمت اشراق بود و شاید فلسفه ای جز آن نمی شناخت.

معروف است که این دانشمند وقتی شنید فاضل قزوینی فلاسفه و پیروان عقایدشان را تکفیر می کند از رفتن به قزوین خود داری نمود و می گفت من دوستدار فاضل قزوینی ام و چون عقیده اش این جور است می ترسم از رفتنم به آن جا ناراحت شود.

فاضل قزوینی به وی پیغام داد که من کسانی را کافر می دانم که سخن حکما را در ک کرده، سپس به آن معتقد می شوند، اما بر تو ایرادی نیست! شیخ حسین تنکابنی می گفت: این حرف که به من زد از تکفیرم گران تر آمد. بعد که با هم ملاقات نمودند و دوست شدند از فاضل قزوینی

ص: ۳۲۲

خواهش کرد که هرگاه خبر مرگ او را دریافت کرد دو رکعت نماز بر او بخواند به منزله ی هدیه ای برای او. آنگاه سفر کرد و به مکه رفت. و مدتی آن جا بزیست. روزی سنی ها او را دیدند که بدور کعبه و در پناه «مستجار» ایستاده و به استلام حجر الاسود مشغول است. دشنامش دادند و به شدت کتکش زدند تا چیزی نمانده بود بمیرد.

آن گاه به همان حال بیماری ترسان از مکه رهسپار مدینه گشت، لکن بر اثر آن ضربات در میان راه شهید شد و او را در ربذه که مرابن می خوانند نزدیک آرامگاه ابوذر – رضی الله عنه– به خاک سپردند. فاضل قزوینی چون خبر شهادتش را شنید بی درنگ دو رکعت نماز خواند و نثار وی.

شرحی نوشته بر الهیات شرح تجرید، رساله ای در اثبات حدوث عالم، اما نه به شیوه ی فلاسفه، رساله ای در تحقیق وجود به شیوه ی فکری استادش و در آن تصوف را با دو حکمت اشراق و مشائی در آمیخته است، تعلیقاتی بر کتاب شفا اثر شیخ الرئیس ابو علی سینا، و رساله ها و تعلیقات دیگر.

پسرش شیخ ابراهیم نیز از پیشاهنگان دانش بود و همدرس ما و در زمان مادر اصفهان در گذشت.(۱)

۱- ۱۵۸- نقل به اختصار از ریاض العلماء.

شیخ ابو الفضل هندی

پسر شیخ مبارک پسر شیخ خضر، از علمای شهیر هند در دوره ی جلال الدین محمد اکبر شاه است. نیاکانش از پیشروان علم و کمال و از مشایخ صوفیه بودند و یمنی. پدرش شیخ خضر از یمن به هند هجرت کرد و آنجا شهرت و مقامی بلند یافت. شیخ ابوالفضل پس از تحصیلات ممتد علوم عقلی و نقلی به پیشوائی مردم و مقام مرجعیت رسید و در دستگاه پادشاه نامبرده بر همه ی بستگان و خاصان و کسانی که به آن تقرب می جستند پیشی گرفت حتی برای افراد خانواده ی سلطنتی برتری یافت. تفسیری بر آیه الکرسی نوشت و به نام این پادشاه کرد، و نیز کتاب «آئین اکبری»را در

تاریخ نوشت که از لحاظ روانی قلم و حسن ترتیب و برشته کشیدن مطالب ممتاز است و در آن از زندگی این پادشاه و احوال پیشینیان وی سخن میراند.

بیشتر فرهنگ نویسان معلومات خود را درباره آن دوره از تاریخ هند، از این کتاب گرفته اند. از همین کتاب فهمیده می شود که معتقد به تشیع بوده و به خاندان پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) عشق می ورزیده است، پدرش شیخ مبارک نیز همین گونه بوده است. به همین جهت، متعصبانی که مذهب و عقیده ی او را نداشتند با او بد بودند و دشمنی می ورزیدند. اما وی همواره پادشاه را به وحدت اعتقادی و فشردن صفوف مسلمانان می خواند . و در نتیجه ی همین سیاست توانست مذهب خاندان پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را پیش ببرد و نفوذ دهد، و توطئه بدخواهانه ی مخالفان را نقش بر آب سازد. از آثارش یک کتاب چهار جلدی است معروف به «دفتر ابوالفضل» که در هند به چاپ رسیده و رواج بسزا دارد.

در سال ۹۵۷ه به دنیا آمد و درست تربیت شد، و در همان اوان جوانی معلومات فراوان اندوخت، نخست از پدرش که کتابچه هایی در رشته های مختلف علمی برایش می نوشت و می آموخت. و او که زندگیش را یکسره وقف دانش پژوهی و خدمت علمی کرد توانست به سرعت پیشرفت کند و به مقامی شامخ برسد و سپس نفوذی دامنه دار در میان توده ی مردم و احترامی نزد پادشاه کسب کند. پیش از او دغلکاران عالم نما و هواپرستان متظاهر به دین پروری چون عرصه را از دانشمندان حقیقی خالی دیده بودند فرصت را غنیمت شمرده نفوذ و قدرتی بهم بسته بودند. با ظهور شوکت وی، به گوشه ای خزیدند و بنای توطئه و گزارشات راست

و دروغ گذاشتند تا شاه را که دستخوش غرور جوانی بود علیه مردم پاکدین درست رای تحریک کردند تا خون بیگناهان ریخته شد و مقدسات و حرمت های انسانی بر باد رفت و فتواهای نابکارانه به هر سو پرت و شایع شد. اما این شخصیت با تدبیر توانست با سیاستی حکیمانه و با استفاده از نفوذش در دستگاه شاه، آن عالم نمایان بد کار را شکست دهد و به این سو و آن سو پرت کند و آزادی عقیده و مذهب را تضمین نماید.

طبعاً متعصبان تبهکار بی کار ننشستند و به تحریکات خود ادامه دادند تا در ربیع الاول ۱۰۱۱ ه یکی از راجه های هند به نام «راجه نر سکنه دیو» به دستور شاهزاده جهانگیر، وی را نزدیک دهکده ی «انتری» به قتل رساند، به این ترتیب که با عده ای به وی حمله کرد و پس از مبارزه ای سخت توانست وی را به ضرب نیزه بکشد و نیز دوستانش را که همراه وی بودند. قاتل سپس سر آن شهید را از پیکرش جدا ساخت و نزد شاهزاده در «اله یاس» برد. شاه از کشته شدن وی سخت ناراحت شد و بر صورت خویش زد و فرمان داد قاتل و کس و کارش را اعدام کنند و خانه ها و مزرعه هایش را منهدم سازند.

این خلاصه ی مطالبی است که در نامه دانشوران آمده است.(۱) در مجله ی هندی «حقائق» (۲) مطلبی بدین مفاد نوشته است: در دوره ی سلطان اکبر شاه، نخست وزیر هند با علم و تدبیر سرشارش توانست هزاران شیعه ی هندی را احیا کند و هزاران را به راه راست هدایت نماید. حال و کار وی بر عده ای پوشیده مانده و او را متهم به تصوف و دیگر چیزها کرده اند،

۱- ۱۶۰- ۲/۶۶۲- ۶۳۹.

۲- ۱۶۱- سال ۱۳۵۳ ه.

لکن از تألیفات پر ارزشش بر می آید که مردی دیندار و با معنویت از فرقه ی رستگار شیعه ی دوازده امامی بوده است. شب های جمعه در حضور شاه انجمنی برای مناظره درباره ی مذاهب مختلف تشکیل می داد و دانشمندان هند و پیشوایان فرقه ها و آئین های مختلف گرد می آمدند و هریک دلائلی را بر صحت مذهب و عقیده ی خویش داشتند عرضه می نمودند.

این استاد توانا و برادرش شیخ فیضی در آن مناظرات بر مخالفان فائق می آمدند و پیروز می گشتند. مورخان بسیاری از آن مناظرات را که به شرح نوشته اند. وی چون به «تقیه» پایبند بود و جداً به آن عمل می کرد، برخی پنداشته اند که شیعی نبوده است. چنان که این مطلب را شمس العلما محمد حسین معروف به «آزاد» در کتاب «دربار اکبری»(۱) نوشته و گفته است که آنچه درباره ی مذهبش به وی نسبت می دهند از ساحت وی دور است و با علم سرشار منافات دارد. بر صحت مذهب وی همچنان به « خانخان» به مناسبت تعلیم علوم دینی و به پسرش «ایرج» نوشته گواه است.

همچنین این واقعه که روزی سلیم پسر محمد اکبرشاه به خانه ی این شخصیت وارد شد به طور ناگهانی و ناخوانده، و دید چهل نویسنده دارند تفسیر های قرآن مجید را نسخه برداری و رو نویسی می کنند. خشمگین شد و دستور داد تا نویسندگان و نوشته و وسائل نگارش را پیش شاه ببرند. و از او به شاه شکایت برد و جریان را گزارش داد و گفت: شیخ ابوالفضل چیزهایی را که بر خلاف اظهارات او است پنهان می دارد و نزد ما چیزهایی به زبان می آورد که با مذهب و عقیده اش مطابقت نمی نماید. این واقعه نیز دلیل است بر صحت اعتقاد وی(۲).

۱- ۱۶۲- ص ۴۹۱.

۲- ۱۶۳- پایان نوشته ی مجله.

بعضـی از برادران وی نیز در علم و ادب و فضل، نام بردار بودنـد. یکی از ایشان دانشـمند عالیقدر شـیخ ابوالفیض است که در شعر«فیضـی» تخلص می نمود و از دانشـمندان برجسـته و مشـهور هنـد به شـمار می رفت و بر علمـای معاصـرش تفوقی نمایـان داشت، و در شـعر سـنجی و نگارش معانی بدیع و ابتکاری نصـیبی وافر، چنانکه در صفحات تفسیر چند جلدی بزرگش که در هنـد چـاپ شـده به نام «سواطع الالهام» توان دیـد. و از ابتکارات جالبش در آن تفسـیر یکی این است که از آغاز تا پایان هیچ واژه ی غیز تازی بکار نبرده است. او متولد ۹۵۸ ه بود.

دیگر، شـیخ ابوالمکارم متولد ۹۷۶ ه که برادرش – شخصـیت مـورد بحث- و در تاریـخ خود از او به عنوان دانشـمندی جـامع علوم عقلی و روائی یـاد کرده و تجلیل نموده است. شـیخ ابوالبرکات، متولـد ۹۷۰ ه، و شـیخ ابو الخیر متولد ۹۶۷ ه، و شیخ ابو تراب متولد ۹۸۸ه، و شیخ ابو حامد و شیخ ابو راشد متولدین ۱۰۰۲ ه برادران دیگر اویند.

ص :۳۲۸

علامه شیخ علی حر عاملی

نسب وی بدین قرار است:

علی بن محمد الحسین بن عبدالسلام بن عبد المطلب بن علی بن عبدالرسول بن جعفر بن عبدر به بن عبدالله بن مرتضی بن صدرالدین بن نورالدین بن صادق بن حجازی بن عبدالواحد بن المیرزا شمس الدین بن المیرزا حبیب الله بن علی بن معصوم بن موسی بن جعفر بن الحسن بن فخرالدین بن عبدالسلام بن الحسین بن نورالدین بن محمد بن علی بن یوسف بن مرتضی بن حجازی بن محمد بن باکیر بن الحر الریاحی که روز عاشورا تحت فرمان امام حسین بن علی (علیه السلام) جنگید تا شهید شد.

خاندان حر

از این خاندان گوهر خیز مردانی بر خاسته اند که دیر زمانی بر مسند و دانش و تقوی نشسته اند، و مشعل هدایت، دین آموز و دنیا ساز، پیشوا و رهبر، و دانشمند و پرهیزکار بوده اند. بنیان گذار این خاندان نجیب و

ص :۳۲۹

گرامی حربن یزیـد ریاحی است که روز عاشورا چون خویشـتن را میان بهشت و دوزخ مخیر یافت آخرت را بر دنیا ترجیح داد و دین را به جـای گمراهی پـذیرفت و روی از کسانی که رو از دین و راستی برتافته و به عشـرت ناروای دنیوی چسبیـده بودند برتافت.

شخصـیت مورد بحث ما، نیای مؤلف «وسائل الشـیعه» است و داماد شـیخ حسن نویسـنده ی «معالم» فرزند شـهید ثانی. به همین لحاظ جمعی از فرزنـدان این خانـدان نواده های شـهید ثانی شـمرده می شوند. نواده اش در کتاب «امل الآمل» از وی یاد کرده می گویـد: عالمی فاضل بود و عابدی سـتوده کردار و عظیم الشأن و شاعری کار کشـته و ادیب. تحصـیلاتش نزد شـیخ حسـن مؤلف «معالم» و سـید محمد مؤلف «مدارک» و دیگر اسـتادان صورت گرفت. من حدیث به واسطه ی پدرم از قول وی روایت می کنم. اشعاری دارد که اکنون حفظ نیستم. در نجف بر اثر زهر دادگی در گذشت.

نویسـندگان ریاض العلماء، روضات الجنات، و نجوم السماء و دیگر فرهنگ های رجال از او تجلیل کرده و نوشته اند که بر اثر مسمویت شهید گشت.

از وی چند فرزند به جاماند. شـیخ حسـین که مادرش دختر مؤلف «معالم» بود، و حدیث از شـیخ بهائی روایت می کند و از او برادرش شـیخ حسن- پـدر مؤلف «امـل الآمـل». مؤلف «امـل الآمـل» که برادر زاده ی وی است فضـل و دانش و شـیوا گوئی و شاعری و صـلاح وی را می سـتاید. مـدت کوتاهی پس از وفات شـیخ بهائی در ۱۰۳۰ ه در گذشـته است. شیخ حسین برادری دارد به نام شیخ محمد که او هم از دختر مؤلف «معالم» است، و نویسنده

«سلافه العصر» از او یاد کرده و برادر زاده اش در «امل الآمل» او را ستوده می گوید:شیخ محمد فاضلی دانشمند و محققی دقیق و حافظ قرآن و عابد وشاعری کار کشته و ادیب و شخصیتی مورد اعتماد بود، من چندین کتاب عربی و فقهی و دیگر درس ها را نزد وی خواندم، به سال ۱۰۸۱ه در گذشت. رساله ای به نام «رحله» دارد که شرح وقایع و خاطرات سفرهای اوست. حاشیه ها و مطالب سودمندی هم دارد، و دیوانی شعر عالی که در حتی یک بیت بی ارزش نیافتم...

این شعر از او است:

هشدار که چند روزه ی جوانی ساعتی بیش نیست و دیری نمی گذرد که آن را به زور از تو می ربایند.

آدم فقط میهمانی است که در عالم خواب نزد خویشاوندان برود اندکی می ماند، سپس به صورت خاطره ای در می آید.

مردم دنیا هر چند دیربپایند در دنیا از لحاظ قدر و مقام به فراز ستارگان رسند،

کاروانی بیش نیستند که چند لحظه ای درنگ می کند. و سپس اسبش را به سوی منزلی دیگرهی می کند.

***

و این:

اگر عشقم به علی- آن وصی پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)- و گروه او چنانکه دشمن نادان ادعا می نماید رد و «رفض» باشد.

خدا و فرشته ی وحی و محمد و همه ی فرشتگان آسمان رافضی اند.

از شیخ محمد فرزندی به نام شیخ حسین به جا ماند. پسر عمویش در

« امل الآمل» درباره اش می گوید: فاضلی صالح و فقیهی وارد به علوم عربی،بود، نزد پدرش و دیگر استادان درس خواند.

این شیخ حسن فرزند بزرگوار و بلند مرتبه ای دارد به نام شیخ احمد که مادرش خواهر مؤلف « وسائل الشیعه» است. دائی اش در «امل الامل» از او چنین یاد می کند: دانشمندی فاضل و زبردست و محققی وارد به علوم عقلی و روائی مخصوصاً استاد ریاضیات است.

شیخ علی حر عاملی فرزند دیگری دارد به نام شیخ حسن که پدر مؤلف «وسائل الشیعه» است. پسر وی در «امل الآمل» از او چنین توصیف به عمل آورده است: عالی فاضل و زبردست و صالح و ادیب و فقیه و مورد اعتماد، و حافظ قرآن و وارد به رشته های علوم عربی و فقه و ادب بود و در مسائل فقهی مخصوصاً مسائل ارث به وی رجوع می کردند. من چندین کتاب عربی و فقهی و دیگر درس ها را نزدش خواندم. در راه زیارت حضرت رضا (علیه السلام) در خراسان بدرود حیات گفت و در مشهد به سال ۱۰۶۲ه دفن شد. تولدش در سال ۱۰۰۰ بود.

از این شیخ حسن فرزند شیخ علی حر عاملی چهار پسر به جا ماند:

۱-شیخ زین العابدین. برادرش در «امل الآمل» می نویسد: مردی فاضل و محقق و صالح بود و ادیب و شاعری کار کشته و وارد به رشته های علوم عربی و فقه و حدیث و ریاضیات و دیگر رشته ها. شرحی بر «رساله ی حج» شیخ بهائی نگاشته و «المناسک المرویه فی شرح الاثنی عشریه الحجیه» نامیده است، و رساله ای در هیئت به نام «متوسط الفتوح بین المتون و الشروح»، رساله ای در تقیه، و تاریخی به زبان فارسی. دیوان شعرش به پنج هزار بیت می رسد، پس از برگشتن از حج به سال ۱۰۷۸ه در شهر صنعا در گذشت.

ص :۳۳۲

۲-شیخ علی، که برادرش در «امل الآمل» فضل و صلاح و زهدوی را ستوده است. به سال ۱۰۷۸ ه در راه مکه در گذشت. نزد پدرش و برادرش – نویسنده ی «امل الآمل» - درس خوانده است.

۳- شیخ احمد. برادرش در «امل الآمل» می گوید: فاضلی صالح بود و مطالعات تاریخی داشت. تألیفاتش عبارتند از: تفسیر قرآن، تاریخ کبیر، تاریخ صغیر، حاشیه بر مختصر النافع، و « جواهر الکلام فی الخصال المحمود? فی الانام».

۴-شیخ محمد نویسنده ی «امل الامل» که افتخارات خاندان اصلیش را تجدید و احیا کرد. چه، از پرچمداران تشیع و پیشوایان شیعه بشمار می رفت. در دوره ی صفوی مقام شیخ الاسلامی یافت. از توفیقات الهی بی نظیر بهره برد تا توانست در نشر احادیث ائمه (علیه السلام) بکوشد و مقامشان را بشناساند. بزرگترین افتخارش تألیف کتاب «وسائل الشیعه» است، دائر? المعارفی که بارها چاپ شده و رونق بسزا دارد و محور کار و مطالعات علمای شیعه را تشکیل می دهد. برادرش علامه شیخ زین العابدین در تقریظش بر این کتاب چه خوش سروده است:

این کتاب در عالم دین مقامی بلند یافت تا همه ی کتاب ها و مجموعه های حدیث تحت الشعاعش قرار گرفتند.

خورشید وار در دل ها پرتو هدایت می تابد و پرده های جهل را از برابر دیدگانمان می درد.

این راه راست است و پوینده اش ره گم نخواهد کرد و به سر منزل مقصود و بالاتر به بلندترین مرتبه ی دانشمندی خواهد رسید.

همانگونه که اسلام راست است این کتاب هم قابل پیروی است

ص :۳۳۳

و به منزلگاه های خوش آخرت تواند برد.

شهرت و رونق و گرانباری این کتاب به حدی است که ما را از هرگونه تعریف و تمجیدی بی نیاز می سازد. من آن را به خط خودش دیدم. کتاب های بیشماری دارد که از آنها در کتابش «امل الامل» نام برده است. دیوان شعرش را نیز به خط خودش دیدم. تولدش به سال ۱۰۳۳ ه و وفاتش در ۲۱ رمضان ۱۱۰۴ه است. حدیث از علامه ی مجلسی روایت می کند و علامه ی مجلسی از وی. سروده های بسیاری درباره ی پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و ائمه اطهار (علیه السلام) دارد.

نویسنده ی «سلافه العصر» پس از ستودن وی می گوید: از اشعارش اکنون در اختیار ندارم جز این که در معنی یک حدیث قدسی سروده است:

مایه ی امتیاز و افتخار انسان نیکوکاری و بخشندگی است. بخشنده بهترین وصفی است که می توان برای انسان آورد

مگر نه این است که ابراهیم وقتی همه ی دارائی اش را برای میهمانانش خرج کرد

تا چیزی در دستش نماند پسرش را از ره بخشندگی برای قربان کردن حاضر ساخت

بعد که «نمرود» خواست او را به آتش بسوزاند جان به آتش فرزوان بخشید

پول بخشید، پسر بخشید، و جان بخشید، و دل به یکتا معبود داد

تا بر اثر آن یار(۱) خدای بزرگ و متعال گشت، یار خدای رحمان شدن بالاترین افتخاری است که به تصور توان آورد.

ص :۳۳۴

۱- ۱۶۴- ترجمه ی «خلیل» چون ابراهیم خلیل الرحمن یا خلیل الله لقب گرفته است.

حدیث حاکی از این واقعه، راست است، و چه مرتبه ی بلندی است این که پا بر تارک همه ی تاجها و دیهیم ها نهاده است.

این حدیث قدسی را ابوالحسن مسعودی در کتاب«اخبار الزمان» نوشته است که فرمود: خداوند متعال بهابراهیم چنین الهام فرستاد که تو وقتی دارائی ات را به خرج میهمان دادی و پسرت را به قربان، و جانت را به شعله ی فروزان، و دلت را به خدای رحمان، ترا یار خویش ساختیم.

شیخ علی حر عاملی دو برادر دانشمند نامی داشت به نام شیخ عبدالاسلام بن محمد بن الحسین که مؤلف « وسائل الشیعه» از او حدیث روایت می کند، و در «امل الآمل» در حقش می گوید: دانشمندی عظیم الشأن و بلند پایه و زاهدی عابد و پارسا و فقیهی حدیثدان و مورد اعتماد بود که در زهد و عبادت هیچ کس به پای او نمی رسید. نزد پدرش و برادرش شیخ علی و شیخ حسن پسر شهید ثانی عاملی و سید محمد بن ابی الحسن عاملی و دیگران درس خواند. رساله ای نوشته به نام «ارشاد المصنف البصیر الی الطریق الجمع بین اخبار التقصیر»، و رساله ای در «مفطرات» و رساله ای در «جمعه» و دیگر رساله ها و مطالب سودمند بی نظیر. در فقه و ادبیات عرب استادی زبر دست بود. من در ده سالگی نزد وی درس خوانده ام، بسیار خوش بیان بود و معلمی هنرمند و پر حافظه و نکته دان. در هشتاد سالگی دیده اش نابینا گشت و در آن هنگام به حفظ قرآن همت گماشت و حافظ شد، و به نود و چند سالگی رسید. وقتی بدرود حیات گفت دو قصیده در رثایش سرودم.

برادر دیگرش شیخ محمد بن محمد الحسین نام دارد. مؤلف «امل الآمل» از دانائی و فضل و تحقیقات دقیق و مهارت وی در علوم عربی

و دیگر رشته ها تمجید کرده است. تحصیلاتش نزد پدرش و شیخ بهائی و مؤلف «معالم» و سید محمد مؤلف «مدارک» صورت گرفته است. در رشته ای گوناگون علمی و ادبی کتاب نوشته، و اشعاری دارد. شیخ بهائی دو قصیده در مدح وی سروده است. در سال ۹۸۰ ه در گذشت و مؤلف « معالم» شعری در رثایش بسروده که در « امل الامل» هست.

پدر شیخ علی حر عاملی، محمد بن الحسین است از علمای عالی مقام که دخترش را شهید ثانی به همسری گرفت، ولی در حیات وی در گذشت. نزد همین دامادش درس خوانده و از او اجازه نامه دریافت داشته است. نویسندگان « امل الامل» و « روضات الجنات» و دیگران از وی تجلیل کرده اند. نویسنده ی « امل الامل» می گوید: دانشمندی فاضل و فقیهی بلند مرتبه و عالی مقام بود، در شرعیات بر همه ی معاصرانش تفوق داشت.

در میان بازماندگان شیخ علی حر عاملی شهید، امروز دانشمندان فاضلان و ادیبانی چند یافت می شود.

ص :۳۳۶

علمای شهید قرن دوازدهم

اشاره

ص: ۳۳۷

سید نصرالله حائری سید شهید

سید نصرالله فرزند حسین بن علی بن اسماعیل حسینی موسوی حائری(۱) که به«سید شهید»معروف است از مردانی است که خدا سعادت دانائی وپرهیزکاری را با افتخار شهادت در راه خشنودی ایزد یکجا نصیبشان کرده استه چنانکه دو امتیاز:شرافت ذاتی ودودمانیه وکمالات اخلاقی اکتسابی را با هم برده است.عالمی فقیه و حدیثدانی ادیب و شاعری وارد به علوم گوناگون بود و صاحب معارفی که کمتر کسی برهمه اش دست تواند یافت.

در اجازه ی بزرگ متعلق به سید عبدالله نواده ی سید نعمت الله جزائری چنین امده است:سید بزرگوار و شرافتمند محقق حدیثدان نصرالله بن حسین موسوی حائری که در شهرآرامگاه پاک حسین(علیه السلام)مدرس بود و

۱- ۱۶۵- در چند فرهنگ رجال،نسب وی را به امام موسی بن جعفر(ع)رسانده اند اما چون در نسب نامه اش اشتباه بود از آن صرفنظر کردیم.

آیت فهم وهوش وخوش بیانی و رسائی تعبیروشاعری ادیب. دیوان شعری نیکوداردە ودر تاریخ استاد ومقتدر بود. دوست و دشمن از وی خشنود بودند و تعریف میکردند. چند بار به ایران سفر کرد ومردمش ازاوبه نیکی استقبال نمودند واحترام بسزا کردند. در سال۱۱۴۲ه به خطه ی ما آمد که سپاهیان خراسان در ان بودند،وبا فرماندهی ان سپاه تماس گرفت،او را تجلیل و احترام کرد و با ایشان به منطقه ی عراق و خراسان رفت.

بعدها او را در شهر قم دیدم همان روزها که اهنگ زیارت حضرت رضا(علیه السلام)کرده بودم کتاب«استبصار»را تدریس می کرد و در محضر درسش جمع کثیری از دانشجویان و دیگر مردم نشسته بودند به سبب حسن بیان واستدلال شگفت اورش شیفته ی گرد اوری کتاب بود و در این کار موفق هم بود. برایم صحبت کرد که در اصفهان در یک معامله بیش ازهزار کتاب خریده است فقط به چند پول. نزدش کتاب های عجیبی دیدم که هیچ کس نداشت. ازان میان دوره ی کامل«بحارالانوار»، زیرا از این دوره کتاب فقط کتاب های «عقل وعلم»و«توحید»،عدل، معاد، نبوت، امامت، احتجاج، فتن، السماءوالعالم، طهارت، صلواه، ومراز،دردسترس ورایج است و دیگر مجلدات آن مانند کتاب«دعاءِ و قرآن» ، کتاب «الزی والتجمیل»،کتاب«العشره»،وکتاب«الاجازات»،وتتمه ی فروع،می گویند همچنان به صورت چرک نویس مانده وپاکنویس نشده است. از او پرسیدم اینها را از کجا به دست آوردی؟گفت:«میرزا عبدالله پسر عیسی افندی بایکی از ورثه ی علامه ی مجلسی دوستی داشت که این مجلدات در موقع تقسیم ارث جزو سهم او شد. میرزاعبدالله آن مجلدات را ازاو

به عـاریت گرفته شـخصاً پـاکنویس کرد،زیرا خیلی درهم و ناخوانا بود وهر نویسـنده ای نمی توانست ان را درست رو نویسـی کنـد.اوتا آخر عمرش آنها را پنهان نگهداشت و هیچ کس از روی ان نسـخه برداری نکرد ودر نتیجه بی آوازه ماند. بعد، وقتی کتـاب هـای میرزاعبـدالله را میان ورثه اش تقسـیم کردنـد ومن با آن شـخص از ورثه اش که این کتابها درسـهم او قرار گرفت دوست شدم نخست با او صحبت کردم که به من بفروشد،راضی نشد،ناچار انها را از او عاریه گرفتم و نسخه برداری نمودم.

آن روزها من حتی یک درهم نداشتم.خدا یک آدم نیکوکاررابا من آشنا کرد که هزینه ی نسخه برداری آنها را عهده دار شد تا اینکار به انجام رسـید». این کتاب های نفیس نزد ورثه ی سیدنصـرالله در انبارماند،نه از انها استفاده می نمودند ونه از بهایش فایده می بردند وگمان می کنم تا به حال از بین رفته و چیزی از آن باقی نمانده باشد.وقتی سـید نصـرالله به مشهد رفت میان او و رفیع الـدین گیلانـی کـه در مقیـم سـاکن بـود بهـم خـورد وکارشـان بـه جـدائی و دوری کشـید به عللی که جـای شـرحش نیست.سـید نصـرالله به شـهر خویش برگشت وسـالی که به زیـارت رفتم یعنی۱۱۵۳ه او را انجا دیـدم. بعـد،وقتی شـهریار ایران یعنی-نادرشاه-برای دومین بار به عتبات مقدسه آمد،وسـید نزد او احترام و موقعیتی پیدا کرد از طرف نادر شاه با هدایائی روانه ی کعبه شـد از طریق بصـره وسـپس نجـد،وچون هدایا را به کعبه رساند دسـتور امد که باز آید،وبنا به مصالحی مربوط به امور دولت ودین به عنوان سفیر ایران به دربار سلطان

عثمانی(۱) فرستاده شد.

چون به قسطنطنیه رسید به شاه گزارش دادند که عقیده ی وی خراب است واو را به چیزهای دیگر هم متهم ساختند. نادراوراااحضار کردوبه قتل رساند.بدینسان درحالی که عمرش از پنجاه می گذشت شهید گشت. از آثارش یکی کتاب«الروضات الزاهرات فی المعجزات بعدالوفاه»است که یک جلد از آن به من داد،وکتاب«سلاسل الذهب المربوطه بقنادیل العصمه الشامخه الرتب»، ورساله ای در تحریم توتون واستعمال دخانیات...روزی از من درباره ی نماز نافله ای که انسان نذر می کند بخواند،پرسید که آیا در حکم امور هفدهگانه ای است که مایه ی تمایز نماز واجب ونماز نافله است ومانند نمازهای واجب اصلی،یا این که حکم قبلی خودرا دارد ولی بموجب نظر باید بجا آورده شود؟من اختلاف نظرهائی راکه در این مورد هست ودلائل طرفین آن نظریات را تا آنجا که به خاطر داشتم برایش شرح دادم. گفت:همه ی اینهارامی دانم ومورد دقت و نظر قرار داده ام لکن نظر خود شما چیست وبه کدام اعتماد وعمل می کنی؟ گفتم: نظر دوم را ترجیح می دهم.گفت:عقیده ی من هم اینست،اما چون گرفتار این مسأله ام اعتمادم بر این ترجیح کم شده است.این از بزرگواری عظمت اخلاقی وی بود،روحش شاد باد.در کتاب های روض النضر،روضات الجنات،مستدرک،الحصون المنیعه ،وفیات الاعلام،و غیر آن عباراتی در تمجید وی هست ونیز شرح حالش.در یکی از آنها نوشته شده است که وی را نادر شاه به عنوان سفیر

ص :۳۴۳

۱- ۱۶۶- سلطان محمود اول پسر سلطان مصطفی دوم،متولد ۱۱۰۸ه و متوفای ۱۱۶۸ه، ودر۱۱۴۳ه به تخت نشست.

نزد سلطان محمود عثمانی فرستاد به سال ۱۱۵۴ه و کشته شد.

استادان ومشایخ حدیثش بسیارند که ازآنها به استناد اجازه ای که دارد روایت می کند.در«وفیات الاعلام» آمده که من بسیاری از اجازه نامه هایش را دیده ام،از آن میان اجازه ی مولی ابوالحسن شریف عاملی است مورخ ۱۱۲۷ه، واجازه ی شیخ احمد بن اسماعیل جزائری به تاریخ ۱۱۲۶ه، اجازه ی مولی محمد حسین بن ابی محمد تعمجی به سال ۱۱۲۵ه، اجازه ی شیخ محمد باقر پسر علامه محمد حسین نیشابوری مکی به سال ۱۱۳۰ه، اجازه ی مولی محمد صالح هروی،اجازه ی شریف احمدبن محمد مهدی خواتون آبادی به سال ۱۱۴۴ه، اجازه ی میرمحمد حسین پسر امیرمحمد صالح خواتون آبادی به سال ۱۱۴۵ه، اجازه ی شیخ عبدالله بن علی بن احمد بلادی به سال ۱۱۴۵ه، اجازه ی شیخ یاسین بن صلاح الدین به سال۱۱۴۵ه،اجازه ی سید رضی الدین بن محمدبن علی بن حیدر عاملی مکی به سال ۱۱۵۵ه. وی همچنین از سیدعبدالله بن نورالدین پسر سید نعمهالله جزائری و از شیخ علی بن جعفربن علی بحرانی حدیث روایت می کند،واز او سید حسین قزوینی مؤلف«معارج الاحکام»وسیدعبدالله جزائری که شخصیت مورد بحث مانیز همان طور که گفتیم از شخص اخیر روایت می کند. دیوان شعری دلکش دارد که سر آغازش چنین است:

به نام آنکه به وسیله ی قلم به ما آموخت آدمی را آنچه نمی دانست آموخت

این فقیر نیازمند به«توانگر توانا»نصرالله پسر حسین بن علی حائری موسوی

ص :۳۴۳

که در کربلا بلند جاه تدریس می کند چنین می گوید:

پروردگارم را می ستایم ستایشی ازروی معرفت کامل به نعمت هایش این نعمت که ستارگان معانی را در فلک بیان نمودار گردانید مدیحه های بدیع وزیبا را به ذهن الهام کرد

تا گوهران حکمت را به رشته ی شهر عرب توانستند کشید

و درود بر آن که پرندگان ملکوت یک آهنگ نغمه ی ثنایش سر دادند «طه»آنکه خدا او را سپاس گفت شاعران در عظمت وی چه خواهند گفت!

و بر دودمانش که واسطه ی آمرزش گنهکارند ورکن دین خدواهل خرد واخلاق

وبر اصحابش آنان که احسانشان پیوسته است و ریزان.

شعر بوستانی خرم وسرسبز است که فرزانگان از آن میوه بر توانند چید

وصف های زیبا پرندگان آن بوستان است وشبنمش اندیشه های پاک و با صفاولطیف

در پهنه اش هر سختی به آسانی بدل میشود وبه وسیله اش هر مورد تحقیر سر بلند می گردد

آبادانی این بوستان تا وقتی است که اندیشه پیش از لفظ به معنا پردازد

شعر است که هر دل سنگ را نرم میسازد و سنگر گرفتگان را از قله های کوه به زیر می آورد بویژه آن اشعار که در مدح شایستگان بلند پایه ای سروده شود

ص :۳۴۴

که خدا تمجید شان کرده است

یعنی خاندان پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم)که سر چشمه ی امتیاز و شرف است ومردانش مرد وفایند

زبان چگونه پیوسته به مدحشان نگشایم که به مدحشان تشویق شده ایم بدین گفته:

هر که بیت شعری از ما بسازد خدا خانه ای از بهشت برایش خواهد ساخت

به همین سبب چه قصیده های نغز و بی نظیر در زیبائی در حقشان سرودم!

قصیده های زیبا و عطرآگین که به لاله و نسرین بادصبا ومروارید لبخند تمسخر می زند.

در زیبائی نظیر ندارد پنداری طراوت باد خوش صبا دارد

بویژه آنها که به دم ملکوت آمیخته است آنها که در مدح زبده ی کائنات سروده ام

که تا روزگار هست بر او درود بادوبردودمان پاکش خاندان قرآن

*

قصیده ی شاعر نامی و بلند پایه فرزدق(۱) را که درمدح امام زین

ص :۳۴۵

---

۱ - ۱۶۷- از شعرای نامی شیعه، و نامش ابو فراس همام بن غالب تمیمی است. از اصحاب امام زین العابدین(ع) بود. بیشتر فرهنگ های رجال و شرح حال از او تجلیل فراوان به عمل آورده اند. شهرت ما را از بیان حالش بی نیاز می سازد. همین قصیده اش افتخاری برایش ثبت کرد که هیچ شاعری بدان نائل نیآمده است. آن را بیشتر علمای رجال در کتابشان نوشته اند، وماآنچه را در کتاب «رجال» کشی نوشته است (ص۸۶) با حذف سند می اوریم: هشام بن عبدالملك درحکومت عبدالملك وولید به حج رفت. بدورکعبه طواف کرد. بعد خواست دست به حجرالاسود بمالد،نتوانست ازپس جمعیت بود. کرسی یی برایش نهادند تا برآن نشست وشامیان اورا بدورکعبه گرداندند. دراین حال علی بن الحسین(ع) که پیراهن وردائی پوشیده بود وارد شد وازخوش چهره ترین وعطرآگین ترین اشخاص بود و اثر ضخیمی از سجده بر پیشانیش دیده می شد. شروع کرد به طواف کعبه. وقتی به مقابل حجرالاسود رسید مردم به کنار رفته به وی مجال دادند تا دست به آن بساید از احترام و شکوهی که در دلشان داشت. این منظره هشام رابخشم آورد. یکی از شامیان از او پرسید:هشام! این که مردم از شکوه و عظمتش چنین به یکسو شدند و احترامش کردند و به او مجال دادند که بود؟هشام برای این که شامیان به او علاقه پیدا نکنند گفت: نمشناسم! فرزدق که آنجا بود گفت: اما من او را می شناسم. مرد شامی پرسید:ابو فراس! که بود؟ گفت: هذاالذی تعرف البطحاء وطأته والبیت یعرفه و الحل والحرم این همان است که مکه بشناسدزقدم کعبه بشناسد ودنیا وهمه خلق حرم(تا آخر

قصـیده) هشام خشـمگین شـدو دسـتور داد تا فرزدق رادر عسـفان- که میان مکه و مدینه است- زندانی کردند. خبربه علی بن الحسـین(ع) رسـید، دوازده هزار درهم برایش هدیه فرستاد با این پیام که ابو فراس! معذرت می خواهم که بیش ازاین نداشتم، فرزدق آن هدیه را پس فرستاد که ای فرزند پیامبر خدا! من آن قصیده را دردفاع خشم آمیز از خداو پیامبرش گفتم و هیچ چیز دیگر منظورم نبود. امـام دوبـاره آن را برایش فرسـتاد و پیام داد که ترا بحقی که بر تو دارم سو گنـد می دهم که بپـذیری، زیرا خـدا مقـام تو را بشـناخت و از نیت تو بـا خبر گشت. فرزدق پـذیرفت. ودرهمـان زنـدان زبـان به انتقـاد نکوهش هشام گشوده داشت همه به شعر.

العابدین(علیه السلام)است به صورت مخمس درآورده که از دیوان خطی اودر

ص: ۳۴۶

اینجا نقل می کنم:

این همـان است که قران تمجیـد وی دربرگرفته است همان که شـیران ازحرکت شـکوهمندش می هراسـند این همان است که باران به بخشش ریزش وارش رشک می برد

این همان است که مکه بشناسد زقدم

کعبه بشناسد ودنیا وهمه خلق حرم

این فرزند خاندانی است که گیتی را با افتخاراتشان بیاراسته اند و دین ما را در سپیده ی دانششان توضیح نموده اند

زندگیمان را با باران سخاوتشان خرمی بخشیده اند،این پسر بهترین آفریده ی خدا است

این آن پرهیزگار پاکدامن پاکیزه خوی شهیر است

این همان است که هرکه بدرگهش رود نومید نگرددهمان است که هر که هر چه در ستایشش مبالغه ورزد دروغ نگفته باشد

آن که در هنگامه ی نبرد بازویش سستی نگیرد،همان که پدرش «احمد»آن بر گزیده است

او پسر وصی پیامبر است وصی یی که شمشیرش خیلی کارگر بود

این همان است که هر که از دسـتش چیزی بسـتاند با دریا هرگز سـخنی نخواهد گفت، همان که آفریدگار فضائلش را سـخت تجلیل کرده است

و اندامش به شکوفه ی تازه ورخشنده می ماند،این پسر فاطمه است،اگر نمشناسیش

پدر بزرگش خاتم پیامبران است

این همان است که دشمنان را داغدار می سازد همان است که بازوی دوستان می گیرد

این همان مردی است که شیر تاختن وی نمی یارد. این پسر«حیدر» آن پیوسته هجومگر است و کس در دنیا نیست که رهین فضل و کرم این نباشد

این همان است که چون بنمازایستد خدایش یاور است آن که چون زبان بگشاید قرآن گواهی سر

می دهد

این ان است که هر که حق وی نشناسد حق خدای رحمان رحمان را انکار کند.این«علی» است که امین خدا پدر بزرگ او است

همان که ملت ها واقوام در روشنائی تعالیمش ره راست می جویند

این آن است که از قلمش گوهر می بارد و هر فرزانه ای از استادیش سر انگشت حیرت می گزد

و هر که بدخواه او شود کارش به زیان کشد. این آن امامی است که شفاعتش پذیرفته آید

بروز جزا آنگه که شعله ی دوزخ بر افروزد

این آن است که قلب حسودش بگدازد آن که هرگز از وعده اش تخلف نکند

این آن است که دریای بخشندگی از کف وی سر چشمه گرفته و

هیچ گاه «نه» نمی گوید مگر درتشهد

اگر تشهد نمی بود«نه» برزبانش نمی آمد

این آن است که شمشیر خدا در وجودش مصداق یافته است، آن که هر کس از او رو بتابد زیانی به او نرساند

وهرکه با او دشمنی ورزد درآتش بسوزد وهرکه خدا را بشناسد برتری وی را خواهد شناخت

زیرا که دین را ملت ها از خاندان این بدست اورده اند

در تیرگی ظلمت مثل ماه تابان می درخشد وقتی باد ثنایش بوزد چون شاخسار به لرزه در می اید وقتی نیزه ها بهم اویزد چون کوه پا بر جا میماند، سر به قله ی عزتی بر اورده که

مسلمانان عرب وغیر عرب به دامنه اش نرسیده اند

این زاده ی خاندانی است که فضائلشان در پرده نمی ماند که می تواند در برابرشان خود نماید!که می تواند دم از افتخارات بزند؟!

این فرزند خاندانی است که جمله ی خلق از خوانشان روزی خورده اند اگر چشم قریش به وی افتد یکی بنمایندگیشان خواهد گفت: بزرگمردی نسبت به بزرگواری های این می رساند وبه وی ختم میشود

این ان است که چهره اش در تابش بر ماه فائق امده است،ان است که زبان وحی به تمجیدش گشوده شده است

کسی که از ترس خدا یکدم از اشکریزی باز نمی ایستد و جویبار وجودش از شخصیت پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) سر چشمه گرفته است

عنصرش پاکیزه است خلقش پاک و خوی اش تابناک

این ان است که در شیوا گوئی از«قس»پیشی گرفته و در بخشندگی دست حاتم طائی را از پشت بسته کعبه ایا می داند چه کسی در ساحتش روان است که تا امده دست بر حجر الاسود بساید

ص :۳۴۹

دم خوشش فضای ان را پر از عطر کرده است؟

خردمندان درنکوئی سیرتش حیران مانده اند و از زیبائی چهره اش دیده واگشوده اند

اگر گمراهی روزی گیتی را یکسره در پرده ی سیاه کشد نور هدایتی که از سیمای وی می درخشد ان را خواهد درید

چنانچه خورشید با تابشش پرده ی شب بدرد

این ان است که نجابت وی را هیچ کس ندارد، ان است که هر که سر بفرمانش بسپارد رستگاری یابد گدائی اگر حاجت پیش وی ارد وی از شرمساری دیده فرو می بندد واواز شکوهش دیده فرو می بندد ودم نمی زند تا وی لبخند به لب ارد

در تمجید وی مردم همداستانند گونه اش ماه شب چهارده است

بوی مشک از عطر وی به فضا می پراکند در کفش خیزرانی است خوشبو

در کف گشاده و دلپذیر مردی بلند نظر

بکوری چشم بدخواهش خدای بخشنده او را به کمال رسانده است و با تابش وفروزش جمال داده است

و علوم لدنی در وی به ودیعت نهاده است توسط جدش که همه ی پیامبران پیش وی کوچکند

ودر برابر امتش همه ی ملت ها ناچیزند

این ان است که قدر و منزلتش به فراز اسمان رفته است، این ان است که شکوهمندی و جلال دارد

ص :۳۵۰

دست فرخنده ی راستش برای ما نعمت می پاشد وهردو دستش چون ابررحمت به همه سود می رساند

و هر چه نعمت ارزانی میدارند چیزی از انها نمی کاهد

مرد عظیمی که هر که در گیتی است سپاسگزار او است گرامی مردی که افریدگارهستی یاوراو است

پیراسته مردی که همتا ندارد نرمخوئی که هیچ کس از اسیبش نگرانی ندارد

به دو خصلت اراسته است: خوش اخلاقی و بخشندگی

ازجمله اشخاصی که ازخطاهای فاحش درمی گذرند حسودانش هرگزموفق نمی شوند ونفعی نمی برند پیروانش در دریای امرزش شناورند بارهای گران از دوش خلق بر می دارند

خوش اندام است و موزون

دل های اهل محبت یکسره اسیر وی است و چرا اسیر نباشد حال انکه او پاک سیرت است

و سیرتش به سیره ی پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) می ماند خلاف وعده نمی نماید و روحی سالم دارد

گشاده رو است و در موقع تصمیم دلیر

افتخارات وامتیازات معنوی دوجهان را درخود جمع کرده است ازچهره اش خورشید فرخندگی می تابد

پرچم بخشندگی به دست وی به فرارفته و به اهتزاز در امده است جهانیان را غرق احساس خویش ساخته است

ص :۳۵۱

تا نابینائی و نداری و نیستی از میانشان رخت بر بسته است

زیبائی درون با زیبائی برونش دست به دست هم داده و او را ازلحاظ مفاخر یگانه ی دهرساخته است مایه های برتری وی را دانا نتواند به تصور اورد حرف تو که این کیه؟ذره ای از قدر وی نمی کاهد عرب وغیرعرب ان را که تو نشناخته گرفتی می شناسند

بزرگمردی از ان گروه که بنده شان بزرگ است. زیرا مجد و عظمتشان به بلند اسمان رسیده است

و مدحشان به کرانه های افاق گسترده است از ان گروه که عشق به ایشان دینداری است و دشمنیشان کفر است و نزدیکیشان مایه ی توسل و رستگاری

شمشیر و نیزه و قلم به خدمت ویند و خدا در برابر هر که با او دشمنی میورزد نگهدار اواست

قدمش دل«صفا»و حجرالاسود را مالامال شادی کرده است اگر کعبه بداند چه کسی امده ان را ببوسد بوسه بر هر جا میزند که گام نهاده است

از ان گروه که افریدگار راهشان روشن داشته است و حجتشان را به وسیله ی قران تحکیم کرده است و زبانشان همواره با راستی دمساز است اگر بنا شود پرهیزکاران را بشمارند ایشان پیشوا خواهند بود یا اگر بپرسند برترین خلق روی زمین کیست؟جواب خواهد امد: ایشان مومنان همه زیر پرچم ایشانند در روشنائی مشعل هدایت ایشان

ص :۳۵۲

بصیرت یافته اند

و در مرغزار سرپرستیشان روان گشته اند هیچ بخشنده نیارد که به مرتبه ی ایشان رسد

و هیچ گروه و ملت نتواند هر چه ببخشد به گردنشان رسد

کردارشان از پرهیزگاری وخدا ترسی و بر راه روی نشانه دارد همتشان چندان بلند است که از ستارگان در گذشته است

در هنگامه ی جنگ، شیرند چه شیری!

بر راه روی میوه ای است که تنها برشاخسارهدایت ایشان می روید ستاره ی نیکبختی تنها در اسمان مدح ایشان می افروزد

فقر جز بشمشیر سخاوت ایشان در نمی غلتد تنگدستی هیچ از گشاده دستی دستشان نمی کاهد

فرقی نمی کند خواه توانگر باشند و خواه تنگدست

خلعت والائی را با افتخارانشان اراسته اند هر مقتدر محترم سر در برابر اقتدار محترمانه شان فرو نهاده است

گروهی که چون پیشامد های ناگوار بسراغمان اید بولای ایشان از اسیب ان توانیم رست

و بر نکوئی و نعمت خویش توانیم افزود

خورشید چاشتگاه هیچ گاه با درخشندگی ایشان برابری نیارد هرگز، و نه دانشمند به دانائی ایشان نائل اید

و نه باران به رحمت ریزی ایشان رسد، گردنکوهش هرگز به ساحت ایشان ننشیند

مردمی بزرگوار و قدرتمندانی نعمت بخش و نیکو کارند

ص :۳۵۳

شگفتی های دانش هاشان ما را به حیرت اورده است این دست هاشان ماراغرق احساس ساخته است روشنائی نظرهای تیزشان چشم مان را خیره کرده است، خانه هاشان در میان قریش جای نور گیری ورأی یابی است

در هنگامه های ناگوار و چون قضاوت خواسته شود

روزگار پیروانشان خوش و خرم است، دست دشمنانشان کفی بی ساعد است

افتاب والائیشان از دیده ی هیچ کس پنهان نمی ماند،«بدر» شاهد ایشان است و دره ی کوه«احد» وخندق، وفتح مکه انگاه که یورش بردند

در نبرد بصیرت اور جمل شمشیرشان چه معجزه ها افرید و در نبردهای«صفین» نیزه شان چه خون هاریخت

در نبرد نهروان چه نهرهای خون جاری گشت و«خیبر»و«حنین»دو شاهد دیگرند راست و صادق ونیز نبرد های دیگر

فرمان مطابق فرمان خدا می رانند،افتخاراتشان نزد همه ی مردم ثابت است

قران پند با نام ایشان می دهد و در ان پس از نام خدا نام ایشان می اید

هر گاه که سخن اغاز می شود یا پایان می یابد

*

وی شاگردانی تربیت کرد که دانشمند و ادیب بودند مانند سید

ص :۳۵۴

محمد پسر امیر الحاج که شرحی بر قصیده ی ابو فراس نوشته است، و شیخ علی بن احمد عادلی عاملی، و شیخ احمدبن شیخ حسن نحوی که در۱۱۷۳ه در حله ازدنیا رفت و جنازه اش را به نجف اشرف برده و به خاک سپردند.دیوان شعر نکوئی دارد، در ان قصیده ای است که قصیده ی همین استاد شهیدش را در وصف زرنگاری گنبد امیرالمؤمنین(علیه السلام) به صورت «مخمس»در اورده است.

در ان قصیده، تاریخ سال زرنگاری تضمین شده است. قصیده ای بلند است. دیگر از شاگردان ادیب و دانشمندش سید حسین پسر امیر رشید رضوی است که در نجف اشرف می زیست و دانشمندی بزرگ و ادیبی زبر دست بود ودر سال۱۱۵۶ه از دنیا رفت. دیوان استاد شهیدش را بخط زیبای وی دیدم. خود دیوان شعری دلکش دارد. در میانش مخمسی است که سروده ی ابو نواس(۱).حسن بن هانی-را در مدح خاندان رسالت تخمیس نموده است و بدین صورت در اورده:

۱- ۱۶۸- شاعر با ابتکار و خلاق و شهیر که اوازه ی نبوغش در ادب و شعر عربی ....۳۵۵را گرفته است و همین ابیات که از او بر نوشته ایم سند افتخاری جاودانه است شیخ صدوق از زبان محمد بن یحیی فارسی چنین روایت میکند که ابو نواس روزی ابوالحسن علی بن موسی الرضا(ع) را دید که سوار اشتری است و از نزد مأمون باز می گردد. نزدیک وی رفت و سلام کرد و گفت: ای پسر رسول خدا! ابیاتی در حقت سروده ام. دلم می خواهد انها را برایت بخوانم تا گوش کنی. فرمد: بخوان. ابونواس چنین بر خواند: مطهرون نقیات...(تا اخر ابیات) امام رضا(ع) فرمود: حسن بن هانی! ابیاتی برای ما ساخته ای که هیچ کس پیش ازتو نساخته است. انگاه از خدمت گزار خویش پرسید: از پولمان چیزی همراهت هست؟ گفت: سیصد دینار هست. فرمود: انها را به وی تقدیم کن. و افزود: شاید این هدیه بنظرش کم بیاید. این اشتر را نیز به وی تقدیم کن.

خانـدان پیـامبر چناننـد که اسـتانشان اگر در مباهـات یاد از انتساب خود بایشان کنـد برتری یابـد مورد تکریمنـد و جایگاهشان مصون است پاکنـد و پاکیزه دامننـد هر گاه نام ایشان بر زبان رود درود بر ایشان فرسـتاده می شود خدایرا که چه شب ها از بد حادثه می هراسیدم و تا دعا کرده ایشان را خواندم فوراً سیاهی خطرناکش از میان برفت ای که در پی انی که شبیه ایشان بیابی بدان که هر کس نسب علوی نداشته باشد

در تاریخ گذشته اش افتخاری ندارد

افریننده ی اسمان نور ایشان را بر بهشت افکند و عرش را با ان بیاراست

بلندی مقامشان را در قران باز نمود و چون هستی را پدید کرد شما را ای نیکمردان!

پاک افرید و زبده و برگزیده گردانید

نیای شما را وحی داد وقران داد و شما را در شمار «خویشاوندان(۱) » شمرد

و از ره الهام شما را به اسرار واقف ساخت به همین سبب اشراف ملکوت گشته اید

وعلم قران شناسی ودرک محتویات سوره ها همراه شمااست

گروهی که دستشان حکایت از نعمت ریزی ابر دارد خورشیدهای فضلی که در پرتوش ره راست پیموده ایم

۱- ۱۶۹- اولوالقربی.

دررحلتشان پایه های کهن خانه ی کعبه گریست تاوقتی خاندان محمد(صلی الله علیه و آله و سلم)سرکوبند وزیرفشار رژیمند

اگر لب روزگار به خنده وا شود خدا خنده بر لبش بیفسرد!

به پیروی رساندن ایشان کاری است که خدا به عهده گرفته است و پیمان بسته که برای مصطفی ان رهنما از کسانی که به خاندانش ستم کرده اند انتقام بگیرد

دشمنان چندان تجاوز و ستم کردند که ایشان پس از ان اقتدار اواره و پراکنده و تبعید شدند

پنداری جرمی نابخشودنی مرتکب شده اند!

ص :۳۵۷

سید میرزا مهدی شیرازی

یکی از رجال علم و ادب، ودارای نسبی بلند است. شهرتش افاق را پر کرده و بزرگیش رخ نموده و اخلاق و کمالاتش مرحله ها بر رفته بود، و بالاتر از همه ی اینها خدا به وی افتخار شهادت بخشید. وقتی شورشیان افغانی بر بخشی ازجنوب ایران تسلط یافتند درغائله شیراز به سال ۱۱۳۵ه کشته شد. در کتاب های لؤلؤهالبحرین، نجوم السماءِ، و تذکره ی شیخ علی حزین از وی یاد و تجلیل شده است. نویسندگان الحصون المنیمه، ووفیات الاعلام اورا شهید خوانده اند. فرزند این شخصیت به نام میرزا محمد صفی همان است که فقیه دانشمند محمد بن ماجد بحرانی رساله ی«الروضه الصویه» درباره ی نماز های یومیه را به نام وی نوشته است. و این مطلب در کتاب های لؤلؤهالبحرین و قصص الهلماءِ امده است. کتاب اخیر در فهرست اسامی شهیدان اشوب افغانیان نام شخصیت مورد بحث ما را اورده و نوشته است: وزیر عظیم الشأن میرزا مهدی.

ص :۳۵۸

میرزا ابراهیم اصفهانی

فرزند میرزا غیاث الدین محمد اصفهانی خوزانی که نخست قاضی اصفهان بود وسپس قاضی ارتش نادری. وی از مردان شهیر شیعه و از خدمتگزاران اسلام است. از علم بهره ای گران برد و به ان خدماتی گران کرد. در«تتمیم الامل»از او ستایش شده و سخنی فراوان رفته است. شاگردش دانشمند توانا اقا باقر هزار جریبی در اجازه نامه ای که برای آیه الله بحرالعلوم نگاشته او را عالمی فاضل و فقیهی عالیمقام و دین پژوهی نجیب خوانده است.

وی حدیث از شیخ الاسلام امیر محمد حسین خاتون ابادی،وفقیه پرهیزگار حاج محمد طاهر پسر حاج محمد مقصود علی اصفهانی، و شیخ حسین ماحوزی، و محمد قاسم پسر محمد رضا هزار جریبی، و شیخ بهاءِالدین محمد پسر تاج الدین حسن پسر محمد اصفهانی- متوفای۱۱۳۷ه - روایت می کند، و از او دانشمند عالیقدر اقا باقر هزار جریبی،و سید

نصرالله حائری شهید- که شرح حالش کمی پیش گذشت - روایت می کنند. اجازه نامه ای که برای شاگرد اخیرش نوشته مؤرخ ۱۱۴۵ه است. از کتاب ها و رساله های او، رساله ای است در تحریم اوازه خوانی که در رد رساله ی سید ماجد بحرانی دانشمند توانا نوشته است. و دو رساله که در کتابخانه ی استان قدس رضوی در خراسان موجود است، یکی در تفسیر ایه ی«و اذا قرءِالقران فاستمعو اله وانصتوا». نویسندگان تتمیم الامل، مستدرک، نجم السماءِ، الحصون المنیعه، ووفیات الاعلام می گویند که او کشته شد و به شهادت رسید، اما از شرح شهادتش چیزی یاد نمی کنند.

«خوزانی»منسوب به«خوزان»است دهکده ای در اطراف هرات، و دهکده ای در اصفهان. وی از دهکده ی اخیر است. احمد بن محمد خوزانی شاعر نیز منسوب به همین دهکده است. این که در«نجوم السماءِ» نوشته که وی «خوئی» است منسوب به«خوی»از توابع تبریز،حرف درستی نیست، مثل نوشته ی«مستدرک» که وی «خورانی» است منسوب به«خوران». زیرا من جائی بدین اسم نیافتم. این هم که در«وفیات الاعلام»امده که او «حویزی» است اشتباه قلمی است.

ص :۳۶۰

سید محمد باقر اصفهانی،معروف به خاتون ابادی

او که ملقب به ملا باشی بود نسبش بدین شرح است:

سید محمد باقربن السید محمد اسماعیل بن الامیر محمد باقربن السید اسماعیل بن الامیر عماد الدین محمدبن النقیب الامیر حسین بن جلال الدین بن مرتضی بن الحسن بن الحسین بن شرف الدین بن مجدالدین محمدبن تاج الدین حسن بن شرف الدین حسین بن الامیر الکبیر عماد الشرف بن عبادبن محمدبن الامیر حسین القمی بن الامیر علی بن عمر الاکبر بن الحسن الافطس بن علی بن الامام زین العابدین علیه السلام.این خاندان که بنایش بر پرهیزگاری نهاده شده است از خاندان های با شرافت و پرافتخار است، بازمانده ی شکوه پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) است و پرتوی از فروزش هایش،چرا که نامورانی درخشان از ان برخاسته همه شکوهمند و عالیقدر،مردانی که دینداری را در زندگی پیروزمند دنیائی تطبیق داده اند و پرچم دانش و پرهیز بر افراشته اند و به پیشوائی و ریاست رسیده اند

ص :۳۶۱

و در کمالات اخلاقی سر امد بوده اند، تا ستاره ای از اسمان ان خاندان فرو مرد، ستاره ای دیگر در کرانه ی دیگرش پدیدار گشته است و ما از انها نام خواهیم اورد، انشاءالله. وی دانشمند فاضل و عالیمقام و دریااسا بود ودر همه ی رشته های علمی دست داشت،کتاب های ارزنده ای دارد از جمله ترجمه«مکارم الاخلاق» به زبان فارسی. نزد پدر دانشمندش و در خدمت محقق خراسانی(۱) درس خواند. در مدرسه ی چهارباغ اصفهان تدریس می کرد. به سال۱۱۲۷ه او را زهر دادند تا شهید گشت و در تخت فولاد به کنار پدرش به خاک سپرده شد.ان ایام، وی را«شهید ثالث»می نامیدند(۲). پدر وی،امیر محمد اسماعیل دانشمندی کوشا و درست کردار و فاضل و بزرگوار بود و در فقه و حدیث و تفسیر و عقیده شناسی و فلسفه استاد بود،در مسجد جامع اصفهان تدریس میکرد،و به سال۱۱۱۶ه در سن هشتاد پنج سالگی در گذشت. پدر بزرگش، امیر محمد باقر دانشمندی پارسا وپرهیزگار و صاحب مقامات و کرامات بود.عمویش،سیدعبدالحسین پسر سید محمد باقر،فقیهی حدیثشناس بود و نزد محقق سبزواری و مولی محمد تقی مجلسی فارغ التحصیل شده بود. میلادش به سال ۱۰۳۷ه در خاتون اباد

ص: ۳۶۲

---

۱ - ۱۷۰- - فقیه و عقیده شناس بزرگ محمد باقربن محمد مؤمن سبزواری نویسنده ی «ذخیره المعاد فی شرح الارشاد»متوفای۱۰۹۰ه. مقبره اش در خراسان،مدرسه ی میرزا جعفر است.

۲- ۱۷۱- این مختصر را از کتاب «منتهی الآمسال فی تواریخ النبی و الآل»بر گرفتیم.

بود. پسرعمویش، سید معصوم بن السید عبدالحسین بن الامیر محمد باقر ابن الامیر اسماعیل بن الامیر عمادالدین محمد، فاضلی بزرگ بود ودر ۱۱۵۶ ه در گذشت.

در میان بازماندگان پاکیزه خوی اش دانشمندانی بزرگ بوجود امده است مانند پسر دانشمند پارسایش امیر محمد اسماعیل که حدیثدان بود و در علوم مختلف تبحر داشت، و نواده اش سید دانشمند و خوشنام و خدا ترس که جامع علوم عقلی و روائی بود و استاد دانشمندان عصرش به نام امیر ابوالقاسم مدرس فرزند امیر محمد اسماعیل پسر امیر محمد باقر- شخصیت مورد بحث — که نزد علامه ی بحرالعلوم طباطبائی در رشته های فقه و اصول و حدیث فارغ التحصیل گشت، و استادش سید بحرالعلوم در رشته های عقیده شناسی و فلسفه چهار سال نزد وی شاگردی کرد. وفاتش در اصفهان به سال ۱۲۰۲ه اتفاق افتاد و در ان هنگام هفتاد و پنج سال داشت، جنازه اش را به نجف اشرف بردند. دیگر،علامه ی حدیثدان امیر محمد رضا پسر امیر ابوالقاسم- نامبرده- پسرسید امیر محمد اسماعیل، که در رجب ۱۲۳۸ه در اصفهان از دنیا رفت و جنازه اش به نجف اشرف برده شد. و علامه ی توانا امیر محمد صادق پسر امیر محمد رضای نامبرده پسر امیر ابو القاسم، که فقه را نزد محقق قمی و شیخ محمد تقی- نویسنده ی حاشیه بر«معالم»- به پایان برد و عقیده شناسی و فلسفه را نزد مولی علی نوری و مولی محراب و مولی اسماعیل خواجوئی فرا گرفت و چندان در علوم مختلف پیش رفت که استاد علمای معاصرش خوانده شد. در رجب ۱۲۷۰ه بسن شصت وسه سالگی از دنیا رفت.

ص :۳۶۳

محمد رضی قزوینی

حاج محمد رضـی قزوینی در حدود سال۱۱۳۵ه در اشوب افغانیان به شـهادت رسـید. قزوینی در«تتمیم الامل»می نویسد: وی از فضـلای بـا اصـل و نسب، و از علمـای عالیمقـام بود. در طریقت مولی خلیـل قزوینی اسـتاد گشت. بـا اینکه در علم فقه تعمقی فراوان داشت به رویه ی اخباریان گرائیده بود. زاهدی واعظ و مبلغی امر و نهی کننده بود. در قریه ی«دیال اباد»از دهکده های قزوین همراه جمع کثیری در برابر افغانیان شورشـی که هجوم اورده بودنـد ایسـتادگی کرد و در جریان ان مقاومت به شـهادت رسـید. فتوا داده بود که جنگیـدن بـا افغانیـان اشوبگر و شورشـی و دفاع در برابر حملات انها واجب است. من ده یا یازده ساله بودم که او را دیدم. شـرحی بر دو فصل طهارت و نماز کتاب«وسائل الشیعه»نوشته است، و رساله ای در حرمت جمعه، و رساله ای به نام«التوفیق فی افعال الحج(۱) ».

ص: ۳۶۴

۱- ۱۷۲- نقل به اختصار.

سید محمد باقر اصفهانی

سلسله نسب وی چنین است:

سید محمد بن السید محمد صالح بن الامیر عبدالواسع بن السید محمد صالح بن السید اسماعیل بن السید عمادالدین محمدبن نقیب النقباءِ الامیر محمد حسین بن جلال الدین....(تا اخر سلسله نبی که در شرح حال پسر عمویش سید امیر محمد باقر شهید اوردیم).

راه دانش پژوهی را تا فراز قله ی بلندش پیمود وبه جائی رسید که کمتر کسی تواند رسید. از هر امتیاز معنوی زبده اش را بدست اورد. در دانش او پیشاهنگ قهرمان بود، و در پرهیز گاری نمونه و سرمشق. دومین شهید خاندان خویش بود. در عصر مؤلف«روضات الجنات» ملقب به شهید بود و بدین عنوان شهرت داشت. سید جزائری در اجازه نامه ی کبیرش او را از علمای برجسته و راسترو و از پیشوایان دین و ارکان روی زمین شمرده است و می گوید:

ص :۳۶۵

فاضلی محقق و عقیده شناس جلیل القدر بود. از اثارش حاشیه ای بر«شرح لمعه» که در ان بیشتر مطالب حاشیه نویسان را به بحث کشیده است و با استاد خویش اقا جمال بسیار مباحثه نموده است. من با وی در نیشاپور ملاقات کردم و بحث های علمی داشتیم، و دیدمش تحقیق و بررسی و انصاف را بنهایت رسانده است. به سال۱۱۴۸ه در اذربایجان به شهادت رسید. خدایش بیامرزد.

شرح حالش در فرهنگ های روضات الجنات، الحصون المنیعه، و وفیات الاعلام، نوشته شده، و او را شهید خوانده اند.پدرش سید امیر محمد صالح دانشمندی عالیقدر و داماد علامه ی مجلسی بود و از او اجازه نامه ی نقل حدیث داشت و تألیفاتی ازجمله حدایق المقربین، الذریعه، شرحی بر«من لا یحضره الفقیه»، شرحی بر«استبصار» شیخ طوسی. در۱۱۱۶ه در گذشت. پدربزرگش امیر عبدالواسع نیز دانشمندی پارسا و متبحر در رشته های گوناگون علمی بود، و به سال ۱۱۰۹ه در اصفهان بدرود زندگی گفت، و در مقبره ی باباركن الدین بخاك سپرده شد و سال ها بعد به نجف اشرف برده شد. برادرش، امیر محمد حسین نیز عالمی فقیه و حدیثدان و پارسا بود که در ۱۱۵۱ه در گذشت و تألیفات سودمندی دارد.

**

دیگر از علمای این خاندان شرافتمند پرافتخار،دانشمند عالیقدر امام جمعه اصفهان سید محمد مهدی پسر سید امیر محمد حسین- برادر شخصیت مورد بحث- است. و فقیه خدا ترس میرزا ابوالقاسم پرسید محمد مهدی- که از او نام بردیم - پسرامیرمحمدحسین. و سید علامه،

استادایه الله بحرالعلوم طباطبائی امیر عبدالباقی پسر امیر محمد حسین- نامبرده- متوفای سال ۱۲۱۱ه سید بزرگوار امیر محمد مهدی متوفای ۱۲۴۵ه عالم عالیمقام سلطان علماءِ حاج امیر محمد حسین پسرامیرعبدالباقی- نامبرده- متوفای۱۲۳۳. سید دانشمند امیر محمد امام جمعه اصفهان متوفای۱۲۹۱ه. فقیه متبحر امیر محمد حسین متوفای۱۲۹۷ه. فقیه حدیث شناس امیرمحمدعلی بن میرزا جعفربن الامیرعبدالباقی بن-الامیر محمدحسین- که نامشان بارها امد- متوفای۱۳۰۰ه که در جوار مجلسی ها در اصفهان مدفون است. دانشمند فاضل امیر محمد پسر حاج میرزاحسن- پدر علامه حاج میرزا هاشم- متوفای ۱۳۲۱.

ص :۳۶۷

شیخ علی بن سودون

از دانشوران و سخن سنجان و از مشاهیرفقیهان. در«امل الامل» راجع به وی چنین می خوانیم: فقیهی فاضل و نیکرو وزاهد که به زبان عربی کاملا وارد بود وازمعاصران است. در نخستین سفرحج به سال ۱۱۵۷ه با ما بود، و دو سال پس از ان شهید شد. در چندین کتاب از وی یاد شده و در وصفش کلمات نیکبخت و شهید و صاحب فضائل، و دیگر کلمات ستایش امیز به کار رفته است.

ص :۳۶۸

علامه،علی اکبر طالقانی

سیـد جزائری در اجـازه نـامه ی بزرگش او را در شـمارعلمای راسترو نامی و از ارکان روی زمین و پرچمـداران دین قرار داده است و می گویـد: فاضـلی کنجکاو و دقیق بود و به نهایت هوشـمند وزیرک، ذهنی تنـد حرکت داشت به طوری که از مطالب مقدماتی گرفته تا مطالب عالی بسرعت ملتفت و منتقل می شد. خیلی خوش سلیقه هم بود، تنها نقطه ی منفی زندگیش ان بود که بـا شـاه معاشـرت داشت و در سـفرو اقـامت بـا وی بود، و به همین علت بیشتر اوقـاتش ضایع می شـد و به مطاله و تحقیق و نگارش نمی رسـید. من او را در مشـهد رضوی دیدم، بعدها به سال۱۱۴۶ه نزد ما امـد و با وی به بحث علمی پرداختیم و دیـدم جنگی سواری نیز تـک است. بـار دیگر در قزوین بـا او ملاقـات کردم و نیز دوبار در پادگان اذربایجان، و در همان اذربایجان همراه سـرورمان شـیخ محمد و جمعی از علمای ان حوالی به مجلس درسـش حاضر شدم، خیلی خوش اخلاق و با انصاف بود وبه

احتیاجات ونیازمندی های مؤمنین اهتمام داشت. به تصوف متمایل بود و در مسأله ی اوازه خوانی بانویسنده ی «مفاتیح»همرای بود و بین او واقا حسین(۱) پسر اقاابراهیم سابق الذکر در پادگان مناظره ای در گرفت بر سر همین مسأله، و او در ان وقت شیخ الاسلام بود، و سرانجام قرار بر این گذاشتند که شخصی را به عنوان داور برگزینند و به داوری من رضایت دادند. در حالی که از دیواره ی قزوین بیرون می شدیم رو به اذربایجان، این موضوع را با من در میان گذاشتند و با یکدیگر شرط نمودند که تا طرف سخن خویش بپایان نبرده دیگری کلمه ای بر زبان نیاورد. میرزا حسین اصفهانی- قاضی ارتش- همراه ما بود. من بیدرنگ دلائلی را که هر یک از طرفین میتوانست بیاورد چه دلائلی که اورده شده بود و چه انها که امکان طرحش بود طبعاً تا انجا که در خاطرم بود برایشان شرح دادم، تا رسیدیم به منزلی و به اسایش نشستیم، هر یک از ان دو شروع کردن به گفتن که خدا تو را بیامرزد که نظرم را تحکیم کردی و دلائلی را که متوجه ان نبودم یادم دادی سرانجام رأی من علیه مولی علی اکبر طالقانی صادر شد، و او که خوش انصاف بود تسلیم گشت و پذیرفت. وی از ان جهت که خیلی به شاه نزدیک بود مورد حسادت برخی درباریان قرار داشت تا ان که همان روز که شاه را در خراسان کشتند او را نیز شهید کردند به سال ۱۱۶۰ه، خدایش رحمت کند. نویسندگان چندین فرهنگ رجال از وی ستایش به عمل اورده و او را شهید خوانده اند. «طالقانی» منسوب به طالقان است و ان نام شهرکی است در

۱- ۱۷۳- از علمای شهید قرن دوازدهم که شرح حالش خواهد امد.

خراسـان میـان «مرورود» وبلـخ، به فاصـله ی سه منزلی مرورود. و نـام منطقه ای میـان قزوین و ابهر، که چنـدین دهکـده دارد و ابوالقـاسم بن عبـاد معروف - متوفای۳۸۵ه- از همیـن منطقـه است. لکن شخصـیت مـورد بحث مـا از طالقـان خراسـان است نه طالقان قزوین.

میرزا هاشم همدانی متخلص به«احیا»

در«نجوم السماءِ»بنقل از تذکره ی شیخ علی حزین می خوانیم: میرزا هاشم همدانی که از فیض ربانی برخوردار بود دانشمندی محیط بر رشته های گوناگون بود و شیواگو وشیرین بیان و درست اندیش و در علوم عقلی و روائی زبر دست، ونکته دان در هر علم، و تیز هوش و پر حافظه و حاضرجواب. در همدان به دنیا امد و در اصفهان سالها با پشت کار فراوان تحصیل کرد تا به قله ی کمال علمی رسید و در علم پزشکی استاد گشت. من با وی دوستی خالصانه داشتم. پس از پایان تحصیلاتش رهسپار همدان شد و به تدریس و تعلیم پرداخت، تا سپاهیان عثمانی بر ان خطه دست انداختند و مردمش راقتل عام کردند: اواخر سال۱۱۳۶ه، و او درهمین جریان به شهادت رسید. در جلد نهم«الحصون المنیعه» می خوانیم: دانشمندی فیلسوف و ریاضیدانی سترگ و پزشك بود. دهسال در اصفهان تحصیل کرد و علوم

ص: ۳۷۲

عقلی و روائی فرا گرفت تا به کمال علمی رسید. سپس به مشهد رفته وبصحبت دانشمندان ان سامان نشست و بهره ها برد، و چون علوم عقلی و روائی را بپایان رساند به وطن اصلیش همدان بازگشت و چنانکه سزاوار بود مقام تدریس در مدرسه ی همدان به وی سپرده شد. بعدها که دولت صفوی ضعف برداشت او همراه جمعی به شهادت رسید. در چندین فرهنگ رجال از وی ستایش به عمل امده و شهید خوانده شده است.

ص :۳۷۳

خطیب کرمانشاهی

حاج زکی پسر ابراهیم دانشمند و خطیب کرمانشاهی چنانکه سید جزائری در اجازه نامه ی بزرگش یاد کرده از علمای راسترو نـامی و از پرچمـداران دین و ارکـان روی زمین بوده است. می گویـد: دانشـمندی جامه و هوشـمند و پرکاروزحمتکش بود و واعظی ادیب که در شـهر خویش امـام جمعه و شـیخ الاسـلام بود، تـا انکه شـهریار صـفوی او را بشـناخت و مصـاحب خویش ساخت و مقام قاضـی ارتش داد. نسـخه ای از رساله ی«الجبلیه الاولی(۱) » از بروجرد بـدست وی رسـید، و درصدد بر امد که دیگر رسـاله هـا را هم به دست اورد، و همه را نسـخه برداری کرد. من بـا وی در پادگـان اذربایجـان ملاقات کردم و دیـدم ان نسـخه ها پیش وی است. درباره ی انها به بحث پرداختیم ونیز در ترجمه ی کتابهای چهارگانه. این کتاب ها در کتاب خانه ی سلطنتی موجود بود و او با کسب اجازه به

ص: ۳۷۴

---

۱ - ۱۷۴- - رسـاله ای است نوشـته ی سـید جزائری در پاسـخ هفتـاد مسأله ی عقلی و روائی که سـید علی نهاونـدی بروجردی مطرح کرده اسـت. ایـن رسـاله نظیر«السرساله الجبلیـه الثـانیه» نوشـته ی دیگر او است که جـواب به سؤالاـت پراکنـده ی همین دانشمند فاضل است.

مطالعه ی انها می پرداخت و از من راجع به پاره ای نکات و اشتباهات انها می پرسید. به سال ۱۱۵۹ه به شهادت رسید. خدا او را رحمت کند.

شیخ عبدالنبی قزوینی در«تتمیم الامل»می نویسد: وی از ابر مردانی است که در زمینه ی دانش و فضل و بزرگی به مرتبه ی کمال رسیده اند. دانش اموخت چندانکه دانشمندی عظیم گشت. فقه اموخت چندانکه فیهی فرزانه گشت. در عقیده شناسی چندان پیش رفت که متکلمی اصیل شد. چندان در پیراستن روان کوشید تا خوی زیبا و برازنده یافت. دستور های خدا را از واجبات گرفته یا مستحبات ان قدر بعمل در اورد تا عابدی استوار شد. از حرام ها و ناپسندیده ها چندان دوری کرد تا عفتی تمام یافت واز هر چه کیفری سخت دارد بسی دور ماند. پدرو مادرش از اهل سنت بودند. از انها دوری گزید و در هفسالگی به همدان گریخت و به حاکم ان شهر اسماعیل خان پناه جست.

ان حاکم در سرپرستی وی کوشید و سپس به معلمش سپرد تا درس خواند ودانا گشت و شهرت علمی یافت و کارش چندان بالا گرفت که حکومت شرعی به وی سپرده شد و در«فرمیسین»شیخ الاسلام گشت. بسیار خوش اندرز می گفت، و بر اثر پند گیر او موعظه ی اثر بخشش خلقی کثیر براه راست دینداری امدند. نقش خاتمش چنین بود:«الموفق للدین القویم محمد زکی بن ابراهیم». بعدها نادر شهریار او را بخواست و قاضی ارتش ساخت. مولی علی مدد ملقب به امام افندی علیه وی نزد نادر سخن چینی کرد و گزارش های بد داد تا نادر وی را بکشت. خدا او را بیامرزد و همنشین شهیدان بگرداند. بارها به حضور وی رسیده و با او سخن گفته ام.

علامه،محمد علی سکاکی شیرازی

نام پـدرش محمـد امین بود. یکـدم از دانش پژوهی و تعلیم دست بر نمی داشت، و مـدام همدم فضـیلت بود. دانشـمندی فقیه، صاحب نظر در رشـته های گوناگون، مـدرس، و مرده ی امر به معروف و نهی از منکر بود، چنانکه یکسـره در تذهیب و ارشاد خلق می کوشید و انان را به انچه مایه ی رستگاری بشریت و وصول به ارامش معنوی است می خواند. تحصیلاتش را نزد شیخ بزرگوار شاه محمد شیرازی(۱) - نویسنده ی شرح صحیفه- و مولی مسیحافسائی(۲) بپایان برد. شعر دل انگیزی دارد که در ان به«شکیب» تخلص نموده است. در هنگام تسلط افغانیان شورشی

ص: ۳۷۶

۱- ۱۷۵- مولی شاه محمد اصطهباناتی شیرازی متخلص به«عارف» که یکصدوسی سال عمر کرد.

۲- ۱۷۶- دانشمند مبرز، مولی محمد مسیح پسر اسماعیل فسائی، معروف به ملا مسیحا.

بر شیراز به سال۱۱۳۵ه به شهادت رسید، دران وقت تقریباً شصت سال داشت، ودرخانه اش به خاک سپرده شد. نویسندگان نجوم السماءِ، و دیگر فرهنگ ها از او تمجید نموده شهیدش خوانده اند.

پوشیده نماند که مولی محمد سکاکی که در نوشته ی بعضی فضلا امده همین شخصیت مورد بحث ما است. فقط در ان نوشته ها جزءِ اخیر نام مرکبش-«محمد علی»- حذف شده است. زیرا نام پدر و استادان وی و شهادتش در همه ی ان نوشته ها با شرح حال وی که در فرهنگ ها امده یکسان است. و بسیار بعید می نماید که این مطالب و شرح حال ها متعلق به دو نفر باشد با اوصافی بدین یکسانی.

ص: ۳۷۷

اقا محمد مهدی مازندرانی

محمد مهدی پسر محمد هادی پسر مولی صالح پسر احمد مازندرانی گوهر میانه ی گردنبند خاندان خویش بود و بیت الغزل قصیده ی ان. مرد فضیلت، سر مشق دانش و عمل، و از برجسته ترین حدیثدانان بود. داماد عمویش اقا نورالدین پسر مولی صالح بود. دانشمند بزرگ شیخ محمد پسر محمد زمان کاشانی از روی حدیث روایت می کند و در اجازه نامه ای که برای اقا محمد باقر هزار جریبی نوشته از وی تمجید کرده و می گوید: نزد استاد دقیق و تیزبین مان محمد مهدی پسر محمد هادی مازندرانی که بر همه ی استادان معاصر و قدیم فائق امد خوانده ام... مؤلف نجوم السماءِ نیز او را می ستاید. کتاب«وسیله السعاده» که ترجمه ی«مهج الدعوات»ابن طاووس است از اثار او است که در سال ۱۱۲۳ه از ان بپرداخته، و حاشیه ای بر شرح مختصر الاصول عضدی نگاشته است. در سال ۱۱۴۰ه پس از تسلط افغانیان براصفهان به دست قندهاری

های افغانی شهید شد.

خاندانش اشیانه ی دانش است و مردانش همه پرچمدار خرد و فرزانگی، و حاملان حدیث و سنت و ناشران فضیلت. وی شاخه ای از ان درخت تنومند و بارور فرخنده است، و پرتوی از کانون تابش و فروزش ان. بدینسان که پدرش مولی محمد هادی دانشمندی بسیار دانا و حدیثدانی بزرگ و توانا و صاحب تألیفات بود از جمله شرح قواعد،و شرحهائی بر فروع کافی، ترجمه ی معالم الاصول، حاشیه بر تفسیر بیضاوی، شرحی بر حاشیه به زبان فارسی، کتاب«انوارالبلاغه» در معانی و بیان. او نواده ی دختری محدث بزرگ علامه تقی مجلسی است از دختر فاضل و فقیه و نیک رفتارش که بزرگترین خواهر علامه ی مجلسی ثانی باشد. از این همسر چهار فرزند بزرگوار دارد که عمو های شخصیت مورد بحث ما بشمار می ایند و عبارتند از مولی حسن علی و مولی عبدالباقی(۱) و مولی محمد حسین و مولی محمد سعید متخلص به«اشرف». وی از فضل و فهم بهره ای نیکبختانه برده و فاضلی عالیمقام شده بود و شاعری ادیب و شیواگو هم بود. از اشعارش حجه الاسلام نراقی(۲) این ابیات را در کتاب«خزائن»ثبت کرده است:

---

۱ - ۱۷۷-از این مولی عبدالباقی فرزندی بنام محمد صالح بجا ماند که از فضلای روزگارش بود و کتابی در اخلاق نوشته است و نویسنده ی نجوم السماء از او یاد می کند.

۲ - ۱۷۸- فقیه توانا، جامع علوم عقلی و روائی حاج مولی احمد پسر حاج مولی مهدی. از پدر فقیهش و از استادش ایه الله بحرالعلوم و نویسنده ی کشف الغطاء وعلامه میرزا مهدی شهرستانی حدیث روایت می کند. متولد۱۱۸۵ ومتوفای۱۲۴۵ه است.

قربان ان غارتگرم کودل نه تنها می برد

تاراج جان هم می کند دین هم به یغما می برد

اری طبیب عشق او دارد دوای بوالجعب

اسوده را غم می دهد صبر از شکیبا می برد

نبود به کیش عاشقان اخوان یوسف را گنه

اسایش یعقوب را شوق زلیخا می برد

دین و دل وهرچیزرا ان ترک غارتگر برد

مانده است ما را نیم جان ان نیز گویا می برد

صدق محبت می کند در چشم مجنون توتیا

هر خاک کان باد صبا از کوی لیلی می برد

با انکه تیغ جوران در جسم من زد چاکها

الوده گشته خنجرش ما را به دعوی می برد

شوق جمال دلکشت حاجی ره گم کرده را

گاهی به یثرب می کشد گاهی به بطحا می برد

ای شیخ این الوده را در سلک پاکان جا مده

کاین رندی من عاقبت ناموس تقوی می برد

زحمت کشیدن خوش بود لیک از برای یار خود

بی عاقبت باشد که رنج از بهر دنیا می برد

فارغ دلان را اورد عشرت پرستی سوی شهر

دیوانه ی عشق تو را غم سوی صحرا می برد

نپذیر عذرم چون کنم بی طاقتیها در غمت

گر کوه باشد جان من این حسنش از جا می برد

ص :۳۸۰

ای هوشمندان بر رخش اهسته می یابد نظر

کاین عشوه های جانستان دل بی محابا می برد

فرهاد بعد از بیستون زد تیشه بر سر صبر بین

اشرف هنوزازبهران شرمندگی ها می برد

وی به سال ۱۱۱۶ه در شهرک«مونگیر» از توابع عظیم اباد درگذشت و دو پسر عالیقدربجا گذاشت: مولی محمد امین که فقیهی محقق بود و شرح مفصلی بر کتاب«تهذیب» مولی سعدالدین تفتازانی نگاشته، و رساله ای در امامت. و مولی محمد علی متخلص به«دانا» که فاضلی شاعر و ادیب بود و به راه ورسم پدر می زیست ودرمر شد اباد ازدنیا برفت. جد شخصیت مورد بحث مامولی حسام الدین محمد صالح از مشاهر علما و حدیثدانان بود و داماد محدث عالیقدر علامه تقی مجلسی است. تألیفات بسیاری دارد از ان میان شرحی که بر اصول کافی نگاشته و رایج است، شرحی بر زبدهالاصول، شرحی بر«معالم»، شرحی بر«من لایحضره الفقیه»، و حاشیه ای بر شرح لمعه، وفاتش به سال۱۰۸۱ه بود و بر سنگ ارامگاهش نوشته است: صالح دبن محمد شده فوت.

مردان این خاندان جلیل در اصفهان مدفونند. شرح حال انها را که نام بردیم و دیگران را در«فیض القدسی» نوشته ی علامه ی نوری ملاحظه می کنید.

ص :۳۸۱

اقا حسین مشهدی

اقا حسـین خاتون ابادی مشـهدی فرزند اقا ابراهیم بود. سـید جزائری در اجازه نامه ی بزرگش او را در ردیف علمای راستروی که پرچمدار دین و از ارکان روی زمین بوده اند نام برده و دانائی و هوشمندی وی را ستوده است، و می افزاید: رساله ای دارد درمعنی لطف، رساله ای دیگر در تحریم جمعه، که به عقیـده ی سـید جزائری در رساله ی اخیرش نظری درست نیاورده است. او در دهه ی ۱۱۶۰ه به شـهادت رسید. قزوینی در«تتمیم الامل» می گوید: فضلی سرشار داشت و عملی گرانبار. ذهنی شعله ور داشت و فهمی نقـداور، و همتی اویخته به گونه گون علم و هنر. در ارتش نـادری شـیخ الاسـلام بود، او را اختیـار داده بود که قضاوت را بیازمایـد و کارشان را باز بین و رسـیدگی نمایـد. به همین منظور به تبریز امـد و انجا با او ملاقات کردم، و سـخنش بیشتر بر محور بحث علمی می چرخید. چون سر سفره ی نادر حاضر نشد از ظرف زرین غذا بخورد و غذا را بر روی نان

ریخته می خورد نادر خواست او را بکشد. وی به سال۱۱۵۹ه در گذشت و جنازه اش را به مشهد مقدس رضوی بردند. پدرش از علمـای زبر دست بود. نویسـنده ی«تتمیم الامل» درحق وی می گویـد:از علمای نامی زمان ما است و معروفیتش در فلسـفه و عقیده شناسی و فقه است. کتابی دارد در مسائل فلسفی و کلامی. در ۱۱۴۸ه در گذشت(۱).

ص: ۳۸۳

۱- ۱۷۹- نقل به اختصار.

شیخ محمد نعیمی بلادی

محمد بن یوسف بن علی بن کنبار ضـمیری نعیمی که در«بلاد» به دنیا امده وپرورش یافته و اقامت داشـته است از علمای شهید قرن دوازدهم است. نویسـنده«لؤلؤه البحرین»می گویـد: این شـیخ، فقیهی عابدوصالح بود. دیوان شـعری نیکو دارد در مرثیه ی خانـدان پیامبر اکرم(صـلی الله علیه و آله و سـلم)، کتابی در چگونگی شـهادت امام حسـین(علیه السـلام) دارد. شـعرش رسا و روان و گران بها است. در شهر قطیف در گذشت. او در شهر قطیف بود، اما به علت بدی وضع معیشت و تنگدستی در ان شهر رهسـپار بحرین گشت. بحرین در ان ایام در تصـرف خوارج بود. اتفاقاً میان خوارج و سـپاه ایران زدوخوردی در گرفت و همه ی ایرانیان کشـته شدنـد و این شـیخ زخم های کاری برداشت و به قطیف برده شـد. چنـد روزی بیش نماند و در گذشت و در مقبره ی«حناکه» به خاک سپرده شد. وفاتش در ذیقعده ی ۱۱۳۰ه رخ داد.

نویسنده ی «انوارالبدرین» (۱) از او به عنوان دانشمندی زاهد و عابد و پرهیزگار یاد کرده از زبان محدث صالح شیخ عبدالله سماهیجی نقل می کند که وی فقیهی فاضل بود و پیشنمازی معتبر و نیکرو که در بر اوردن نیازهای برادران مسلمان می کوشید و زشتکاران را به شدت نکوهش می نمود و خدمات گران بهائی به علوم کرد و در بیشتر رشته های علمی مطالعه داشت. نخست نزد فقیه دانشمند شیخ محمدبن ماجدبن مسعود درس می خواند تا وی درگذشت به درس استاد ما امد و تا اخرعمراین استاد درس خواند. دیوان شعری دارد در ماتم سرائی حسین(علیه السلام)...

خلاصه انچه در«فیض القدسی» امده این است که این شیخ فقیه عابد صالح شاعر بدست خوارج در بحرین شهید گشت به سال ۱۱۳۰ه. حدیث از شیخ محمد بن ماجد بحرانی و شیخ سلیمان بن یوسف بن عبدالله روایت می کند، و شیخ عبدالله بن صالح بن جمعه ی سماهیجی ازوی.

۱- ۱۸۰- تألیف شیخ علی بن الشیخ حسن بن علی بن سلیمان بحرانی.

مولی علی زنجانی

مولی علی پسر محمد حسین زنجانی از بزرگترین پرچمداران علم و فضیلت است. در عقیده شناسی و حدیث و فقه و علم رجال دست داشت. تحصلاتش را نزد سید قوام الدین قزوینی(۱) و مولی خلیل بن غازی قزوینی(۲) - نویسنده ی شرح کافی – به پایان رساند و به زنجان برگشته به تبلیغ عقای و نشر احکام اسلامی همت گماشت و در هدایت و ارشاد خلق گام می زد تا در۱۱۳۶ه به شهادت نائل امد. و ان هنگامی بود که عثمانیها به ایران حمله برده با روسها ساختند تا قلمرو ایران را میان خود تقسیم کنند، و ضمن همین توطئه، علمای قسطنطنیه حکم صادرکردندکه شیعه

---

۱ - ۱۸۱- سید قوام الدین محمدبن محمد مهدی حسینی مؤلف«التحفته القوامیه فی نظم اللمعه»، و«الوافیه فی نظم الشافیه»،و« الصافیه فی نظم الکافیه»،و«نظم الحساب فی نظم الخلاصه»، متوفای حدود۱۱۱۵ه.

۲- ۱۸۲- دانشمند بزرگ متولد۱۰۰۱ه که ارامگاهش در قزوین مشهور است.

کافرند وسرزمینشان منطقه ی جنگ است و واجب است که مردانشان به قتل رسیده زنان و کودکانشان به اسارت در ایند. این ماجرا در کتاب«المنتظم الناصری»ج۲/۲۳۱-۲۲۹ ثبت است. وقتی مهاجمان عثمانی به نواحی زنجان رسیدند این شخصیت با جمعی از اهالی کمر به دفاع بسته به نبرد مهاجمان شتافتند ودرقریه ی «قمچقای» در حدود شش یا هفت فرسنگی زنجان بسمت جنوب، نبرد سختی در گرفت که در پایانش این رهبر مجاهد ودلیردرمیان شهیدان ارمیده بود، شهید غیر تمندی و پاسداری مقدسات اسلامی، شهید راه خدا، شهید دفاع از وطن و ملت. چون خبر شهادتش را به استادش علامه سید قوام الدین بردند تاریخ ان را چنین تضمین کرد:

مولوی مولی علی میرزا که بود در طریق معرفت صاحب رشاد

علم را چون با عمل مقرون نمود کرد در راه خدا عزم جهاد

بود در جنگ عدو ثابت قدم تا براه حق روان با صدق داد

خامه و انشا به تاریخش نوشت «با شهید کربلا مهشور باد»

در میان ذریه ی وی دانشمندانی نامی و مردان با فضل و ادب برخاسته اند مانند پسرش میرزا محمد که فقیهی اصولدان بود و در فلسفه و عقیده شناسی زبر دست بود و فیض درس بحرالعلوم (۱) و کاشف

ص: ۳۸۷

---

۱ - ۱۸۳- ایه الله سید محمد مهدی بن المرتضی ....۳۸۷ بروجردی مؤسس افتخارات برای خاندانش که در عراق به«ال بحرالعلوم»مشهورند. به سال۱۱۵۵ه در کربلا بدنیا امد ودر ۱۲۱۲ه در نجف درگذشت و درمقبره ی معروف خویش که در کنار مسجد طوسی است دفن شد. شرح حالش در همه ی فرهنگهای رجال امده است و نواده اش سید محمد صادق ال بحر العلوم برای وی شرح حال جالبی نگاشته که در مجله ی«الهدی»- سالهای دوم و سوم - بچاپ رسیده است.

الغطاءِ(۱) را در نجف اشرف درک کرد و به زنجان برگشته پیشوائی و مرجعیت یافت. درگذشتش به سال ۱۲۱۰ه بود. منظومه ای در عقیده شناسی دارد. شرح منظومه اش موسوم به«تحفهالانام» است. رساله ی بزرگی درموضوع«امامت»دارد که استادش بحرالعلوم بر ان چنین تقریظ نوشته است:

بسم الله الرحمن الرحیم

سپاس مرخدای را است فقط، و سلام بر بندگان برگزیده اش. در این نوشته ی ارزنده بدقت نگریستم و ان را زیباتر از عروس و پر طراوت تر از گلزار و گواراتر از اب روان و دلنوازتر از نسیم و خوش تر از سحر و متین تر از صخره ی کوهسار یافتم. خدامؤمنان را از این کتاب سودمند بهره مند گرداند و برعمرنگارنده اش بیفزاید تا مشتاقان معنویت از وجودش برخوردار شوند که وجودش رحمتی است گسترده بر سر همه ی مردمان، خدا بیامرزد ان را که بر این دعای خیر امین گوید.

نیازمند به پروردگار توانگر:محمدبن

مرتضی ملقب به مهدی حسنی حسینی

دیگر از بازماندگانش علامه حاج میرزا لطف الله بن نصرالله بن محمد بن علی- شخصیت مورد بحث- است که در علم و ادب مقامی شامخ دارد. تولدش به سال۱۲۳۳ه بود. مقدمات علوم را در زنجان فرا گرفت، سپس رهسپار کربلای معلی گشت و وصولش بدان شهر مقدس

۱- ۱۸۴- فقیه بزرگ و پیشوای شیعه شیخ جعفر پسر شیخ خضر نجفی، متوفای ۱۲۲۸ه در نجف اشرف که ارامگاهش مزاری مشهور است.

مصادف با اخرین روزهای زندگی مؤلف«ضوابط الاصول» (۱) بود. لکن بسبب ماجراها و عدم ارامشی که بر ان شهر خیمه زده بود ترک ان گفت، و سه سال در قزوین بدرس دانشمندان نشست، سپس به نجف اشرف هجرت گزید و نزد مؤلف«جواهر» (۲) و شیخ مهدی ال کاشف الغطاءِ(۳) و دیگر استادان درس خواند، و به زیارت خانه ی خدا رفت، و پس از وفات استادش مؤلف «جواهر» به زنجان بازگشت وتا سال ۹۷ در انجا بود. در این سال برای بار دوم به حج رفت، و به زنجان باز امد، و دررجب ۱۳۰۷ه دارفانی را وداع گفت. کتابهائی در فقه و اصول نوشته که پاکنویس نشده است، و از استادان حدیثش اجازه نامه هائی دارد.

دیگر شیخ الاسلام میرزا نصرالله بن الحاج میرزا عبدالرحیم بن نصرالله بن محمدبن علی که از رؤسای روحانی زنجان بود و مردانی ازوی بجا ماندند که دوتن ازایشان معتبرترند یکی شیخ الاسلام میرزا فضل الله، و دیگری برادرش حاج میرزا ابوعبدالله. شیخ الاسلام در سال۱۳۰۲ه در زنجان بدنیا امد و مقدمات و متون را نزد استادان زنجانی فرا گرفت وفلسفه ی عالی را ازعلامه میرزا عبدالمجید(۴) اموخت، و بدرس

---

۱ – ۱۸۵– دانشمند بزرگ سید ابراهیم پسر سید محمد باقر موسوی قزوینی حائری که در ۱۲۶۴ه درگذشت و ارامگاهش به درب صحن کربلا است.

۲ – ۱۸۶– فقیه عالیمقام و پیشوای معروف شیعه شیخ محمد حسن پسر شیخ باقر اصفهانی نجفی(۱۲۶۶– ۱۲۰۶ه) که در نجف گنبد سبز مشهوری بر فراز ارامگاه اواست.

۳– ۱۸۷– فقیه نامی شیخ مهدی پسر شیخ علی پسر شیخ جعفر کاشف الغطاء،متوفای۱۴صفر۱۲۸۸ه.

۴– ۱۸۸– از شاگردان ممتاز اقا علی نوری و میرزا ابوالحسن جلوه که در عصر خود استاد علوم عقلی بودند، و شاگرد علامه ی اشتیانی در درس اصول.

خارج علامه میرزا عبدالله زنجانی- از شاگردان فاضل امام مجدد شیرازی - حضور یافت. در سال ۱۳۳۱ه او و برادرش- که از وی نام خواهیم برد- اهنگ نجف اشرف کرده در انجا نزد ایه الله یزدی(۱) و ایه الله شیخ الشریعه ی اصفهانی و دیگر مدرسان فارغ التحصیل شدند. انگاه به سال ۱۳۳۹ه به زنجان برگشتند. تألیفاتی دارد که از علومقام و دانش سرشارش حکایت می نماید، مانند حاشیه ای بر منطق، شرح منظومه ی سبزواری، حاشیه بر«اوائل الشوارق» تا مبحث وجود ذهنی، رساله ای در رد نظر فلاسفه که«واحد بسیط...»، نقد رساله ی «حدوث» اثر ملا صدرای شیرازی، علم کلام و تاریخ ان در اسلام،«تشیع در تاریخ» در تاریخ اعتقادی و سیاسی و ادبی شیعه، که از ان فقط یک جلد انهم در تاریخ اعتقادی شیعه با تمام رسیده است، رساله ای در مسأله کروجمع میان روایاتی که در این مسأله امده است،«رساله فی تأصل المهیات فی التحقق و منشأ القول بتأصل الوجود»، شرح و حاشیه ای بر«منهج المقال» اثر استر ابادی. و شرح حال رجال زنجان وراویان ان.

حدیث به استناد اجازه نامه از ایه الله سید حسن صدرالدین کاظمی- متوفای۱۳۵۴ه- و علامه سید محمد فیروزابادی- متوفای ۱۳۴۵ه - و ایه الله شیخ الشریعه ی اصفهانی- متوفای ۱۳۳۹ه- و از اهل سنت از سید محمود الوسی روایت می کند. برادرش حاج میرزا ابوعبدالله در ۱۳۰۹ه به دنیا امده مقدمات

---

۱ - ۱۸۹- فقیه سادات علوی سید محمد کاظم یزدی فرزند عبدالعظیم، که در«کهنو» به دنیا امد و در یزد بزرگ شد و در نجف می زیست و مدفون است(۱۳۳۷-۱۲۴۷ه)

فقه و اصول را در زنجان خواند و تحصیلاتش را در فلسفه و عقیده شناسی و ریاضیات نزد استاد فیلسوف میرزا ابراهیم فلکی(۱) بپایان برد و بعضی رشته ها را درتهران اموخت. سپس اهنگ نجف اشرف کرد وچنانکه گفتیم اووبرادرش گواهینامه های علمی چندی گرفتند. روایت از علامه سید حسن صدرالدین کاظمی می کند و از سنیان از سید محمود شکری الوسی و سید محمد بدرالدین بن یوسف دمشقی. بعد از بازگشت به زنجان، برای حج رهسپار مکه شد و به مزار پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله و سلم) رفت و سوریه و فلسطین و بیت المقدس وقاهره را گشت و با رجال علم و ادب ملاقات کرد. کتابش به عنوان«تاریخ القران» اخیراً در مصر بچاپ رسیده است. کتاب دیگری دارد بنام«علوم اجتماعی قران»، و کتاب«افکار»که فلسفی، اجتماعی، و اسلامی است. کتاب«دین فطرت» بزبان فارسی.«سرانتشاراسلام» به زبان فارسی. شرح رساله ی«بقاء نفس» اثر نصیرالدین طوسی که در قاهره چاپ شده. رساله فی قاعده اغریفیه الاصل. رساله ای درباره ی اهل کتاب که به تازگی در بغداد چاپ شده، رساله ای در لزوم حجاب بزبان فارسی و ان در پاسخ سوالی است که از امریکا امده، و در نجف اشرف بچاپ رسیده است. کتابی درباره ی زندگانی و فلسفه ی ملاصدرا که دردمشق چاپ شده. ترجمه ی مقاله ی«توماس کارلیل» فیلسوف انگلیسی درباره ی پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله و سلم) از کتب وی بنام«قهرمانان» که ان ترجمه در تبریز بچاپ رسیده است.

ص: ۳۹۱

۱- ۱۹۰- فیلسوف الهی و از شاگردان میرزا ابوالحسن جلوه و علامه ی اشتیانی متوفای ۱۳۵۱ه، و تألیفات گرانبها و سودمندی دارد.

محمد رضا شیرازی

فرزنـد محمد صدرالدین متأخر فرزند ابراهیم شـرف الدین- متوفای ۱۰۷۰ه- فرزنـد صدرالحکماءِ و المتألهین مولی صدرالدین محمد شیرازی- متوفای ۱۰۵۰ه.

قزوینی در«تتمیم الامل» می نویسد: از دانشـمندان محاصـر ما که هر کس وی را دیده سـتوده است، اما من سعادت ملاقاتش را نیافتم. در روزهای اخر سلطنت نادر(۱) بر اثر گزارشات ناروائی که علیه وی دادند دستور داد زبانش را بریدند و چند روز بعد در گـذشت. من شـرحی را که وی بر حـدیث پیامبر اکرم(صـلی الله علیه و آله و سـلم) که می فرماید:«لوکان فاطمه لقطعتها...» نوشـته است دیـدم. در نـامه ی خصوصـی یی که متعلق به نویسـنده ی«و فیات الاعلام» است امـده که این محمـد رضاشـیرازی برادری دارد به نام شیخ عبدالله پسر

۱- ۱۹۱- نادر شاه در سال ۱۱۶۱ه کشته شد.

صدرالدین متأخر. از خط نبشته ی شیخ عبدالله بر می اید که صدرالدین متأخر داماد محقق فیض بوده است چنانکه محقق فیض داماد صدرالدین کبیر بوده و دختر عمه ی صدرالدین متأخر. او از این ازدواج صاحب دو پسر شده است: اقا محمدرضا و شیخ عبدالله، و این دو نواده ی محقق فیض هستند، و به همین لحاظ شیخ عبدالله از فیض به عنوان پدربزرگ یاد می کند، زیرا جد مادری وی بوده است.

ص: ۳۹۳

علامه، میرزا محمد حسین«پیر»

میرزا محمد حسین فرزند میرزا عبدالکریم که مشهور به«پیر» است از شهدای قرن دوازدهم به شمار می اید. قزوینی در«تتمیم الامل» می گوید: از فضلاوعلماءِ و صاحب فکری عمیق و ذهنی لطیف ودقیق بود. درس های معمولی راخواند. قاضی ارتش نادری شد. وقتی صدقه ها وکمک های مالی نادر را برای بینوایان به تبریز اورد من او را دیدم و با او به بحث نشستم بارها، و خیلی زیبا و پرشکوه و جلال و تیز هوش بود. نادر چون این خصال را در وی بدید قصد کشتن وی کرد و چون نمی توانست او را در کسوت قضا به قتل رساند نخست او را از مقام قضا بر کنار کرد و ریاست اصفهان را به وی سپرد و پس از ان که یکسال در مقام جدید بود بهانه ای گرفت و او را بدان بکشت به سال ۱۱۵۹ه. خدایش رحمت فرماید و با شهیدان دمساز دارد.

دانشمند زبردست

شیخ صادق بغدادی

وی که در راه کربلا شهید شد از ارکان علمی قرن دوازدهم بود و از پرچمداران دانش و تقوی. دانشی سرشار را با نسبی پر افتخار در خود جمع داشت و بر ان پارسائی و زهدی خالصانه بیفزوده بود تا نشان فضل و ادب بر پیشانیش نمایان بود و فروغ پرستش و عبادت بر سیمایش تابان. بانگ موعظه اش به منبر شکوه می بخشید و قامت راست گونه اش محراب را می اراست. برای سالکان طریقت پیشاهنگ بود، و راه جویان سر منزل حقیقت را مشعل. مردم همچنان از روشنائی ارشادش راه می جستند و خویش می پیراستند و می اراستند و به کمال می گرائیدند تا چراغ حیات پر برکتش در راه خدا و پیامبر به راه زیارت سیدالشهداء فرو مرد، جمعی بی سروپا به او و دیگر زائران حمله اوردند تا پاره ای از انچه در دست ایشان است بستانند، هجومشان چنان وحشیانه بود که او را اسیب زد تا بر اثر ان در گذشت، به سال ۱۱۸۵ه. مقام بلند وی را در میدان علم و عمل میتوان ازقصیده ای که ادیب فاضل معاصرش سید محمدبن احمد زینی- متوفای ۱۲۱۴ه- در رثای وی سروده بشناخت.(۱)

ص: ۳۹۵

۱- ۱۹۲- مؤلف ان قصیده را ازدیوان خطی وی اورده است که ترجمه نشد.

دانشمند والامقام

میر محمد هاشم«هاشمی کرمانی»

میر محمد هاشم شاه مشـهور به جهانشاه و ملقب به ابوعبدالله پسر میر محمد مؤمن عرشی، متخلص به «هاشمی کرمانی»، نسبش از طرف پدر به شاه نعمت الله معروف می رسد و از طرف مادر به شاه قاسم انوار.در«الحصون المنیعه» می خوانیم: وی در شـهر دهلی میزیست و شـریعت اسـلام را مطابق طریقه ی شـیعه ترویـج می کرد و خرافات و عقاید باطل را با نیروی ربانی و دم گرم روحـانی از میـان بر می داشت. دانشـمندی فاضـل بود و درعلوم عقلی و روائی تبحر داشت، به شـیوه ای سـتوده تبلیغ می کرد، هربار که با دانشـمندی کشـمکش منطقی و اسـتدلال می پرداخت پیروز میشـد. خانه اش مأوای فاضـلان بود و محفلش انجمن عارفان و فرزانگان. به سال ۱۰۷۳ه متولد شد. از اثار منظومش مثنوی«مظهر الآثار»است. مؤلف اتشکده نخست از وی چنین یاد میکند: وی شیخ الاسلام شهر بخارا بود. دیگر بار از او به عنوان یکی از شاعران کرمان یاد می کند به گمان

ص :۳۹۶

اینکه کس دیگری است حال انکه یکتن بدین نام بیش نیست و همین شخصیت مورد بحث ما است که به سال ۱۱۵۰ه بشهادت رسید.شاعری رساگو و نیک پرداز بود. در«ریاض العارفین»(۱) این ابیات از وی در مناجات امده است:

ای کرمت همنفس بیکسان جز تو کسی نیست کس بیکسان

بیکسم و همنفس من توئی رو به که ارم که کس من توئی

ای زجمال تو جهان غرق نور نور بطون تو حجاب ظهور

کون ومکان مظهر نور تواند جمله جهان محض ظهور تواند

جزتو کسی نیست ببالاوپست ما همه هیچیم توئی هر چه هست

بزم بقا را می و ساقی توئی جز تو همه فانی باقی توئی

ای دو جهان محو تماشای تو جز تو کسی نیست شناسای تو

کیست که قایل به ثنای تو نیست کیست که مایل به لقای تو نیست

ما همه مشغول ثنای توایم واله و مشتاق بقای توایم

روزن جان بر دل ما باز کن دیده ی ما را صدف راز کن

قسمتی از اشعار وی را در کتابمان«ریاض الانس» نوشته ایم.

ص :۳۹۷

۱- ۱۹۳- تألیف امیرالشعراء رضا قلیخان متخلص به«هدایت».

شیخ یوسف حصری

در کتاب«نشوه السلافه»(۱) دربـاره اش می خوانیم: در کمـال بر مـاه شب چهـاردهم پیشـی گرفت، و در ادب به سرچشـمه ای گوارا و شـیرین رسـید، اوازه ی پاکـدامنی و پرهیزگـاریش دنیـا را پر کرد، و از ارباب علم و صاحب فتوا بود. در مسـجد کوفه شهیـد شد. دسـته ای دزد که معروف به حمله ی ناجوانمردانه بودند به او حمله بردند تا اموالش را بربایند، او را کشـته و هرچه داشت غارت کردند. بر درب محل غسل امیرالمؤمنین (علیه السـلام) که در امتداد مسجد است بخاک سپرده شد. خدا سایه ی بهشت بر سرش افکند و رحمت خویش شامل حالش گرداند. قصائد زیبائی سروده است در نهایت نکوئی. از بهترین اشعارش قصـیده ای است که در ان داستان زنی پرهیز گار و نیکو کار و پسندیده خصال بنام ام محمد اسود مشهدی را برشته ی نظم در اورده است.

۱- ۱۹۴- تألیف شیخ محمد علی ال بشاره ی نجفی.

داستان شگفت انگیز معجزه ای عجیب است گرچه از صاحب ان مزار پاک عجیب نیست که چنین معجزه ها پدید گرداند و این کوچکترین کرامت و ناچیز ترین معجزه ی وی است. داستانش چنین است:(۱) در زمان شخصیت مورد بحث ما، زنی نیکو کار بدردی رنج اور مبتلا گشت، گوشت های بدنش شروع کرد به ریختن و حالش به رنجوری و ناتوانی شدید کشید و بستگانش از پرستاری وی عاجز شدند و به تنگ امدند. درجمادی الاول ۱۰۷۳ ه در خواب دید که سه زن پیش او امده از حالش پرسیدند و گفتند: بتو مژده می دهیم که در ماه رمضان شفا خواهی یافت. زن چشم انتظار موعد مقررماند تا در هشتم رمضان خود را مهیا ساخت و گفت تا تنش را شسته جامه ی تمیز پوشاندند. انگاه همان سه زن در بیداری پیش وی امده دوباره مژده ی شفایش را دادند. پرسیدند: چگونه شفا خواهد یافت؟ گفتند: باید از فلان زن و فلان زن- که دو خواهر پاک نهاد بودند- کمک بگیری و از خازن حرم مطهر بخواهی که شب دوازدهم رمضان درب حرم را برایت بگشاید تا با ان دو خواهر به زیارت روی و تا صبح در انجا بمانی. ان زن همانگونه که راهنمائی شده بود عمل کرد و خازن درخواستش را اجابت نمود و درب حرم را برویش بگشود تا او را به حرم دراورده بکنارسر امام(علیه السلام) نهادند. حرم از مردم خالی گشت و او ماند وان دو زن. درهای حرم را بستند. در این هنگام همان سه زن درامده و به او مژده دادند که خدا بیماریت را شفا داد. زن برخاست تندرست و در حالیکه اثری از ان بیماری در وی نبود. شخصیتها و رجال معروف نزد وی امده او را سؤال پیچ میکردند و از ان ماجرا

۱- ۱۹۵- داستان را نویسنده به طور کامل نقل کرده، اما ما خلاصه ی ان را اوردیم.

می پرسیدند، و او برایشان شرح می داد. گرچه از تاریخ شهادت این شخصیت اطلاع دقیق نداریم و نمیدانیم در چه سالی اتفاق افتاده بعضی از فرهنگ نویسان می گویند که شهادتش در قرن دوازدهم رخ داده و از علمای شهید این قرن شمرده می شود.

ص: ۴۰۰

فقیه دانشمند

سید هبه الله ابوالبرکات عاملی

نسبش بدین قرار است:

سید هبه الله ابوالبرکات بن السید صالح (۱) بن محمد بن ابراهیم بن زین العابدین بن السید نورالدین بن علی بن الحسین بن علی بن محمدبن ابی الحسن عباس بن عبدالله بن احمد بن حمزه الصغیر بن سعدالله بن حمزه الکبیر بن محمد بن ابی الحرث محمد بن ابی الحسن علی بن ابی طاهر عبدالله بن ابی الحسن محمد المحدث بن ابی الطیب طاهر بن الحسین القطعی بن موسی بن ابراهیم بن الامام موسی علیه السلام

در«بغیه الراغبین» در شرح حال پدر وی می نویسد: در جبل عامل

ص: ۴۰۱

۱- ۱۹۶- دانشمند توانائی که داماد شیخ علی بن محی الدین بن الشیخ علی بن الشیخ حسن مؤلف«معالم» بن شهید ثانی بود، و از همسرش که دختر شیخ علی نامبرده بود دو فرزند دانشمند یافت که برادران سید صدرالدین وسید محمد علی- که شرح حالشان را ملاحظه کردید- بودند.

بود تا ان که«قصاب»(۱) ان معامله را با اهالی این منطقه کرد کاری که موی از شنیدنش برتن راست می شود و دل می خراشد. ان جنایتکار در گمراهی هر چه فروتر رفت و در نافرمانی خدا فرسنگ ها دوید و بر اسب غرور نشسته در دره ی باطل تاختن گرفت و ستم و بیداد را بنهایت رسانید و دست به زدن و کشتن و یغما و سر بریدن و حبس و به اب انداختن و به اتش افکندن و مثله کردن الود تـا ریشه ی علمـا را از بیـخ و بن برکنـد و خانـدان هـای رهبران و فرمانـدهان این اب و خـاک را برانـداخت. مردمش از دست او رنج ها کشیدند و سختی ها بردند. علیه این شخصیت و فرزند عالیقدرش ابوالبرکات که نامش هبه الله بود و از فقهای مجتهد و از مردانی که مردم برای دین و دنیای خویش امید به او بسته بودند توطئه کرد تا هر دو تن را بدام اورد، و برای این که دل پـدر را به اتش درد بسوزانـد نخست همین فرزنـد ارجمندش را جلو چشـمش سر برید و او را به«عکا» برده و زنـدانی سـاخت. وی در انجا چنـدان بـدرگاه خـدا تضرع و دعـا کرد تـا بر اثر دعـای«طـایر ررمی» کـه سـید بـن طـاووس در کتـاب«مهـج الـدعوات» اورده خـدا بـه او توفیـق داد که از انجـا بگریزد و به عراق برود به سـال ۱۱۹۷ ه و به حرم جـدش بـاب الحوائج پناهنده شود.

ماجرای جنایت«قصاب» در منطقه ی جبل عامل

میان حکام ترک عثمانی و شیعیان جبل عامل سخت دشمنی بود. امرای این منطقه در زمان شخصیت مورد بحث ما ناتوان و متشتت شده

۱- ۱۹۷- ترجمه ی«الجزار» که بمعنی قصاب و لقبی است که بخاطر ادمکشی به او داده اند.

بودنـد. احمـد پاشا که بر اثر افراط در خونریزی و ادمکشـی لقب «قصاب» گرفت با عشـیره ی علی صـغیر وائلی همـدست شد، تصـمیم گرفتنـد به منطقه ی جبـل عامـل حمله برده و تصـرفش کننـد، بـدین منظور سـپاهی گران از مراکشـی هـا و چرکس و فلسـطینی ها گرد اورد و از راه شـهر«صور» به جبل عامل کشید. اهالی جبل عامل برای جنگ با سپاه مهاجم مهیا گشتند. امیران ال شکر و ال زین فرزندان وطن را به نبرد دشمن فرا خواندند. شیخ علی زین یکی از امیران سه گانه ی جبل عامل بود و منطقه ی نفوذش از شـهر صـیدا تا ناقوره در منطقه ی صاحلی کشیده بود و در جهت جنوب تا«بر عشیت». رژیم سلطنتی عثمانی اداره ی شؤون دولـتی را در ان منطقه به وی واگذاشـته بود بـدین شـرط که مالیـات سالانـه ی معینی بپردازد، و فرمـان تولیت وی از سوی پادشاهـان عثمـانی از طریق اسـتانداران«عکـا» که زیر فرمـان حکومت عثمانی بودنـد به وی میرسـید. شـیخ پیوسـته با این اسـتانداران مدارا می نمود و با ملاطفت و اشتی بسـر می برد، زیرا انها نیز به وی اظهار اعتماد می نمودند. وقتی«قصاب» به عکا امد نخست امیران ال شـکر و شـیخ علی زین در برابرش مقاومت نمودند، اما این مقاومت در برابر سپاه عظیمی که او زیر فرمان داشت و اورده بود دوام نمی یـافت. چون شـیخ علی زین احسـاس کرد که پایـداری نمی یارد با ناپلئون بناپارت رئیس جمهور فرانسه که سـپاهش عکا را به محاصـره در اورده و عرصه را بر«قصاب» عثمانی تنگ گرفته بودند همداستان و متحد گشت، اما متأسفانه سپاهیان فرانسوی مبتلا به بیماری شده از اطراف عکا بپراکندند و بازگشتند. در این هنگام«قصاب» اتش خشمش را بر جان مردم جبل عامل زد و نیروئی عظیم برای به توبره کشیدن خاک ان منطقه

به حرکت در اورد و بر سر راهش بهر دهکده و شهرک شیعه نشین رسید ان را به اتش کشید و مردمش را به خون غلتانید و کتاب ها و کتابخانه هاشان را طعمه ی اتش ساخت یا به نانوائی های عکا روانه کرد تا یک هفته سوختشان را از کتابهای دینی مردم جبل عامل تأمین کردند، و جمعی از علمای ان سامان را بکشت و به شهر صور در امد. حاکمش شیخ حسن ملقب به ابوطالب از ال زین بود و عموی شیخ علی نامبرده. شیخ حسن را کشت و اجازه داد تا سپاهیانش سه روز هرچه می خواهند با مردم ان شهرواموالشان بکنند. سپس به شهرک«شحور» مقر امیران ال زین رفت.

در نبردی که نزدیک دهکده ی«عباسیه» درگرفت سپاه جبل عامل شکست خورد و شیخ علی زین باعده ای از افراد خانواده اش به شام گریخت. «قصاب» با سپاهش به طرف«شحور» پیش تاخت و ان را اتش زد و هر ظلم وزور و تجاوزی که از دستش بر امد بر مردم جبل عامل روا داشت مخصوصاً بر دانشمندان و امیران. شیخ علی زین، خانواده اش را در شام گذاشته و به عراق رفت نزد امیرحمود رئیس قبیله ی خزعل، و پس از مدت کوتاهی که نزد وی بود رهسپار هند شد و پس از مدتی به وطن اصلیش برگشت و در انجا بسال ۱۲۳۲ه درگذشت.«ال زین» که از خاندان های معروف جبل عامل اند از ذریه ی وی هستند و در مبحث علمای شهید قرن سیزدهم به ایشان اشارت خواهد رفت.

ص :۴۰۴

سید احمد بحرانی

سلسله نسب وی چنین است:

سید احمد مقدس بن هاشم(۱) بن علوی بن الحسین الغریفی(۲) - معروف به«علامه»- بن الحسن بن احمد بن عبدالله بن عیسی بن خمیس بن احمد ابن ناصربن علی کمال الدین بن سلیمان بن جعفربن ابی العشائر موسی بن ابی الحمراءِ محمدبن علی الطاهربن علی الضخم بن ابی علی الحسن بن ابی الحسن محمد حائری(۳) بن ابراهیم المجاب(۴) بن محمد- معروف به

ص: ۴۰۵

۱- ۱۹۸- برادر فقیه دانشمند سید عبدالله بلادی است که در شرح حال نواده ی شهیدش سید عبدالله بهبهانی- از شهدای قرن چهاردهم- از او نام خواهیم برد.

۲- ۱۹۹- فقیه نامی متوفای ۱۰۰۱ه که نویسنده ی«سلافه العصر» شرح حالش را نوشته و تمجید کرده و پاره ای از اشعارش را اورده و در چندین فرهنگ رجال نامش امده است.

۳- ۲۰۰- وی در محله ی واسط که امروز«عقار» و بتلفظ عوام«عگار» می خوانند مدفون است، همچنین گفته اند که وی در«دیرخابور» در عمان نزدیکی«مسقط» مدفون است و مزارش معروف.

۴- ۲۰۱- که در حرم سیدالشهداء در کربلا- مدفون است. ابن شدقم در«تحفه الازهار» مینویسد: این ابراهیم به زیارت مزار جدش امیرالمؤمنین علیه السلام رفت و امام از درون مزارش وی را بانگ داد، و بر اثر ان«مجاب» یعنی کسی که جواب دریافت کرده نامیده شد.

«عابد»- بن الامام موسی بن جعفر علیهماالسلام.

این شخصیت را خدا نعمت شرافت خانوادگی ارزانی داشته و اورا از خاندانی براورده که درمیان سادات علوی شیعه بلحاظ علم و فضیلت مرتبه ای بلند دارد، همچنین وی را افتخار پاک نفسی و پاکدامنی و حسن سیرت بخشیده است تا شرافت نسبی و شکوه خانوادگی و کمالات اخلاقیش شهره گشته که جائی برای تمجید و ستایش نگذاشته است. گرچه از مقام علمی وی به تفصیل نتوانستیم اطلاع حاصل کنیم لکن چندان شهرت علمی دارد که برای اثبات عظمت علمی وی کفایت می نماید. چگونگی شهید شدنش به این شرح است که برای زیارت عتبات مقدسه ی اجداد پاکش روانه عراق می شود. در راه دسته ای دزد جلوش را می گیرند و می خواهند او وخانواده وهمسرش رالخت کنند، مقاومت می نماید و از جان و عیال و مال خویش دفاع می کند ودرزد وخوردی که در می گیرد پس از انکه عده ای از راهزنان را می کشد به شهادت می رسد. خودش و همسر و فرزندش با هم شهید می شوند و همانجا به خاک سپرده می شوند در زمین های«لملوم» که نشیمنگاه دو عشیره ی عراقی«جبور»و«اقرع» است و در شرق شهر«دیوانیه» قرار دارد. بر مزار وی کرامت ها به ظهور می رسد که مقامش را به دورونزدیک می شناساند.

امسـال که سال۱۳۵۵ه است جمعی نیکـو کارواهـل خیرهمت به بنـای ضـریح جدیـدی بر مزارش بسـتند. شـیخ ابراهیم اطیمش نجفی تاریخ ان را چنین تضمین کرده است:

ارامگاهت ای پسـر«حیـدر» چنان جایگاهی است که فرشـتگان بدان فرود می ایند وبر می شوند هرروزمعجزه ای در ان رخ می دهد چنان نور خورشید که قابل انکار نیست

زائران بگردش معتکفند و بهترین اذکار را که«صلوات بر محمد» است بر زبان می رانند

به بهترین جایگاه ارمیدی و در برترین سرزمین و بزرگترین ارامگاه

نیازمندان چون اطلاع از ان پیدا کردند از هرسو بیامدند و حاجت یافتند

شماره ی امامان را بنویس انگاه این تاریخ را بران بیفزا«علی اوج السماك ضریح احمد»

امروزه عـوام در عراق این شخصـیت را به عنوان حمزه ی شـرقی می شناسـند زیرا در غرب شـهر دیوانیه ارامگـاه یکی از چهره های درخشان شـیعه و از شخصـیت های مورد اعتماد در علم حدیث یعنی ابویعلی حمزه بن القسم بن علی بن حمزه بن الحسن عبیـدالله بن ابی الفضـل العبـاس بن الامـام امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیهم السـلام قرار دارد، و این شخصـیت را حمزه ی شرقی می نامند تا از ان حمزه که در سمت غرب مدفون است متمایز باشد.

ص :۴۰۷

علمای شیعه قرن سیزدهم

اشاره

ص: ۴۰۹

سید محمد عاملی

سید محمد فرزند سید حسن فرزند سید علی ال شکرعاملی، از بزرگترین علمای جبل عامل است. در نجف اشرف نزد استاد بزرگ و پیشوای شیعه کاشف الغطاءِ دهسال درس خواند و سپس به جبل عامل بازگشته در دهکده ی«قانا» اقامت گزید. خاندان اصیل و بزرگوارش بخش جنوبی جبل عامل را زیر فرمان و نفوذ داشتند. احمد پاشا«قصاب» در سال۱۲۰۷ه او را بکشت.

قاضی حنفی شهر صور فتوای قتل وی را صادر کرد و پس از انکه چهار ماه زندانی بود اعدام شد.«قصاب» کتاب های وی را گرفته انچه را با مذهب خودش ناسازگار یافت اتش زده و بقیه را وقف مسجدی کرد که در عکا ساخته بود و اکنون در کتابخانه ی همان مسجد ازتألیفات ان شهید راه فضیلت کتاب«الروضتین فی اخبارنبی بویه والحمدانیین» موجوداست.این شخصیت عالی جد خاندان«ال شکر»ان سادات موسوی

ص :۴۱۱

است که اینک در منطقه ی بعلبک و منطقه ی جبل عامل ساکنند و از سادات صحیح النسبند.(۱)

---

۱ - ۲۰۲- این شرح حال و شرح حال شیخ زین انصاری عاملی و شیخ صالح عسیلی را- که هر دو به دست احمد پاشای«قصاب» به شهادت رسیده اند- از تاریخ جبل عامل نوشته ی محمد زین- که از او یاد خواهد شد- گرفته ایم و او ان را از کتاب«نزهه النظار» نوشته ی شیخ حسن خاتون و تاریخ علمای عامل نوشته ی شیخ علی سبیتی اقتباس کرده است.

شیخ زین عاملی

شیخ زین بن الشیخ خلیل بن موسی بن یوسف زین انصاری خزرجی عاملی. خاندان زین درصدر خاندان های عالیقدر شیعه جبل عامل قرار دارد. مردانش همواره سمت رهبری و فرمانروائی داشته و پرچمدار علم و ادب بوده مجد و افتخار اندوخته اند، و کارنامه ی ایشان یکی از صفحهات زرین تاریخ را ساخته است و هرکه تاریخ ان منطقه را مطالعه کند بدان پی می برد.

وی از شهیدان این خاندان جلیل القدر است که با مجاهدات و خدمات علمی و بالاخره شهادتش به مجد و عظمت ان خاندان تازگی و رونقی بخشیده است. در دهکده ی«شحور» از توابع صور به سال ۱۱۶۰ه به دنیا امد و تحت سرپرستی پدرش حاج خلیل بزرگ شد. همین که بسن بلوغ رسید برای دانش اموزی راهی نجف اشرف شد. پانزده سال در انجا به تحصیل پرداخت و اصول فقه و حدیث را نزد علامه میرزاهلی

ص :۴۱۳

کنی اموخت و نزد ایه الله بحرالعلوم تکمیل کرد. در این وقت درخواست های مکرر از جانب مردم جبل عامل رسید و خواهش ها که برای ارشاد و رهبریشان به ان سامان باز گردد. استادش سید بحرالعلوم وی را تشویق کرد که به جبل عامل برگردد. تقاضاها چندان ادامه یافت تا راهی ان دیار گشت، و در حالیکه اجازه نامه ای از سید بحرالعلوم در دست داشت نجف اشرف را ترک گفت. همین که به ان سرزمین رسید مردم از کوچک و بزرگ و از فرمانده گرفته تا عالم و رهبر به استقبالش شتافته بوسه برسر انگشتانش زدند و خلق از هر شهرو ده به«شحور» سرازیر شدند، به طوریکه ان دیار چنان منظره ی استقبالی هرگز بخود ندیده بود. دهکده ی«شحور» ان روزها مرجع و ملجأ شیعیان گشت و هردانش طلب و نیازمندی رو بدان نهاد.

او هرروز در مسجد برای قضا و فتوی می نشست و نیاز محتاجان بر می اورد. بدینسال روزگار در خدمت به مردم و نشر علم و دین می گذراند و در ترویج مبادی و تعالیم تشیع می کوشید تا به دست احمد«قصاب» ان حاکم تبهکار عثمانی به سال ۱۲۱۱ه در دهکده ی تبنین از توابع صور که دژی مستحکم و معروف دارد بشهادت رسید. ان جنایتکار دستور داد تا جنازه ی ان مرحوم را اتش زدند و کتاب خانه اش را که بیش از سه هزار جلد کتاب داشت به چنگ اورده و سوزاندند. تصادفاً چند جلد از کتابهایش از طعمه ی حریق نجات یافت از جمله تألیف گرانبهایش«الذریعه» درعلم فقه که شامل فصول طهارت و نماز و قضا و حج و ارث و تجارت است. این تألیف نزد علمای خاندان«خاتون» موجود بود. دیگر کتاب تاریخ قبائل عرب که به جبل عامل امدند، که یکی می گفت: در کتابخانه

«ظاهریه ی» شام موجود است. همچنین تاریخ سراغاز تشیع و ورود ابوذر به شام، که بجا مانده است.

خاندان وی

پدرش حاج خلیل اهل فضل بود. کتابی دارد بنام«بغیه الطالب فی فضائل ال ابی طالب». پدربزرگ های وی شیخ موسی و حاج یوسف نیز اهل فضل و دانش بودند. شیخ موسی که جد پدری وی است رساله هائی چند در فقه نوشته بنام«بغیه القصاد». از این شخصیت ممتاز، فرزندی بجا ماند به نام شیخ علی که مقامی ارجمند داشت و از فرمانروایان شیعه بشمار می اید، و داستان تصادم وی را با احمد «قصاب» حاکم عثمانی قبلا شرح دادیم. از شیخ علی فرزندی بنام حاج سلیمان زعیم بجاماند که در ۱۲۶۳ه وفات یافت، از حاج سلیمان فرزندی بنام شیخ حسین معروف و شیخ ابی الخلیل بجا ماند که از علمای طراز اول و مردی زاهد و پرهیزگار بود و تألیفاتی در فقه و نحو و دیگر رشته ها دارد. ناصرالدین شاه قاجار ازوی دعوت کرد تا از ایران بازدیدی بعمل اورد، و بر اثر ان یکسال میهمان ایران بود.

شیخ انصاری اجازه نامه ای به وی اعطاکرده است. اومدتی دردهکده ی«جباع»می زیست و مدتی هم در«جبشیث» اقامت گزید و در سال۱۳۱۷ه در کاظمین بدرود زندگی گفت و جنازه اش را به نجف اشرف بردند. از او دو پسربجا ماند یکی فاضل پارسا شیخ خلیل که از شاگردان مرحوم شیخ موسی شراره ی عاملی است و از لحاظ پرهیزگاری و صلاح نزد مردم جبل عامل مقامی بسزا دارد، و در ۱۳۵۲ه در«جبشیث» در گذشت و انجمن

ص :۴۱۵

علمـای جبـل عامـل مجلس سوگواری مفصـلی برایش در نجف اشـرف ترتیب داد که در ان چنـد تن از علمای عراق و سوریه شرکت جسـتند و ادیب توانا شـیخ کاظم سودانی تاریخ وفاتش را پس از ابیاتی چند در این مصرع تضمین کرد:«انزل فی جناته خلیله». از فرزندان شـیخ خلیل یکی شیخ محمد است نابغه ی فضل و ادب و از مشاهیر این خاندان جلیل، و اثار پر ارزشی دارد از جمله«تاریخ جبل عامل» که از ان در همین کتاب شرح حال سید محمد شکر و شیخ زین و عسیلی را اقتباس نمودیم، وی در ادب غرب زبردست است و در نظم اسـلوبی متین دارد، از جبل عامل به منظورتحصیل علم به نجف هجرت کرد به سال۱۳۴۲ه و تا کنون در همانجا بسر میبرد.

برادر شیخ خلیل، شیخ عبدالکریم است علامه ای مورد اعتماد و پارسا که از نیکان روزگار ما است ودر« جبشیث » اقامت دارد و اثاری در فقه و اصول بوجود اورده است. تحصیلاتش را سالی چند نزد علمای نجف بپایان برد و شعری روان و رسا دارد، از ان میان قصـیده ی شـیوائی است که در رثای امام مجدد شیرازی متوفای شعبان۱۳۱۲ه سـروده است. این شیخ عبدالکریم فرزند پاک سرشتی بنام شیخ محمد حسین دارد که از فضلای این خاندان ارجمند است و در نجف اشرف مشغول تحصیل است و از تألیفات گرانبهایش«الشیعه فی التاریخ» است که انرا دیده و جالب و ابتکاری یافته ام و پاره ای از فصولش در مجله ی«عرفان»- چاپ بیروت – بچاپ رسیده است.

از حاج سـلیمان فرزندی بنام شـیخ محمد بجامانده که برادر شـیخ حسـین ابی خلیل- نامبرده – است و دانشـمندی توانا و استاد زبان و ادبیات

ص :۴۱۶

عرب بشمار می اید و بسی شعرهای نیکو سروده است که پاره ای از ان در مجله ی«عرفان» چاپ شده، و از تألیفاتش شرح النظام است و رساله هائی چند در فقه. او در۱۳۱۷ه دارفانی را بدرود گفت و از او علامه ی ادیب شیخ محمد رضا زین بجا ماند که تحصیلاتش را نزد علمای نجف اشرف بپایان برد و اکنون قاضی شیعه در شهرک«النبطیه التحتا» است. اشعارش در طراز اول قرار دارد و چندی از ان در مجلدات«عرفان» بچاپ رسیده است. از فرزندان حاج سلیمان نامبرده یکی حاج علی صیداوی است سرور و شاعر و خدمتگذار مردم جبل عامل. اشعارش بسیار و زیبا و نیکو است و زینت بخش صفحات مجله ی«عرفان». تولدش به سال ۱۲۷۰ه در صیدا بود ووفاتش در ۱۳۴۹ه. برایش در عراق و سوریه مراسم سوگواری بپا کردند و تنی چند از دانشوران و ادیبان در رثای او سخن راندند.

این حاج علی پدر مصلح شهیر شیخ احمد عارف مؤسس مجله ی«عرفان» است، مجله ای که قدیمی ترین و پیشرو ترین مجله ی عربی اسلامی بشمار می رود و از تأسیسش بیست و هشت سال می گذرد، و این مدت را در راه نشر فرهنگ اسلامی و دفاع از راستی و حقیقت گذرانده است. استعمار گران با همه ی توانائی بستیزه با ان برخاستند، ولی از خاموش کردن این مشعل فرهنگی درماندند و مدیرش با اراده ی اهنین و پشتکار و فداکاری توانست به نشر ان ادامه دهد و سر مشقی برای علمای مجاهد گردد. خدا او را زنده و برقرار دارد و احساس اتشین او را شعله ور نگهدارد. او در سال ۱۳۰۱ه در«شحور» به دنیا امد و علوم عربی را نزد استادان ان تکمیل کرده، سپس نزد علامه ی مسلم و استاد بزرگ سید عبدالحسین شرف الدین به تحصیل اصول فقه پرداخت و به مدرسه ی دینی «نبطیه»- که در

زمان ریاست دانشمند عالیمقام مرحوم سیدحسن یوسف شهرتی بسزا داشت- در امد. دیگر از بازماندگان حاج سلیمان، حاج اسماعیل است که رهبری توانا و خدمتگذاری نیکوکار بود و به بینوایان و مستمندان کمک های بی دریغ می کرد و سرانجام به سال ۱۳۲۷ه در بیروت تروررشد. کتابی در یادبودش فراهم اوردند که در ان شرح حالش با مرثیه هائی که در شهادتش سروده شده جمع امده بنام«شفاءِ الغلیل من رثاء اسماعیل» و در صیدا بچاپ رسیده است. فرزند وی مردی پارسا و پرهیزگار بود بنام حاج حسین زین، نیکو کاری بزرگ و احیاءِ کننده ی دانشسرای تعلیمات دینی«نبطیه» در جبل عامل، و رهبر بزرگ یوسف زین که مردی بود با خصال پسندیده و سجایای ستوده، و نماینده ی مجلس شورای ملی لبنان بود و به همت وی دولت لبنان مذهب جعفری را رسمیت داده و قضات و مجتهدانی رسمی در منطقه ی جبل عامل تعیین شدند. وی مبالغ هنگفتی خرج کرد تا اب چشمه ی«عین الطاسه» را به«نبطیه» و دیگر دهکده های حوالی ان اورد. در مجلس سوگواری وی مقالات و قصائد شیوا خوانده شد که بصورت مجموعه ای بنام«عرفان الجمیل»- حقشناسی- در شهر صیدا بچاپ رسید. تاریخ وفاتش را جمعی از ادبای جبل عامل از جمله شیخ علی مهدی شمس الدین بشعر در اورده و تسجیل کرده اند.

ص: ۴۱۸

شیخ صالح عسیلی

شیخ صالح پسر شیخ محمد عسیلی از علمای پرهیز گار جبل عامل و از برجسته ترین نیکمردان نامی ان است. وی از شاگردان ایه الله بحرالعلوم است و از او اجازه نامه ای داشته که نزد خاندان زین- که از خاندان های معروف جبل عاملند- موجود است. در دهکده ی«باریش» نزدیک صور میزیست، و بدست احمد پاشای«قصاب» بقتل رسید. پنجاه نفر علیه وی شهادت دادند که ابوبکر و عمر را دشنام می دهد، و بر اساس همین اتهام در سال۱۲۰۸ه شهید گشت. ارامگاهش نزدیک پل«قاسمیه» به فاصله ی کمی از گنبد بارگاه معروف به«بنی قاسم»قرار دارد.

میرزا محمد مهدی اصفهانی

میرزا محمـد مهـدی اصـفهانی فرزند میرزاهدایت الله، در مشـهد مقدس اقامت داشت و یکی از چهار مهدی شاگرد امام مجدد وحید بهبهانی(۱) است بلحاظ دانش و فقه و پرهیزگاری سرامد اقران بود و از علمائی که در رشته های گوناگون علوم عقلی و روائی اسـتاد و ماهرند. برخی از علمای بزرگ و مشـهور او را شهید چهارم خوانده اند. در خدمت استاد بزرگ بهبهانی و شیخ مهـدی فتونی درس خوانده و از هر دو اسـتاد اجازه نامه گرفت. شـرحی بر درس های متداول حوزه نوشت و رساله ای در نماز شب و اداب ان که رساله ای سودمند است. وی استاد فلسفه ی سید بحرالعلوم طباطبائی بود، زیرا چون

---

۱ - ۲۰۳- اقا محمد باقر فرزند مولی محمد اکمل بهبهانی حائری به لقب مجدد مذهب شـیعه در قرن سـیزدهم نائل گشته است. تحصـیلاتش را نزد اساتیـد بزرگ و پیشوایان مـذهب بپایان رسانیده و در فقه و اصول نظریات جدید اورده و بدعتها و ناروائی ها را بزوده ودر راه دین و دانش گام های بلند برداشته است و به همین سبب نامش در تاریخ جاودان گشته است.

ایشـان بـه مشــهد مقـدس امدنـد مـدتی نزد شخصـیت مـورد بحث بـه تحصـیل فلسـفه پرداختنـد، و هـم او بـود کـه بـه ایشـان لقب«بحرالعلوم» داد انگاه که به وسـعت اطلاعاتش پی برد، و همین لقب زبانزد علما گشت و مورد تأیید قرار گرفت و تا کنون بدان شهره است بخاطر نبوغ و شایستگیش برای چنین لقبی.

وی به سـال ۱۱۵۳ه به دنیـا امـد، و در دوره ی فتحعلیشـاه قاجـار شـهید گشت. جریـان بـدین قرار بود که نادر میرزا افشار پسـر شـاهرخ میرزا نـواده ی نادرشـاه افشـار در مشــهد مقـدس حـاکم بـود و پادشاهـان قاجـار بـاحترام نادرشـاه و خـدماتش دسـت بازمانـدگانش را در خراسـان بـاز گذاشـته بودنـد، امانـادرمیرزا درسال۱۲۱۷ه دربرابرحکـومت مرکزی سـربرداشت. فتحعلیشـاه قاجاریکی از فرماندهانش به نام حسـین خان را با سـپاهی گران مأمور سرکوبی او کرد. به دستور نادر میرزا دروازه های مشهد بسته شـد، و ان شـهر به محاصـره ی سـپاه حکومت مرکزی در امـد. چند روز بدینحال گذشت، و مردم به تنگ امدند و دچار قحطی و نـاراحتی بسـیار شدنـد، و دست بـدامن این دانشـمند بزرگوار زدنـد. ایشـان یکی از نزدیکان خویش را نزد نادر میرزا فرسـتاد و خواسـتارترک مخاصـمه واشتی و گشودن دروازه های شـهر شد. نادر میرزا نپذیرفت. ایشان چون از تسلیم نادر میرزا نومید گشت به عده ای از مردم دستور داد تا دروازه را بروی سپاه حکومت مرکزی بگشایند.

نادر میرزا اطلاع یافت و این را نوعی همدستی با دشـمن خویش شـمرده براشفت و همراه جمعی از همدستانش به صحن مطهر امده به ایشان که مشغول خواندن قران بود پرخاش کرد که تو می خواهی

حکومت این سرزمین را به دشمن ما تسلیم کنی و علیه ما تحریک می کنی؟! گفت:نه. نادرمیرزا بی اعتنا به سخن وی با شمشیر ضربه ای بر پیکرش وارد اورد. مردم جمع شده و نادر میرزا را دور ساختند. اما وی نیز پس از سه روز بر اثر زخم هائی که برداشته بود درگذشت. همچنین گفته اند که وی دردم به شهادت رسید و قاتلش بگریخت و از حصار شهر مشهد بیرون رفت، ولی او را گرفته و به کیفر قتل کشتند و کیفر اخرت طبعاً شدیدتر و دردناکتر خواهد بود.

این خلاصه ی مطالبی است که در«مطلع الشمس» و دیگر ماخذ امده است. در یکی از تاریخها چنین نوشته است که همراه نادر میرزا عده ای از افسرانش بودند و وقتی دستور داد ان سید بزرگوار را بزنند انها بریاست تیمور نسقچی باجرای ان مبادرت نمودند، و پس از دو روز براثر ان ضربات در گذشت و در مسجد شریف که در حرم مطهر واقع است در قسمت بالا سر امام علی بن موسی الرضا(علیه السلام) دفن شد. نویسنده ی«مطلع الشمس»می گوید: اورده اند که این سید شهید، گاه شبانه یا هنگام سحر در ساعتهائی که درب حرم معمولا بسته است به زیارت می رفت و درب حرم بدست غیب گشوده می گشت. (۱)
۴۲۲

سه مهدی دیگری که شاگرد امام مجدد وحید بهبهانی بودند عبارتند از: ایه الله سید محمد مهدی بحرالعلوم، دانشمند و محقق زبر دست محمد مهدی نراقی، و دانشمند عالیمقام میرزا محمد مهدی شهرستانی. شخصیت اخیر، در فقه و اصول نه تنها درس رهبر بزرگ وحید بهبهانی را درک کرد، بلکه از دیگر فقهای عالیمقام نیز بهره ها یافت. فلسفه ی عالی

ص: ۴۲۲

۱- ۲۰۴- نوشته ی محمد حسن خان اعتمادالسلطنه

را از شیخ محمد بید ابادی و ریاضیات را از شیخ حسین فرا گرفت. بر جنازه ی ایه الله بحرالعلوم وی نمازگزارد، و این را خود ایشان پیش از وفاتش پیش گوئی کرد و با این که علامه شهرستانی در انوقت در کربلا بود گفته بود که بر جنازه اش علامه ی شهرستانی نماز خواهد گزارد، و چنین هم شد. برای اطلاع بیشتر به کتاب«مستدرک» مراجعه کنید. وی در۱۲۱۶ه درگذشت و تاریخ وفاتش چنین تضمین گشته است:«از غیاب مهدی ال محمد اه اه». من اجازه نامه ای به خط وی دیده ام(۱) که برای سید میرزا محمد مهدی فرزند میرزا محمد تقی پسر میرزا محمد قاضی طباطبائی تبریزی- متوفای ۱۲۴۱ه- نگاشته است بدین صورت:

او یکتا خدای منزه است. سپاس خدایرا که توفیق داد تا از جام روایت گفتار ائمه نیکرو بنوشیم. و درود و سلام بر کسی که ان روایات از زبان وی گفته می شود و مصدر حدیث و منبع ان است و او خود انرا از شهریار مقتدر دریافت میدارد و به خلق ابلاغش می نماید، و بر خاندان وی ان حاملان حدیث که گفتار گرانقدر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را نسل به نسل انتقال دادند. درود خدا بر ایشان باد تا به گاهی که امد شد شب و روز دوام دارد.

پس از این درود و سپاس، این نیازمند به پروردگار بخشنده ی بی نیاز، محمد مهدی پسر ابوالقاسم موسوی میگوید، برتری ادمی در این خصلت او است که دانش می اندوزد و ان را با عمل و کردار مقرون میسازد. دانشها متعدد و گوناگونند، و برترین و افتخارافرین ترینش خداشناسی

---

۱ - ۲۰۵- در پایان جلد اول نسخه ی خطی«من لا یحضره الفقیه» نوشته شده است و این نسخه متعلق به صاحب اجازه نامه است، و من انرا نزد فرزندانش در تبریز دیدم.

و اخرت شناسی است، زیرا که شناخت خدا و اخرت موجب میشود که ادمی به افتخارات معنوی و مراتب عالی تکامل روحی دست یابد، پس از ان قران شناسی می اید و انگاه حدیثشناسی که شناخت گفتار پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله و سلم) و ائمه ی معصومین باشد. از کسانی که از این دانش ها بهره ی فراوان و نصیبی شایان برده اند یکی ان سرامد سادات بزرگوار و شاخسار روئیده از بوستان بنی هاشم ان دارای ذهن موشکاف و درک صائب ان دانای روشن بین میرزا محمد مهدی است- که خدایش عمر دراز دهد و عزت و مرتبه اش پردوام دارد. وی پس از انکه نزد من بخشی از کتاب تهذیب و برخی کتاب های فقهی متداول و قسمتی از کتاب تفسیر قران را خواند تقاضای اجازه نامه کرد، و من درخواستش براوردم و ارزویش تحقق بخشیدم، و می گویم که به وی اجازه می دهم تا از زبان من انچه را از قول مشایخ و استادان حدیثم درست یافته ام روایت کند ان روایت ها که از کتابهای هم مذهبان مادر همه ی علوم هست و روایت ها و اجازه هایشان را بویژه کتاب های حدیث و فقه وتفسیرو رجال و دیگر رشته ها را. طریقه های روائی من از مشایخ عمده و قدیمی حدیث ما متعدد و بسیار است، زیرابه علت کثرت واسطه های روائی بسیارگشته ومنتشرشده اند، لکن چنانکه مثل معروف می گوید کار ممکن و اسان را به بهانه ی کار دشوار نمی توان از دست نهاد.

از جمله طریقه های روائی من یکی این است: به استناد اجازه نامه و قرائت و شنیدن، استاد دانا علامه ی توانای ما مرحوم شیخ یوسف بن احمد بن ابراهیم بحرانی از شیخ حدیث و استادش که جامع علوم عقلی و روائی و مجتهد بود و فروع را از روی اصول استنباط می کرد شیخ حسن

ص :۴۲۴

ماحوزی از استادش علامه ی زمان و نادره ی روزگار شیخ سلیمان ماحوزی از شیخ حدیث و استادش شیخ سلیمان بن علی بن سلیمان- مشهور به ابن ابی ظبیه- از استادش محقق امین محمد مشهور به بهاءِ الدین از پدرش ان فقیه فرزانه شیخ عزالدین حسین بن شیخ عبدالصمدبن محمد حارثی همدانی عاملی روایت می کند، و شخصیت اخیر از عده ای از استادان عالیمقامش روایت می کند که بزرگترین و داناترین ایشان مستحکم کننده ی پایه ی دین زین الدین بن علی بن احمد بن محمد مشهور به شهید ثانی است، و او از زبان استاد حدیثش شیخ علی بن عبدالعالی میسی- از دهکده های جبل عامل- از شیخ سعید پسرعموی شهید شمس الدین محمدبن محمد مؤذن از شیخ ضیاءِ الدین علی بن الشیخ شمس الدین محمد بن مکی از پدرش شهید اول از گروهی راوی از جمله از فخروالمحققین و زبده المدققین از پدرش نابغه ی زمان شیخ عالیمقام جمال الدین ابی منصور الحسن بن یوسف بن علی بن المطهر مشهور به «علامه» از عده ای از استادانش از انجمله برترینشان و نامدارترینشان شیخ نجم الدین ابوالقاسم جعفرابن الحسن بن یحیی بن سعید حلی معروف به«محقق»- که دائی علامه است- از استادش شیخ نجیب الدین بن نما از عده ای از استادانش از انجمله محمد بن ادریس حلی از شیخ عربی بن مسافرعبادی از استادش الیاس بن هشام حائری از استاد حدیثش ابی علی الحسن از پدرش شیخ الطائفه از استادش الیاس بن هشام حائری از استاد حدیثش ابی علی الحسن از پدرش شیخ الطائفه از استادش ان رکن مستحکم دین و برگزیده ی حاملان شریعت سیدالمرسلین ان یگانه ی روزگار ابوعبدالله محمد بن نعمان معروف به«شیخ مفید»- که صاحب الزمان (علیه السلام) ابیاتی چند در رثایش فرموده است، زیرا بر سنگ مزارش چنین نوشته یافته اند:

مباد انکه بانگ درگذشت براید که ان روز برای خاندان پیامبر گران خواهد بود

اگر در خاک بیارمی در حقیقت عدل و توحید دران جا گرفته باشند

و مهدی قیام کننده هرگاه که نزدت دانش می اموختند شادمانی می نمود.

و شیخ مفید از عده ای از مشایخ و استادان حدیثش روایت می کند از ان میان جعفربن محمد بن جعفربن موسی بن قولویه از جمعی از استادان عالیقدرش که درمیان ایشان شیخ صدوق محمد بن علی بن الحسین بن بابویه هست و او از استادانش که در فهرست کتاب«الفقیه» نامشان امده روایت می نماید. و ازابن قولویه ی نامبرده از استاد بزرگ شیعه ثقه الاسلام ابو جعفرمحمد بن یعقوب کلینی از مشایخ وی که نامشان در کتاب وی -«کافی»- امده است. من به وی اجازه ی روایت می دهم و همان شرط ها را که مشایخ واستادان بزرگم با من کرده اند با وی می نمایم، این شرط را که درعلم وعمل جانب احتیاط را رعایت نماید تا به پرتگاه لغزش و اشتباه در نیفتد، و دعا در حقم را چه در دوره ی زندگانی و چه پس ازمرگم فراموش نکند بویژه در فرصت هائی که امید اجابتش بیشتر است و در پی نمازهایش. این اجازه نامه را محمد مهدی پسرابوالقاسم موسوی شهرستانی نیازمندترین پرستنده به رحمت پروردگار کریم با دست راست خویش بنوشت بدان امید که خدا نامه ی اعمالش را به همان دستش دهد، خدایش در انجام کارهای مورد رضایش توفیق دهد و اینده اش را بهتر از گذشته اش گرداند، این را در سرزمین مقدس کربلا نگاشت در کنار سیدالشهداءِ-

براوهزاران درود و ثنا- به تاریخ رجب۱۱۹۸ه.

خاندان این شخصیت

وی بازماندگان پاکی دارد که ازمیانشان دانشمندان وادیبان وفقیهان شهیری برخواسته اند ومردانی که امور دین و دنیای مردم را اداره ورهبری کرده اند وغالباً درمشهد مقدس می زیسته اند، مانند حاج میرزاداود پسرمیرزا محمد مهدی شهید، که ازشاگردان دانشمند عالیمقام شیخ محمد تقی اصفهانی- نویسنده ی حاسیه معالم- بود ودرتاریخ ۱۲۴۰ ازدنیارفت. وسید بزرگوارحاج میرزاعبدالجواد فرزند همین سید شهید، که درپنجاه هشت سالگی به سال۱۲۴۶ه درگذشت. و سید دانشمند حاج میرزاهدایت الله فرزند شخصیت مورد بحث، که کتاب«هدایه العلوم» رادرفقه نوشته است وکتابی درتفسیر، تولدش دررجب۱۱۷۸ه وفاتش سه شنبه هفتم رمضان ۱۲۴۸ه بود. فرزندان حاج میرزاهدایت الله نیز دانشمندان بلند پایه ای بودند مانند سید دانشمند حاج میرزامحمدعسکری امام جمعه وپیشنمازخراسان متوفای ۱۲۸۰ه. دیگرازذریه ی دانشمند وی علامه ی تواناحاج میرزا ذبیح الله مؤلف اثارسودبخش است که ازانجمله ترجمه ی عیون اخبارالرضا(علیه السلام) به زبان فارسی و شرح دو فصل خمس و زکات کتاب«کفایه ی» سبزواری و رساله ی«المواسعه و المضایقه» و دو رساله در موضوع«طهارت» یکی کوچک و دیگری بزرگ است. همچنین دانشمندان بلند پایه حاج میرزا هاشم متولد رجب۱۲۰۹ه و متوفای۱۲۸۹ه که از او فرزند دانشمندی چون سیدعلامه حاج میرزا حبیب بجاماند که کوچک تر از دو برادرش حاج میرزا باقر و حاج میرزا

جعفربود. این قهرمان دینی دانشـمند فاضل و زبر دست و عارفی حکیم وشاعری ادیب وشیواگو ودرسامراءِ مدتی به درس امام مجدد شیرازی(۱) حضـورمی یـافت و از تقریراتش رسـاله ای در موضوع«تعـادل و تراجیـح» و رسـاله ای در«لبـاس مشـکوک» نوشت، و اسـتادش از فراز کرسی تدریس بدین دو رساله اشاره کرد و ان را برنگاشته ی دیگر شاگردانش ترجیح نهاد. وی در حدود سال۱۳۰۰ه بـه خراسـان رفت و رهـبری دینی مردم را به دست گرفت و مردم به وی اعتمـاد نمودنـد و دل به او بسـتند و برای کسب فیض از محضـرش از هرسو بدورش جمع شدند، و به سخنرانی و وعظ و پیشنمازی و تدریس و قضا پرداخته بود تا پس از سـال ۱۳۲۰ه در گـذشت. دیوان شـعر بزرگی به فارسـی دارد از بهترین اشـعار، و در ان مـدیحه هـای بسـیار درحق ائمه اطهار(علیه السلام) هست و بیشتر اشعارش رنگ و زیورعرفانی دارد و نمودار فهم روشن و هوش سرشارو ذوق گوهرباروبهره ی بسـیاروی از علم حـدیث وعرفان وحکمت است واطلاع، بلکه احاطه ی کاملش بردقائق گفتار خانـدان عصـمت. درسـتایش امام امیرالمؤمنین علی بن

---

۱ - ۲۰۶- - مرجع بزرگ شـیعه و مجـدد مـذهب درقرن چهاردهم حاج میرزا محمـد حسن شـیرازی که تاریـخ رهبری دینی به عظمـت مقـام وی در هیچیـک از دوره هـای اسـلامی بیـاد نـدارد و وسـعت دانش و تحقیقـاتش بانـدازه ی دریـا بـود و اثـار شـاگردانش و نظریـاتی که درزمینه هـای مختلف علمی اظهـار داشـته و در کتابها نوشـته یا از فراز منبر، بشـرح اورده انـد گویا عظمـت منزلت وی است. در۱۲۳۰ه به دنیا امـد و در۱۳۱۲ه در سـامرا درگـذشت و جنازه اش را بردوش تا نجف اشـرف حمل کردنـد. فرزند خلف و صالحش ایه الله سـید میرزا علی اقا- متولد۱۲۸۷ه و متوفای چهارشنبه۱۸ربیع الثانی امسال(سال ۱۳۵۵)- از لحاظ علمی وپرهیزگاری جانشین بر حق وی گشت.

ابیطالب (علیه السلام) چنین سروده است:

ای اسم تو اصل هر مسمی وی جسم تو جان جمله اشیا

وصف تو برون زحد امکان مدح تو برون زعد و احصا

در مدح تو سوره ای است«یس» در وصف تو ایتی است«طه»

مداح نبی مدیح قران گوینده جناب حق تعالی

گیتی همه قالب و تواش روحعالم همه صورت و تو معنی

از خصم تو گفت حق به قرانچندین به کنایه«لات»و«عزی»

ابروی تو بود انکه«قوسین»نامید حق از مقام تو ادنی

یک جلوه زچهره ی تو تابیددر بزمگه«دنی تدلی»

در کاخ دوئی تو بودی اولاین است بیان نقطه ی با

ان خال نهفته زیر گیسوچون ماه گرفته لیل یلدا

از مهر رخش گرفته پرتووز عکس لبش فزود لالا

تابید به ممکنات نورشگیرد عیان ذوات اشیا

از نقطه حروف یافت ترکیبوز حرف خطوط شد هویدا

زین نقطه که بود قطب ایجادپس دایره شد عیان و پیدا

زین بیش سخن نمیتوان گفتاین است کمال عقل دانا

زین تعمیه عقل حیرت افزودتا لعل توحل کند معما

چون پای خرد به گل فرو رفتوز سر بگذشت اب دریا

این سر نهان نهفته خوشتروینراز درون نگفته اولی

جبریل بریخت پر در این کویگنجشک کجا و سید عنقا

جائی که بسوخت پای جبریلما را دل و جان بسوزد انجا

ص: ۴۲۹

انجا که عقاب پر بریزد

از پشه ی لاغری چه خیزد

ای صاحب تخت و بخت و دیهیمسلطان سریر هفت اقلیم

ای انکه کنی بیک اشارهدرحشر بهشت و ناز تقسیم

ای جلوه ای از رخ تو جنت وی رشحه ای از لب تو تسنیم

اداب حقوق بندگی راکردی تو به جبرئیل تعلیم

وصفی زرخ تو بود«یس»نعتی زلب تو بود «حم»

مقصود تو بودی از فواتحمطلوب تو بودی از خواتیم

هر شام و سحر که خم کند پشتچرخت چو گدا برای تعظیم

بخشیش زمهر دامنی نورریزیش زماه خرمنی سیم

در روز ازل قلم چو بنمودبر لوح نقوش حسن ترقیم

از دور خط تو داشت سرمشقوز لعل لب تو داشت ترسیم

از خط تو گرد دوره ی نونوز لعل تو بود حلقه ی میم

از چشم تو بود چشمه ی صادوز زلف تو بود دامن جیم

با حب و عداوت تو زاغازچون گشت بهشت ناز تقسیم

از خلد عدوچه دارد امیداز نار«حبیب» کی کند بیم

روز ازل کآدم و عالم نبود

جلوه ای از روی وی کم نبود

ادم اگر چهر نمودی به خاکبر در پیرم علی ادم نبود

مرغ گل ار یافت به تن جان و دلازدم عیسی بجز این دم نبود

نخله ی مریم نشدی بارورسایه اش ار برسر مریم نبود

ای که نه گر کلک تو دادی نظامدفتر ایجاد منظم نبود

ص :۴۳۰

کعبه زمیلاد تو این رتبه یافتورنه به این پایه معظم نبود

در شب معراج که حق با رسولگفت سخن غیر تو محرم نبود

کیستی ای انکه همه عالمیگر تو نبودی همه عالم نبود

گر ننهادی تو به هستی قدمنان و نشان ز ادم و خانم نبود

در کتاب«ریاض» اشعار بسیاری از دیوان خطی وی نقل کرد ایم.

ص :۴۳۱

مولی عبدالصمد همدانی

وی که در کربلا می زیست و همانجا به سال۱۲۱۶ه به شهادت رسید. از پرچمداران علم و فقیهی محقق و محدثی حکیم و عقیده شناسی لغت شناس است و وارد به همه ی رشته های علمی وزبردست در ان، و زاهدی پیراسته و عارف و خوش مشرب و نیکو طریقه از شاگردان مبلغ توانا بهبهانی- که از او یاد کردیم- و نیز شاگرد مؤلف«ریاض العلما» (۱). کتاب بزرگی در لغت نوشته است و کتاب بزرگ دیگری در شرح«المختصر النافع» اثر محقق حلی که شرح چند فصل ان را به خط خود وی دیدم، و در اخر فصل«احیاءِ الموات» نوشته بود: این اخرین نوشته ای است که بر قلم مؤلف گناهکارش عبدالصمد همدانی درکربلای حسینی روان گشت در حالیکه بر هجرت نبوی۱۱۹۵ه سال می گذشت. پایان

ص: ۴۳۲

۱- ۲۰۷- سید علی حائری از فقیهان و محققان سترگ، خواهر زاده ی وحید بهبهانی، متولد۱۱۶۱ه و متوفای۱۲۳۱ه.

این شرح نشان می دهد که مؤلف در فقه و اصول و حدیث و لغت تبحری داشته است. دیگر از اثارش کتاب«بحرالعارف» است اثری دینی و علمی و اخلاقی و فلسفی و عرفانی که حکایت از فضل سرشار و دانش خروشان وی می کند. شعری هم گفته است. این بیت از اوست:

زکعبه عاقبت امرسوی دیر شدمهزارشکرکه من عاقبت به خیر شدم

وی در جریان حمله ی وهابیها به کربلا- شهید گشت. ان جماعت تبهکار متجاوز روز چهاشنبه ۱۸ ذیحجه روز غدیر سال ۱۲۱۶ه با نیرنگ او را از خانه بدر اورده و کشتند. محقق خاندان کاشف الغطاء در کتاب«الحصون المنیعه»می گوید: وی پیوسته این سخن را به زبان می اورد که محاسنم بخونم رنگین خواهد گشت.

چندین مورخ و شرح حال نویس از او یاد کرده وی را ستوده اند. در شهادتش تنها نبود بلکه جمعی ازرجال دین ودانش همراهش به شهادت رسیدند مانند دانشمندان عالیقدر شیخ محمد، ودانای پرهیزگار شیخ عین علی و علوی شریف سید صادق، و جوان دلیرعلی، که از تاریخ زندگانی ایشان اطلاعی نداریم.

وهابی ها کیستند؟

دسته ای هستند منسوب به محمدبن عبدالوهاب بن سلیمان تمیمی که به سال۱۱۱۱ه متولد شد و در ۱۲۰۶ه بمرد. از عرب های بیابانی«نجد» بود که در بصره میزیست و شاگرد شیخ محمد مهدی بصیری بود و با دانشمندان عصرش نشست و برخاست داشت و نخست به تحصیل پرداخت تا کارش به پیروی تمایلات نفسانی و دلخوش کردن به اباطیل کشید و

مـذهبی از خود در اورد خارج از مـذاهب معمول اسـلامی، و در کار ساختن مذهب خویش از گفته ها و ساخته های ابن تیمیه ی حرانی و شاگردش ابن القیم استفاده کرد.

از اراءِ وهابی ها یکی حرام بودن یاد بود و ترتیب مجلس و جشن برای درگذشـتگان حتی پیامبران و ائمه علیهم السلام است و حرام بودن ساختن گنبد و هر بنائی بر روی ارامگاه و مزار ایشان و زیارتشان و توسل به ایشان و شـفیع گردانیدن انان به درگاه پروردگار و تقـدیم نـذر و قربانی بقصد تقرب به خدا به مزار ایشان، همچنین نماز گزاردن در حرم مطهرشان.وهابی ها در این زمینه تا جائی گسـتاخی ورزیـده انـد که می گوینـد ممانعت از این کارها و ویران ساختن گنبد و بارگاه ائمه ی اطهار و پیامبر اکرم(صـلی الله علیه و آله و سـلم) واجب است. همچنین می گویند هر که خود را امام مسلمانان نامید و شمشیر کشید پیرویش برای مردم واجب خواهد بود و او خود برحسب مقتضیات شرایط و اوضاع تصمیماتی می گیرد و دیگران باید اجرایش کنند، و گفتار و اراءِ کسانی که در گذشـته انـد بی اعتبار است. محمـد بن عبدالوهاب گسـتاخی را بجائی رساند که گفت: چو بدستی من بهتر از محمـد است، زیرا این فایـده دارد و محمـد بیفائده است! وهابی ها همه ی طوایف مسـلمانان را کافر می شـمارند و متهم به شرک و الحاد می نمایند و کشتن انان را روا می دانند.

این عنصر بعدها خود را به عبدالعزیز که از رؤسای قبائل«نجد» بود و مذهب حنبلی داشت نزدیک ساخت تا انکه عده ای بسیار بـدورش جمع شدنـد و از او پیروی نمودنـد، عبـدالعزیز ابتدا به ذخائر مدینه دست انداخته غارت کرد ومزار ائمه را که در بقیع بود ویران ساخت و دست

به جنایتهای بیشرمانه الود، و در نجد دژی ساخت به نام«درعیه». بعد ها که قوت گرفت و پادشاه مکه و مدینه گشت به قصد تصرف نجف اشرف لشکر کشید و دوباره به ان شهر مقدس حمله اورد لکن با مقاومت خداپرستان ان شهر روبرگشت و شیعه ی بنی خزاعه هم بایشان کمک کرده وهابی های متجاوز را باز پس نشاندند.

دیگر یار سعود پسر عبدالعزیز باشاره ی پدر با ۱۲۰۰۰سپاهی حمله ای غافلگیرانه به کربلا اورد و سپیده دم هیجدهم ذیحجه- روز غدیر- سال۱۲۱۶ه - انشهر مقدس را مورد هجوم وغارت قرار داد و هر که را یافت از دم تیغ گذراند و حرمت حرم مطهر فرزند پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) را لگد مال ساخت و پاس هیچ یک از مقدسات مؤمنان را نگاه نداشت و شش ساعت تمام به ادم کشی سرگرم بود که در خلال ان هفت هزار تن از دانشمندان و فاضلان و بزرگان و سادات و مردم کوچه و بازار به شهادت رسیدند. از شهدای ان حمله ی بیدادگرانه یکی همین شخصیت مورد بحث است. وهابی ها در شهر مقدس کربلا با اهانت به حرم مطهر امام حسین(علیه السلام) و خراب کردن و بیغما بردن اشیاء گرانبهای ان در حقیقت به ساحت مقدس پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله و سلم) توهین نمودند، و دست به تبهکاری هائی زدند که دین وشرف انسانی اجازه نمیدهد انها را یاد کنم و بشرح اورم.

شاعر توانا حاج هاشم کعبی- متوفای ۱۲۳۱ه- در قصیده ای نام برخی از شهدای ان واقعه را اورده، و ما ان را از دیوان خطی وی در اینجا ثبت می کنیم:(۱)

ای قافله ی سالار! بگذار ساعتی در این منزلها بمانیم و بگرییم

۱- ۲۰۸- ترجمه اش باختصار برگزار شد.

مگراشکمان ازشعله ی سوز دل بکاهد

بر جانهای پاکی بگرییم که بر لبه ی شمشیر برفتند ستمگرانه، و بر پیکرهائی که به خون نشستند

بر انها که بر خاک ارمیده اند و شبانگاه ستارگان از فراز اسمان به ایشان نگرانند

بر حال زنان مستوری که پس از یک عمرپاک دامنی دشمن جامه بر تنشان درید و به کنیزی در امدند.

بر ان چند مرد بگرییم که بزرگوارانه یکی پس از دیگری از مرگ استقبال کردند

بر ماه های تمامی بگرییم که نورشان ظلمت شب های تیره ی گمرهی می درید

سرزمین کربلا از پیکر ایشان ارزشمندتر گشت، اندم که این شهیدان بزرگ را پس از ان شهیدان بزرگ قدیم در بر گرفت

من گمان داشتم که نهایت مصیبتی که در کربلا به وقوع می پیوندد همین است که فرزند پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) ستمگرانه در ان به کشتن رود

اما برخلاف تصورم دیدم که مصیبت از پی مصیبت در می رسد و حوادث ناگوار همپشت می شود

جان عزیزانم فدای غریب «محمد» و عزیزش جان همه ی عزیزانم فدای او باد

چه ان وقت که زنده بود مصیبت ها و ناگواری ها برای او و خیشاوندان و خاندانش در می رسد

و چه پس از شهادتش همچنان دست تجاوز کاران مسلح جام زهر

ص :۴۳۶

بکامش می ریزد

یکروز او را بروی خاک بیابان مثل گوسفند سر می برند و شاید گوسفند را هم چنان خوارسر نبرند

در حالی که جگرش از تشنگی می سوزد از پشت گردن او را سر می برند، ایا دیده ای که گوسفند را تشنه لب سر ببرند؟!

دیگر روز جگرش را با کشتن دوستدارانش اتش می زنند و روز دیگر مزارش را ویران می سازند

ایا نشنیدی که دیگر بار مصبتی برایش پیش امده مصیبتی سخت ناگوار!

مردان خدا را کشته و برخاک رها ساخته اند و خاندان سادات را بی سرپرست گردانیده اند

پیشامدهای ناگوار سرنوشتشان را ببازی گرفته و به دست ستمگران پاره پاره شان ساخته است

تا چنان گشته اند که دشمن می پسندد تنشان طعمه ی شمشیر و خونشان شراب نیزه

چه مردانی! که از مقدسات دین پاسداری کردند و جان بر سر ان باختند

تن را با خونی که از گلویشان ریخت شستند و با تکه پارچه ای کفن شدند

دفن ناشده بر خاک افتاده اند شمشیر از گوشت و استخوانشان تغذیه می کند

یکتا پرستانی که هیچ چیز را با افریدگار یکتا همبروانباز

ص :۴۳۷

نساختند و دست به حرام نیالودند

روز را همواره با روزه بسر اوردند و شام را به نماز ایستادند

پاس حقوق خویشاوندان پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) بداشتند و در این راه از نعمت و عشرت چشم پوشیدند

سر در طریق هجرت راه خدا نهادند و شهادت را نردبان وصول به سعادت و رستگاری گرفتند

بخون خفتگانی که دران صحرا پیکرشان را می درند و پرندگن وحشی بر ان هجوم می ارند

درندگان به سراغ گوشت تنشان می ایند و بر سر ان گرگ و شیر بهم می افتند

رکوع روندگان بسجده اینده ای که عبادتگرند و پروردگارشان خدای اسمان ها را می ستایند

نمی دانم برای که ناله سر دهم و برای که بگریم و رنج وماتم که را بجان بخرم؟

برای ارکان اسلام اندم که بلرزه در افتاد یا برای شالوده ی دین انگه که ویران گشت

برای شعار حق جویان که نورش ازره کینه خاموش گشت یا برای مزار فرزند پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) که ویران گشت

مردان دین خدا و جمعی که بنور بیان روشنگرشان نابینائی از میان می رفت

برای«محمد» پرچم دار دانش ها برای ان پرهیزگار بخشنده ای که ابر رحمت بود

ص :۴۳۸

برای دانای فرزانه«عین علی»چراغ شام تار انهنگام که قران کریم را تلاوت مینمود

برای ان هوشمندی که فضل و کمالش بی چون و چرا بود ان عارف خوش رو

یا برای ان سید جوان«صاق» که مصداق راستی بود و پیکرش را با شمشیر قطعه قطعه کردند

یا برای جوان دلیر«علی» که مردانه و با شجاعت با دشمن نبرد کرد

و ان قدر با شمشیر به جهاد مسلحانه پرداخت تا شمشیری فرق سرش را بشکافت

جان عزیزانم فدای این به خاک غلتیدگان باد که پنداری به خواب فرو رفته اند

انان به پیروزی رسیدند وبه هدف خویش دست یافتند و تو هنوز مرددی و چون و چرا می نمائی

سر انجام به بهشت در امدند چنان میهمانانی که به خانه ی میزبانی کریم درایند

انان مینوی جاودان یافتند و تو پس از فراق ایشان در بند ذلت و توسری خوری

برسربیعت ایستادند و معامله ای سودبخش کردند و تو خود رابشناس که چه نسبتی با مقام ایشان داری

تو از راهی که ایشان رفتند خود را کنار کشیدی و در همین حال امید بستی که همطراز ایشان باشی

بعید است و محال این، تو را تمایلات هوسکارانه ات به گمراهی

کشیده تا چنین بپنداری

گمشو! که تو در نظرمن جز سرگردانی نیستی که واپس مانده باشی

وضع تو مثل زنان است که کاری جزعزاداری و گریه بر شهیدان ندارند

اگر همت تو محدود به همین گریستن باشد تو نوحه سرائی بیش نیستی یا روضه خوانی!

تو شمشیر برانی تهیه و ذخیره نکردی برای روز نبرد و پیشامد خطرناک، و نه نیزه ای متین

خاک بر سر و بررایت که نظرت به گریه است نه به اقدام دلیرانه

اگر زنده ماندن را غنیمتی میشماری نظری پست و گمراهانه داری

کجایند مردان! ایا خدا ترس پر عاطفه ای هست که دلش بر دین خدا بسوزد و برحم اید

کجاست مردپیکار! ایامردی است که دردامن مادری دیندارپرورش یافته باشد یاهمه تان کنیززاده اید؟!

هان ای مردان! اهانت بر تن هموار نسازید اگر حرف«سعود» راست باشد که مسلمانی نیست

اگر این راست باشد هیچ کس از شما مسلمان نیستید! ایا در میان شما کسی نیست که از احترام مقدسات اسلامی دفاع کند؟!

ایا در بین شما کسی نیست که پاس حرمت مقدسات نگهدارد اگر هست باید از ان دفاع کند

اگر راست باشد که عشق به خاندان محمد(صلی الله علیه و آله و سلم) و دوستیشان شرکی

ص: ۴۴۰

سهمگین است

و هر که به احترام پیامبر احترام خویشاوندانش را نگهدارد مستوجب اتش دوزخ خواهد بود

و در میان همه ی مسلمانان حتی یکنفر نیست که از مقدسات اسلامی دفاع کند

و پس از پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) هیچ خلیفه و امامی نبوده است که هرچه را خدا حرام کرده حرام نماید

بلکه همه ی انها متجاوز و گمراهگرو بدعتساز بوده اند جز«سعود» که نورش مایه ی هدایت است!

ودرمدت قریب به دوهزارسال درمیان ملسمانان حتی یکتن یافت نشده که مسلمان و موحد حقیقی باشد

حال انکه پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) می فرماید که همیشه میان امتم عده ای هستند که حرف حق میزنند و سخنانشان حجت است

بنابراین چه کسی راست می گوید، و کدامیک از این دو درست می گویند:محمد؟یا این نادان؟

ای پناه دین! و ای یاور اسلام! ای فرزند پیامبر! ای گران نسب ترین خلق و صاحب برجسته ترین نیاکان!

ای زاده ی گرامی ادمیان! اینک که بلا خطرناک گشته ومصیبت سهمگین شده نظر لطفی نمی نمائی!

اینک که می بینی شمشیر تجاوز کاران بر گردن ما نشسته و استوار زیر چنگ گرفته است

نه دست از جان پیر سالخورده می کشند و نه از کشتن ناتوان رو

ص :۴۴۱

میگردانند و نه به التماس درمانده گوش میکنند

چه دختران و زنان ازاد که کتک خوردند و به هر سو کشیده شدند و عناصر فرو مایه حجاب بر چهرشان دریدند

جامه بر تن زنانی دریده شد که هیچگاه جز دست وبند دستشان دیده نشده بود

اینک ان زنان میترسند روز در اید و چشم مردمان بر تنشان افتد و خوش دارند که شب بماند تا در سیاهی ان مستور بمانند

چه دوشیزگانی که بزور از خانه بدر بردند نشان به اتش بسوختند

«سعود» که مردان را به اتهام مشرک بودن کشت و و کودکان را به کدام جرم کشت؟!

اماما! پیش روی تو چنین جنایتها بر خلق رفت و همین دلخوشی انان را بس که تو شاهدی

دشمنان نهانی چشمشان روشن گشت و دشمنان علنی شماتت کنان لب به خنده گشودند

دین خدا بازیچه ی دست شاهی شده است که به هرکه و هرچه می خواهد حمله می برد و هر چه می خواهد حکم می راند

تا به کی ای فرزند پیامبر! تا به چند! درود خدا و سلامش بر پیامبر باد

***

حاج محمد بغدادی(۱) این واقعه را با تمام جزئیاتش به شعر

ص :۴۴۲

۱- ۲۰۹- - شاعر توانا و ادیب پر ابتکار و با ذوق متولد سالهای پس از ۱۱۳۰ و متوفای ۱۲۴۰ه که در کاظمین به کنار برادرش شیخ کاظم سراینده ی قصیده ی«هائیه» متوفای -۱۲۱۱ه- و در کنار شیخ یوسف- متوفای ۱۲۱۲ه- مدفون است و مقبره شان نزدیک ارامگاه شریف مرتضی، و معروف است.

در اورده است (۱). شعر دیگری دارد خطاب به«ابن مسعود» درباره ی همین واقعه

ایا وقت ان نرسیده که غافل گوش به سخن حق بسپارد و منحرف به راه راست دین گام نهد؟

مست بهوش اید و کور بصیرت پذیرد و بیمار شفا یابد و نادان بفهمد؟

اینک مسلمانان به راههای گوناگون رفته اند و بر اثر اراءِ بدعت گذاران متشتت گشته اند

به اینها که از راه دین گم گشته و بدر شده اند حال انکه هدایت دین روشن است بگو:

بیائید بر سر عقیده و گفته ای که بین ما و شما هیچ اختلافی درباره اش نیست متحد شویم

و در پرتو ان هر چه را مورد اختلاف مان است بسنجیم تا بفهمیم کدام از اصل دین است و کدام نیست

اگر به مسالمت و بحث مسالمت امیز بگرائید ما هم میگرائیم و اگر جز راه جنگ نپوئید شمشیر میان ما فیصله خواهد داد

ایا اگر حاضر به بحث مسالمت امیز نشوید به خود می پسندید که راه فرومایگان را پیش گیرید؟

نمی دانم تازگی وحی یی از جانب خدا به شما رسیده است که پیشینیان از ان خبر نداشته اند؟

یا اینکه عقاید شما ازکسانی است که انان را مشرک می دانید؟

۱- ۲۱۰- ترجمه نشد.

واین هردو به موجب اسلام باطل است

نمی دانم وقتی رهبر شما پیدا شد اسلام وجود نداشت و دین بتمامی از بین رفته بود؟

اگربگوید«ابراهیم» نیزبتنهائی یک امت بود فرق اوبا ابراهیم این است که به ابراهیم وحی نازل میشد

اگر بگویند که راهنمای رهبر ما قران بود باید بدانند که هر دسته و طائفه ای باستناد قران با دیگران به بحث می پردازد

وانگهی او از لحاظ پایه ی علمی به گرد ایشان نرسیده و هر قدر انان خود را کوچک کنند در سطح او نخواهند بود

بعلاوه او مثل ایشان به صدراسلام نزدیک نیست و میان انکه خود شاهد نزول وحی بوده با انکه بعدها امده تفاوت بسیار است

اگر دانشمندان معتزلی را در نظر بگیریم خواهیم دانست که او در برابر علم و درکشان ذره ای هم نیست

هرگاه مسأله گناهکاری مردم را مطرح کنید باید در جواب بدانید که خداوند بخشاینده توبه پذیر است

فرض می کنیم انها همه ی گناهان کبیره را مرتکب شده باشند باز هم کافر نخواهند بود و کارشان زشتکاری و نارواست

کافر کسی است که خون مردم را می ریزد کاری که قران و اجماع در حرمتش همداستانند

و در این مسأله هیچ اختلافی میان مذاهب اسلامی نیست و اگر این را نمی دانید بپرسید

زیارت ارامگاه های مقدس امامان کاری است که درباره اش

روایتهای متواترو مشهور و نیز دلائل قطعی هست

و زیارتنامه ها دست به دست اصحاب«طه» یعنی ائمه معصومین رسیده به صورت پیاپی

این هم مسلم است که پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله و سلم) در خانه اش مدفون گشت و کاروان زائران برای زیارت مرقد پاکش از هر سو می امدند

پس ازحضرتش دو صحابی وی وسپس جگرگوشه اش درکنارش دفن شدند و دین درانهنگام کامل بود

قسم خوردن بغیر خدا در مذهب ما کیفر حد خوردن ندارد و نه در شریعت اسلام کسی چنین حکمی کرده است

گاه نظر داده اند که این کار مکروه است این را مجتهدان دانشمند گفته و تصریح نموده اند

ما نیز دستور داریم که از ایشان پیروی نمائیم و هر که از این راه سرپیچد نادان است

تنباکو ودخانیات را که درشریعت اسلام هیچ نص و حکم صریحی درحرمتش نیست که حرام کرده است؟

هرچه را خدا حرام نکرده باشد در مذهب ما مباح است و در این باره هیچ کس مخالفتی ننموده است

اگر شیخ به حدیث«هر مستی اوری حرام است» استناد می کند دخانیات مستی اور نیست

ننگ بر ان شیخ که به اعماق منجلاب جهل فرو رفته و هر چه دست و پامیزند ساحل نجات را در نمییابد

کار دین و احکامش ابزار حقه بازی شده است و این ابزار را

ص: ۴۴۵

شیطان وسیله قرار داده است

اگر گول این را خورده اید که دیده اید خدا پیروزی ما را بتأخیر انداخته دل خوش نکنید که همین نشانه ی پیروزی ما در اینده است

روزی که پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم)در غار بیدفاع بود تا روز فتح مکه خیلی طول کشید پیروزی مسلمانان همواره پیروزی دور مدت و نهائی است

اگر برده ی بی ادبی اقایش را کشت چیز تازه و جالبی نخواهد بود و در ماهیت وی تغییر نخواهد داد

ابن ملجم پلید هم حیدر ان شیر خدا را کشت و حسین را نادانی که فرو مایه ترین فرد بود بقتل رساند

این دسته را چه میشود که بندای حق پاسخ نمیدهند و گوش نمیسپارند حال انکه حق وسیله ی حل اختلاف است

نمی دانم دیده ی بصیرتشان نابینا است یا می بینند و می فهمند و خود را بنفهمی می زنند؟!

ایا در شریعت اسلام روا است که کودک شیر خوار را بکشند؟! این همه ی ادیان در برابرتان ببینید یکی از انها روا میدارد این را

پیامبرخدا درتمام جنگ ها اگرمشرکان مسلمان میشدند اسلامشان رامی پذیرفت وبه جنگ خاتمه میداد

اگر بگوئید اینهائی که شما با انها می جنگید پس از مسلمان شدن کافر شده اند شکی در این نمی ماند که پدرانمان مسلمان بوده اند!

حال انکه تا دیروزمدعی بودید که پدرانمان مشرک بوده اند وامروزاساس نظرخود را ویران می کنید

ای گروه گمراه! ازنادانی بدرائید وندای خدائی را بشنوید

ص :۴۴۶

زیرا وضع خطرناکی برایت پیش خواهد امد

و در جهان به تبهکاری نپردازید زیرا خدا مسلط است و با او نمی توان ستیز نمود

بفرمان خدا بود که قوم تبهکارعاد چون دست به تجاوز و سیطره بر دیگران زدند واژگون شدند

پیش از شما مسیلمه ی کذاب در برابر خدا سر کشید تا سرانجام گرفتار حوادث کشنده گشت

و بیشتر از او اهالی«درس » بسبب تجاوز مسلحانه نابود شدند و نسل ها به همین سبب بکیفر رسیدند

اینک دیار ان اقوام ویرانه است و اشیانه ی جغد و محل تاخت وتاز گرگ و شغال

پنداری جز یکدم نزیسته اند و سپس نابود گشته اند ایا این عبرت برای عاقل کفایت خواهد کرد یا نه؟

دیری نخواهد گشت که سپاهی ازما ازسرتان خواهد تاخت چون ابری از صاعقه اش تیغ است و سنان

و سربازانش همه یکتا پرستند و ذلت ناپذیر و بلند همت و ستبر بازو

و از حریم قلمرو دین دفاع خواهند کرد با این شعار که نبرد براه خدا می کنیم

شما نخواستید راه مسالمت و بحث دوستانه پیش گیرید و راه خشونت برگزیدید و با شما جزبا شمشیر سخن نخواهیم گفت

مردان جنگی ما با شمشیر هرکوه ودره را برویتان خواهند بست

ص :۴۴۷

وعرصه را برشما تنگ خواهند ساخت

انان عقیده دارند که فرمان فقط خدا راست و همه او را می خوانند و رو به درگاه او دارند

و هرگز فضائل و امتیازات پیامبران را منکر نمی شوند و نه افتخارات مردان خدا را

اینان حزب خدایند و سرباز راه خدا و چون خطری متوجه اسلام شود بسرعت به میدان می تازند

از ان وقت که نامه هائی از گداهای«نجد» به ما رسیده ما بخنده افتادیم!

ایا قبائل حجاز از این نمی ترسند که سپاه گرانی از ما برسرشان بتازد؟

و هنگامی که خوابیده و چشم بسته اند بناگهان در میانشان در ائیم؟

یا سپیده دمان در حالیکه همه شان به گمراهی فرو رفته و با هم بحث پوچ می کنند ضربه به انان بزنیم؟

ضربه ی شمشیری درخشان و تیز شمشیری برای وقاطع؟!

هان! شما ای گروه! انچه را برایتان گفتم بشنوید که مایه ی هدایت و دلیل است

من اکنون به شما اخطار کردم و خطر حمله ی وحشتناکی را به شما ابلاغ نمودم

اگر دست از گمراهی و جنایت برداشتید ما از کارهای گذشته تان چشم خواهیم پوشید وگرنه با شمشیر روبرو خواهید بود

و اگر صاعقه وار بر سرتان تاختیم و اساس سرزمینتان را بلرزه انداختیم بدحال خواهید بود.

قصیده ی طولانی دیگری دارد در شرح حمله ی وهابیها به کربلا و جنایتهای انها و رثای شهیدان ان واقعه ی بالغ بر ۱۰۳ بیت که چند بیت از ان را می اوریم:

بر کربلا طوفان حادثه ای وزید که بنیان ان را زیروزبر کرد

تا گرد و خاک ان طوفان فرو نشست برکه های خون به همدیگر پیوست

خدای را این چه حمله ی وحشتناکی بود که ارکان دین را بلرزه انداخت

کشته ها رامی بینی که خون دراطرافشان غرش کنان می رود پنداری تپه های شنی هستند برکناره ی دو نهر روان

اه بر زنان دلسوخته ای که از شهادت پیران و کودکان سراسیمه نوحه می کنند

نمی دانیم بر کدام مصیبت ناله کنیم برهتک حرمت حرم مطهر یا بربه خون خفتگان

کاش می دانستیم که اگر پیامبر مصطفی در ان لحظات حاضر بود چه می کرد

اگر حاضر بود و می دید که حرم مطهربه کشتارگاه قصابان بدل گشته و فرزندانش به میش و بره

تنشان که با خون گلگون گشته گوئی دری است که یاقوت بر ان نشانده باشند

ص :۴۴۹

این مصیبتی است که اگر راهبان دیر سمعان بشنوند مضطرب خواهند شد و نه راهبان بلکه حتی خود دیر نیز

اگر ایوان کسری خبر این واقعه را بشنود از شکست ناراحتی شکاف بر خواهد داشت

ای غیرت الهی دست به انتقام برار برای کودکان شیرخواری که هرگز گناهی نکرده اند

برای نبش قبر کردن پسر دختر پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) برای خونهائی که برسر مزار و در حرمش ریخته شد.

برای ان ریش سفیدی که بخون اغشته گشت ان دم که میان چراغ و قران در محراب نشسته بود

برای جوانانی که غسل نشده به خاک سپرده شدند و نه کافوری بر تنشان مالیده شد و نه کفن شدند

برای دختر بچه های شیرخواری که هر بار از گریه می ایستند می بینند پیران و پسران به خون ارمیده اند

برای زنان برهنه ای که جامه شان را دشمن مهاجم ربوده است و خود را پشت دیوار پنهان می کنند

برای زنانی که هرچند نفر زیر یک چادر نماز پنهان می شوند و باز هم نمی توانند همه ی تنشان را بپوشانند

برای مردمی که ایمانی خالص و بی شائبه دارند و به صبروشکیبائی چنگ اویخته اند که شکیبائی پایه ی ایمان است

برای پنج هزار نفری که در عرض چند ساعت کشته شدند و اینها غیراز زخم برداشته های دم مرگند

انتقام پنج شخصیت«اصحاب کساءِ» و انان را که پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) برای دعای مبارزه جویانه با خود برگزید

انتقام گل خشبوی پیامبر و سرور جوانان بهشتی را بستان

بخدا سوگند که«بخت النصر» هم وقتی دست به تجاوز کاری و جنایت و کافر کیشی زد این چنین نکرد

نه بخدا اینقدر تبهکاری و کافری نکرد و نه سپاه ابرهه یکدهم این ویرانی را که ابن سعود در حرم مقدس کرد در کعبه کرد

حیرانم که در کدام مصیبت ناله سردهم به خاطر پسرانی که سر بریده شدند یا به خاطر تجاوزاتی که به زنان شد

نه، بخدا قسم در همه اعصار اگر بگردی و در همه ی گیتی چنین جنایت ها نمی یابی

چه کسی تا بحال در غیر«منی» قربانگاه دیده یا کجا فرزندان ادم را سر بریده اند

«ابن سعد» باب جنایتی گشود و«ابن سعود» ازاو پیروی کرد واین دو جنایتکارنگو نسارگمراه گشتند

در اخرین بیت قصیده تاریخ ان واقعه را – سال۱۲۱۶ه – تضمین کرده است. چند سال بعد، شب نهم صفر ۱۲۲۱ه، «سعود» وهابی به شهر نجف اشرف حمله اورد، اما پس از دست دادن کشته های بسیار ناکام و سرشکسته واپس نشست. در سال ۱۲۲۲ه نیز با بیست هزار سپاهی رو به عراق نهاد و نجف و کربلا را مورد حمله قرار داد اما باز هم بر ان دو شهر دست نیافته مغلوب پس رفت. در سال۱۲۱۸ه بدون جنگ برمکه دست یافت و مزارهائی را که در ان شهر بود و گنبد و بارگاه های ان را ویران کرد.

ص :۴۵۱

در سال۱۲۱۹ه نیز مکه را به محاصره در اورد. در۱۲۲۱ه به مدینه منوره حمله برد و به ان در امد و مزارهای موجود در ان را خراب کرد از جمله گنبد و بارگاه ائمه اطهار (علیه السلام) را که در بقیع مدفونند، و ذخائر مزار پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله و سلم) را غارت کرد. بر اثر ان مردمی که از مصر و سوریه و عراق عازم حج بودند تا سه سال – یعنی از۱۲۲۰ه تا۱۲۲۳ه نتوانستند راهی مکه شوند. وهابیها در طول تاریخ خود جنگ های بسیار با مسلمانان کرده اند که از سال ۱۲۰۵تا ۱۲۲۰ه در حدود پنجاه بار با مسلمانان جنگیده اند.

ریاست این دسته را پس از«سعود» پسرش عبدالله بن سعود عهده دار شد، تا به همت مبارز دلیر ابراهیم پاشا کارش زار گشت و به دست او گرفتار امد و او را به قسطنطنیه فرستاد تادرانجا برابر باب همایون اعدام شد، و سپس بهمت و کوشش پیگیر محمد علی پاشا والی مصر و لشکر کشی های مقتدرانه ی پسرش ابراهیم پاشا در سال۱۲۳۳ه وهابی ها قلع و قمع شدند. شرح این وقاع در کتاب های شرح حال و تاریخ نوشته شده است.این کشتار بیرحمانه و قتل عام که در۱۲۱۶ه در کربلا صورت گرفت دومین قتل عام کربلا شمرده می شود. اولی به دست سید علی بن محمدبن فلاح واسطی مشعشعی ارتکاب یافت. جد این عنصر تبهکار یعنی«فلاح» اولین شاه این سلسله است که در ۸۰۴ ه به حکومت رسید و در ۸۵۴ه مرد. پدرش سید محمد از شاگردان شیخ بزرگوار و عالیمقام احمد بن فهد حلی بود و در علوم عقلی و روائی زبردست گشت و خود را ریاضت می داد و از جمله ریاضت هایش این بود که یکسال تمام در مسجد کوفه معتکف می شد. سرانجام ادعاهای باطل کرد و چندان به ان ادامه داد

ص :۴۵۲

که استادش فقیه حلی فتوای قتلش را صادر کرد و ضمن نامه ای به امیر منصور بن قیان بن ادریس عبادی گزارش نمود. چون این نامه به امیر منصور رسید سید محمد را بگرفت و در بند نهاده خواست اعدامش کند. او به قران قسم یاد کرد که صوفی یی عامی است و همه ی شیعیان امامی مذهب با او دشمنند. بدین حیله از چنگ او رهائی یافت، و مدتی کوتاه بخت یارش گشت تا از عرب های بیابانی جمعی به دورش گرد امدند. نخستین جماعتی که با او بیعت نمودند بنو سلامه بودند ، و او این را بفال نیک گرفت و گفت: خیرو سلامت خواهد بود. سرانجام بر شهرهای خوزستان تسلط پیدا کرد و دست به کار های مهم و خطرناک زد و اتش جنگ هایی چند برافروخت.

دانشمند عالیمقام سید ضامن بن شدقم در«تحفه الازهار» می نویسد: او بر همه ی منطقه ی اهواز از ساحل فرات گرفته تاحله دست یافت. شماره سپاهیانش پانصد بود لکن چون پاره ای اسمها را بکار میبردند هیچ اسلحه ای بر تنشان کارگر نبود. او در مذهب تندرو بود. به عراق سفر کرد و سنگ هائی را که دورادور مرقد امام علی بن ابیطالب(علیه السلام) چیده بود اتش زد و گنبد را به اشپزخانه بدل کرد و تا شش ماه بدینحال بود، زیرا میگفت که علی پروردگار است و پروردگار نمی میرد.

ابتدای فرمانروائی او رجب ۸۴۴ه بود و در ۸۶۶ه بمرد. خود وی یعنی سید علی که معروف به ملاـ علی بود در تبهکاری و گناهورزی قدم جای قدم پدرش مینهاد و از سنگدل ترین عناصر بود. میگویند: بیشترمی را بجائی رسانید که در اواخر کار به ادعاهای باطل و پوچ پدرش اکتفا ننموده دعوی خدائی کرد، و زائران را بسال ۸۵۸ ه

در نجف اشرف به قتل رسانـد و اموالشان را بتاراج برد بی انکه خم بابروی خود بیاورد ! در اواخر عمر پـدر، پـدررا زیر فرمان خود در اورد و سررشـته ی اداره ی امور و فرمانـدهی را بـدست گرفت و رئیس ان دارودسـته ی تجاوز کار گشت و همانوقت که پـدرش زنـده بود به عتبات مقـدسه ی عراق حمله کرد و بباد غارت داد و هرچه بچنگ اورد بدزدید و ببرد و بیرحمی ها و سفاکی ها کرد.

در«روضـات الجنـات» میخـوانیم که او فرمـانروای عربسـتان و بصـره گشت و دو شـهر مقـدس نجف و کربلاـ را غـارت کرد و مردمش را به بیرحمانه ترین وضـعی بکشت و هر که را زنده یافت به اسارت گرفت و به دو مرکز سلطنتش – بصره و جزیره – برد.

شرح کارهـای این عنصـر و ماجرای جنگ ها و تبهکاری هایش در کتاب های تاریـخ نوشـته است. ما بانـدازه ی کفایت از ان اوردیم. به سال ۸۶۱ه در اثنای محاصـره ی دژ بهبهان براثر تیری که به وی اصابت کرد مرد. پس از او برادرش سـلطان محسن جـایش را گرفت، و بر قسـمتی از عربسـتان و بیشتر توابع بغـداد دست یـافت، و چون دوسـتدار اهل فضل بود و دستی گشاده و بخشـنده داشت علمای معاصرش کتاب ها و رساله ها بنامش کردند. بعد از او دو پسرش سید علی و سید ایوب حکمروا شدند. این دو حـاکم در سـایه ی ارشـاد سـید بزرگوار ضـیاءِ الـدین نورالله مرعشـی روش پـدر بزرگ تبهکارشـان را ترک کرده و به ترویج شریعت جدوالای خویش و پیمودن راه پیامبر مصطفی همت گماشتند و طریق پسندیده ی علی مرتضی را پیش گرفتند. به سال ۹۱۴ه همراه عده ای از بزرگان ان طائفه کشته شدند و حکومت پس از ایشان بدست سید فلاح پسر سید محسن افتاد و بعد از

او بدست بدران پسر سید فلاح و سپس به دست سجاد پسر سید بدران که بر صحرای عراق و بسیاری از شهر های ان تسلط یافت.

سومین قتل عام کربلا ـ در دوره ی سلطان عبدالمجید در ذیحجه ی ۱۲۵۸ه اتفاق افتاد. در«روضات الجنات» درباره ی این کشتار بیرحمانه چنین نوشته است: سومین کشتار در دوره ی ما و در اواخر سال ۱۲۵۸ه رخ داد، کشتاری وحشتناک که شماره ی کشتگان از مرد و کودک به ده هزار رسید علاوه بر غارت و چپاول وحشیانه. این کشتار بدست نجیب پاشا والی بغداد صورت گرفت. او دستور داد با اهالی انشهر مقدس ببدترین وجهی رفتار کنند و عمالش ان شهر را زیر و رو کردند. در این قتل عام نیز جمع کثیری از علما و سادات و مردم بیگناه زائر و مجاور کشته شدند. شخص مورد اعتمادی که شاهد ماجرا بوده است می گوید: چون سپاه مهاجم از شهر بیرون رفت کشتگان را امار گرفتیم و از گور کنان پرسیدیم و تحقیق کردیم، معلوم شد بیست هزار کشته است از مرد وزن و کودک. هر چهار پنج و گاه ده نعش را در یک قبر نهاده خاک بر ان می ریختیم بدون غسل و بدون کفن. بسیاری از کشتگان را در خانه ها و چاه ها یافتیم. تنها در سردابی که زیر رواق حضرت عباس(علیه السلام) است بیش از سیصد نعش بود.

تفضیل این واقعه را در کتاب«العبقات العنبریه فی الطبقات الجعفریه» (۱) توان دید.

۱- ۲۱۱- از اثار علامه و رهبر بزرگ شیخ محمد حسین ال کاشف الغطاء.

شیخ حسین«ال عصفور»

نسب وی بدین قرار است:

حسین بن محمد بن احمد بن ابراهیم – متوفای ۱۱۲۵ه – بن الحاج احمد- متوفای ۱۰۷۵ه – بن صالح بن احمد بن عصفور بن احمد بن عبدالحسین عطیه بن شیبه.

نویسنده ی«الانوار» (۱) درباره ی وی می گوید:از علمای خدا ترس و از فضلای محقق و حدیثدانان زبردست، و از رجال بزرگ دوره ی اخیر بود. حتی بعضی دانشمندان بزرگ او را از مجدد دین مذهب در رأس سده ی سیزدهم شمرده اند. در قدرت حافظه ضرب المثل بود، و همواره به تدریس

---

۱ – ۲۱۲- دانشمند توانا شیخ علی بن حسن بن علی بن سلیمان بحرانی(۱۳۴۰- ۱۲۷۴ه)که تألیفات سودمندی دارد، و شاگرد عده ای از علمای بزرگ بوده است مانند شیخ محمد حسین کاظمی و شیخ محمد طه تبریزی نجفی و سید مرتضی بن مهدی کشمیری و از شخصیت اخیر اجازه ی روایت دارد.

و تـألیف و مطالعه و نگارش اشـتغال داشت.شـیخ ناصـر قطیفی از قول افراد موثق برایم حکایت کرد که وی در سـفر حجش به قطیف(۱) امد و با سـید محمد صـندید قطیفی(۲) ملاقات کرد. سـید محمد کتاب های نفیس بسـیاری داشت که بعضـی از انها منحصـر بفرد بود و نزد دیگری یافت نمیشد. شیخ حسین کتابی در علم حدیث دید و از او خواهش کرد که ان را به وی امانت دهد تا ضـمن سـفر از ان نسخه ای بردارد. اما سید نپذیرفت و گفت که جز همین نسخه ندارد. ان کتاب در همان چند روزه ی اقامتش در قطیف نزد وی بود و هنگام ترک ان شـهر ان را به سـید برگرداند، و سفر کرد. در بازگشت از حج دوباره به قطیف امد و با سـید ملاقات نمود و از او خواست ان کتاب را بیاورد. اوردش. شـیخ حسین نسخه ی تازه ای از ان کتاب بیرون اورد تا ان را با نسـخه ای که مال سـید بود مقابله و مطابقت نماید. سید پرسید: نسخه ای از این کتاب یافته ای؟ گفت: نه، اما در همان چنـد روز که مطالعه اش کردم حفظ شـدم و در اثنای سـفر از حفظ بر نوشـتمش با همان ترتیب و فصول و سـندهایش. سـید و دیگر کسانی که در ان جلسه حاضـر بودند سـخت بشـگفت امدند. وقتی ان نسـخه ی از برنوشـته را با نسـخه ی اصلی مطابقت نمود جز در چند مورد ناچیز اختلافی نیافت. در قدرت حافظه ی وی همین بس که کتاب«النفحه القدیسه فی الصلوه الیومیه» را سه روز برای شاگردانش از برتقریر کرد. شیخ

۱- ۲۱۳- از شهر های بحرین.

۲ - ۲۱۴- فرزنـد ابراهیـم بـن یحیی خطی از خانـدان«صـندید»، و یکی از علمـای شـهیر دیـن که رسـاله ای در فقه و رسـاله ای در«رضاع» نوشته و رساله ی اخیرش بتمامی در«انوار البدرین» نقل شده است.

محمد شویکی خطی همین را در قصیده ای متذکر شده است.

باری، وی از علمای عظیم الشأن عصر خویش بود بلحاظ دانش و عمل و تقوی و بزرگمنشی. انجمن بحث و مذاکره ی علمی اش پر از دانشمندان بزرگی بود که از بحرین و قطیف و احساءِ و توابع ان دیار می امدند. فتواها و اقوالش مشهور و زبانزد است. تألیفات بسیاری هم دارد که برخی از ان را در اجازه نامه ای که برای شیخ مرزوق شویکی(۱) نگاشته ذکر کرده است، و برخی دیگر را شیخ عبدالمحسن لویمی(۲) در اجازه نامه های خویش یاد کرده است از ان میان:

۱-الرواشح البحانیه، در شرح کفایه ی خراسانی، پنج جلد

۲-السوانح النظریه فی شرح البدایه الحریه، در دو جلد

۳-الحقائق الفاخره، در تکمیل کتاب«الحدایق الناظره» نوشته ی عمویش شیخ یوسف

۴-الحدق النواظر، در تکمیل کتاب«النوادر» اثر فیض کاشانی

۵-رسائل اهل الرساله و دلائل اهل الدلاله، در عبادات

۶-کتاب هائی درباره ی رحلت پیامبر اکرم و یکایک ائمه اطهار

۷-منظومه ای در نحو

۸-«الجنه الواقیه» در احکام تقیه

---

۱ - ۲۱۵- از علمای نیک که خود و پدرش شاعر دانشمند شیخ محمد اجازه نامه هائی از وی دارند، و اهل«شویکه» از دهکده های قطیف اند، و اصلشان از بحرین است.

۲ - ۲۱۶- از علمای معروف، و شاگرد شخصیت مورد بحث ما. از همین شخصیت و شیخ احمد بن حسن دمستانی بحرانی و ایه الله بحرالعلوم و علامه ی شهرستانی و دیگران حدیث روایت می کند. تألیفاتی در رشته های مختلف دارد. از او شیخ علی بن مبارك احسائی قطیفی روایت می کند و اجازه هم از او دارد.

۹-رساله فی الحبوه

۱۰-رساله الاشراف در منع فروش موقوفات

۱۱-منظومه ای در فقه

۱۲-رساله ای در نسب پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم)

۱۳-النفحه القدسیه

۱۴-البراهین النظریه فی جواب المسائل البصریه

۱۵-القول الشارح

۱۶-المحاسن النفسانیه فی جواب المسائل الخراسانیه

۱۷-محاسن الاعتقاد

۱۸-مفاتیح الغیب و التبیان فی تفسیرالقران

۱۹-المنسک الکبیر

۲۰-رساله العوامل السماعیه و القیاسیه

۲۱-المنسک الصغیر

۲۲-الحجه لثمرات المهجه در معارف الهی

۲۳-المنسک الوسیط

۲۴-السداد، در فقه، و از مبحث طهارت تا معاملات

۲۵-الفرحه الانسیه

۲۶-مریق الدموع فی لیالی الاسبوع

۲۷-المراثی، شامل سی مرثیه

۲۸-شارحه الصدور، منظومه ای در اصول

۲۹–الجنه الواقیه

۳۰–شرح دعای کمیل

ص :۴۵۹

۳۱-دیوان رثای حسین

۳۲-الفوادح الحسینیه، درباره ی دهه ی عاشورا، در دو جلد

۳۳-الانوار اللوامع در شرح«مفاتیح الشرایع» اثر محدث توانا فیض کاشانی

۳۴-الدره الغراءِ دروفات حضرت زهراءِ(علیه السلام)

۳۵-کشف اللثام در شرح«اعلام الانام فی التوحید» نوشته ی شیخ سلیمان بحرانی

۳۶-الانوار الوضیه فی شرح الاحکام الرضویه در شرح کتاب«شرایع الدین» که حضرت رضا(علیه السلام) برای مأمون نگاشته است.

پس از ذکراین کتابها میگوید:وی از پدرش شیخ محمد و عمویش شیخ یوسف، و شیخ عبدالعلی حدیث روایت می کرد، و از او جمعی مانند شیخ احمد بن زین الدین احسائی(۱) و شیخ عبدالمحسن لویمی احسائی – که از او یاد کردیم – و شیخ حسن بن شیخ عبدالمحسن – که از پدرش اجازه داشت – و شیخ علی بن عبدالله بن یحیی حفصی(۲) و شیخ محمد بن خلف سری(۳)

۱- ۲۱۷- از علمای بزرگ که حدیث از ایه الله بحرالعلوم و کاشف الغطاء و مؤلف«ریاض العلما» و سید مهدی شهرستانی و شیخ احمد بن حسن بحرانی، و شیخ احمد ابن محمد«ال عصفور» روایت می کند و از او مؤلف«جواهر» و حاج میرزا ابراهیم کلباسی مؤلف«اشارات». وی متوفای ۱۲۴۱ه است.

۲- ۲۱۸- عالمی معروف و صاحب تألیفات بسیار، مانند«حیاه القلوب» که از مبحث طهارت تا مبحث دیات را در بردارد. از بحرین به مینا هجرت کرد و در انجا پیشوای مردم و فوق العاده متنفذ بود.

۳- ۲۱۹- فقیه بلند پایه ای که حاشیه ای بر«زبده ی» شیخ بهائی نگاشته، و ارامگاهش در«بلاد» معروف است.

و شیخ محمد علی قطری بلادی بحرانی(۱) و شیخ عبد علی بن قضیب قطیفی(۲) و شیخ مرزوق شویکی خطی و دیگران.

وی در جریان حوادثی که در شوال ۱۲۱۶ه در بحرین اتفاق افتاد شب یکشنبه بیست و یکم همان ماه کشته شد. شنیدم که تبهکاری از دشمنان دین ضربه ای بر پشت پایش وارد ساخت که بر اثر ان شهید گشت. تاریخ شهادتش را در این عبارت عربی تسجیل کرده اند: «طودالشریعه قدوهی و تهدما». ارامگاهش در دهکده ی محل سکونتش«شاخوره» و مزاری معروف است. شاعر با ذوق و ادیب حاج هاشم کعبی دو قصیده ی بلند در رثایش سروده که در اخر کتاب«کشکول» اثر مؤلف«حدائق» بچاپ رسیده است.

خاندان«ال عصفور»

پدر این شهید، شیخ محمد نیز از دانشمندان نامی بود که مؤلف«الانوار» دانش و عمل و فضل و کمال و پارسائی و زهدش را ستوده است. تولدش در ۱۱۱۲ه است، و تألیفات خوبی دارد از جمله کتاب«مراه الاخبار فی احکام الاسفار»، و رساله ای در نماز، و رساله ی دیگری در اصول

۱- ۲۲۰- از فقهای عالیمقام و شاگرد شخصیت مورد بحث ما که از وی اجازه نامه هم داشته و از تألیفاتش یکی شرحی است بر منظومه ی«الدره الغرویه» اثر ایه الله بحرالعلوم.

۲- ۲۲۱- از فقهای عالیمقام و شاگرد شخصیت مورد بحث ما که از وی اجازه نامه هم داشته و از تألیفاتش یکی شرحی است بر منظومه ی«الدره الغرویه» اثر ایه الله بحرالعلوم.

دین، و رساله ای در وفات امیرالمؤمنین(علیه السلام). حدیث از علامه شیخ حسین ماحوزی روایت می کند که اجازه نامه ای به وی داده است و اجازه هائی به دو برادرش شیخ یوسف – مؤلف حدائق – و شیخ عبدالعلی – که از هر دو نام خواهیم برد – و از وی دو پسر دانشمند و فاضلش و شیخ احمد – که از او یاد خواهد شد – روایت می کنند. اشعار فراوانی از او در دست داریم در رثای سیدالشهداءِ(علیه السلام). برادرش مؤلف«حدائق» قصیده ای برایش نوشته که در ان وی را ستوده است و نویسنده ی«کشکول» در صفحه ی ۷۰ جلد دوم ثبتش کرده است.

پدر بزرگ وی شیخ احمد بن ابراهیم نیزاز فقها و علمای شهیر بود. فقه و اصول و حکمت را نزد شیخ سلیمان ماحوزی(۱) تمام کرد، و ریاضیات را نزد شیخ محمد بن یوسف بحرانی(۲). رساله ها و کتابهائی چند نوشته در فقه و دیگر موضوعات. پسرش در کتاب«اللؤلؤه» از او یاد کرده و شیخ عبدالله بحرانی(۳) وی را بدین عبارت ستوده است: سرورمان سرامد علمای شهیر و مقتدای امنای بزرگ، فقیه عصر و مرجع زمان،

---

۱ – ۲۲۲– فرزند شیخ عبدالله بن علی بحرانی از پیشوایان شیعه در سرزمین بحرین، و از دانشمندان متبحر که اشعار روان و زیبائی سروده

۲ – ۲۲۳– متوفای ۱۱۰۳ه دانشمند جامعی که حدیث از علی بن سلیمان بحرانی روایت می کند و از او فرزندش علامه شیخ احمد متوفای ۱۱۰۲ه.

۳ – ۲۲۴– شیخ عبدالله بن صالح بن جمعه ی بحرانی از فقها و دانشمندان اصولی که در رشته های علمی دست داشت و صالح و زاهد و پرهیزگار بود و بر اثر دومین حمله خوارج به بحرین از انجا به اصفهان هجرت کرد و شیخ الاسلام ان شهر گشت، سپس به بهبهان رفت و در ۱۱۳۵ه در گذشت. طریقه های روایتش در«لؤلؤه» امده است.

عهده دار امور خلق، علامه ی فرزانه، دانای بلند پایه، راهرو راستین استاد بزرگان ان محقق یگانه و عالم درست کردار و فاضل کامل...

ابن ابی شبانه نیز از وی یاد کرده و تمجید نموده است. در شهر قطیف به سال ۱۱۳۱ه در حالی که نزدیک به ۴۷ سال داشت بدرود زندگی گفت، و در مقبره ی معروف به«حباکه». بخاک سپرده شد.

فرزندان وی

وی هفت پسر داشت که پنج تن ایشان از علما و فضلایند. نخست بزرگترینشان شیخ محمد که عالمی با فضل بود و در سال ۱۲۱۶ه یعنی کمی پس از شهادت پدرش درگذشت.

دوم، شیخ عبد علی که از فضلا بود و در حیات پدرش بدرود زندگی گفت و فرزندی دانشمند و صالح از خود بجا گذاشت که در بوشهر امام جمعه و پیشنماز بود و همانجا درگذشت، و تألیفات بسیار دارد از جمله رساله ای در اصول فقه، و رساله ای مشتمل بر چندین مسأله ی فقهی. از این پسر فرزندی بجا ماند که عالمی حدیثدان بود بنام شیخ عبد علی. نویسنده ی«الانوار» پس از تمجیدش میگوید: یکبار در بوشهر با وی ملاقات کردم که در یکی از مسافرتهایم بود و نزدیک به هشتاد سال داشت و در ان منطقه پیشوا و امام جماعت بود و مسند قضا داشت. کتاب های بسیار دارد، خواهر زاده اش شیخ محمد بن شیخ ابراهیم ال عصفور انها را برایم برشمرد. از جمله اش کتاب«لئالی الافکار فی الاصولین» است که بچاپ رسیده .

سوم، شیخ حسن که از فضلای شهیر است و پس از وفات پدرش به بوشهر هجرت کرد و در انجا مقامی بلند یافت و به مسند قضا و امامت

ص :۴۶۳

نشست، و همانجا بدرود زندگی گفت و در خانه اش به خاک سپرده شد و ارامگاهش مشهور است. از تألیفاتش یکی رساله ی عملیه ای است در طهارت و نماز، و شرح منظومه ی پدرش در اصول پنجگانه.

چهارم، شیخ عبدالله که از علمای ستروگ است و در بحرین پس از پدر به مقام پیشنمازی و رهبری رسید. از او پسری بنام شیخ سلیمان بجا ماند که از رجال مشهور این خاندان بشمار می اید، و به فارس هجرت کرده در شیراز مقیم گشت، کتابی در سوگواری حضرت سیدالشهداءِ دارد و منظومه ای در علم کلام و شرحی بر ان.

پنجم، شیخ علی که از دانشمندان بود و در حیات پدر وفات یافت. این شخصیت دو برادر دانشمند دارد: یکی شیخ احمد بن محمد که از پدر دانشمند و برادر شهیدش روایت می کند و از او دانشمند عالیمقام شیخ احمد بن زین الدین احسائی – که نامش گذشت – و از او فرزندی بنام شیخ محمد بجا ماندکه بنا بنوشته ی«الانوار» عالمی عامل و عقیده شناسی توانا و خطیبی زبردست بود و چند کتاب نوشته یکی رساله ی«استقلال – الاب علی ابنته البکر البالغ». دیگری شیخ علی که نویسنده ی«الانوار» او را بعنوان عالمی فاضل خوانده است. از او فرزند دانشمند صالحی بنام شیخ محمد بجا ماند که امام جمعه و پیشنماز و قاضی شرعی«شاخوره» بود و کتابی در اصول پنجگانه دارد و رساله ای در وجوب عینی نماز جمعه. و چون وی درگذشت پسرعمویش شیخ محمد بن احمد – که نام بردیم – بجای وی بر مسند قضا و امامت نشست.

عموی این شخصیت، شیخ عبدالعلی بن احمد پرچمدار دانش و فضیلت بود. ابن ابی شبانه و دیگرشرح حال نویسان از او تمجید نموده اند.

ص :۴۶۴

از شاگردان فاضل شیخ محمد بحرانی(۱) بود. از سه استاد حدیث بلند پایه اش شیخ حسین ماحوزی و شیخ سلیمان ماحوزی و شیخ عبدالله بلادی حدیث روایت می کند و از او شخصیت شهید مورد بحث ما. وی استاد قرائت علامه سید نعمه الله جزائری است. کتاب«احیاءِ علوم الدین» را در فقه نوشته که جز فصل طهارت را بپایان برده است. در رجب ۱۱۷۷ه در کربلا درگذشت و در سمت شرقی صحن مطهر بخاک سپرده شد.

این شیخ عبدالعلی دو پسر دانشمند دارد یکی شیخ احمد که ابن ابی شبانه از او تجلیل میکند و از علم بهره ای وافر و از حلم و بردباری و ادب نصیبی کامل برده بود. نویسنده ی«الانوار» پس از تمجیدش و این که دانشمندی خوش کردار بوده میگوید: پس از پدر جز مدت کوتاهی نزیست. پسر دیگرش شیخ خلف از علمای نامی و محققین فاضل شیعه است که حاشیه هائی چند بر جلد چهارم بحارالانوار نگاشته. در بحرین پرورش یافت و تحصیلاتش را نزد اساتید ان بپایان برد، سپس مدتی در قطیف زیست و انگاه چون با بعضی از رؤسای ان اختلاف پیدا کرد راهی خرمشهر و سپس هند گشت و همانجا وفات یافت، از او فرزندانی ادیب و دانشمند بوجود امد.

عموی دیگر این شخصیت، فقیه بلند مرتبه و حدیثدان بزرگ

۱- ۲۲۵- از علمای طراز اول بحرین که ریاست روحانی در عصر او در ان دیار بوی منتهی می شد. تألیفات گرانبهائی دارد. از علامه شیخ حسین ماحوزی و شیخ حسین پسر علی پسر فلاح و شیخ حسین پسر جعفر و شیخ عبدالله پسر علی و شیخ عبدالله پسر صالح بحرانیین از پیشوای بزرگ شیخ سلیمان پسر عبدالله بحرانی از مجلسی روایت می کند.

شیعه شیخ یوسف بن احمد است. کتاب«حدائق» وی که در میان فقیهان دست بدست می گردد نشانه ی دانش سرشار و تبحر گرانبار او است در فقه و حدیث، کتاب دیگرش«لؤلؤه البحرین» نمودار وسعت اطلاعات او در احوال رجال و طریقه های اجازه ی مشایخ حدیث است. چون مشهور است و چندین فرهنگ رجال از او یاد کرده اند از شرح حالش گذشتیم. به سال ۱۱۰۷ه به دنیا امد و در ۱۱۸۷ه در کربلا وفات یافت و نزدیک مزار شهداءِ(علیه السلام) دفنش کردند.

از علما و رجال نامی این خاندان، سلیمان بن صالح بن احمد بن عصفور است، نویسنده ی«امل الامل» درباره اش میگوید:«فاضلی فقیه و اخباری و محدثی پارسا و عابد و از معاصران است.» به سال ۱۰۸۵ه در کربلا درگذشت و برادرش شیخ عیسی – که از او یاد خواهد شد – قصیده ای در رثایش بسرود که قسمتی از ان در«اللؤلؤه» امده است. برادر این شیخ سلیمان بنام شیخ عیسی نیز شاعری زبردست و ادیبی توانا بود، مؤلف«حدائق» از قول پدرش میگوید: چون شیخ یوسف بحرانی(۱) را در مقبره ی مشهد(که مسجدی است در بحرین دفن کردند بر حسب اتفاق یکی از دو مناره ی ان فرو افتاد بر قبر وی. شیخ عیسی به انجا امد و دید زنی به کنار مناره نشسته و در شگفت است که چگونه این مناره سقوط کرده است. در انحال این ابیات را بسرود:

زنی را دیدم که نشسته به حال عبادت و انگشت حیرت به دندان گرفته

۱- ۲۲۶- یوسف بن حسن بحرانی از رجال علم و فضل و شعر و ادب که معاصرش نویسنده ی«امل الامل» از او تمجید بعمل اورده است.

و در اندیشه است که چرا این مناره بر خاک ارمیده است.

به او گفتم:ای بانوی محترم: حکمت این سقوط را درنیافتی

یوسف خصالی به زیر این خاک ارمید و بر اثر ان این مناره در برابر عظمتش به سجده درامد.

از سروده هایش قصیده ی نغز و ابداری است در مدح دانشمند والامقام شیخ جعفر بحرانی(۱). دیگر از رجال نامی این خاندان، شیخ احمد بن صالح حاجی بن علی بن عبدالحسین بن عطیه بن شبیه از علمای طراز اول بحرین است، مردی زاهد و پارسا که به شیراز هجرت کرده در«جهرم» مقیم گشت و در انشهر رهبر و پیشنماز بود. تولدش به سال ۱۰۷۵ه و وفاتش به سال ۱۱۲۴ه است. کتابی در علم پزشکی دارد و رساله ای در«استخاره» و کتاب«حدائق» را در شرح حال پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) و ائمه ی اطهار نگاشته است. شرح حال رجال خاندان«ال عصفور» را از کتاب های«ریاض العلما» «لؤلؤه البحرین»، امل الامل، انوارالبدرین، تتمیم امل الامل نوشته ی ابن ابی شبانه، روضات الجنات، و دیگر کتابها اقتباس کردیم.

---

۱ - ۲۲۷-از رجال نامی دین و دانش، و از استادان حدیث سید نعمت الله جزائری که از سید نورالدین برادر مؤلف«مدارک» حدیث روایت می کند، و به سال ۱۰۸۸ه در حیدر اباد هند درگذشت. نام کاملش شیخ جعفربن کمال الدین بحرانی است. قصیده در ص ۴۴۷«کشکول» بحرانی ثبت است.

میرزا محمد کشمیری

میرزا محمد فرزند عنایت احمد خان کشمیری دهلوی است. نویسنده ی«نجوم السماءِ» می گوید: وی از عقیده شناسان بزرگ و پزشکان ماهر بود که فضل و صلاح و متانت کردارش از حد وصف بیرون است و دانش و بزرگمنشی وی از مرز تصور خارج، و برتر از انکه بتوان تعریفش کرد. سلطان العلماءِ سید محمد در یکی از نوشته هایش او را عالمی دقیق و فاضلی محقق و دانائی کامل، و جامع علوم عقلی و روائی، و اصولشناسی فقیه، و مدافع سرسخت مذهب جعفری و بر کننده ی ریشه بدعت و گمراهی خوانده است. علم طب را نزد حکیم شریف خان خواند و علوم دینی را نزد دانشمند توانا سید رحیم علی مؤلف«بدرالدجا». نویسنده ی«مذورالعقیان» رساله ای به زبان فارسی در احوال وی نگاشته و در ان می گوید: جواب پاره ای مسائل فقهی را به خط وی دیدم و

چنین بر می اید که وی در فقه مجتهد و صاحبنظر بوده است. از تألیفاتش یکی کتاب«نزهه الا ثنی عشریه» است که چند جلدش به چاپ رسیده است، دیگر«تاریخ العلما» که کتابی مفصل درباره ی رجال است، رساله ای در علم بدیع، رساله ای در علم صرف به زبان فارسی، نهایه الدرایه، شرحی به زبان عربی بر «وجیزه» اثر شیخ بهائی،«تنبیه اهل الکمال و الانصاف علی اختلال اهل الخلاف»، ایضاح المقال فی توجیه اقوال، رساله ای در فلسفه به زبان فارسی، و دیگر اثار گرانبها.

نویسنده ی همین رساله از قول میرزا میرعلیخان شاه جهان ابادی- شاگرد شخصیت مورد بحث - در کیفیت در گذشتش چنین می گوید: در نواحی دهلی حاکمی بود که با شاه خویشاوندی داشت، و سخت متعصب بود. وقتی تألیفات این شخصیت دانشمند در شهرهای مختلف منتشر گشت ان حاکم دست اندرکار توطئه ی قتل وی شد و چون چاره و راهی برای این کار نیافت سرانجام خود را به ناخوشی زد. شاه طبیبی برای معالجه اش فرستاد. اما او از شاه تقاضا کرداین شخصیت را مأمور معالجه اش کند. شاه چنین کرد. وی از قبول این مأموریت عذرخواست. شاه عذرش را نپذیرفت و اصرار کرد که به معالجه او پردازد. ناچار رنج سفر بر تن هموار ساخت و به بالین او رفت و این سخن پیوسته برزبان داشت که«دراین سفر دست اجل مرا خواهد گرفت»! و چنین هم شد. ان حاکم ناجوانمرد تبهکار این شخصیت را که طبیبش هم بود پنهانی زهرداد تا چون ائمه ی اطهار(علیه السلام) شهید گشت: در تسجیل تاریخ وفاتش به فارسی چنین گفته اند:

«در شیونش بگریه بگو وامحمدا» که می شود سال ۱۲۳۵ه شرح حال مبسوط وی در کتاب«نجوم السماءِ» هست.

ص :۴۶۹

عالم بلند پایه

سید محمد علی عاملی

وی که معروف به اقا مجتهد است نسبش بدین قرار است:

سید محمد علی بن السید صدرالدین بن صالح بن محمد بن ابراهیم بن زین العابدین...(تا اخر سلسله نبی که در شرح حال عمویش ابوالبرکات نوشتیم).

مادرش دختر استاد بزرگ و عالیمقام کاشف الغطاءِ بود. نویسنده ی«بغیه الراغبین» پس از تمجید وی میگوید: فعالیتی که در زمینه ی بحث و دقت عملی و تتبع و تحقیق داشت فوق العاده بود. جمعی از فقهای برجسته و محققین اصولی به دست وی تربیت و فارغ التحصیل شدند. تألیفاتش پرمایه و خوش ترتیب است. کتاب«احیاءِ التقوی» را که در شرح دروس نوشت نتوانست بپایان برد و کامل کند. همچنین کتاب العلائم فی شرح المراسم را ناتمام گذاشت. فرائدالفوائد را دراصول فقه نوشت که مختصر ان«نفائس الفرائد» نام دارد. منظومه ای در«وقف» دارد و منظومه ی دیگری

ص: ۴۷۰

در«میراث» ناتمام،«الفیه» درعلم نحو، انهم ناتمام. دیوان شعری دارد و کتاب هائی دیگر...شب۱۸ذیحجه ی۱۲۴۷ه درسن پنجاه و سه سالگی در اصفهان مسمومش کردند و درگذشت، جنازه اش را به نجف اشرف برده در صحن مطهر به کنار پدرش به خاک سپردند، روز دفنش هنگامه ای بود. دو پسر فاضل و کامل ازوی بجا ماند: سید بهاءِالدین و سید محمد جواد.

ص :۴۷۱

دانشمند عالیقدر

سید علی عاملی

سلسله نسبش بدین شرح است:

سید علی بن السید محمد الامین بن السیدابی الحسن موسی بن السید حیدر بن السید احمد بن ابراهیم بن احمد بن قاسم بن الحسین بن محمد بن عیسی بن طاهر بن محمد بن ابی الحسن علی - معروف به ابن هنفا- بن محمد بن احمد الناصر بن ابی الصلب یحیی بن ابی العباس احمد بن ابی الحسن علی بن عیسی بن یحیی بن الحسین - ذی الدمعه- بن زید الشهید بن الامام زین العابدین(علیه السلام).

در«الرحیق المختوم(۱) » درباره اش چنین می خوانیم: از علمای محقق بزرگ و فقهای نکته سنج بود که ریاست شیعه در منطقه ی جبل عامل به وی رسید و رهبری دینی و حاکمیت سیاسی مردم با او بود. مردی زاهد و پارسا و پرهیزگار و فروتن و بلند همت و پاکنفس و پرشکوه بود به طوری

۱- ۲۲۸- دیوان شعر دانشمند شهیر نواده ی حضرت سید محسن الامین عاملی.

که حکام و امیران و همه ی مردم از او حساب می بردند. پس از تمام کردن تحصیلات مقدماتی همراه برادرش سید حسن بن سید محمد الامین به نجف اشرف رفت و تحصیلاتش را نزد سید طباطبائی -مؤلف«ریاض العلماءِ»- و مؤلف«مفتاح الکرامه»، و شیخ جعفر کبیر مؤلف«کشف الغطاءِ» و شیخ اسدالله تستری کاظمی تکمیل کرد. به سال ۱۲۴۹ه براثر مسمومیت شهید شد. در چگونگی و سبب شهادتش گفته اند که عبدالله پاشا در مکاتباتش با حاکم مافوقش از این شخصیت تعریف مینمود و تمجید می کرد. ان حاکم از وی خواست که ایشان را نزدش بفرستد. عبدالله پاشا طی نامه ای ایشان را احضار کرد. ایشان به عده ای از معاریف منطقه پیغام داد که با او همراه شوند، و با هم رهسپار «عکا» شدند. حسودان در قهوه ای که برای انان تهیه شده بود زهر ریختند، جز یکتن که قهوه نخورد همگی بر اثر مسمومیت مردند. وی نیز پس از مسمومیت به«صور» برگشت و در انجا جان سپرد. جنازه اش را بر دوش به«شقرا» بردند تا در ارامگاهی که از پیش برای خویش تهیه دیده بود به خاک سپرده شد.

تألیفات وی بسیار است مانند شرحی که بر منظومه ی بحرالعلوم نگاشته است، و رساله ای در توحید، حاشیه هائی بر شرح الصغیر، تلخیص کتاب«ریاض» اثر استادش سید طباطبائی(۱).

شعری نیکو دارد، یکی رثائی است در وفات استادش - شیخ جعفر کاشف الغطاءِ - متوفای ۱۲۲۷ه:

ایا پس از این که«جعفر» را از دست دادی باز هم در پی دنیائی و طمع بسته ای که بیشتر عمر کنی

ص :۴۷۳

۱- ۲۲۹- تا اینجا از کتاب«الرحیق المختوم» نقل شد.

و از نابخردی تکیه به روزگار خائن میکنی و انچه را دیده و شنیده ای به غفلت می سپاری

و به دنیا میگرائی حال انکه از حالش باخبری و در اشکار و نهان از اخرت خویش میکاهی

و مرا ای جعفری! ملامت میکنی که چرا گریانم و تعجب میکنی که چرا خون میگریم؟!

مگر نمی دانی که با مرگ وی علم بمرد و شالوده ی دین شکست برداشت

و کاخ شکوه از فقدانش نگونسار گشت و چهره ی شبنم از خاکش بغبار الود؟!

رادمردی که یاور و پشتیبان بیچارگان بود و دستگیر مردم تنگدست خصال عالی وی اگر تجسم یابد خورشیدی تشکیل خواهد داد فروزان تر از خورشید اسمان

اگر انسان های برتر را برشمرند او در رأس و پیشاپیش ایشان خواهد بود

او روزگار است فقط ناجوانمردی و نابکاری ندارد او دریاست با این تفاوت که تیره نمی شود

خورشید است، اما هیچ گاه نمی گیرد، ماه تمام است، اما پنهان نمی شود،شیر است، اما بوی ناخوش شیران را ندارد

او دین و دنیا است، دانش و تقوی است، باران است، اما دانش می بارد

از دست داد او برای ما مثل از دست رفتن پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) برای

علی(علیه السلام) است و زیانی کمر شکن

او را چون بچه ای که سرپرستش را از دست بدهد از دست دادیم کاش خود را فدایش کرده بودیم تا زنده بماند

اما او در وصول به مقصود برما پیشی جست خدا نخواست او حتی یکروز واپس بماند

شگفتا که دریا را چگونه گوری در بر می گیرد؟! دریغا که ماه شب چهارده به اندرون خاک فروکش می کند

ان ارامگاه را که بزرگترین«جعفر» را ببردارد خدا در سایه ی خویش گیرد و زیر خرمنی از مشک و عنبر بپوشاند

دوره ی خویش را از باران رحمت ریزانش شاداب گردانید و ارامگاه خویش با ان هرصبح و شام سیراب ساخت

چون از دنیا در می گذشت دریاهای علم الهی از چشمه سارفیضش روان گشته بود

«موسی» (۱) دریای دانشی است و چه دریائی و چه نهرخروشانی که در میان خلق روان است

ای ان که بایشان حسد میبری خود را بیهوده زحمت مده که ایشان دریا های هدایتی هستند که خدا برای خلق پدید اورده است.

۱- ۲۳۰- او بزرگترین اولاد شیخ بزرگ ما«کاشف الغطاء» می باشد که بعد از پدرمنصف زعامت دینی را عهده دار بود. و در سال۱۲۴۱ه در گذشت.

مولی محمد تقی برغانی قزوینی

پـدرش محمـد نام داشت، و خودگاه شـهید سوم و زمانی شـهید چهارم خوانده می شود. نمونه یک فقیه کامل و مظهر تقوی و پرچمـدار دانش و هدایت بود و از قهرمانان فرزانه ی اسـلام و دانشـمندان محقق و مجاهدان کم نظیری که دین و دانش رهین خدمات ویند.

در«برغان» از دهکده های ری بدنیا امد، و نخست تحصیلات مقدماتی را نزد دانشمندان قزوین بپایان برد، انگاه رهسپار قم شد و بدرس علامه ی محقق میرزای قمی(۱) حضور یافت، سپس در اصفهان بتکمیل تحصیلات پرداخت، و بالاخره به کربلا رفته در بحث علامه ی مؤلف«ریاض

---

۱ - ۲۳۱- میرزا ابولقـاسم گیلاـنی قمی از رجـال برجسـته و از ارکان مـذهب که کتاب های«غنائم»و«قوانین»و رساله هائی چند نوشـته اسـت و از علمـای انگشـت شـماری اسـت که در تأسـیس اصـول فقه شـیعه شـرکت داشـته انـد، به سـال ۱۲۳۱ه در قم درگذشت و مزارش انجا معروف است، و از او کرامات شگفت انگیز نقل می کنند.

العلماءِ»شرکت جست. انگاه به قزوین برگشته مرجعیت دینی یافت و در امر به معروف و نهی از منکر سخت کوشا بود و در تمسک به تعالیم اسلام و دفاع از ان جدیت داشت و هیچ چیز او را از راه خدا باز نمی داشت. دانشمندان بپای منبرش حضور یافته مواعظ شیوا و نظریات گرانبها و تحقیقات دلربایش را می نوشتند. همچنان به نشر علم و تبلیغ حقائق اسلامی ادامه می داد و پیروز و موفق بود تا در سن هشتاد سالگی در حالیکه در مسجد خویش و به محراب عبادت بسجده رفته بود شهید گشت. فرقه ی گمراه با بیان در ان روزها به فساد و گمراهگری سرگرم بود و گستاخی را به غایت رسانده بود، و در راه تحمیل افکار باطل خود و از میان برداشتن موانع گمراهی و تباهی حتی به ترور و کشتن شخصیت های عالیمقام دینی دست می زدند و وحشیگری ها مرتکب شدند که بسیار تنفر انگیز است. یکی از قربانیان تبهکاری و وحشیگری با بیان در قزوین همین استاد فرزانه و بلند پایه است. وی عقاید ناروا و بی اساس انها را فراز منبر بر ملا می نمود و نقشه های گمراهگری انها را نقش بر اب می ساخت و فتوای کافر بودن انها را صادر کرده بود، و انها متقابلا در کمین وی بودند تا با کشتنش راه را برای گمراهگری و فساد خویش هموار نمایند. تا انکه یک شب طبق معمول نیمه شب از خانه به مسجد رفت و به عبادت و راز و نیاز مشغول گشت نزدیکی های سپیده دم دسته ای از تروریست های بابی بر سر او ریختند و در حالیکه بقرائت مناجات سرگرم بود او را مورد حمله قرار داده و نخست دو ضربه بر گردنش زدند و چون سر برداشت و فریاد زد که چرا مرا می کشید؟ ضربه ای بر دهان مبارکش وارد ساختند و مجموعاً هشت زخم برداشت، و با وجود این سعی کرد

هر طور است خود را به بیرون مسجد بکشاند. بر در مسجد بیهوش بر زمین افتاد. او را به خانه بردند و پس از دو روز درگذشت. چون دهان و زبانش مجروح بود نمی توانست سخن بگوید یا اب بیاشامد. تشنگی سدالشهداءِ را به یاد اورده اشك می ریخت و در همین حال بدرود زندگی گفت به سال۱۲۶۴ه و در کنار بارگاه معروف به«شاهزاده حسین» بخاك ارمید. دانشمند توانا شیخ درویش علی بغدادی (۱) دررثایش چنین سرود:

«تقی» ان پرهیزگار اگر پسندیده خصال و نیکو سیرت از دنیا درگذشت چه باك!

در شهادت سرمشق از«حیدر» امیرالمؤمنین گرفت و قاتلش بدین کار مثل ابن ملجم گشت.

حدیث از استاد دانایش علامه مؤلف«ریاض العلما» و شیخ جعفر کبیر کاشف الغطاءِ(۲) روایت می کند. تألیفات پرارزشی دارد مانند«منهج الاجتهاد فی شرح شرایع الاسلام» که از مبحث طهارت تا دیات را در بر می گیرد، و کتابی بزرگ است، شنیده ام بیست و چهار جلد می شود. رساله ای در نماز قضاءِ، رساله ای در نماز جمعه، رساله ای در طهارت و نماز و روزه، کتاب دو جلدی«عیون الاصول»، کتاب مجالس المتقین که

---

۱ – ۲۳۲– فقیهی عقیده شناس و شاعری زبردست و مفسری توانا بوده که در لغت و ادبیات استاد بود. در حدود۱۲۲۰ه متولد شد و حوالی ۱۲۷۷درگذشت.تألیفاتی سودمند و شعری نیکو دارد.
۲ – ۲۳۳– فقیه بلند پایه و رهبر عالیقدر شیعه که زبان از وصف دانش و بزرگمنشی وی عاجز است و صاحب کرامات و مقامات بلند در علم و عمل است و در زمان خود مرجع اعلای شیعه بود و اثار و یادگارهای جاویدان برجای نهاده، وفاتش به سال۱۲۲۸ه بوده.

چاپ شده و مشهور است.

پدرش نیز از علمای شهیر و عالیقدر بود. در میان ذریه ی پاکش مردان عالیمقامی برخاسته اند چون فقیه توانا میرزا ابوالقاسم شهیدی که در قزوین ریاست کلی بر مردم داشت و فاضل جلیل اقا محمد از شاگردان صاحب«جواهر»، و دانشمند زبردست اقا عبدالله که رهبری معنوی مردم قزوین به وی رسید و پس از وفات برادرش به جای او نشست، و شیخ باقر و شیخ صادق و شیخ کاظم و شیخ عیسی و حاج میرزا محمود و حاج میرزا حسن نیز از ذریه ی وی اند. همچنین شیخ جعفر که به شیخیه تمایل یافته بود.

ص: ۴۷۹

سید غلامرضا بیرجندی

سیـد غلامرضا بیرجندی خراسانی از فقهای عالیمقام و مشاهیر شـیعه است. در«سـیددانی» به دنیا امد و در جوانی در خراسان به تحصـیل پرداخت و سـپس به اصـفهان رفته تحصـیلاتش را به کمال رسانـد. انگاه به محل تولـدش برگشـته و پس از مـدتی به بیرجند رفت و به اسـتقبال عمومی مردم روبرو گشت و به رهبری و تدریس و قضا و فتوی پرداخت و در ان دو منطقه مرجعیت یافت و به اقامه ی قوانین جزای اسلام و تبلیغ حقائق ان همت گماشت، تا انکه میرزا علی محمد پسر محمد رضای بزاز شیرازی فتنه ی بابیگری را براه انداخت و بعضـی از ایادی او دامنه ی فتنه و گمراهگری را به ان سامان کشـیدند. در ان وقت امور دینی خلق به دست این شخصیت عالیقدر و علامه سید ابوطالب بیرجندی بود. هر دو شخصیت در برابر ان فتنه ی شوم و گمراهگری و بدعت انگیزی با تمام قوا ایستادگی نمودند و چندان کوشیدند تا مردم پی بردند که ان تبهکار ادعای باطلی دارد

ص: ۴۸۰

و کـافر کیشـی بیش نیست، و امیر علم خـان والی ان منطقه بدسـتور ایشـان چنـد بـابی گمراهگر را کشت. در همان اوقات این شخصـیت از بیرجند به قریه ی«رهنج» که چند فرسـخی بیش با ان شـهر فاصـله ندارد سفر کرد، در انجا یکی از بابیان درشیری که ایشان میخواست بخورد زهر ریخت تا بر اثر ان مسـموم شده شـهید گشت، در اوائل سال ۱۲۷۰ه، و جنازه اش را به بیرجند برده و به خاک سپردند. به اراده ی الهی بر مزارش کرامات درخشان ظهور کرد.

ص :۴۸۱

سید علی بیرجندی

پس از شـهادت این شخصـیت فرزنـد بزرگوارش سـید علی بجای او نشـست که در علم و دین شناسـی و پرهیزگاری و مجد و شکوه همتای پدر بود و شـهرت و رهبریش عمومیت یافت تا مردم از هر سو بگردش جمع شدند و راهنمائیش را پذیرا گشتند. هنوز بیست و چند سال بیش نداشت که در مسـجد پدر به امامت جماعت ایستاد، لکن چهل روز بیش نشد که عمال بابی او را نیز به نیرنگ زهر دادند و شهید ساختند، تا در کنار پدر به خاک ارمید.(۱)

۱- ۲۳۴- این دو شرح حال را از نوشته ی خطی دانشمند توانا سید علی مدد قاینی گرفتیم.

شیخ محمد اعسم

(۱)

عالمی فاضل و فرزانه بود و هوشی سرشار و ذوقی سلیم و اندیشه ی درست داشت. از محضر استادان عصرش استفاده برد و نزدشان درس خواند از ان جمله نزد مرجع بزرگ شیعه شیخ مرتضی انصاری. سپس شاگردانی خردمند تربیت کرد مانند شیخ عباس (۲) پسر شیخ حسن.

وی در یکی از دهکده های«حله» به نام«حسکه»- که امروز وغاره مینامند- روز عاشورای سال ۱۲۸۸ه در حالیکه روضه ی سیدالشهدا(علیه السلام) می خواند یکی از سربازان ارتش عثمانی - در دوره ی تسلط عثمانیان بر

۱- ۲۳۵- یکی از اجدادش این لقب یافته است که اشاره به«عسمان» است یکی از شاخه های قبیله ی«حرب» از قبائل حجاز.
۲- ۲۳۶- از علمای متبحر خاندان کاشف الغطاء که ریاست خاندانش را به عهده گرفت، و از شاگردان امام مجدد شیرازی بود متولد ۱۲۵۳ه و متوفای ۱۳۲۳ه، و صاحب اثار گرانبهای علمی.

عراق - او را به قتل رساند. جنازه اش به نجف برده و دفن شد(۱).

ال اعسم

از خانـدان های معروف نجف یکی«ال اعسم» است که اصـلا از قبائل حجازند، و در میانشان وجال بزرگ بسـیار برخاسـته اند که پرچم دانش و فضـیلت بـدوش کشـیده و خـدمات ارزنـده ی علمی کرده و بعضـی از ایشـان به مرجعیت و رهـبری عمومی رسـیده اند. یادشان زینت بخش فرهنگ های رجال است. ما بذکر سـرور این خاندان و فقیه عظیم الشأن ان شـیخ محمد علی- پسـر حسـین بن محمد - اکتفا مینمائیم. وی درس سـید بحرالعلوم را بپایان برد و از او اجازه ی روایت گرفت و سپس نزد شیخ کـاشف الغطـاءِ درس خوانـد. پنـج منظومه در فقه دارد. درگذشـتش به سـال ۱۲۳۳ه بـود و ارامگـاهش در نجـف در مقـبره ی معروفی در صحن مطهر است.

۱- ۲۳۷- بنقل از«الحصون المنیعه» با اندک تصرفی در لفظ.

حاج رضا استر ابادی

وی در استر اباد(گرگان) به دنیا امد و بزیست و درگذشت. از شهدای قرن سیزدهم و دوره ی ناصرالدین شاه قاجار است. در«الماثر و الاثار» درباره اش چنین می خوانیم: وی که مشهور به شهید است از بزرگترین پیشوایان مذهبی و مجتهدان منطقه ی استر اباد و گرگان و ترکمنستان است. ان مرحوم با چپاولگران ترکمن مبارزه می کرد و در جهاد بود تا به دست ان تجاوز کاران مسلح شهید گشت. در«المحکی عن مظاهر الاثار» درباره اش چنین نوشته است: حاج محمد رضا استر ابادی غیر از مولی محمد رضا فوحردی استر ابادی است. ان شخصیت از فضلای معاصر است که با طائفه گمراه ترکمان مبارزه کرد تا در راه خداوند متعال به شهادت رسید در همین چند سال پیش.

ص: ۴۸۵

حاج سید حسین بهبهانی موسوی

وی فرزند سید ابراهیم است که گنبد بارگاهی معروف به«دهدشت» دارد و سلسله نسبش بدین قرار است: سید حسین بن سید ابراهیم بن حسین بن زین العابدین بن السید علی بن السید علی اصغر بن الامیر علی اکبر بن الامیر السید علی- معروف به سیاه پوش- که در همدان مدفون است. در کربلا- می زیست و از پیشوایان مورد اعتماد و مجتهدان هوشمند بود. مجد و شکوه دودمانیش را با افتخارات علمی و اخلاقی مقرون ساخت و با اثار گرانبهایش یادگاری جاویدان نهاد. به سال ۱۲۱۵ه در بهبهان دیده به دنیا گشود و همانجا پرورش یافت و نزد اساتیدش بهری از علوم اموخت. سپس به عراق هجرت کرد و در نجف اشرف به تکمیل تحصیلات پرداخت تا شایسته ی حضور درس مرجع بی همتای شیعه شیخ انصاری گشت و چندان به حضور در مجلس درس و بحث ایشان ادامه داد که به گواهینامه ی علمی«اجازه ی اجتهاد» نائل امد و تا پایان عمر ایشان

محضرشان را ترک نگفت. انگاه از نجف به کربلا رفت و از دریای دانش خویش به دانشجویان ان خطه ی پاک فیض ها بخشید و گوهر ها نثار کرد. در مسجد معروفش که نزدیک حرم حضرت ابی الفضل واقع است روزانه به نماز جماعت می ایستاد و پیوسته در بزرگداشت شعائر اسلامی می کوشید. به سال ۱۳۰۰ه در حالی که هشتاد و پنج سال داشت به حج رفت. در بازگشت از مکه شبی در محلی به نام«بئر درویش» که در یک منزلی مدینه قرار دارد با دیگر حاجیان به استراحت پرداختند. در تاریکی شب چون از چادر بیرون رفت یکی از عربهای بیابانی که تا حدودی به علومقام و عظمت وی پی برده بود ضربه ای با چوب بر سر وی نواخت که در دم جان سپرد. جنازه اش را به مدینه ی منوره برده در جوار ائمه ی بقیع(علیه السلام) دفن کردند. تألیفات گرانبهائی داشت که در حمله ی مشهور«حمزه بک» - در دوره ی تسلط عثمانی بر عراق- وقتی به خانه ی فرزندش سید کاظم ریخته و اتش زدند از میان رفت. این فرزندش از علمای ممتاز کربلا بود و در مسجد پدرش نماز می خواند و در دانش و پرهیز به مقامی بلند رسید. تحصیلاتش نزد علامه سید هاشم قزوینی حائری و مرجع عالیقدر حاج میرزا حسین خلیلی نجفی بود. نگارش های وی نیز در همان حمله ی جنایت امیز مانند اثار پدرش طعمه ی حریق گشت و از ان جز رساله ای در«قیافه شناسی» سالم نماند. در گذشتش به سال ۱۳۴۵ه بود.

از اولاد این شخصیت، یکی فاضل دانشمند سید ابراهیم است از شاگردان امام مجدد شیرازی، و از نخستین کسانی که به سامراءِ هجرت کردند، وفاتش پس از سال ۱۳۰۰ه بود. دیگر فرزندان وی نیز پیشاهنگ علم و فضیلت اند.

ص :۴۸۷

شیخ ابراهیم عاملی

شیخ ابراهیم بن الشیخ نصرالله بن الشیخ ابراهیم بن الشیخ یحیی بن الشیخ فیاض عطوه ال یحیی مخزومی عاملی، یکی از معاریف خاندان جلیل و پر علم و ادب خویش است، خاندانی که از میانش نوابغ علم و شاعران زبردست برخاسته اند و تا امروز دانشمندان و ادیبان و شاعرانی تحویل جهانیان می دهد که به«ال صادق» موسومند و قبلا«ال یحیی» لقب داشتند و بیشتر «ال فیاض» و قبل از ان«ال عطوه». و یک رشته خانواده ی متصلند که خاندان عظیم الشأن را تشکیل می دهند. این شخصیت یکی از علمای این خاندان و از مشاهیر ادیبان و شاعران ان است. از دهکده ی محل اقامتش«خیام» برای زیارت نبی یوشع بن نون بیرون امد. در راه عده ای به ان حمله ور شدند و او را تجاوز کارانه و ستمگرانه کشتند به سال۱۲۷۵ه. فرمانروای ان خطه میر محمد بک الاسعد به انتقام وی کمربست و عده ای از مشترکان در قتلش را به کیفر

رساند.انها را یکایک گرفته می بست و از فراز کوهی که نزدیک اقامتگاهش به نام دره ی«فقعانی» است به پائین می افکند.

این مطلب را از نوشته ی حجه السلام شیخ عبدالحسین ال صادق - که یادش خواهد امد- گرفتیم، اما ادیب محقق شیخ سلیمان ظاهر عاملی — که قبلا نامش امد - به ما چنین نوشته است که وی را عرب های«فضل» که در جولان چادر زده بودند به سال ۱۲۷۱ه کشتند در اثنای حمله ای که عده ای از انها به منطقه ی جبل عامل کردند. یکی از کسانی که تاریخ منطقه ی جبل عامل را نوشته برای من مطلبی گفت که با سخن اخیر مطابقت دارد.

پدرش شیخ نصرالله نیز دانشمندی شهیر بود که ردیه ای به شعر علیه نرقه ی نصیریه (۱) دارد و به سال ۱۱۸۳ه در دهکده ی«عثرون»در گذشت. جدش دانشمند بزرگ شیخ ابراهیم از شاگردان ایه الله بحرالعلوم بود. مقدمات را نزد پدرش اموخته برای ادامه ی تحصیل عازم اصفهان شد و پس از دریافت اجازه ی روایت و اجازه ی اجتهاد به وطن خویش بازگشت. تألیفات علمی و گرانقدرش در جریان حمله ی احمد پاشای«قصاب» حاکم تبهکار عثمانی از میان رفت جز مجموعه ی دلپذیری از شعر بالغ بر دو هزار بیت که در اصول سروده است. وی از برابر این حمله ی وحشیانه به دمشق پناه برد. و در ۱۲۲۰ه در انجا زندگی را بدرود گفت. اشعار هنگفتی دارد همه در طراز اول، از ان میان قصیده ای که در ان قصیده ی«میمیه ی» ابی فراس حمدانی را به صورت مخمس در اورده است و مطلعش چنین:

---

۱ – ۲۳۸- فرقه ای که در سوریه و کمی در لبنان کنونی و چند ملیونی در ترکیه اند و در حق امیرالمؤمنین علی علیه السلام غلو می نمایند.

کجایند مردانی که انتقام زخمی را بستانند که در طول روزگاران التیام نمی یابد و دردی که از میان نمی رود

هان ای ملت ها! ای اقوام! تا به کی حق غصب شده بماند و دین پایمال گشته

و خلاصه ی متعلق به خاندان پیامبر تقسیم شده؟!

نیای بزرگ وی شیخ یحیی هم از علمای برجسته ی قرن یازدهم بود که از او مجموعه ای دعا و اذکار به شعر مانده است. عموی وی شیخ صادق نیز نه تنها در علوم دستی داشت بلکه زبردست و توانا بود و دانائی سترگ و نویسنده ای پرافتخار و شاعری شیوا گو. و به وجود وی و در سایه ی عظمت و نبوغش نام خندانش به«ال صادق» تغییر یافت. تولدش به سال۱۱۹۲ه ووفاتش به سال۱۲۵۲ه بود. فرزند خلفش شیخ ابراهیم صادق یگانه ی عصر بود. بیست و هفت سال در عراق می زیست و از دانشمندان بزرگش درس می اموخت و پس از ان که از مرجع عالی شیعه شیخ انصاری و فقیه عالیقدر شیخ حسن ال کاشف الغطاءِ اجازه ی اجتهاد و روایت گرفت به جبل عامل بازگشت. در مدت اقامتش در نجف اشرف سخنگوی حوزه ی علمیه بود و سیل نظم و نثر از قلم رسایش روان. به سال۱۲۷۸ه در«طیبه» دهکده ی اصلی منطقه ی جبل عامل در گذشت. فرزند وی شیخ عبدالحسین صادق از برجسته ترین علمای دین و نمونه ی بارز کمالات اخلاقی و از مصلحین اجتماعی عصر ما به شمار می رود. دانشمندی محقق و خطیبی توانا و شاعری خوش ذوق بود. به سال۱۲۷۹ه در نجف اشرف به دنیا امد. تحصیلات مقدماتیش در جبل عامل بود. در۱۳۰۰ه به نجف امد و پانزده سال نزد اساتید ان به تحصیل پرداخت، انگاه بدرخواست

مردم جبل عامل و به الزام استادان عالیمقامش به جبل عامل برگشت در حالی که چندین اجازه نامه داشت، از امام مجدد شیرازی، از ایه الله میرزا حسین خلیلی، ایه الله شیخ محمد طه نجف و دیگران. هشت سال در«خیام» به خدمت علمی و دینی گذراند و در انجا مسجدی با شکوه و مدرسه ای بنا کرد و به تدریس در ان همت گماشت و به پیشرفت حال مردم. تا انکه مردم«تبطه ی تحتا» پس از وفات علامه ی بزرگ سید حسن یوسف از وی خواهش کردند و اصرار که به شهرک ایشان تشریف ببرد، و پذیرفت و در انجا نیز حسینیه ای ساخت که کانون و مرکز اصلی حسینیه های جبل عامل است. از اثار گرانبهایش یکی«المواهب السنیه»در فقه است در دو جلد، دیگر منظومه ای در فقه استدلالی، و منظومه ای در عقیده شناسی،«جوامع الفوائد»، رساله های علمی و تاریخی و ادبی. خدا به وی فرزندان برومندی بخشید که در علم و ادب به مرتبه ای عالی رسیدند مانند دانشمند توانا شیخ حسن که تحصیلاتش را در نجف اشرف به پایان برد و گنجینه ای از اشعار زیبا دارد. چون ماه شب هشتم را دید در برابر دستی که بر فراز گنبد مزار امیرالمؤمنین در نجف جلوه نموده است چنین سرود:

ماه می داند چه کسی نور در او افکنده است دست مقدسی که برفراز گنبد«حیدر» است

به همین لحاظ در برابر عظمت و جلال ان پشت خمانده و نیم رخ جلوه نموده است.

برادرش دانشمند بیهمتا شیخ محمد تقی که مقیم نجف اشرف بود و تألیفات سودمندی در فقه و اصول و فلسفه دارد و شعری رسا و روان و

دل انگیز، از ان جمله قصیده ای است در ایمان ابوطالب(علیه السلام). دیگر از رجال نامدار این خاندان گرانمایه، دانشمند یگانه و مظهر پارسائی و تقوی شیخ عبدالکریم صادق است که در«خیام» می زیست و اشعار خوشی در حق اهل بیت(علیه السلام) سروده است.

ص :۴۹۲

مولی محمد علی قندهاری

پـدرش مولی محمد قندهاری عالمی فاضل بود. خودش از علمای شـهیر قرن سـیزدهم است. تحصـیلاتش را نزد علمای مشـهد مقـدس بپایان رساند و به نجف رفته تکمیل کرد و به قندهار برگشت و مرجعیت و رهبری یافت و به تعظیم شـعائر الهی و تبلیغ حقائق اسـلامی کمر بست و بدین امور روزگار می گذراند تا به دسـتور امیرعبدالرحمن خان دسـتگیر و به کابل برده شد و در حالی که بیش از شـصت سال داشت اعدام شد. بدسـتور همین امیر جنایت کار به سال ۱۳۰۰ه جمعی از علمـا و رجال معروف شیعه به شـهادت رسـیدند، ماننـد مولی علی جان - پسـر مولی غلام- از علمای نامی قندهار که همراه همین شخصـیت به کابل برده و زنـدانی شـد و بعـد در زنـدان اعـدام گشت در حالیکه نزدیک به پنجاه و پنج سال از عمرش می گذشت، دیگر قاضـی شهاب کابلی.

ص :۴۹۳

سید علی نقی نجفی

از شـهیدان قرن سـیزدهم که در شـمار دانشـمندان نیستند یکی شهید کربلا، و رهبر سیاسی نامدار و فاضل سید علی نقی نجفی است. سلسـله نسب وی بدین شـرح است: سید علی نقی بن السید محمد تقی بن السید رضا بن ایه الله السید بحرالعلوم بن السید مرتضـی بن محمد بن عبدالکریم بن مراد بن الشاه اسد الله بن جلال الدین بن الحسن بن مجدالدین بن قوام الدین بن اسـماعیل بن عبادبن ابی المکارم بن عبادبن ابی المجـد بن عبادبن علی بن حمزه بن طاهربن علی بن احمد بن محمد بن احمد بن ابراهیم – ملقب به طباطا – بن اسماعیل بن ابراهیم بن الحسن المثنی بن الامام المجتبی علیه السلام (۱).

وی ریاست و رهبری پر نفوذی داشت. مادرش دختر گرامی

---

۱ – ۲۳۹– این نسب شـریف علوی را سـید محمـد صادق ال بحرالعلوم بشـعر دراورده در منظومه ای دل انگیز، و او اثار علمی و ادبی سودمند دیگری هم دارد.

علامه ی مؤلف«ریاض العلما» است و خدمات شایانی به مردم نجف اشرف کرده است و بحق زعیمی مصلح و رهبری شایسته خوانده شده است. وی در رمضان۱۲۹۴ه در کربلا در حالیکه به ارشاد خلق زبان گشوده بود و جمعیت انبوهی گوش به نـدای او سپرده بودند هدف تیراندازی عنصری جنایت پیشه قرار گرفته شهید شد. جنازه اش را به نجف اشرف بردند و روز وصولش هنگامه ای بپا شد. شاعران و ادیبان در رثای وی سخن ها گفتند.

دو فرزند وی دو رهبر سیاسی و اهل فضل بودند یکی سید هادی متوفای ۱۳۲۲ه و دیگری سید محمد علی متوفای چهارم محرم۱۳۵۵ه مادرشان دختر مؤلف«جواهر »است. پدرش این شهید بزرگمنش سید محمد تقی، گوهری رخشان بود دارای دانشی سرشار و پارسائی و خصال پسندیده و دلیری و شهامت که به رهبری مردم نائل امد. تحصیلاتش را نزد علامه ی مؤلف«جواهر» به انجام رساند. کتاب«قواعد» را در اصول فقه نگاشت. خدماتش در تاریخ ثبت است. تولدش در ۱۲۱۹ه وفاتش در شب قدر۱۲۸۹ه در کربلا اتفاق افتاد، و جنازه اش را در میان جمعیتی انبوه به نجف اشرف بردند و با استقبال اهالی ان روبرو گشت.

جدش سید رضا فرزند خلف و صالح پدرش مهدی بود و چون او دانشمند و پرهیزگار و برراه و با شکوه. شرحی بر«لمعه»و«شرایع» نگاشت در شش جلد، کتب هائی در اصول که پاکنویس نشد، و«کشف القنا فی اصحاب الاجماع». تحصیلاتش را نزد شیخ جعفر کبیر کاشف الغطاء بپایان برد و اجازه ی روایت از شیخ محمد سعید پسر یوسف دینوری قرجه داغی

و سـید محمـد بـن میرزا معصـوم رضـوی خراسـانی- معروف بـه سـید محمـد قصـیر- داشـت، اجـازه نـامه اش از اسـتاد اخیر مورخ۱۲۴۵ه است و نیز از شـیخ محمـد تقی بن محمـد- مشـهور به مولی کتاب احمـدی بیاتی. سـید رضا تولـدش در۱۱۸۹ه و وفـاتش در۱۲۵۳ه بـود و هفـت پسـر از او مانـد: یکی سـید حسـین کـه از نوابغ فقـه و ادب بـود و شـاگرد مؤلـف«جـواهر».، متولد۱۲۲۱ه و متوفای۱۳۰۶ه، که شـرحی بر کتـاب«دره ی» جـدش بحرالعلـوم نوشـته بنظم، و دیوان شـعر معروفی دارد که انرا بخط نواده اش سـید حسن دیدم ضـمیمه ی دیوان سـید بحرالعلوم. وی پدر علامه سـید محسن (۱) شاگرد شـیخ انصاری و امام مجدد شـیرازی است و عمویش مؤلف«برهان» است. کتابها در فقه و اصول نگاشـته و در ۱۳۱۸ه در گذشته است. وی همچنین پدر شاعر زبردست سید ابراهیم است که دیوانش بچاپ رسیده و در سال ۱۳۱۹ه از دنیا رفته است.

دیگر از بازمانـدگان سـید رضـا، فقیه دانـا سـید علی است شـاگرد مؤلف«جواهر» و شـیخ علی کاشف الغطاءِ، که معروف ترین اثرش کتاب ارزنده ی«البرهان القاطع» در فقه است که سه جلدش- در دو بحث طهارت و نماز- بچاپ رسیده. ریاست دینی به وی رسـید، و او بـا هوشـیاری و لیـاقت تمـام و معلومات عمومی خویش انرا عهـده دار گشت. وفاتش بسال۱۲۹۸ه بود، و سـید حسن ال بحرالعلوم ان را با ابیاتی تضمین کرد. دو فرزند دانشمندش در زمان حیاتش در گذشتند و او را داغدار

۱- ۲۴۰- پـدر دانشـمند فاضل و ادیب سـید مهـدی از شاگردان سـید محمـد ال بحرالعلوم و اخونـد ملا محمد کاظم خراسانی است و حاشیه ای بر«معالم الاصول» نگاشته و منظومه ای در اصول با شرحش، و در۱۳۳۵ه در گذشته است.

ساختند، یکی فاضل عالیقدر سید هاشم شاگرد امام مجدد شیرازی، و مؤلف تقریرات استادش در اصول، متولد ۱۲۵۵ه و متوفای۱۲۸۴ه دیگری فاضلی عالیمقام سید محمد باقر(۱) متوفای ۱۲۹۱ه..

برادران شخصیت مورد بحث، یکی سید حسن است دانشمندی فاضل و مؤلف که در طاعون سال ۱۲۹۸ه از دنیا رفت. دیگری سید محمد(۱۳۲۶-۱۲۶۱ه) نویسنده ی«بلغه الفقیه» که از مشاهیر علمای دین است و در نجف اشرف مرجعیت و ریاست مطلق داشت و نفوذی فراوان. تحصیلات فقهی وی نزد برجسته ترین اساتید عصرش انجام گرفت مانند عمویش مؤلف«البرهان القاطع»، و شیخ راضی نجفی و میرزا عبدالرحیم نهاوندی. درس اصول را نزد ایه الله حاج سید حسین کوه کمری، و حکمت عالی را نزد دانشمند متبحر میرزا باقر شکوی نجفی- متوفای۱۲۹۰ه- به اتمام رساند. در زمان حیاتش دو فرزند بزرگوارش دانشمند بیهمتا سید مهدی(۲) و دانشمند فاضل سید میرعلی در اخر رساله ی«ولادت» از کتاب«بلغه الفقیه» تمجید نموده و او را دانشمند و فقیه و با فضیلت خوانده است(۳). فرزند دیگر وی سید حسین در نجف اشرف به ریاست نائل امد و خدمات شایانی به اهالی ان شهر مقدس کرد، و در راه کاظمین به سال ۱۳۱۱ه در گذشت و جنازه اش را به نجف اورده در کنار نیاکانش بخاک سپردند.

۱- ۲۴۱- پدر دانشمند عالیمقام سید جعفر نگارنده ی شرح دعای کمیل، و تحفه العالم در شرح مقدمه ی معالم، که هردو بچاپ رسیده است. تولدش در ۱۲ محرم ۱۲۸۹ه بود.

۲- ۲۴۲- از نیکان روزگار و از شاگردان امام مجدد شیرازی در سامراء.

۳- ۲۴۳- فرزند سید محمد به نام سید جعفر از علمای برجسته گشت و شرحی بر دو فصل نماز وارث کتاب«نجاه العباد» نگاشته، و در ۱۳۳۴ه از دنیا رفته است

علمای شهید قرن چهاردهم

اشاره

ص: ۴۹۹

شیخ محمد تقی همدانی

عالمی پر کار، و دانائی مجاهد، و قهرمان جنبش تبلیغاتی بود. دانش دریا اسایش دست بدست پارسائی کاملش نهاد و پرهیزگاریش را با جهاد راه خدا بیاراست. پدرش اقا باقر همدانی نامداشت. خودش در۱۲۶۳ه در همدان دیده به دنیا گشود و همانجا پرورش یافت و مقدمات و سطح را نزد مدرسانش اموخته رو به اصفهان نهاد و تحصیلاتش را نزد علامه مولی حسینعلی تویسر کانی (۱) در مدتی قابل ملاحظه بپایان رسانده پس از دریافت اجازه ی اجتهاد از استادش به همدان برگشت. پس از مدتی موفق به زیارت اماکن متبرکه ی عراق شد، و به نجف اشرف برامده چون ورودش در عهد

ص: ۵۰۱

---

۱ - ۲۴۴- از شخصیت های ممتاز شیعه و از ارکان دین که تحصیلاتش را نزد علامه شیخ محمد تقی بپایان برده در اصفهان بمسند تدریس و قضاء و فتوی نشست و در ان شهر یگانه رهبر مذهبی بود. شرحی بر«شرایع» و حاشیه ای بر«قوانین» .و«فصل الخطاب» را در اصول فقه. و بسال۱۲۸۶ه در گذشته است نگاشته

مرجع عالیمقام شیخ انصاری(۱) بود سبب شد که به انجمن درسش رفت و امد نماید، و هنگامی که به مصطلحات ان استاد فرزانه اشنا گشت خود را نیازمند شاگردی و استفاده از محضرش احساس کرد و شیفته ی درس او شد و تصمیم گرفت در نجف بماند. پس از سال ها کوشش و اجتهاد به گمشده ی خویش دست یافت و شروع کرد به تقریر بحثهای ایشان برای طلاب علوم دینی، و سومین استادی بود که بحث های گرانبهای شیخ انصاری را برای دانشجویان تقریر و تشریح می کرد. سرانجام به همدان بازگشت در حالیکه مدال افتخار علمی و گواهینامه ی«اجازه اجتهاد» را از این استاد بلند پایه دریافت کرده بود. همچنان به نشر علم و تبلیغ حقائق اسلامی و تذهیب مردم کمر بسته بود تا شیعه ی منطقه ی کردستان خواستار تشریف فرمائی وی شده ارزوی ارشاد و تبلیغش را نمودند، و چون اقا طاهر امام جمعه ی همدان پدر وی را برانگیخت و اصرار ورزید که ایشان را وادارد به سفر به کردستان و اقامت در انجا، سرانجام موافقت نموده به سنندج رفت و بیست و نه سال تمام رهبری مذهبی خلق را بدست گرفت و از حریم شریعت دفاع نمود و مرجع یگانه ی مردم بود و کارنامه ای درخشان که حکایت از خدمات برجسته اش می نماید برجا نهاد، مرجعیت وی در ان خطه مصادف بود با وجود شخصیت هائی چون امیر نظام گروسی

۱- ۲۴۵- شیخ مرتضی بن محمد امین انصاری دزفولی(۱۲۸۱-۱۲۱۴ه) شیخ ملت و پیشوای فقیهان و استاد رجال بزرگ دین که هر که پس از وی امده از فیض علم و فضلش جرعه ای نوشیده است. گنجینه های اثارش مانند«فرایـد»و کتاب الطهاره و الصلوه، و«مکاسب» و دیگر کتابهائی که در مسائل گوناگون فقهی نوشته اویزه ی گوش خردمندان و زیور دانش پژوهان است.

و امیر حسین خان همدانی که هر دو در خدمات عمومی و تذهیب مردم مدد کار وی بودند. اوازه ی اقدامات و مجاهدات وی در ان سرزمین پیچید تا حسودان و بدخواهان به تکاپو افتاده به توطئه علیه وی پرداختند تا در دوره ی استانداری امیر افخم چون کارهائی از پسرش احتشام الدوله - که داماد مظفرالدینشاه قاجار بود- سر زد و اشوبی بپا گشت و به شورش انجامید جمعی به کشتن رفتند از ان جمله این شخصیت عالیقدر که در ۲۹ ربیع الاول ۱۳۱۴ه در سن شصت و سه سالگی به شهادت رسید، و خانه و تألیفات و کتابهایش را غارت کردند و اثارش جز رساله ای در«رضاع» باقی نماند(۱).

ص :۵۰۳

۱- ۲۴۶- این مطالب را از شرح حالی که دانشمند پارسا اقا محمد همدانی فرزند شیخ علیرضا، درباره ی این شخصیت برای ما ارسال داشته اقتباس نمودیم.

شیخ علی بحرانی

شیخ علی بن شیخ عبدالله بن شیخ علی سری بحرانی از علمای مشهور و فقهای خجسته ی شیعه است. نخست شاگرد پدر دانشمند خویش بود و سپس در حیات پدر به بحرین هجرت کرد و در«مطرح» مقیم گشت و با توفیقات الهی مردم ان سرزمین را هدایت کرد بویژه طایفه ی معروف به«حیدر ابادیه» را تا در سایه ی وجود وی دینشناس و راسترو گشتند و از جهل و بی مبالاتی بدر امدند. دیرگاهی رهبر معنوی و پیشوای ایشان بود و بنشر حقائق اسلامی و راه راست تشیع می پرداخت. سپس به بندر لنگه رفت و مقیم شد، تا انکه در جمادی۱۳۱۹ه او را زهر دادند و شهید گشت. از اثار ارجدارش کتاب«لسان الصدق» در ردیکی از کشیش های نصرانی است- و به چاپ رسیده - دیگر کتاب«منارالهدی» در اثبات این که دستور صریح و نصوصی درباره ی ائمه ی معصومین هست، و در ان پاره ای از گفته های ابن ابی الحدید معتزلی و گفته های قوشجی در شرح تجرید

را رد و ابطال کرده است. همچنین کتاب«قامعه اهل الباطل» در رد کسانیکه عزاداری سیدالشـهدا را حرام می پندارند. رساله ی عملیه ای در طهـارت و نماز، الاجوبه العلمیه للمسائل المسـقطیه، که خواهر زاده اش شـیخ احمـد بن الحاج محمـد بن سـرحان بحرانی جمع اوری کرده و به ترتیب کتاب فقه در اورده است. رساله ای در فرق میان اسلام و ایمان. در تاریخ وحدیث و ادب و شعر نیز زبردست بود(۱).

۱- ۲۴۷- نقل باختصار از«انوار البدرین»

حاج میرزاابراهیم خوئی

ابراهیم بن حسین بن علی بن غفار، دنبلی خوئی، وی به سال۱۲۴۷ه در شهر خوی به دنیا امد، در همان شهر بزیست، و شهید گشت. وی از کسانی است که در جریان انقلاب مشروطه به شهادت رسیدند. شهادتش در۱۳۲۵ه اتفاق افتاد.

او در طلیعه ی علمای ژرف بین و متبحر قرار داشت و از شخصیت هائی بود که در همه ی رشته های علمی زبردست و ماهرند از فقه و اصول و حدیث گرفته تا عقیده شناسی و فلسفه و عرفان و رجال. در اخلاق، سرمشق و نمونه بود و مقتدا به شمار می رفت. در هر یک از این علوم که نام بردیم استادی بینظیر بود و پهلوانی دلیر، و گواهم بر این ادعا کتابهای گرانقدرش، ان پرونده های اندیشه ی تابناک و بافته های سرانگشت لطیف و هنرمندش، مانند حاشیه ای که بر«فرائد» شیخ انصاری نگاشته و در کتابخانه ی استان قدس رضوی موجود است، و رساله اش در اصول - که از ان در کتاب رجال

نام برده- و شرح نهج البلاغه که«الدره النجفیه» نامیده است، شرح چهل حدیث،«ملخص المقام» در علم رجال، و کتابی در دعا که به استثنای دو کتاب اول همه بچاپ رسیده است چاپ سنگی یکی از فضلای تبریز در مجموعه ی دائره المعارف مانندش که در ان شرح حالی چند اورده می گوید که وی کتاب بحارالانوار را از اول تا به اخر خلاصه کرده است.

از کتاب هایش هر چه دیده ایم اکنده است از اراءِ استوار و حکیمانه و نظریات علمی صائب و دقائق لطیف که دلپذیر و روح انگیز است و میرساند که پدید اورنده اش استادی بیهمتا در همه ی ان زمینه ها است. مرجع عالیمقام ایه الله سید میرزا علی اقا شیرازی حکایت می کند که شخصیت مورد بحث در یکی از سفرهایش به عتبات مقدسه در انجمنی که پدرم- امام مجدد شیرازی- حضور داشت شرکت کرد و در یک موضوع فرعی فقیهی میان ان دو دانشمند مناظره ای در گرفت. زیرا امام مجدد در ان باره نظری داد که مخالف نظر علامه ی خوئی بود. علامه خوئی به کاظمین رفت و امام مجدد دران مسأله تجدید نظر کرد و برایش روشن گشت که حق بجانب طرف بحثش علامه ی خوئی بوده است. در ان وقت از سامراءِ بیرون رفته بود، قاصدی به کاظمین خدمت علامه ی خوئی فرستاد تا به وی خبر دهد که نظر خود را تغییر داده و باوی همرأی گشته است. وی تحصیلاتش را نزد مرجع بزرگ شیخ انصاری و ایه الله کوه کمری(۱) بپایان رساند

ص: ۵۰۷

---

۱ - ۲۴۸- حاج سید حسین کوه کمری تبریزی فرزند سید محمد، مرجع عالیمقام اواخر قرن گذشته، و از شاگردان شیخ انصاری بود، و دانشمندی محقق که از تقریرات درسی او کتاب های پرارزش تدوین گشت که برخی به چاپ رسیده و از تألیفات بسیارش به علت بد خطی جز پاره ای که به ده نمی رسد باقی نمانده است. در۲۳ رجب۱۲۹۹ه در گذشت و ارامگاهش در نجف اشرف مشهور است. بیست سال پس از وفاتش به هنگام دفن همسرش به کنارش مشاهده شد که جسدش هنوز نپوسیده است.

حدیث از شیخ مهدی نجفی(۱) و شیخ محمد حسین کاظمی(۲) روایت می کند. در بخشندگی و جوانمردی و بلند نظری و بزرگمنشی و انفاق در راه خدا مقامی بلند داشت و اقدامات برجسته صورت داد که تاریخ با مباهات از ان یاد می کند. چنانکه زندگانی پر خیر و خدمات علمی وی فراموش نشدنی است. ثروت هنگفتش را پیوسته در مواردی که خداپسندانه بود خرج می کرد و نمی شد نیازمندی بخدمتش بیاید و خرسند و کامیاب بازنگردد، از درامد سالانه اش جز پنج درصد را خرج زندگی خود و خانواده اش نمی کرد و بقیه را صرف امور خیریه و خدمات عمومی مینمود.

عمر همچنان به بخشش و داد و دهش و تحکیم اساس دین میگذراند تا صبحدم ۶ شعبان ۱۳۲۵ه بسن هفتاد و هشت سالگی شهید شد. در حیاط خانه اش بود که بطرفش تیراندازی شد و به راه خدا و راه دینداری و شرف و خدمت و خردمندی به شهادت رسید. کشته شدنش به راستی

ص: ۵۰۸

۱- ۲۴۹- فقیه عالیقدر فرزند شیخ علی ال کاشف الغطاء- متوفای۱۴صفر۱۲۸۸ه- که مرجع عصر خویش بود، و مهم ترین استادش علامه شیخ حسن.

۲- ۲۵۰- ایه الله ومردنامی دین مؤلف کتاب«هدایه الانام فی شرح شرایع الاسلام» که شرایع الاسلام را از ابتدا تا کتاب قضا تشریح کرده، و رساله هایی در فقه نگاشته است، از زهد و پارسائیش داستان های دل انگیز هست. وفاتش در محرم ۱۳۰۸ه بود.

مصیبت سهمگینی بود که دل ها را بگداخت و جگر خداپرستان را خون کرد و دردژین شکاف انداخت. دانشمند توانا میرزا محمد علی اردوبادی فرزند برومند حجه الاسلام میرزا ابوالقاسم اردوبادی(۱) در رثای وی قصیده ای بعربی سروده است. جنازه اش را مدتی پس از شهادتش به نجف اشرف برده در ارامگاهی که خود تعیین کرده بود و نزدیک مقبره ی حاج مولی علی تهرانی(۲) است به خاک سپردند.

ص: ۵۰۹

۱- ۲۵۱- از علما و مراجع بزرگ قرن اخیر(۱۳۳۲- ۱۲۷۴) مؤلف بیش از پنجاه جلد کتاب. فرزند برومندش سراینده ی مرثیه ازدانشمندان و پرهیزگاران نامی بود که در علوم مختلف دست داشت و استاد ادبیات عرب بود و برخوردار از پارسائی و زهد، و مؤلف رساله ها و کتابهای دینی و ادبی و تاریخی و علمی که برخی از انها به چاپ رسیده است. تولدش بسال۱۳۱۲ه بود و شرح حالش در کتاب«شعرای غدیر» ما امده است.

۲- ۲۵۲- فرزند حاج میرزا خلیل تهرانی که از پارسایان و پرهیزگاران عصر خویش بود و نمونه ی اعلای فقیه و دینشناس و مظهر تقوی و پاکدامنی و مرجعی هوشیار و متبحر در علم درایه و رجال، و استاد علمای شهیر که به ایشان اجازه نامه داده است. تولدش در۱۲۲۶ه درگذشتش۱۲۹۶ه بود. اثار علمی متنوعش همچنان به صورت خطی مانده است.

شیخ جلیل تبریزی

وی که اصلا تبریزی بود در سنقر- از شهرهای کردستان- می زیست و در همانجا به شهادت رسید. مردی بلند مرتبه و عظیم الشأن و باشکوه و بافضیلت بود. در امربه معروف و نهی از منکر جدی بلیغ داشت و یکدم از نشر حقائق اسلامی و تبلیغات مذهبی فارغ نمی نشست و با بدعت ها و زشتکاری و ستمگری دشمنی می ورزید و روزگار به زهد و پارسائی می گذرانید چنانکه همه او رابدین خصلت می شناختند. پدر دانشمندم می گوید: وی پس از خواندن درس های مقدماتی در تبریز رو به نجف نهاد و چون از تحصیلات عالی نزد استادان ان فارغ گشت به میهن خویش باز امد و در سفری که به سنقر کرد مردمش از او خواهش نمودند که انجا بماند و مسؤولیت ارشاد و رهبریشان را بپذیرد، و چون اصرار ورزیدند درخواستشان براورد. من در سال۱۳۱۹ه او را در ان شهر بدیدم فاضلی عقیده شناس و زبان اوری زیرک و هوشمند بود

شایسته ی رهبری دینی و در ستیزه با بدعت و پیشبرد عقیده ی راست و احیای سنن متروک مانده ی اسلام سرسخت، و پیوسته در هـدایت مردم می کوشـید و دمی از تحکیم اساس دین و بزرگـداشت شـعائرش اسوده نمی نشـست، و در میان مردم نفوذی کامل داشت و حتی قدرتمنـدان از او حساب می بردنـد. زنـدگانیش بدین سان سپری می گشت تا انکه در حوالی سال ۱۳۲۵ه بر درب خـانه اش به دست عـده ای از اوبـاش کشـته شـد و در حـالی که پـاک به راه راست دین و سـرگرم خـدمت به خلق و پیشبرد فضیلت بود به شهادت نائل امد. دانشمند عالیقدر اردوبادی قصیده ای در رثای وی سروده است.

ص :۵۱۱

میرزا محمد باقر شیرازی

نام پدرش عبدالمحسن و نام جدش سراج الدین است. میرزا محمد باقر اصطهباناتی شیرازی براستی شکافنده ی هسته ی علم و پیشتاز میدان دانش بود و از گوهران رخشان عالم فضیلت و شرف، استاد بلند پایه ی علوم عقلی و فلسفه ی عالی که تحصیلاتش را نزد علمای این رشته به پایان رساند، و نیز در علم دین مرحله ها پیموده بود. در اصفهان درس حجه الاسلام شیخ محمد باقر(۱) فرزند محقق عالیقدر شیخ محمد تقی

---

۱ - ۲۵۳- استاد فقیهان، مردنامی میدان فقه و اصول که نواده ی دختری شیخ جعفر کاشف الغطاء- معروف به شیخ جعفر کبیر- بود و تحصیلاتش را نزد دائی اش شیخ حسن مؤلف -«انوارالفقاهه»- و علامه ی مؤلف«جواهر»و شیخ انصاری به کمال رساند. در۱۲۳۵ه متولد شد و در صفر۱۳۰۱ه در نجف اشرف در گذشت. از کتابهای ارجمندش پیدا است که در تحقیق پهلوانی بوده است. پدرش فرزند میرزا عبدالرحیم تهرانی - مقیم اصفهان - بود و برادر علامه ی مؤلف«الفصول» استاد علمای محقق، که کتاب«هدایه المسترشدین» را در شرح اصول معالم دین نگاشته و اثار گرانبهای دیگر دارد، و روز جمعه نیمه ی شوال۱۲۴۸ه در گذشته است.

مؤلف«الهـدایه» را تمام کرد و پس از دریافت اجازه نامه از وی به شـیراز برگشت. سپس به سامراءِ رفت و از بحث های گوهر بار امام مجدد شـیرازی اسـتفاده برد ودرس های عالی را تکمیل کرد. پس ازدرگذشت استادش- به سال۱۳۱۲ه - رو به نجف اشـرف نهاد و تا۱۳۱۹ه به تـدریس همت گماشـته بود. در این سـال به شـیراز بـاز امـد، و شـهرتش روز افزون گشت و نفوذش وسـعت یـافت و نـامش زبانزد خاص و عام شـد. رساله ی مفصـلی در احکام دین دارد که در کتابخانه ی اسـتادش امام مجـدد شیرازی یافت می شود. حـدیث از علمای شـهیری چون حاج مولی علی تهرانی و سـید مهـدی قزوینی نجفی(۱) و میرزا محمد هاشم خونساری چهار سوقی(۲) و مولی محمد تقی هروی(۳) و شیخ محمد تقی اقا نجفی(۴) روایت می کند درصفر۱۳۲۶ در

ص: ۵۱۳

۱- ۲۵۴- از ایات عظام و دانشوران فقیه و پرهیزگار که به افتخار زیارت امام منتظر- عجل الله تعالی فرجه - نائل امد. کتابهائی که در فقه و اصول و دیگر رشـته های علمی نگاشـته چندان بسیار است که در این مقال نمی گنجد و فضائلش چندان معروف که حـاجت به بیان نـدارد. در۱۲ربیع الاـول ۱۳۰۰ه پس از بـازگشت از حـج درگـذشت و ارامگـاهش در نجـف اشـرف چون خورشید نیمروز پیدا است.

۲- ۲۵۵- مرد بزرگی از خاندان پیامبر(ص) که مرجعیت و پیشوائی مذهبی در اصـفهان به وی رسـید. خودش، پدرش، جدش، و نیـای بزرگش و برادرش - مؤلف«روضات»- از علمای بزرگنـد. در فقه و علم رجال زبردست بود. بیشتر علمای متأخر از وی تقاضای اجازه نامه کرده انـد. تولدش در۱۲۳۵ه و وفاتش در۱۳۱۸ه بود. تألیفات بسـیاری دارد که بخشی از ان به چاپ رسیده است.

۳- ۲۵۶- از رجـال نـامی دین واز فقیهـان راستین که در فقه و اصول و عقایـد و اخلاـق و حسـاب اثار با ارزشـی بوجود اورده است. به سال۱۲۹۹ه در کربلا بـدرود زندگی گفت. اسـتادان قرائتش عبارتند از حجه السـلام اصـفهانی و علامه ی کرباسـی و شیخ محمد تقی نویسنده ی«حاشیه».

۴- ۲۵۷- پدرش حاج شـیخ محمد باقر دانشـمندی بزرگ بود و جدش شـیخ محمد تقی اصفهانی نویسنده ی«حاشیه» از رجال عالیمقام دین و اسـتادان فقه که مرجعیت دینی در اصفهان به وی رسید و به سال۱۳۳۱ه درگذشت. شاگرد امام مجدد شیرازی و شیخ مهدی پسر شیخ علی ال کاشف الغطاء و شیخ راضی فقیه بود.

جریان انقلاب مشروطه در شیراز به شهادت رسید. دانشمند توانا میرزا محمد علی اردوبادی در رثایش قصیده ای سروده است، همچنین دانشمند عالیقدر سید مرتضی صدر بهبهانی - مقیم بوشهر و متوفای ۱۳۳۱ه - شعری در سوک وی.

ص: ۵۱۴

حاج شیخ فضل الله نوری

در۱۳ رجب۱۳۲۷ه در جریان انقلاب مشروطه بشهادت رسید. پدرش مولی عباس نوری از علمای بافضل بود. چون درگذشت شاعری در رثای او قصیده ای سرود که ضمن تسلیت به فرزند برومندش حاج شیخ فضل الله نوری از دائی اش علامه ی نوری یاد می کند و استادش امام مجدد شیرازی را می ستاید.

شخصیت مورد بحث از پیشوایان مسلمین و پرچمداران دانش و دین و بزرگترین عالم تهران بود. فضل و ادب از گفتار و نگارش و بیانش می ریخت. خواهر زاده و داماد علامه ی نوری بود. به سال۱۲۵۸ه دیده به دنیا گشود و در عنفوان جوانی رو به نجف اشرف نهاد و در خدمت فقیه توانا شیخ راضی (۱) مدتی درس خواند، سپس همراه دائی اش – علامه ی نوری-

---

۱ – ۲۵۸- فرزند شیخ محمد بن شیخ محسن ال الشیخ خضر نجفی، پرچمدار فقه و مرجع عظیم الشأن نجف اشرف که افتخارات علمی و مقامش را در تقوی نمی توان به وصف در اورد و تنی چند از علمای نامی را تربیت کرد و در۱۲۹۰ه درگذشت.

جزو اولین کاروان مهاجری بود که از پی امام مجدد شیرازی به سامراءِ رفتند به سال۱۲۹۲ه، و در ان کاروان مولی فتحعلی سلطان ابادی(۱) نیز بود. سال ها در درس این استاد بلند پایه حضور می یافت و درس هایش را می نوشت. پس از سال۱۳۰۰ه به تهران باز گشت و پیشوای معنوی و رهبر دینی بود، و در نشر تعالیم اسلام و بسط نفوذ ان می کوشید تا دسته ای از تبهکاران او را که دشمن زشتکاری و فریب و کفر بود مانع خویش یافتند و او را بدار اویختند و شهید دست ظلم و تجاوز گشت، قربانی راه تبلیغ دین، شهید راه خدا، شهید مبارزه با زشتی و تباهی و فریب. در۱۳ رجب۱۳۲۷ه بدار اویخته شد، و جنازه اش را به شهر مقدس قم بردند. صحیفه ی دعائی تألیف کرده بنام«الصحیفه المهدویه» زیر ادعا های امام منتظر – عجل الله تعالی فرجه- را در ان گرد اورده است. اشعار زیبا و روانی هم دارد که در ان به«نوری» تخلص نموده و بخشی از ان را در کتابمان«ریاض الانس» اورده ایم. سید بزرگوار شهاب الدین سید احمد رضوی- معروف به ادیب پیشاوری(۲) – در رثای وی چنین سروده است:

همچنان ابری از رحمت و بخشندگی افریدگار بارانی سیل اسا برمزارت می بارد

ص :۵۱۶

۱- ۲۵۹- سرمشق پارسیان و نمونه ی عالی اخلاق و صاحب کرامات و مقامات رفیع بود. علامه ی نوری در«دارالسلام» از او تمجید فراوان بعمل اورده است. شاگرد شیخ انصاری بود و در دوره ی امام مجدد شیرازی به سامراء هجرت کرد و در ۱۳۱۸ه در کربلا بدرود حیات گفت و جنازه اش به نجف اشرف برده شد.

۲- ۲۶۰- در تهران می زیست و در۱۳۴۹ه در گذشت.

جریان تندی از ان بارش استخوانت را ابیاری می نماید و هر صبح و شام مزارت را می شوید

ان استخوان ها را که می رود پرواز گیرد و به سوی عرش خداوند راه جوید

استخوان هایت خواستند همراه روحشان به سوی مینوی بهشت رهسپار شوند

اندکی فرا رفتند اما دیدند نمی توانند پرواز کنند و قوانین ازلی الهی تغییر ناپذیر است

روح پر می گشاید و صعود می کند، اما استخوان فرود می گیرد چون ایه ای که فرود اید

تو ان روز که دیگران به پروردگار «محمد» کافر گشتند ایمان اوردی و براه خدا بشدت پایداری نمودی

درست مثل کسانی که پروردگار موسی ایمان بستند و زندگی دنیا و بهره وری از ان را ناچیز دیدند

به زندگی پشت پا زده مرگ را استقبال نمودند تا از درختان به دار اویخته شدند

اما یادشان جاودان ماند زیرا یادگارهای ادمی هر چند روزگار به کردار خود انها را از بین ببرد جاودان می ماند

تو فضل الهی را دین محمد یافتی جز ان را کفر و بیراهه و بیهوده شناختی

تو را به دار اویخته و خفه کردند نه از ان جهت که دشمن شخصیت بودند بلکه خواستند با کشتنت بانگ تکبیر را خفه کنند

ص :۵۱۷

به دین متین و مبین چنگ اویخته داشتی و چون منصرفان کافر کیش روی از ان بر نتافتی

روز ازمایش و گرفتاری فرا رسید و تو امتحان خوبی دادی و ایمانت از بوته ی ازمایش خالص بیرون امد

مثل شمشیر پولادین اصیلی که از نیام براید به دست دلیری به اهتزاز و چرخش در اید

اگر ان شمشیر را بر صخره زند دمش هیچ کندی نگیرد و برش خویش از دست ندهد

در برابر پیشامد روزگار دلت به تزلزل در نیامد و نه زبانت بند امد

شبح مرگ به تو رخ نمود و روبرویت به حال حمله در امد اما تو خم به ابرو نیاوردی

نیکو کار و پرهیزگار خدا ترس هرچه بگوید به گوش اوباش و نابخردان نخواهد رفت

مرد دلیری که مرگ خود را به او نزدیک می کرد و او اندک هراسی به دل راه نمی داد

تو یقین داشتی که انان تو را خواهند کشت جام بیدادشان را چون عسل نوشیدی

هرکه پناهش خدا باشد و ائین حق مایه ی تمسک و عهده دارش چنین خواهد بود

درود خدا بر سرسخت و مقاومی چون تو بر فروتن بند ناپذیری که در راه حق نرمخو است.

ص :۵۱۸

علامه میرزا محمد علی اردو بادی چنین دررثایش سروده است:

«فضل الله» ان فضل الهی را حادثه ای ناگوار و سخت به خاک افکند زمین از در برگرفتن این دریای علم به تنگ امد دریائی که موجش فضا را پر کرده است

بر چوبه ی دار این فرشته بزرگواری است یا انسانی که دارد به اسمان صعود می کند؟

دارمجسمه ی دانش را به برگرفته یا قهرمان هوشمندی را؟

در زندگی رخ از کارهای پست برتافت تا پس از وفات تعالی یافت

در زندگی نخستین دمساز کمالات گشت تا در زندگی بازپسین راه کمال سپرد

بر مردم چون چراغی افروختن گرفت و پرتو روشنائی اش در پرتو پیچید

هرکه به او نگاه کند می گوید هلال ماه است و بگاه فروزش گوئی شعله ی نوری است

در تاریکی گمراهی انگاه که نابخردان ره گم کنند او پر فروغ است

چه شالوده ی عظیمی از دین ویران گشت و چه پایه ی پایداری از شریعت و ائین!

شایسته است که اشک ها بر سوکش بریزیم اشک های امیخته به خون

برای کشتنش عده ای درنده جمع شدند عده ای اوباش به دنبال عده ای تبهکار

او این را که عاقبتی سعادتمندانه داشته باشد پسندید و بر زندگی ذلتبار ترجیح داد

با قوت قلب و با دلیری مرگ را پذیرا گشت با اراده های پولادین و بی ترس از قضا و قدر

دیر زمانی بادین مایه ی هدایت برادر و همدم گشته بود و نخواست رشته ی این برادری بگسلد و رعایتش ننماید

ای انسان بزرگ! سعادت دنیا و اخرت یافتی علی رغم سنگدلان بدبخت!

نوسراپافرزانگی و خردمندی و فضیلت بودی و دشمنانت جامه ای الوده به ننگ و عار داشتند

سینه ی تو مالامال ایمان و گنجینه ی دانش بود و سینه ی انها پراز نیرنگ و سیاهی

تو با انان همرای و همعقیده نبودی تا بتوانی با انها بسازی و بگذرانی

دین بر تو گریست در ماتمی که سهمگین تر از ان است که به گریستن بس شود

مرگت اسلام را به بستر بیماری نشاند لکن نخواست با وجود راهنمائی پزشکی تومتوسل به دوا شود

هر قران خوان به تو تهنیت خواهد گفت که به اهنگ تلاوت قران و دعا به خاک سپرده شدی

چون شبانگاه ترا به خاک سپردند تو ندای ان حکم نهائی را به گوششان خواندی

خوشا ان ارامگاه که گنج علم پیامبران را در برگرفت.

ص :۵۲۰

شیخ علی احسائی

علی بن شیخ عبد الله بن رمضان احسائی از مشاهیر و دانشمندان بود که دانشی سرشار را با پارسائی همراه داشت و از ادیبان عرب بهره ای وافر برده بود و شعر استادانه می سرود. وی در ثلث اول قرن چهاردهم در سلطنت وهابیان در شهر«احساءِ»- از شهرهای حجاز- به شهادت رسید. مؤلف«الانوار»از او یاد کرده و تجلیل نموده است.

شیخ حسین جوقینی

(۱)

دانشـمندی بلند پایه و فقیهی سترگ که پس از اتمام تحصـیلات به مقصود خویش رسید و حاکم شرع زنجان شد. در قضاوت ارائی متین و قاطع صادر می کرد و در مسائل حقوقی نظری صائب داشت. در انقلاب مشروطه، او که حاضر نبود با یک جریان حساب نشده و امیخته ی به هرج و مرج هماوا شود و دین خویش نردبان کامیابی جاه طلبان سازد مورد کینه ی انها قرار گرفت تا شب پنجشـنبه هفتم جمادی الاول۱۳۲۷ه با هفت تیر بطرفش تیراندازی و شـهید شد، شـهید شـهامت و تسلیم ناپذیری، شهید عدل و نیکو کاری، قربانی دانش و دینداری. می گویند کتابی در معارف الهی و مباحث اصول و عقائد نگاشته بزبان فارسی.

این شرح حال را علامه ی اردوبادی از نجف اشرف برای ما فرستاده و خود در رثای وی قصیده ای سروده است.

ص :۵۲۲

۱- ۲۶۱- منسوب به«جوقین» دهکده ای از توابع زنجان

حاج اقا میر بحرالعلوم

پـدرش حـاج میر عبـدالباقی ملقب به شـریف العلمـای رشـتی بود. خودش رهـبری معنوی و پیشوائی علوی بود که از هر خرمن فضـیلت دسته گلی چیده بود و علم و عمل را مقرون داشت و از علم و ادب نصیبی تمام. پدرش از علمای نامی عصر خویش و معروف به حجه السـلام بود، به نجف اشـرف هجرت کرده و تحصـیلاتش را نزد شـیخ حسن کاشف الغطاءِ و مؤلف«جواهر» و دیگر استادان به کمال رسانده و اجازه نامه دریافت داشته بود و در شهر قم درگذشت. و همسرش دختر فقیه عالیمقام سید علی ال بحرالعلـوم- نویسـنده ی البرهـان القـاطع- بـود و از ایـن وصـلت فرخنـده، شخصـیت مـورد بحـث در نجـف اشـرف حـوالی سال۱۲۶۷ه بـه دنیـا امـد، و لقـب بحرالعلـوم را بـه همیـن مناسـبت گرفـت. در کـودکی همراه پـدر بـه رشت رفت و در حـدود سال۱۲۸۱ه به نجف اشـرف برگشت و بـا دختر سـید حسـین بحرالعلوم ازدواج کرد. مقـدمات را نزد اسـتاد خراسانی اموخت و دروس عالی را

ص :۵۲۳

در خدمت حاج میرزا حبیب الله رشتی (۱) و شیخ هادی تهرانی(۲) به اتمام رسانید و در سال۱۳۱۱ه به رشت برگشت در حالیکه در همه ی شته های علمی استاد گشته و بسیاری از تقریرات درس استادش را بر نوشته بود. در انجا رهبری مذهبی مردم را بدست گرفت و هیچ گاه حق را برناروا و ناراستی ترجیح نداد و به جای دین و یقین بیراهه ی باطل برنگزید. در محرم۱۳۲۶ه موفق شد دوباره به زیارت امیرالمؤمنین(علیه السلام) نائل اید. در نجف اشرف پیشامد های ناگوار او را مجبور کرد پیش از زیارت غدیر انشهر مقدس را ترک گوید و به میهن خویش بازگردد. پس از مدت کوتاهی نزدیک قزوین صبحدم یکشنبه۱۸ ربیع الثانی۱۳۲۷ه عده ای با شلیک چند گلوله او را کشتند، و همانجا به خاک سپرده شد، و مزارش اکنون معروف است. پسر بزرگش سید جواد نیز همراهش به شهادت رسید. علامه ی اردوبادی قصیده ای در رثای ان دو بزرگوار سروده است.

۱- ۲۶۲- از نوابغ فقه و اصول، و شاگرد شیخ انصاری. فضلا و دانشمندان رو به انجمن درسش نهادند. کتاب بدایع الاصول و کتابهای فقهی و اصولی ارزنده ی بسیاری تألیف کرد. علاوه بر مقام بلند علمی بزیور پرهیزگاری و پارسائی و تبعیت از حق و اصول اراسته بود. در۱۳۱۲ه بدرود حیات گفت.

۲ - ۲۶۳- نام پدرش مولی محمد امین تهرانی است. از علمای شهیری که به دقت نظر و حسن تحقیق موصوف است. تحصیلاتش را نزد شیخ انصاری و امام مجدد شیرازی و ایه الله ایروانی و علامه حاج شیخ عبدالحسین شیخ العراقین تهرانی بپایان رساند و کتابهائی در فقه و اصول و کلام نگاشته که پاره ای از ان به چاپ رسیده است. به سال۱۳۲۱ه در گذشت.

شیخ علی رشتی

پدرش مولی حسین فومنی رشتی(۱) دانشمند زاهد بود و جدش مولی محمد علی نامداشت. این شخصیت از رجال برجسته ی دین بود و در علوم دینی مرحله ها پیموده بود و نظریاتی صائب و ارائی عمیق و تحقیقاتی ممتاز داشت. به سال۱۲۶۸ه در رشت دیده به دنیا گشود و مقدمات را از پدرش اموخت و فقه و اصول و فلسفه و عقیده شناسی را نزد علمای رشت مانند مولی حسنعلی و مولی محمد علی امام جمعه. بیست ساله بود که پدرش در گذشت. برای تکمیل تحصیلات به سال۱۲۸۹ه رهسپار کربلا گشت و ظرف پنج سال از درس سرور فقیهان شیخ زین العابدین

---

۱ - ۲۶۴- پس از اتمام تحصیلاتش در عراق به رشت امد و اعتماد مردم را جلب کرد و به رهبری و تدریس و نشر احکام همت گماشت. در۱۲۸۷ه بدرود زندگی گفت و فرزندش بنا به وصیت او جنازه اش را به سال۱۲۸۹ه به کربلا برد. پدرش مولی محمد علی در فومنات قاضی بود.

مازندرانی و دیگر استادان بپرداخت. انگاه به دستور محقق عالیمقام حاج میرزا حبیب الله رشتی در نجف اشرف اقامت گزید و از وی و استادان دیگر علوم دینی و فلسفه و عقیده شناسی را بیاموخت تا مهارت و استادی یافت و به اجتهاد مطلق نائل امد. حدیث باستناد اجازه نامه از ایه الله حاج میرزا حبیب الله رشتی و شیخ محمد طه نجف تبریزی و شیخ حسن مامقانی و فاضل شرابیانی روایت می کند.

از تراوشات قلم گوهر بارش چهار جلد کتاب در اصول فقه است و هشت جلد در مباحث فقهی چون نماز و قضا وارث و اجاره وبیع و دیات. بحثهائی از تقریرات استادش محقق رشتی را نگاشت، اما تا کنون هیچ یک از اثارش بچاپ نرسیده است. به سال ۱۳۱۲ه از نجف به رشت رفت و به مقام پیشنمازی و قضا و تدریس نشست و به مرجعیت عالی نائل امد، و یکدم از نشر حقائق اسلامی و تعظیم شعائر الهی و امربمعروف و نهی از منکر فارغ ننشست و در دفاع از اصول و تعالیم اسلام هیچ عاملی از ترس گرفته تا ملاحظه و سرزنش و افکار عمومی دراو اثر نمی گذاشت تا در جریان انقلاب مشروطه شبی - شب پنجشنبه ۲۱ ربیع الثانی۱۳۲۷ه- سه عنصر تبهکار وارد خانه اش شده و پس از شلیک چند گلوله بیرون رفتند. اصابت کشنده نبود. پزشکانی برای معالجه اوردند، اما معالجه را مفید ندانستند. در همان زخم خوردگی زبان به پند و ارشاد خانواده اش گشود و مژده دادشان که به افتخار شهادت نائل خواهد گشت. نیمه شب دو نفر دیگر از همان دار و دسته ی تبهکار وارد خانه شدند و با شلیک چند گلوله ی دیگر او را شهید نمودند، سپس خانواده و فرزندانش را تهدید کردند و از گریه و فریاد

بازداشتند. در حالی که نام خدا برزبان داشت، و این ایه را زمزمه می کرد که «وجهت وجهی للذی فطرالسماوات والارض» دنیا را بدرود گفت و شهید گشت، شهید راه حق، راه فضیلت، جنازه اش را در رشت تا دو سال بامانت نگهداشتند و انگاه بنا به وصیت وی به کربلا برده در مقبره ای در زاویه ی جنوب شرقی صحن مطهر بخاک سپردند.

مرجع عالیقدر

سید عبد الله بهبهانی

، رهبر جنبش مشروطه

سلسله نسبش بدین قرار است:

سید عبد الله بن السید اسماعیل بن السید نصرالله متولد ۱۰۹۱ه در بهبهان و متوفای ۱۲۶۹ه در نجف بر اثر بیماری و با- بن السید محمد شفیع- متولد ۱۱۷۰ه در بهبهان و متوفای ۱۲۴۸ه در همان شهر، و مدفون در نجف- بن السید یوسف- متولد ۱۱۵۰ه در بهبهان و متوفای ۱۲۱۸ه در همان شهر، و مدفون در نجف- بن السید حسین - متولد ۱۱۲۴ه در بهبهان و متوفای ۱۲۰۰ه در همان شهر، و مدفون در نجف- بن السید عبد الله بلادی(۱)

ص: ۵۲۸

---

۱ - ۲۶۵ فقیه بلند مرتبه ای که از استادان و مشایخ اجازه ی مؤلف«حدائق» است. نزد شیخ احمد جزائری و شیخ عبد الله بن حاج صالح بحرانی و شیخ سلیمان ماحوزی و شیخ احمد بحرانی - پدر مؤلف«حدائق»- درس خواند و از شخصیت اخیر اجازه نامه گرفت. تولدش در۱۰۶۵ه در کربلا و وفاتش در۱۱۶۵ه در بهبهان اتفاق افتاد. سه برادر داشت به نام های سید موسی، سید نورالدین، وسید هاشم- پدر سید احمد مقدس شهید که از او یاد کردیم.

ابن السید علوی(۱) بن السید حسین غریفی بن الحسن(تا اخر سلسله نبی که در شرح حال اخرین عالم شهید قرن دوازدهم اوردیم).

مرجع عالیقدر شیعه، و پیشوای بلند پایه، و مصلح بزرگ، داماد علامه سید صالح داماد(۲). خاندانش«ال غریفی» از شکوهمند ترین خاندان های پرافتخار است و از عالی نسب ترین و نیکو سیرت ترینشان، خاندانی که در علم و فرهنگ مقامی بلند دارد و در جهان تشیع اوازه ای ارجمند، و رجالش معروف به صاحبان فضیلت، و همه دانشمند و فقیه و ادیب و مرجع و سرورند و اوازه ی یادشان فرهنگ های رجال را پر کرده است. این شجره ی پاک ریشه ی اصلیش در«غریفه(۳) » ثابت و استوار است و شاخسارانش کشیده به نجف اشرف و بصره و خرمشهر و بوشهر و شیراز و تهران و بهبهان. نخستین شخص از این خاندان که از بحرین مهاجرت کرد سید عبد الله بلادی بود.

این شخصیت به سال۱۲۶۲ه در نجف اشرف به دنیا امد و بزرگ شد و و درس های عالی را از امام مجدد شیرازی و ایت الله کوهکمری و فقیه بزرگ شیخ راضی اموخت. نویسنده ی«الماثر والاثار» می گوید: وی از علمای عظیم الشأن تهران بود که در علوم دینی یویژه فقه به مرتبه ای

۱- ۲۶۶- از علمای پرهیزگار بنا بنوشته ی«انوارالبدرین»

۲- ۲۶۷- از سروران مذهبی نامدار کربلا ـ و سپس تهران که بسبب دامادیش با علامه مؤلف«ریاض العلماء» به داماد ملقب گشت. - در سن هشتاد و چهار سالگی شب جمعه ۲ ربیع الثانی۱۳۰۳ ه در گذشت و در رواق حسینی مدفون گشت. تألیفات گرانبهائی دارد.

۳- ۲۶۸- تصغیر«غرفه» است و نام دو دهکده که یکی در بحرین است نزدیک«شاخوره»، و این خاندان به ان منسوبند، و دیگری ازدهات«ماحوز»است.

بلند رسید، و پدرش از مجتهدان برجسته و بزرگترین حامیان دین بود. در فهرست کتبخانه ی استان قدس رضوی امده است که از علمای طراز اول تهران و یگانه پیشوای مسلمانان بود. در جریان انقلاب مشروطه به گرفتاری ها و ناراحتی های بسیار مبتلا گشت و در دوره ی استبداد صغیر، ایران را ترک کرده به عراق رفت و پس از سرنگونی محمد علیشاه و برطرف شدن موانع به ایران بازگشت و با استقبال پر شور و گرم مردم تهران روبرو شد. انگاه درصدد برامد که چنان قانون اساسی یی بگذراند که بامبادی اسلام مطابقت داشته باشد و ان بدعت ها و موادی راکه با حقوق اسلامی مغایرت دارد از بین ببرد. این تصمیم و کوشش پاک، جاه طلبان و هوا پرستان را خوش نیامد و او را در شعبان ۱۳۲۸ه شبانه در خانه اش مورد شلیک تفنگ قرار داده شهید ساختند. مجموعه ای در فقه نگاشته که عبارتست از بیست و پنج رساله، هررساله در یک رسأله ی فقهی، و به سال ۱۲۹۲ه از تألیفش بپرداخته است. پدرش- سید اسماعیل- از شاگردان علامه ی عالیمقام نویسنده ی«جواهر» وشیخ مرتضی انصاری و مؤلف«ضرابط» و شیخ حسن نویسنده ی«انوار الفقاهه» بود. به سال۱۲۲۹ه دربهبهان متولد گشت و پس از اموختن دروس مقدماتی به نجف اشرف هجرت گزید و چون تحصیلاتش را به کمال رسانید به بهبهان برگشت، و دیگر بار به نجف اشرف رفت و در انجا ماند تا در یکی از سفرهای زیارتی ناصرالدینشاه قاجار وی را همان عالم خوش کرداری یافت که در پی اش می گشت و از وی خواهش کرد با او همراه گشته به تهران رود و تعالیم دین را بیاموزد و ارشاد فرماید. بدین ترتیب وی را با عزت و احترام شایان به تهران برد و انجا

با نهایت شکوه و نفوذ بسر می برد و بسیار مورد توجه ناصرالدین شاه بود به طوری که به عمامه ی وی سوگند می خورد. مردم نیز به وی دل بستند و اعتماد نمودند و به پیشنمازی و رهبری و ارشاد همت گماشته بود. بعد از درگذشت وی به سال **۱۲۹۶**ه فرزند ارشدش- شخصیت شهید مورد بحث- مقام و موقعیت او را به ارث برد و بر شهرت دامنه دار خویش رهبری سیاسی و پیشوائی با نفوذش را ضمیمه ساخت، و همچنان بزرگ و عالیمقام و پرنفوذ و محبوب خلق بود تا پس از تحقق انقلاب مشروطه دسته ای از تبهکاران وی را به قتل رساندند. و جنازه اش به سال**۱۳۳۲**ه به نجف اشرف برده و در کنار پدرش در یکی از مقبره های شرق صحن مطهر به خاک سپرده شد.

ص :۵۳۱

میرزا محمود امینی قزوینی

این شخصیت در تهران مقیم بود. در کتاب«نقباءِ البشر» درباره اش چنین می خوانیم: استاد دانشمند و بزرگ که هم دارائی داشت و هم دانش، و فقیه اصولشناس و ادیبی که از تاریخ و علم رجال اطلاعی وافر داشت، ممتازترین شخصیت برجسته و پرشکوه ترین رجل معاصر و سرامد علمای روزگار که خدا به وی دنیا و دین مرحمت فرمود و دینشناسی و عرفان و یقین، تا بزرگوارانه و نیکبخت زیست و شهید درگذشت. نیک سیرت بود و نیکدل. از یادگاری های نیکو کارانه اش یکی چاپ جلد هفتم«بحار الانوار» است. کتابخانه ای گرانبار از کتابهای سودمند و گرانبها داشت که از همه ی دنیا و مناصب و لذتهایش دل بر گرفته و به ان بسته و خوش کرده بود. در ذیحجه ی ۱۳۲۹ه به شهادت رسید.

ص: ۵۳۲

علامه،

حاج میرزا حسن سبزواری

نام پدرش سید اسماعیل و نام جدش سید عبدالغفور علوی سبزواری بود. از پرچمداران دین و مشاهیر رجال شیعه و از نوابغ امت که دریای دانشی در سینه داشت و متصف به پارسائی و زهد بود، و این سیرت نیکو را از نیاکان پاکیزه خصالش به میراث برده بود. موقوفات و مؤسسات خیریه ای که او ساخته تاکنون مایه ی استفاده ی مردم سبزوار است. در۱۲۵۵ه در سبزوار به دنیا امد و به نجف اشرف مهاجرت کرد و بیست سال در ان دیار مقدس بسر برد، یکسره در کار دانش پژوهی و کسب فضیلت. مدتی نه چندان دراز از محضر شیخ انصاری فیض برد و چند سالی به درس و بحث ایه الله کوه کمری و دیگر استادان حضور یافت. انگاه عازم حج شد و از انجا به وطن بر گشت و به عنوان رهبر معنوی و پیشوای دینی مردم بکار پرداخت. مهرش در دل ها جا گرفت و یادش بر زبان ها به نیکی روان گشت. برای بار دوم به حج رفت، و پس از

ص :۵۳۳

ادای مراسم ان چون اهنگ مـدینه نمود در میان راه به دست عده ای بیابان گرد کشـته شد. شب چهارشـنبه ی ماه محرم۱۳۳۲ه در حالی که به راه خـدا و پیامبرش هجرت می کرد شـهید شـد. نواده اش حاج ضـیاءِ الحق پسـر سـید میرزا ابوالقاسم همراهش بود. جنازه اش را به بقیع برده در کنار اجداد پاکش به خاک سپردند.

پـدر وی- حـاج میرزا اسـماعیل - نیز دانشـمندی کوشـا و راسـترو بود، همچنین اجـدادش همگی دانشـمندانی بزرگ بودنـد و برادرش حـاج میرزا ابراهیم شـریعتمدار که از شـاگردان مؤلـف«جواهر»و شـیخ انصـاری بود و در حـدود سـال۱۳۱۶ه بی انکه بازمانـده ای داشـته باشد بسن نود سالگی درگذشت. از شخصـیت مورد بحث دو فرزند عالیقدر به جا ماند یکی دانشـمند بلند پایه میرزا ابوالقاسم، و دیگری فاضل محترم میرزا ابوالفضل.

ص :۵۳۴

سید محمد خلخالی

(۱)

نام پدرش سید غفار، و نام جدش سید عبدالله بود. شهرتش خلخالی ارموی(۲). دانشمند پرهیزگاری که در نشر مکارم اخلاقی یکدم اسوده ننشست و بر سیادت علوی خویش افتخارات اخلاقی چندی بیفزود، و در میان مردم شهر خویش اعتبار و نفوذی قابل ملاحظه بدست اورد. عمر به نشر حقائق اسلامی و خدمت به مصالح عمومی مسلمانان می گذراند تا خدا افتخار شهادت را نصیبش گرداند. در یکی از دهکده های خلخال به سال ۱۲۸۰ه، به دنیا امد. درسهای مقدماتی را از پدرش سید غفار که از علمای مبرز ان شهر بود فرا گرفت، سپس بدستور پدر به زنجان رفته نخست در مدرسه ی سید فتح الله و بعد در

۱- ۲۶۹- منصوب به خلخال که شهری است در اذربایجان در میانه ی کوهستان.

۲- ۲۷۰- منسوب به«ارمیه» که شهری قدیمی در اذر بایجان است، و نسبتش بصورت«ارموی»و«ارمی» می اید.

مدرسه ی علامه سید محمد مجتهد اقامت گزید و مدتی به تحصیل اصول و فقه پرداخت. انگاه به تهران رفته در مدرسه ی صدر به تکمیل معلومات همت گماشت. در حدود سال ۱۳۰۰ه برای دیدن پدر به خلخال بازگشت. مدتی بعد در حدود سال۱۳۰۵ه عمویش دانشمند عالیقدر سید امیر جعفر از«ارومیه» نامه ای به او نوشته خواست به انجا برود. او پس از کسب اجازه ی پدر به«ارومیه» رفت، و در انجا مورد تمجید و پذیرائی و احترام مردم قرار گرفت. چندی بعد، در محله ی«هزاران» اقامت گزید و به رهبری و ارشاد اهالی ان پرداخته بود. سپس با خانواده ی خویش در محله ی هفت اسیاب مقیم گشت، و شب در مسجد ان پیشنمازی می کرد و روز در مسجد بزرگ شهر. در سال ۱۳۳۶ه، ارمنی های اشوری به این شهر دست اندازی کردند وان سامان را به باد غارت و تباهی و نابودی گرفتند و مردم را کشته و مزارع را ویران ساختند. یکی از قربانیان حمله ی تبهکارانه ی انها همین شخصیت بود. روز نوزدهم رمضان از دیوار خانه اش بالا رفتند و او را که مشغول تعقیبات نماز ظهر بود با چوبدستی بشدت زدند، پی برد که به مقصد کشتنش امده اند، از انها مهلت خواست تا نماز عصرش را بجا اورد، و شروع به نماز عصر کرد، در حال سجود او را سربریدند. در نزدیک ترین حالات به پروردگارش- حال سجود- به دیدار رحمت پروردگارش رفت. بدنش را قطعه قطعه کردند و جنایاتی را مرتکب شدند که طاقت شرحش را ندارم. خانه اش را غارت کردند. خانواده اش اواره گشتند. روز بیستم رمضان تنی چند از همسایگان همراه خانواده اش امده تکه های بدنش را جمع کردند و چون از ترس ارمنی ها نمی توانستند به گورستان شهر ببرند همانجا در خانه به خاک سپردند. چند سال بعد، فرزند محترمش

حاج سـید عبدالله ان را به قم برده در گورسـتان«شـیخان» بخاک سپرد. خدا بیامرزدش و از طرف اسلام و مسلمانان پاداش خیر دهد. چیزی نگذشت که تسـلط ارمنی ها بر اندیار بسـر امد، و مغلوب و گرفتار شده بشدیدترین وجهی کیفر دیده کشته شدند و کیفر اخرت شدید تر و جاودانه تر خواهد بود.

ص: ۵۳۷

شیخ محمود بروجردی

پدرش مولی صالح بروجردی نامداشت. خود در تهران می زیست، و از فضلای برجسته بود. علوم روائی را نزد علامه حاج میرزا محمد حسن اشتیانی(۱) اموخت و علوم عقلی را در خدمت حکیم الهی محمد رضا قمشه ای(۲). کتاب«نخبه الاداب» اثر او است. حاشیه هائی بر مناقب این شهر اشوب نگاشته و در تصحیح کتاب های علمی وچاپ ان خدماتی نموده است. به سال۱۳۳۷ه در موقع بازگشت از زیارت عتبات مقدسه در راه به شهادت رسید. این شرح حال را از کتاب «وفیات الاعلام» گرفتم. نویسنده اش برایم شرح داد که او را دزدان بین راه قصر شیرین به کرمانشاه کشته اند.

ص: ۵۳۸

۱- ۲۷۱- از علمای محقق دوره ی اخیر، و از شاگردان شیخ انصاری. حاشیه ای که بر«فرايد» استادش نوشته شهرت بسزا دارد و حکایت از دقت نظر و افکار پخته اش می نماید. تألیفات دیگری نیز دارد. در تهران به مرجعیت رسید، و در سال۱۳۱۸ه دنیا را بدرود گفت.

۲ - ۲۷۲- از استادان علوم عقلی در تهران که در مدرسه ی صدر اعظم درس می گفت، و در۱۳۰۶ه در گذشت. کتابهای«الخلافه الالهیه»و«الولایه الالهیه»از او است، و حاشیه هائی بر شرح«الفصوص» و رساله هائی در حکمت نگاشته است.

شیخ حسین بیهودی قاینی

(۱)

دانشمندی فاضل و ادیبی شاعر بود دارای تألیفاتی که بچاپ نرسیده و اشعاری که نشر نگشته است. در شهر قاین و سپس مشهد مقدس به تحصیل پرداخت، انگاه راهی نجف اشرف شد در دوره ی ایه الله شرابیانی. و تحصیلاتش را نزد استادان عصر به پایان رساند و براقران پیشی گرفت. در این وقت به دیار خویش بازگشت و به نشر حقائق اسلامی و ترویج احکام شرع همت گماشت و به اجرای قانون کیفری اسلام کمر بست. در دهکده اش جمعی از صفویان طاووسی از پیروان ملاسلطانعلی گنابادی بودند. وی با انها به مقابله برخاست و نگذاشت حرف ها و پندارهای باطلشان را بین مردم نشر دهند، و مجبورشان کرد به احکام اسلام گردن نهند. این مقاومت و استقامت سبب شد که انها به خشم ایند و دسته ای از انها شبانه به خانه اش وارد شده او را در حالی که خفته بود با ضربات

۱- ۲۷۳- منسوب به «بیهود» دهکده ای به فاصله ی هیجده میلی قاین- از شهرهای خراسان.

کارد مجروح کرده سپس خفه نمودند و همسرش را نیز که حامله بود با او کشتند و اموالش را به غارت بردند. صبحدم خبر ان فاجعه ی دلخراش ان خطه را پر کرد و مردم براشفتند و سخت ناراحتی نمودند. اما والی منطقه امیر شوکت الملک علم مانع انتقام گیری شد و خود ترتیب محاکمه ی قاتلان را داد. سه نفر از ان ملا سلطانی ها نزد وی اعتراف کردند که در قتل شرکت داشته اند، و در بیرجند اعدام شدند. شهادت وی در دهه ی چهارم پس از ۱۳۰۰ه اتفاق افتاد و در انهنگام شصت ساله بود. این شرح حال مختصر را از نوشته ی دانشمند محترم سید علی مدد قاینی- که مقیم نجف اشرف است- گرفتم.

ص :۵۴۰

دانشمند عالیمقام

شیخ ابو تراب بحرانی

نسب وی بدین شرح است:ابو تراب بن الشیخ حسین بن الشیخ عبد علی بن الشیخ حسن بن الشیخ عبدالله بن الشیخ سلیمان بحرانی ماحوزی.

نیاکان وی تا جدش شیخ عبد علی همگی از علمای ممتاز بحرین بودند. یکی از اجدادش به سواحل جنوبی فارس مهاجرت کرد و در انجا خود و فرزندش خدمات ذیقیمتی بمردم ان سامان کردند و در سایه ی مجاهدت علمی وارشاد ایشان بود که اهالی«دشت» و دشتستان به راه راست و عقاید صحیح دست یافتند. این شخصیت از گوهران خاندان جلیل القدر خویش است. در«برازجان» از شهرک های دشتستان و حاکم نشین ان به سال ۱۰۳۲ه دیده به دنیا گشود. پانزده سال تمام در نجف اشرف درس خواند و نزد علمای بزرگ وقت علم اموخت. سپس در بوشهر اقامت گزید و اوازه اش

در پیچید و موقعیتی گرامی یافت. پیوسته به اموختن تعالیم دین و راهنمائی خلق می گذراند و امربمعروف و نهی از منکر می کرد. تا انکه میان یکتن از اهالی شهر بادیگری از خارج ان اختلاف افتاد و دعوای خویش نزد علمای شهر و همین شخصیت مطرح ساختند. رأیی که صادر شد ان شخص دهاتی را که شیرمحمد نام داشت به خشم اورد. تفنگی برداشته به خانه ی این شخصیت در امد و او را و دختر بچه ی کوچکش را کشت، و طرف دعوایش را نیز همراه شخص دیگری به قتل رساند. این واقعه در ۱۳۴۱ه رخ داد. پس از رسیدگی و تحقیق معلوم شد توطئه ای در کار بوده است.

شیخ عبدالغنی باد کوبه ای

دانشمند عالیقدر، میرزا محمد علی اردوبادی در کتاب«قطف الزهر» درباره اش چنین می نویسد:«وی شهید راه دین، قربانی راه ذلت ناپذیری، جان باخته ی راه شرف، قهرمان حق و راستی، پهلوان میدان ایمان و دینداری، و اموزگار قران است. درس های مقدماتی را نزد عده ای از روحانیون اموخت، و تحصیلات عالیه را در نجف اشرف در خدمت دو ایت بزرگ دین یکی محقق فاضل مولی محمد ایروانی(۱) و دیگری علامه حاج میرزا حبیب الله رشتی به کمال رسانید. پس از ان که از جویبار خروشان ان دانشگاه سیراب گشت و خرمن ها از گنج دانش نجف برگرفت به بادکوبه برگشت و یک سلسله خدمات علمی و دینی و اجتماعی

۱- ۲۷۴- از پیشوایان و مراجع شیعه که در علوم گوناگون دست داشت، و از شاگردان مؤلف«جواهر»و مؤلف«انوارالفقاهه» و شیخ انصاری بود و علمای نامی و فاضلی را تربیت کرد که شماره ی انان بسیار است. استادیش در رشته های علوم عقلی و نقلی قابل انکار نیست. تألیفات ارزنده ای در فقه و اصول بجا گذاشته و در سوم ربیع الاول ۱۳۰۶ه درگذشته است.

را اغاز کرد. مردم را دعوت می نمود که به تعالیم قران مجید عمل کنند و خویشتن به مکارم اخلاقی بیارایند.

در این راه موانع و سختی های بسیار بود، و او همه را بعشق عمیقی که بهدف عالی خویش میورزید تحمل می نمود. ان زمان دستگاه حاکمه ی کافر کیش تزاری بربادکوبه و مناطق مسلمان نشین وسیعی تسلط داشت و مسلمانان زیر فشار استبداد وحشتناکی بسر می بردند. در ان شام تیره وتار ، او چون مشعلی فروزان میدرخشید و نور می پراکند و سرمشقی اموزنده برای دانش پژوهی و راستروی فرا روی مردمان نگهمیداشت و نمونه ای درخشان از پرهیزگاری و پارسائی و عدالت و انصاف. تا انکه رژیم تزاری در روسیه سرنگون گشت و ریشه هایش از خاک برکنده شد، و ان دژخیمان مستبد به کیفر رسیدند، ولی کیفر اخرت که در انتظارشان است شدیدتر و جاودانه تر است. سیاست تزاری برافتاد اما دشواری ها و مصائب مسلمانان از میان نرفت، بلکه بلشویکها سیاست فشار و ازار و سرکوبی را منتهی به نوعی دیگر ادامه دادند. چون این جریان به قفقاز کشید جمعی از روشن رایان از ان جمله همین شخصیت به مخالفت با ان برخاسته افکار مادی و کفرالود را بباد حمله گرفتند و در این راه از هیچ تهدید و ازاری نهراسیدند. سرانجام دستگیر شد و به زندان افتاد. پس از چهارماه و به سال ۱۳۵۰ه شهید گشت، شهید راه علم و عمل، قربانی پرهیز و پارسائی، جانباخته ی راه دلیری و ذلت ناپذیری، شهید راه افتخار و فضیلت، خدایش بیامرزد. اشعار زیبائی به دو زبان فارسی و ترکی سروده است همه دلنشین و روان، قدرت استدلال و بحث، و سرعت جواب، و حضور ذهنش وصف نشدنی است.

ص :۵۴۴

در همان زندان، در کنار این شخصیت، دو دانشمند بزرگ دیگر و از قهرمانان جنبش اسلامی بودند که در تبلیغ و نشر حقائق باوی همکاری و همراهی داشتند یکی علامه ی توانا سید محمد، و دیگری عالم پاکیزه خوی شیخ حنیفه که عمری بمبارزه با هواپرستی و گمراهی، و دعوت حق گذرانده بودند. از خدمات علامه سید محمد یکی تأسیس دانشسرائی دینی بود که تعداد زیادی دانشجو داشت و خود در ان تدریس می کردو علی رغم حمله ضد دینی بلشویک ها رونق روزافزون می یافت. علاوه بر این سه شخصیت، مردان دانشمند دیگری هم زندانی بودند که نام همشان را به یاد ندارم، از جمله علامه شیخ حسین رمانائی که در دهکده ی «بزونا» در ساحل خزر و در منطقه ی بادکوبه میزیست و خطیب زبردست شیخ کامیاب. جمعی از ایشان اعدام شدند و عده ای تبعید. از اعدام شدگان یکی شیخ حنیفه بود که پس از شیخ عبدالغنی بادکوبه ای اعدام شد. رحمت خدا برانان باد. میگویند از اعدام شدگان یکی هم دانشمند مبرز میرزا عبدالغفار اردوبادی بوده است فاضلی تیز هوش باذهنی پاک و تابان و مقامی نمایان، که درنجف اشرف نزد پدرم(۱) و ایه الله شیخ الشریعه اصفهانی(۲) تحصیل کرده بود و چون به اردوباد برگشت و به تبلیغ کمربست بعد از دستگیری شیخ عبدالغنی بادکوبه ای او هم دستگیر و زندانی شد. تألیفات علمی سودمندی هم دارد.»

ص: ۵۴۵

۱- ۲۷۵- ایه الله میرزا ابوالقاسم اردوبادی که در حاشیه ی شرح حال علامه میرزا ابراهیم خوئی به وی اشاره شد.

۲- ۲۷۶- مولی فتح الله نمازی شیرازی اصفهانی فرزند محمد جواد، از علمای طراز اول که در بیشتر رشته های علمی استاد بود و براقران سبقت جسته بود و کتاب های گرانبها دارد و در هشتم ربیع الثانی ۱۳۳۹ه در نجف اشرف در گذشته است.

حاج میرزا عبدالکریم امام جمعه ی تبریزی

کتاب را یادنامه ی عبیر امیز شهیدی دلیر و بلند همت و والاگهر پایان میدهیم که از خاندان گرانقدر است، و نسبش بدین قرار: حاج میرزا عبدالکریم امام جمعه فرزند حاج میرزا عبدالرحیم امام جمعه فرزند علامه ی بزرگ حاج میرزا باقر مجتهد فرزند میرزا احمد مجتهد فرزند لطفعلی خان پسر محمد صادق تبریزی.

خاندان وی

بزرگترین خاندان های اذربایجان این خاندان گرانمایه ی تبریزی است، معدن شکوه و عظمت، پایگاه پیشوائی و سروری و پیشرفت، و چشمه سار دانش و کردار پسندیده. بنیانگزار افتخارات جاودانی ان، مجتهد یگانه میرزا احمد تبریزی است که پدرش لطفعلی خان در دوره ی زندیه از فرمانداران عالی رتبه بود و مادرش از سادات رضوی و علوی.

ص :۵۴۶

میرزا احمـد روی از منـاصب دولتی برتافت و همت به مطالعه بربست، در کربلا نزد مؤلف«ریاض العلما» بتحصـیل پرداخت هم خودش و هم فرزنـد ارشـدش علامـه حـاج میرزا لطفعلی، تا در دانش پایه ای بلنـد یافت و به تبریز بازگشت. ان زمان در تبریز هیـچ پیشـوای دینی برتر از او نبـود، و نه تنهـا مردم کـوچه و بـازار، بلکه سـلطه داران نیز او را بعنـوان بزرگـترین رهـبر معنـوی اذربایجان میشـناختند و احترامش می نمودند و علمای دینی سـخن از خدماتش می راندند و سپاسـش می نهادند و سـر دربرابر مقام رفیعش فرود می اوردند تا در عید مبعث، یعنی ۲۷رجب ۱۲۶۵ه در گذشت. کتاب«منهج الرشاد فی الارشاد» از او است.

فرزنـد ارشدش - حاج میرزا لطفعلی - یک سال پس از وی از عراق باز امد در حالی که تحیلاتش را نزد پدر و مؤلف«ریاض العلمـا» بپایـان برده بود، و در همـان حیات پـدر به مقام امام جمعه ایسـتاد. کتاب«اوثق الوسائل فی شـرح ریاض المسائل» که تا مبحث تیمم رسـیده از او است، و دو جلـد تفسـیر که از اواسـط قران است و غالباً همراه با بحث های کلامی و عقیـده شناسـی، کتابی درزکات که به اتمام نرسـیده است،«ملاذالداعی» به زبان فارسی، مجموعه ای در مواعظ و اخلاق، و شرحی بر قصیده ی کعب این زهیر در سـتایش پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله و سلم) که به چاپ رسیده است. هنوز پدرش زنده بودکه همراه دو برادرش حـاج میرزا جعفر و میرزا رضا در وبای سال ۱۲۶۲ه در گـذشت. پـدرش در اجازه نامه ای که به وی داده او را مجتهد شناخته است. حاج میرزا جعفر نیز از علمای نامدار بود. نزد پدرش و اسـتاد فقیهان مؤلف«جواهر» تحصـیل کرد. از کتاب«شرح الشرایع» وی نسخه ای

موجود است که بر ان اجازه نامه ها و تقریظ هائی نگاشته است از مؤلف«جواهر» وشیخ حسن ال کاشف الغطاءِ-(۱) و مؤلف«انوارالفقاهه» - وشیخ جواد نجف(۲) و دیگران، وهمگی سخن از اجتهاد و مقام علمی وی گفته اند. برادرش علامه ی شهیر حاج میرزا باقر مجتهد - که جد شخصیت مورد بحث می شود - نزد پدرش و مؤلف«جواهر» و شیخ انصاری درس خواند و از چهره های درخشان و مراجع طراز اول به شمار می امد. حدیث از پدرش روایت میکند. ار پنجم رجب ۱۲۸۵ه در تهران بدرود زندگی گفت.

مرجعیت و رهبری پس از وی به برادرش علامه حاج میرزا جواد رسید که دامنه ی نفوذ معنوی و ریاستش تا حدود بی سابقه ای گسترش یافت چنانکه حکام و استانداران از او حساب می بردند و سر در برابرش فرود اوردند، و توانست دست به کارهای مهمی بزند، و بدین سان موفقیت های چشمگیر بدست اورد. در جنبش امام مجدد شیرازی و هنگامی که فتوای حرمت توتون و تنباکو را صادر کرد به کمک وی کمربست و پشتیبان جدی او بود و در

۱- ۲۷۷- در فقه و تحقیق بی نظیر بود. دانشش بپایه ای رسید که کمتر کسی بدان میرسد، در فضیلتش چندان گشت که کسی به گردش نمیرسد. تنها کتاب«انوار الفقاهه» کافی است که نبوغ و عظمتش را بنمایند کتابی پر مایه که چندین فصل از فقه را دربر گرفته است. میلادش بسال ۱۲۰۱ه و وفاتش در شوال ۱۲۶۲ه بود. درس نزد پدرش ان استاد بلند پایه و برادرش شیخ موسی و دیگر استادان خوانده است.

۲- ۲۷۸- پدرش شیخ حسین پسر حاج نجف تبریزی از فقیهان پرهیزگار عالی رتبه بود و خود دانشمندی توانا که فرهنگ نویسان از او یاد و تجلیل شایان نموده اند. بسال ۱۲۹۴ه درگذشت و خاطره ی پارسائی و تقوی و نیکو کاری هایش جاودانه ماند.

اجرای ان دستور سخت کوشید. تحصیلاتش نزد ایه الله کوه کمری بود. به سال ۱۳۱۳ه از دنیا رفت، و جمعی از فضلا و ادبای وقت مانند خطیب گرانمایه و ادیب زبردست شیخ کاظم ال سبتی نجفی در رثای وی شعرها سرودند.

از حاج میرزا لطفعلی سه پسر به نام های حاج میرزا علی، حاج میرزا اسماعیل، و حاج میرزا محمد بجا ماند. حاج میرزا علی دوره ی شیخ انصاری را درک کرد و تحصیلاتش را در خدمت ایه الله کوه کمری به اتمام رسانید و سه جلد کتاب نوشت حاوی بخش عمده ای از تقریرات اصولی این استاد و پاره ای تقریرات مرجع عالیمقام شیخ حسن مامقانی(۱). وفاتش پس از سال ۱۲۸۴ه اتفاق افتاد. دو برادرش نیز اهل علم و فضل بودند. از حاج میرزا جعفر، علامه ی محقق حاج میرزا موسوی بجا ماند که شاگرد شیخ انصاری و ایه الله کوه کمری بود و بحث های این استاد را بسیار بر زبان اورده است. کتابش«اوثق الوسائل» که به چاپ رسیده و مورد استفاده ی دانشجویان علوم دینی است در شرح رسائل استادش شیخ انصاری است. حاشیه ای هم بر«قوانین» نگاشته که بعد ها پسر خواهرش حاج میرزا لطفعلی پسر حاج میرزا علی سابق الذکر تدوین نموده است.

ص: ۵۴۹

---

۱ - ۲۷۹- از ایات عظام و حاملان پرچم دین و دانش و مراجع نامی که خدمات بسیار به اسلام کرد و از شاگردان شیخ انصاری و ایه الله کوه کمری بود. کتاب«بشری الوصول الی علم الاصول» از تألیفات او است همچنین حاشیه ای بر مکاسب استادش شیخ انصاری زده و کتاب«طهارت» و دیگر نوشته های فقهی. تولدش در ۱۲۳۸ه و وفاتش در ۱۸ محرم ۱۳۲۳ه بود.

حاج میرزا جواد دو پسر داشت: حاج میرزا احمد، و حاج میرزا رضا امام جمعه. حاج میرزا رضا پس از اتمام تحصیل در نجف اشرف به تبریز برگشت، در این وقت مظفرالـدین شاه قاجار او را به تهران احضار کرد تا در پایتخت به ارشاد و خـدمت همت گمارد، لکن اجل مهلتش نداد و پس از مدتی در تبریز از دنیا رفت.

امـا حـاج میرزا بـاقر، فرزنـد بزرگش که حـاج میرزا محمود نـام داشت در نجف درگـذشت، و علامـه ی گران مایه حاج میرزا حسن مجتهد و حاج میرزا عبدالرحیم امام جمعه جانشـین وی شدند. اولی نزد امام مجدد شـیرازی و ایه الله کوه کمری و محقق توانا مولی علی نهاونـدی(۱) درس خوانـد. اثارش عبارتنـد از: تشـریح الاصول، رساله ای در مقـدمه ی واجب، کتاب طهارت، رسـاله ی عملیه ای که به چـاپ رسـیده است. وی بزرگـترین رهبر دینی اذربایجـان بود و در دانش و تقوی نمونه. در جمـادی الثانی ۱۳۳۸ه از دنیـا رفت. از بازمانـدگانش دوتن قابـل ملاـحظه انـد یکی حاج میرزا خلیل که امروز از علمای طراز اول تبریز است و تحصیلاتش نزد پدرش علامه میرزا ابوالقاسم اردوبادی و محقق نهاوندی و ایه الله خراسانی بود. دیگری برادر وی حاج میرزا مصطفی که از نوابغ عصر حاضر است به سال ۱۲۹۷ه در تبریز دیده به دنیا گشود و تحصیلاتش را نزد ایه الله خراسانی و علامـه ی اردوبـادی و شـیخ الشـریعه ی اصـفهانی و ایه الله طباطبـائی یزدی تکمیل کرد، و حاشـیه ای بر«کفایه الاصول» نوشـته ناتمام. و چند رساله ی فقهی، و شعری در دو علم عروض و قافیه که همکارش ابوالمجدرضا

---

۱ – ۲۸۰– محققی دانشـمند از شـاگردان شـیخ انصـاری که در اصـول فقه نظریـات اساسـی ارائه داده است. در اول ربیع الثـانی ۱۳۲۲ ه در هشتاد سالگی درگذشت.

اصفهانی ان را به شرح دراورده است، رساله ای در عروض، حاشیه هائی بر«لسان الخواص» اثر علامه اقا رضی قزوینی(۱) ، و چند رساله در هیئت و ریاضیات. در ۱۳۳۸ه - سال وفات پدرش- در گذشت. وی علاوه بر نسب عالی از حسب و سیرتی نیکو و پسندیده برخوردار بود و پاکدلی و بلند همتی و دانش پروری و مکارم اخلاقیش او را به جاودانگی پیوست و اوازه ای ارجمند بخشید. در ادبیات عرب استادی توانا و در سرودن اشعار عربی زبردست بود چنانکه علامه و رهبر مصلح شیخ محمد حسین ال کاشف الغطاء در قصیده ای بلند هنرمندی و استادیش را در شعر و ادب عربی ستوده است.

فرزند وی - علامه میرزا عبد الله - از لحاظ علم و نبوغ و مجد و عظمت همتای پدر و جانشین او بود. تحصیلات مقدماتیش را نزد علمای تبریز به انجام رساند و سپس در قم از درس ایه الله حاج شیخ عبدالکریم مرجع بلند پایه ی شیعه فراغت یافت و پس از تکمیل تحصیل به تبریز رفت. در ادبیات عرب دستی داشت. امام حاج میرزا عبدالرحیم امام جمعه - پدر شخصیت مورد بحث - نیز در علم و ادب پهلوانی بود. در سال ۱۳۰۰ه از دنیا رفت و فرزند والایش حاج میرزا عبدالکریم جانشین وی گشت در رهبری و مرجعیت،

۱- ۲۸۱- رضی الدین محمد بن الحسن قزوینی از عقیده شناسان سترگ و محققان بزرگ که نویسندگان«امل الامل»، «النجوم الزاهره»، و«روضات الجنات» از او تمجید بعمل اورده اند. اثار گرانبهائی چون«ضیافه الاخوان» و«کحل الابصار» و«المسائل الغیرالمنصوصه»،«الرساله النوروزیه»، و«الرساله المولودیه» در میلاد فرخنده ی پیامبر اکرم(ص) بوجود اورده است. در ۱۰۹۶ه درگذشت.

و او و فرزندش بیوک اقا، ان رادمردی که اگر پس از پدر زنده می ماند شایسته ی جانشینی پدر بود بر شکوه و نفوذ مقام پدر بیفزودند. این هر دو روز پنجشنبه ۸ جمادی الاول ۱۳۳۶ه به شهادت رسیدند و پیش از هر دو برادر حاج میرزا عبد الکریم شهید – یعنی حاج میرزا محمد – به شهادت رسید به سال ۱۳۲۶ه، همگی به اتش تفنگ، و همه بدان سبب که حاضر نبودند در برابر بدعت ها و انحرافات و جریانات کفر امیز ساکت بنشینند و به تماشا بایستند، و مردانه به مخالفت و مبارزه برخاستند و جان در این راه به جان افرین تسلیم نمودند.

مرجعیت و رهبری توده ی مسلمانان در تبریز به شخصیت مورد بحث رسید، و چندان نفوذ معنوی و اقتدار داشت که نه تنها مردم دستوراتش را با جان و دل به عمل در می اوردند، بلکه فرمانداران و مقامات دولتی هم از او حساب می بردند. این نفوذ و اقتدار را از ان جهت به دست اورد که علاوه بر عظمت خانوادگی رفتاری نرم و ملاطفت امیز و سیرتی پسندیده داشت و در رفع نیاز های همه ی اصناف خلق تا حد جانبازی می کوشید و تا می توانست درد بیچارگان دوا می کرد و دست درماندگان می گرفت و هرچه داشت به محتاجان می بخشید و از هیچ کوششی در راه رفع گرفتاری ها دریغ نمی ورزید، و پارسا بود و عابدی غیرتمند و پاسدار مقدسات اسلامی. بیش از هر چیز غرب زدگی را دشمن می داشت و از ان بشدت متنفر بود، و در این زمینه داستان های شنیدنی و شیرین دارد که مجال ذکرش نیست. روز شهادت مصادف بود با عید نوروز، روزی که همه سرگرم شادی و خنده اند. مردم از بس او را دوست می داشتند و برایش احترام قائل بودند عید نوروزشان را در عزایش

به ناگوارترین روزها بـدل ساختنـد از علما گرفته تا مردم کوچه و بازار در ماتمش به عزا و اندوه نشسـتند و افسوس خوردند و اشک افشاندند.

فقیه بزرگ ایه الله میرزا صادق تبریزی(۱) در رثایش قصیده ای سرود.

ص: ۵۵۳

۱- ۲۸۲- از چهره های درخشان و علمای بزرگ که در تبریز مرجعیت یافت و در رهبری معنوی مردم حسن تـدبیر نشان داد و درقضا دادگری و در اظهار نظر دقت، و عمر خویش در خـدمت به دین و مردم و از میان بردن افکار ناروا گذراند و پیوسـته با دور اندیشـی و هوشـیاری با جریان کافر کیشی و بی دینی مقابله نمود و هیچ ناگواری و تهدید و مشکلی او را از جهادتش باز نداشت تا روز جمعه ۵ ذیقعده ی ۱۳۵۱ه در شـهر مقدس قم بدرود حیات گفت. در سال های اخر زندگانی شداید و ناراحتی های بیش از حد دید و همه را تحمل کرد و به کار خویش ادامه داد و به همین سبب نامش زنده ماند و خاطره ی گرامیش در دلها جاودان گشت. به خاطرش در سراسـر ایران مراسم سوگواری برپا شد. کتاب«المقالات الغرویه» در مباحث الفاظ از اثار او است، و رساله ای در مشتق، کتاب«صلوه»، شرحی ناتمام بر تبصره ی علامه، و چند رساله.

سخنی در پایان کتاب

این، اخرین شرح حالی بود که با توفیقات الهی توانستیم از«شهیدان راه فضیلت»- ان برکامان فرخنده ای که گوهر خشنودی ایزد نثار روحشان باد- فراهم اوردیم. از بسیار کسان که در فرهنگ های رجال در زمره ی کشتگان یاد شده اند چشم پوشیدیم، زیرا برخی از موضوع کتاب – علمای شهید راه فضیلت – خارج بودند و بعضی را پس از تحقیق و تتبع دیدیم که به مرگ عادی درگذشته اند.

خواننده ی گرامی بایستی تو جه داشته باشد که تاریخ، نام و سرگذشت و یادگار و اثار بسیاری از علمای شهیدمان را که در قتل عامها و حوادث عمومی کشته شده اند در بر نگرفته است و علمای عزیزی که مثلا در جریان ادمکشیهای دار و دسته ی حسن صباح به سال ۶۸۸ه شهید شده اند یا در کشتار سال ۹۹۷ه مشهد مقدس یا ماجرای کشتار ۱۲۱۶ه کربلا و کشتار ۱۲۵۸ه همان شهر مقدس با کشتار مدرسه ی شیخ داود در بحرین و در جزیره ی«بنی صالح»- بر اثر ان به مدرسه ی کربلا شهرت یافته است- و کشتارهائی که حاکم تبهکار عثمانی ملقب به«قصاب» در قرن گذشته در منطقه ی جبل عامل کرده است یا در کشتار مسجد زکریا در شهر حلب در دوره ی سلطان سلیم عثمانی و دیگر کشتار ها و حوادثی که در قرون گذشته رخ داده است، اری نام علمای شهید این وقایع در تاریخ نیامده

ص: ۵۵۴

است و نه شرح حالشان. به همین جهت، شهیدان راه فضیلتی که شرح حالشان را ملاحظه کردید، بخش معلوم و شناخته شده ی شهیدان ما را تشکیل می دهند و نه همه ی انان را. در اینجا از همه ی کسانیکه مرا در نشر این کتاب یاری داده اند سپاسگزاری می کنم و برایشان ارزوی موفقیت دارم. همچنین از اهل فضل، خواهشمندم که نظرهاشان را درباره ی این کتاب مرهمت فرمایند که من قلم خویش، از خطا و لغزش برکنار نمی دانم و بی خطائی تنها خدای یگانه راست.

پایان

ص: ۵۵۵

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹




WWW